



جمهوری اسلامی افغانستان

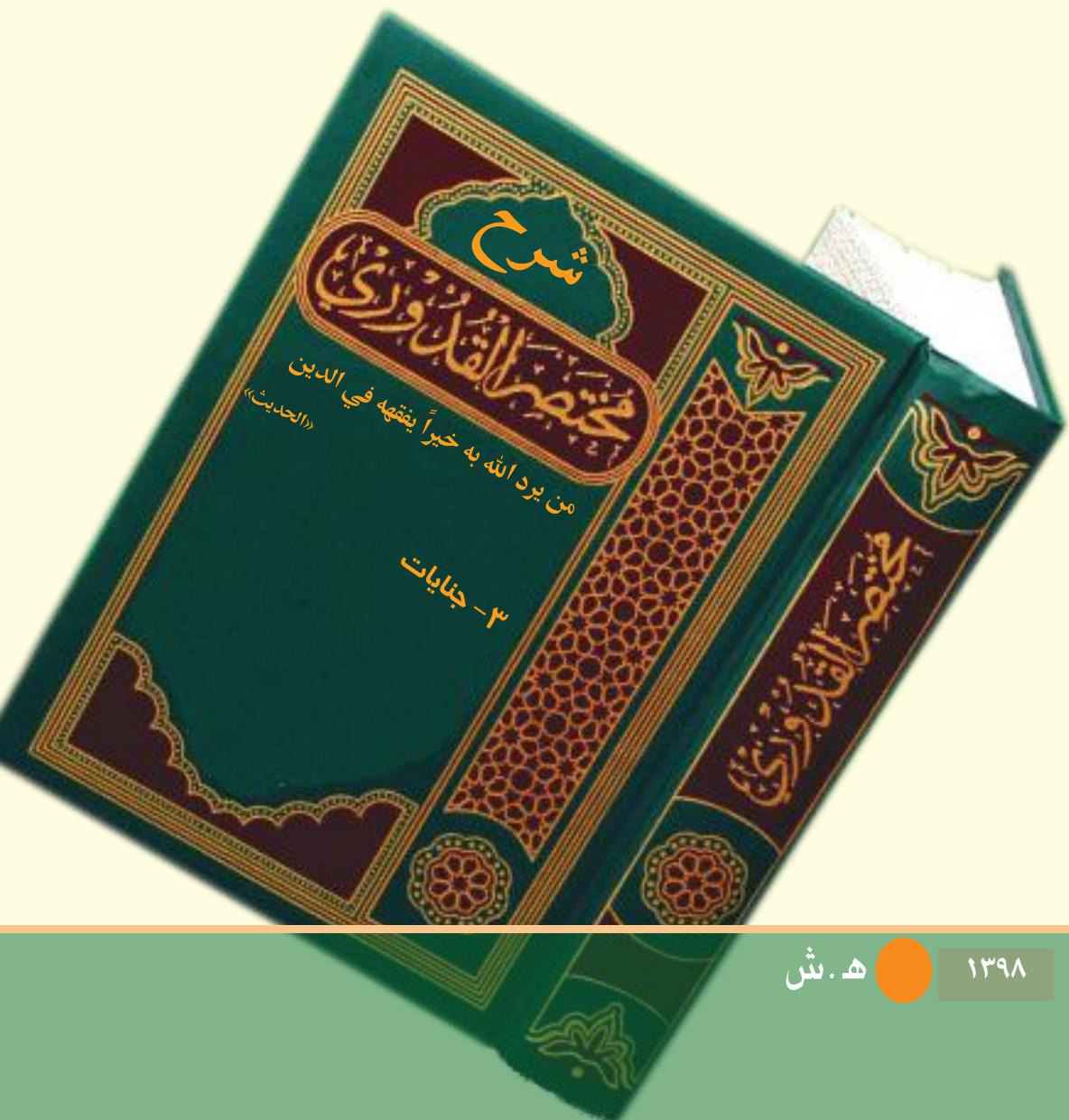
وزارت معارف

ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی

# فقه

## صنف ۹

برای مدارس دینی



ه.ش

۱۳۹۸

لئے مہمند فقہ و زندگی



کتابهای درسی مربوط وزارت معارف بوده، خرید و فروش آن  
ممکن است.

curriculum@moe.gov.af



جمهوری اسلامی افغانستان  
وزارت معارف  
ریاست عمومی اکشاف نصاب تعلیمی

# فقه

(قدوری - بخش جنایات)

صنف نهم

(برای مدارس دینی)

۱۴۰۸ ه. ش.

## **مؤلفان**

- دکتور شیر علی طریفی
- محمد عارف لودین

## **ایدیت علمی**

- مولوی عین النعیم فیضی
- سید فاضل شاہ
- حبیب اللہ فوزی

## **ایدیت زبانی**

- فضل اللہ نیازی

## **کمیته دینی، سیاسی و فرهنگی**

- پوهندوی عبدالله حاتم

## **إشراف**

- دکتور شیر علی طریفی رئیس پروژہ انکشاف نصاب تعلیمی.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



## سرود ملی

دا عزت د هر افغان دی  
هر بچی یې قهرمان دی  
د بلوخو د ازبکو  
د ترکمنو د تاجکو  
پامیریان، نورستانیان  
هم ایماق، هم پشه بان  
لکه لمر پر شنه اسمان  
لکه زړه وي جاویدان  
وايو الله اکبر وايو الله اکبر

دا وطن افغانستان دی  
کور د سولې کور د توري  
دا وطن د ټولو کور دی  
د پښتون او هزاره وو  
ورسره عرب، گوجردی  
براھوي دی، قزلباش دی  
دا هیواد به تل خلیبی  
په سینه کې د اسیا به  
نوم د حق مو دی رهبر

## پیام وزیر معارف

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين، أما بعد: نصاب تعليمي معارف اساس نظام تعليم و تربیه را تشکیل داده و در رشد و توسعه علمی، فکری و سلوکی نسلهای امروز و فردای کشور نقش بنیادی و سرنوشت ساز دارد.

نصاب تعليمی با گذشت زمان و تحول و پیشرفت در عرصه های مختلف زندگی، مطابق با نیازهای جامعه، باید هم از نظر مضمون و محتوا و هم از نظر شیوه و روش عرضه معلومات، تطور و انکشاف نماید.

یکی از عرصه های نصاب تعليمی که مورد توجه جدی برای تجدید نظر و بهبود می باشد، نصاب تعليمات اسلامی است؛ زیرا از یک جانب، فارغان مدارس دینی به حیث پیشوایان معنوی جامعه، باید محور تلاشهای معارف قرار گیرند و از سوی دیگر نصاب تعليمات اسلامی شامل عقاید، احکام و هدایات دین مبین اسلام است که به حیث نظام و قانون مکمل، تمام ابعاد زندگی انسان ها را در بر گرفته و به عنوان آخرین پیام خالق و پروردگار جهان تا روز قیامت، رسالت رهنما بی و هدایت بشریت را انجام می دهد.

علمای امت اسلامی در طول تاریخ نقش مهمی را در ایجاد، توسعه و غنامندی سیستم تعليمات و معارف اسلامی مخصوصاً انکشاف تدریجی نصاب تعليمی مراکز و مؤسسات علمی جهان اسلام، ایفاء کرده اند.

مطالعه دقیق در سیر تطور تاریخی علوم و معارف اسلامی در جهان نشان می دهد که نصاب تعليمی مدارس و مراکز علمی ما، همواره بنا بر ضرورت های جامعه و در تطابق با احکام ثابت و پا بر جای دین اسلام، که برای همه انسانها در همه زمانها و مکانها می باشد، توسعه یافته است. کشور عزیز ما افغانستان با سابقه درخشان علمی، روزگاری مهد علم و دانش و جایگاه بزرگترین مراکز علمی عصر بوده و در شکل گیری تمدن بزرگ اسلامی نقش عظیمی داشته است، وجود هزاران دانشمند و عالم در عرصه های مختلف علم و فرهنگ مخصوصاً در علوم شرعی مانند عقاید، تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه و غیره، گواه واضح آنچه گفته شد می باشد.

همزمان با رشد بیداری اسلامی در عصر حاضر، تعليمات اسلامی در کشور ما شاهد تحول کمی و کیفی بوده و اطفال و جوانان کشور ما با شوق و رغبت فراوان به طرف مدارس و مراکز تعليمات اسلامی رو می آورند.

وزارت معارف جمهوری اسلامی افغانستان بر اساس مسؤولیت و رسالت خویش، در مطابقت با احکام قانون اساسی کشور، به منظور رشد و توسعه کمی و کیفی تعليمات اسلامی و از جمله نصاب آن، اقدامات قابل توجه نموده است.

درین راستا وزارت معارف با دعوت از علماء، استادان و متخصصین با تجربه و قابل اعتماد کشور، به بهبود و انکشاف نصاب تعليمی پرداخته و کتابهای رایج مدارس تعليمات اسلامی، را با شرح و توضیح مton، جا بجا ساختن فعالیتها، ارزیابی و تمرینها با معیارهای کتب درسی عیار ساخت.

امیدوارم این تلاشهای قابل تمجید علماء و متخصصان وزارت معارف، در بهبود و انکشاف هر چه بیشتر تعليمات اسلامی در افغانستان عزیز مفید واقع شده و سبب کسب رضای خداوند متعال قرار گیرد.

وبالله التوفيق

دکتور محمد میرویس بلخی

وزیر معارف

## مقدمه

### معلمین گرامی و دانش آموزان ارجمند!

با در نظر داشت اوضاع کنونی کشور و نیازهای مبرم مدارس دینی، ریاست انکشاف نصاب تعلیمی وزارت معارف جمهوری اسلامی افغانستان برآن شد که کتاب قدوری را در مضمون فقه، اساس قرار دهد، متن آن را به زبان‌های ملی ترجمه نماید، محتواهای آن را بر دروس تقسیم نموده شرح مختصری را با ازدیاد عناوین مناسب بغلی، بر آن علاوه سازد؛ تا هموطنان ما اطمینان حاصل کنند که اولاد ایشان، کتاب معتبر و مروج فقه حنفی را بانوآوری‌های عصری فرامی‌گیرند؛ بناءً می‌توان گفت که در تأییف نصاب فقه این دوره، اصالت و نوگرایی هر دو در نظر گرفته شده است.

هدف عمدهٔ تدریس و خواندن فقه در دورهٔ متوسطه آن است تا شاگردان عزیز ما از یک سو با اصطلاحات فقه و مسائل مهم آن آشنایی پیدا کنند، و از سوی دیگر برای ایشان ساختار عمومی فقه معرفی گردد، تا شاگردان مدارس شرعی بتوانند بر تمام ابواب فقه: از طهارت گرفته تا عبادات، معاملات، احوال شخصی، جنایات، مرافعات و غیره مروری سریع داشته باشند و با ترسیخ مبادی مضمون فقه در اذهان شاگردان برای مطالعه گسترشده تری پیامون آن مسائل، آماده گردند.

بدین منظور، در جریان شرح متن قدوری سعی شده است تا به متن کتاب خدمت شود و در صورت نیاز، دلایل مسائل نیز بیان گردد. در این کتاب، از درج آراء و نظریات مذاهب دیگر و دلایل آنها و مقایسه آن با مذهب حنفی، خود داری شده است؛ زیرا دانستن تفاصیل مسائل با این عمق در اهداف این دوره گنجانیده نشده است تا از یک لحاظ از طولانی شدن درسها جلوگیری شود و از لحاظ دیگر، مطالب در خور فهم و سطح درک شاگردان باشد.

در اثنای تأییف این کتاب سعی شده است تا نسخه‌های مختلف قدوری را مورد استفاده قرار دهیم، در بعضی از جاهای که در میان نسخه‌های مختلف تفاوت به چشم رسیده تلاش صورت گرفته تا به کمک شرحهای قدوری مانند «الجوهرة» و «اللباب» اشکال مرفوع شود و عبارت درست در متن کتاب داخل گردد.

این کتاب نه تنها که برای تدریس در مدارس دینی از بهترین گزینه‌ها خواهد بود بلکه مطمئن هستیم به یاری خدای متعال در خانه‌ها، نهادها و مراکز فرهنگی، به طور یکسان، به عنوان یکی از مفیدترین کتب در فقه حنفی، شناخته شده و مورد استفاده همگان قرار گیرد؛ زیرا تأییف

کتابی درقه به این روش تا کنون در کشور ما بی سابقه است.  
بخاطر جلوگیری از زیاد شدن حجم کتاب، احکام مربوط به (رق) یعنی (غلام و کنیز) که حالا عملاً وجود ندارد از مفردات کتاب درسی حذف شده و بجای آن بر مطالب ضروری تر کیز شده است.

اگر علمای گرامی و خوانندگان عزیز در این کتاب با اشتباهات علمی یا فنی ای بر می خورند، لطفاً پیشنهادات و انتقادات خیرخواهانه و سازنده شان را برای ما بفرستند و در این کار خیر و خدمتگزاری به هموطنان گرامی، شریک شوند.

**طریقه تدریس کتاب:** چون حجم کتاب نسبت به ساعات درسی زیاد است؛ پس مدرسین گرامی بعد از آماده گی تمام، متن قدوری را به کمک ترجمه دری برای شاگردان ترجمه می کنند.

بعد از آن که شاگردان ترجمه را یاد گرفتند، استاد عناوین جانبی درس را بر تخته می نویسد و آن را طبق شرح کتاب بیان می دارد.  
مطالب دری کتاب فقط به طور مأخذ استفاده می شود، درس تدریس، زمان جداگانه برای آن وجود ندارد.

از خداوند یکتا می خواهم به مؤلفین، مدرسین و خوانندگان این کتاب اجر عظیم و توفیق عمل نصیب فرماید.

والله ولی التوفیق.

## فهرست

صفحه	شماره درس	عنوان
۱.....	۱.	جنایات.....
۷.....	۲.	قصاص.....
۱۵.....	۳.	دیتها.....
۲۱.....	۴.	زخمهای سر.....
۲۷.....	۵.	زخمهای سایر بدن.....
۳۵.....	۶.	افتیدن دیوار، تصادم، دیت جنین و کفاره قتل.....
۳۹.....	۷.	قسماهه.....
۴۷.....	۸.	عاقله ها.....
۵۱.....	۹.	حدود.....
۵۹.....	۱۰.	احکام متفرقه زنا.....
۶۷.....	۱۱.	حد شرب.....
۷۱.....	۱۲.	حد قذف.....
۸۱.....	۱۳.	حد سرقت.....
۹۳.....	۱۴.	حد دزدی و راهزن.....
۱۰۱.....	۱۵.	شراب.....
۱۰۷.....	۱۶.	احکام شکار.....
۱۱۵.....	۱۷.	ذبایح.....
۱۲۳.....	۱۸.	قربانی.....
۱۲۹.....	۱۹.	احکام قسم (۱).....
۱۳۷.....	۲۰.	احکام قسم (۲).....
۱۴۵.....	۲۱.	احکام قسم (۳).....
۱۵۱.....	۲۲.	تعیین وقت و زمان در قسم.....
۱۵۷.....	۲۳.	کتاب دعوی.....
۱۶۳.....	۲۴.	کتاب ما ید عیه الرجلان.....
۱۶۹.....	۲۵.	کتاب الدعوی.....

صفحه	عنوان	شماره درس
۱۷۹.....	اختلاف بایع و مشتری در ثمن و مبیعه .....	.۲۶
۱۸۵.....	اختلاف اجیر و مستأجر در اجاره .....	.۲۷
۱۹۱.....	کتاب شهادت .....	.۲۸
۱۹۷.....	قبول و عدم قبول شهادت .....	.۲۹
۲۰۳.....	شهادت دادن بر شهادت .....	.۳۰
۲۱۳.....	آداب قضاء .....	.۳۱
۲۲۱.....	نامه قاضی به قاضی دیگر .....	.۳۲
۲۲۹.....	احکام تقسیم اموال .....	.۳۳
۲۳۷.....	احکام تقسیم زمین .....	.۳۴
۲۴۳.....	اکراه (۱) .....	.۳۵
۲۴۷.....	اکراه (۲) .....	.۳۶
۲۵۳.....	احکام سیر (جهاد) (۱) .....	.۳۷
۲۵۹.....	احکام جهاد (۲) .....	.۳۸
۲۶۵.....	احکام جهاد (۳) .....	.۳۹
۲۷۱.....	احکام جهاد (۴) احکام غنیمت .....	.۴۰
۲۷۷.....	احکام جهاد (۵) احکام غنیمت .....	.۴۱
۲۸۵.....	بيان زمین های عشری، خراجی و جزیه .....	.۴۲
۲۹۵.....	بيان احکام مرتدین .....	.۴۳
۳۰۷.....	کتاب حظر و اباحت .....	.۴۴
۳۱۵.....	احکام وصیت (۱) .....	.۴۵
۳۲۵.....	احکام وصیت (۲) .....	.۴۶
۳۳۳.....	احکام میراث (۱) .....	.۴۷
۳۳۹.....	احکام میراث (۲) .....	.۴۸
۳۴۷.....	ذوی الأرحام .....	.۴۹
۳۵۱.....	عول .....	.۵۰
۳۵۹.....	مناسخه .....	.۵۱

## درس اول

### جنایات

علماء موضوعات فقه اسلامی را به چهار بخش عمده ذیل تقسیم نموده اند: عبادات، معاملات، احوال شخصی (فقه خانواده) و جنایات.

سه بخش اول آن در صنوف گذشته بیان شده و امروز درس اول جنایات را می‌خوانیم. در ترتیب امام قدوری رحمة الله تعالى مسائل شکار، ایمان، دعوی و وسائل اثبات، مسائل قضا وغیره نیز در بخش اخیر کتاب بیان شده است.

در فقه جنایات از دو نوع احکام بحث صورت می‌گیرد: احکام جرایم و احکام عقوبات. جرایم به اعتبار عقوبات در فقه اسلامی سه نوع اند:

**اول - جرایمی که بر نفس انسان واقع می‌شود؛** که قتل و جرح را شامل می‌شود و عقوبت آن قصاص، دیت و یا ارش می‌باشد. این عقوبات در شریعت مشخص شده است و حق بنده است و به عفو صاحب حق ساقط می‌شود.

**دوم - جرایم حدود؛** که بر سرقت، قطع الطريق، زنا، قذف، ارتداد و بغاوت مشتمل است، عقوبات این جرایم نیز در شریعت تعیین گردیده، حق جامعه پنداشته می‌شود و برای تشریف به الله تعالی نسبت داده شده یعنی (حق الله) خوانده می‌شود و بعد از اثبات، به عفو کسی ساقط نمی‌شود.

**سوم - جرایم تعزیزی:** همه جرایمی که نظم جامعه را تهدید می‌کند، به دیگران ضرر می‌رساند و شامل دو نوع جرایم فوق نیستند، جرایم تعزیزی خوانده می‌شود و صلاحیت تعیین آن به اولو الامر سپرده شده است.

**قانون جزای افغانستان** همین نوع اخیر جرایم و جزاهها را تنظیم نموده و احکام دو نوع اول را به فقه حنفی محول ساخته است.

## كتاب الجنایات

(١) القتل على خمسة أوجه عمد وشبه عمد وخطأ وما جري مجرى الخطأ، والقتل

بسبب.

(٢) فالعمد ما تعمد ضربه بسلاح أو ما جري مجرى السلاح في تفريح الأجزاء كالمحدد من الخشب والحجر، والنار ومحب ذلك الماثم، والقواد إلا أن يغفو الأولي ولا كفارة فيه.

(٣) وشبه العمد عند أبي حنيفة أن يتعمد ضربه بما ليس بسلاح ولا ما جري مجرى السلاح. وقال أبو يوسف وحمد: إذا ضربه بحجر عظيم أو خشبة عظيمة فهو عمد. وشبه العمد أن يتعمد ضربه بما لا يقتل غالباً.

(٤) ومحب ذلك على القولين الماثم، والكفاره ولا قود فيه وفيه الديه المغلظة على العاقلة.

(٥) والخطأ على وجهين: خطأ في القصد: وهو أن يرمي شخصاً يظن أنه صيداً فإذا هو أدمي وخطأ في الفعل: وهو أن يرمي غرضاً فيصيب أدماً. ومحب ذلك الكفاره، والديه على العاقلة ولا ماثم فيه.

(٦) وما جري مجرى الخطأ مثل النائم ينقلب على رجل فقتلته فحكمه حكم الخطأ.

(٧) وأما القتل بسبب: كحافر البئر وواضع الحجر في غير ملكه. ومحب ذلك إذا تلف فيه أدمي: الديه على العاقلة ولا كفاره فيه.

## ترجمه

### كتاب جنایات

(١) قتل پنج نوع است: عمد، شبه عمد، خطأ، جاري مجرای خطأ و قتل به سبب.

(٢) عمد آن را گویند که یک شخص کسی را قصداً توسط اسلحه و یا چیزی که کار

اسلحة را در پاره کردن اجزای بدن می دهد بزند، مانند چوب و سنگ تیز و آتش. و موجب (اثر مرتب) این قتل گناه و قصاص است، مگر در صورتی که اولیای مقتول عفو کنند و درین قتل کفاره نیست.

(۳) شبه عمد: در نزد ابو حنیفه رحمه‌الله آن است که کسی را قصداً توسط چیزی بزند که اسلحه و جاری مجرای اسلحه (برنده) نباشد.

ابو یوسف و محمد (رحمه‌الله) می گویند: اگر وی را توسط سنگ کلان و یا چوب کلان بزند، این نیز عمد است و شبه عمد نزد ایشان این است که وی را قصداً توسط چیزی بزند که آن غالباً کشنده نباشد.

(۴) و موجب (اثر مرتب) این قتل بنا بر هر دو قول گناه و کفاره است و قصاص در آن نیست و همچنان درین قتل دیت مغلظ بر عاقله لازم است.

(۵) قتل خطا به دو گونه است، خطا در قصد: مانند اینکه شخصی را به گمان شکاری بزند سپس معلوم شود که آن انسان بود.

خطأ در فعل: مانند اینکه نشانه ای را بزند و مردمی بر انسانی بخورد. و اثر مرتب این قتل کفاره و دیت بر عاقله است و گناه در آن نیست.

(۶) جاری مجرای خطا: مانند اینکه یک شخص خوابیده باشد و بر کسی منقلب شود. (مانند اینکه یک مادر، طفل خود را زیر سینه خود کند) و آن را بکشد و حکم این قتل مانند حکم قتل خطا است.

(۷) قتل به سبب: مانند چاه کن (در ملک غیر) و یا کسی که سنگ را در ملک غیر گذاشته باشد (و کسی در آن چاه بیافتد و یا کسی بر آن سنگ تصادم نموده بیافتد و بمیرد).

حکم این قتل: اگر شخص در آن تلف شود دیت بر عاقله است، و کفاره در آن لازم نیست.

## شرح

قتل پنج نوع است:

۱ - قتل عمد: «عمد» بر فتحه عین و سکون میم، قصد را گویند. و قتل عمد قتلی را گویند که به قصد کشتن کسی صورت گرفته باشد، رسول الله ﷺ می‌فرماید: (الْعَمْدُ قوَدُ) قتل قصدی موجب قصاص است. چون قصد یک چیزی پنهان است و ما آن را نمیدانیم پس از آله که قاتل آن را استعمال نموده، بر وجود قصد کشتن استدلال می‌کنیم. اگر آله برای قتل آمده بود، برندہ و تیز بود خواه از آهن باشد و یا از چیز دیگر، قتل توسط آن نزد امام صاحب عمد است و نزد صاحبین چیزهای دارای وزن زیاد که غالباً کشنه باشند نیز مانند اسلحه حساب می‌شوند و قتل به آن‌ها عمد پنداشته می‌شود.

حکم قتل عمد: قتل عمد دو نوع جزا دارد: اخروی و دنیوی.

الف: جزای اخروی

قتل عمد از بزرگترین گناهان است، الله تعالى می‌فرماید: (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعْدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا). [النساء: ۹۳]

ترجمه: و کسی که مؤمنی را قصداً می‌کشد، جزای وی دوزخ است، و در آن همیشه می‌باشد، الله تعالى بر وی خشمگین است، وی را از رحمت دور ساخته، و عذاب بزرگ را برایش آمده کرده است.

ب: جزای دنیوی: در دنیا جزای قتل عمد قصاص است، زمانی که شروط قصاص پوره شوند، قاتل قصاصاً کشته می‌شود. الله تعالى می‌فرماید: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقُتْلَى). [البقرة: ۱۷۸]

ترجمه: در کشته شده‌گان، قصاص بالای شما لازم شده است.

## ۲ - شبہ عمد

اگر قاتل قصد زدن را داشته باشد و قصد کشتن را نداشته باشد، و لی زدن به قتل منجر شود، این نوع قتل را شبہ عمد گویند.

در نزد أبو حنيفه رحمه اللہ قتل توسط آله با وزن مانند سنگ و چوب کلان، شبہ عمد است و در نزد صاحبین عمد است، زیرا اینها نیز غالباً آلات کشنده هستند.

**حکم قتل شبہ عمد:** بالای این گونه قتل سه اثر مرتب می‌شود:

**الف: جزای اخروی:** چون شخص معصوم الدم را کشته که دلیل آن بیان گردید.

**ب : کفاره:** آزاد کردن غلام مؤمن و اگر نیافت دو ماه پی در پی روزه گرفتن.

**ج: دیت مغلظة:** که بیان آن می‌آید.

**۳ - قتل خطا:** و آن بر دو گونه است، خطا در قصد و خطا در فعل، که هر دو از تمثیل مؤلف آشکار اند.

حکم قتل خطا: کفاره و دیت خفیفه است، الله تعالی می‌فرماید: (وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ) تا (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَّابِعَيْنِ)

[النساء: ۹۲]

ترجمه: و کسی که مؤمنی را به خطا قتل کند، پس برده مؤمنی را آزاد کند و به اهل وی دیت پردازد... و اگر (برده را) نیافت پس دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

**۴ - قتل جاری مجرای خطا:** که اصلاً قاتل اراده عمل قتل را نداشته باشد و بدون اراده، فعلی از وی صادر شود، مانند خوابیده‌ای که کسی را زیر بدن خود بسازد، و یا خشتش از دست کسی بافت و دیگری به سبب آن بمیرد.

حکم این نوع قتل مانند حکم قتل خطا است.

**۵ - قتل به سبب:** مانند کندن چاه در ملک غیر بدون اجازه مالک، و گذاشتن سنگ در راه، که کسی به سبب آن بمیرد.

حکم این قتل فقط دیت است و کفاره در آن نیست.

## ارزیابی



- ۱- انواع قتل را نام گرفته، سپس هر کدام را تعریف نمایید.
- ۲- قتل های ذیل را با نام گذاری و بیان حکم آن واضح سازید:
  - ۳- شخصی در راه عام سنگ گذاشت، و به سبب آن موثر چپه شد و مردم مردند.
  - ۴- کسی دیگری را قصداً توسط چاقو قتل نمود.
  - ۵- مادری پسر خود را در خواب زیر سینه کرد و آن را کشت.
  - ۶- شخصی می خواست آهوبی را به قصد شکار بزند، ولی مردمی خطأ رفت و شخصی توسط آن کشته شد.

## قصاص

در جامعه بشری انسانهایی هستند که بر نفس دیگران تجاوز می‌کنند، اگر به جزای اعمال خود نرسند، کشت و خون در جامعه زیاد می‌شود؛ پس مجرمین باید از اول، جزای اعمال خود را بشناسند تا از جرم باز ایستند، و اگر جنایتی از ایشان صادر شد باید جزای آن را بینند، تا عدالت تامین گردد و از انتقام‌های خود سرانه جلو گیری بعمل آید.

یکی از جزاهای تجاوز بر نفس قصاص است، که این درس نیز درمورد آن می‌باشد.

(۱) وَالْقِصَاصُ وَاجِبٌ بِقَتْلٍ كُلُّ حَقُوقِ اللَّمَ عَلَى التَّأْبِيدِ إِذَا قُتِلَ عَمْدًا.

(۲) وَيُقْتَلُ الْحُرُّ بِالْحُرِّ، وَالْحُرُّ بِالْعَبْدِ، وَالْمُسْلِمُ بِالْذَّمِّ.

(۳) وَلَا يُقْتَلُ الْمُسْلِمُ بِالْمُسْتَأْمِنِ، وَيُقْتَلُ الرَّجُلُ بِالْمَرْأَةِ، وَالْكَبِيرُ بِالصَّغِيرِ، وَالصَّحِيحُ بِالْأَعْمَى وَالزَّمِنِ.

(۴) وَلَا يُقْتَلُ الرَّجُلُ بِإِبْنِهِ وَلَا بِعَبْدِهِ وَلَا بِمُدَبِّرِهِ وَلَا بِمَكَاتِبِهِ وَلَا بِعَبْدِ وَلَدِهِ.

(۵) وَمَنْ وَرِثَ قِصَاصًا عَلَى أَبِيهِ سَقَطَ.

(۶) وَلَا يُسْتَوْفَى الْقِصَاصُ إِلَّا بِالسَّيفِ.

(۷) وَمَنْ جَرَحَ رَجُلًا عَمْدًا فَلَمْ يَرْلُ صَاحِبَ فِرَاشِ حَتَّى ماتَ فَعَلَيْهِ الْقِصَاصُ.

(۸) وَمَنْ قَطَعَ يَدَ غَيْرِهِ مِنْ الْمُفْصِلِ عَمْدًا قُطِعَتْ يَدُهُ، وَلَوْ كَانَتْ أَكْبَرَ مِنْ يَدِ الْمُقْطُوعِ وَكَذَلِكَ الرِّجْلُ وَمَارِنُ الْأَنْفُ، وَالْأَذْنُ.

(۹) وَمَنْ ضَرَبَ عَيْنَ رَجُلٍ فَقَلَعَهَا فَلَا قِصَاصَ فِيهَا، فَإِنْ كَانَتْ قَائِمَةً وَدَهَبَ ضَوْءُهَا فَقَلَلَهُ الْقِصَاصُ، تُخْمَى لَهُ الْمَرْأَةُ وَيُجْعَلُ عَلَى وَجْهِهِ قُطْنُ رُطَبٌ وَتُقَابَلُ عَيْنُهُ بِالْمَرْأَةِ حَتَّى

يَذْهَبُ ضَوْءُهَا.

(١٠) وَفِي السِّنِ الْقِصَاصُ.

(١١) وَفِي كُلِّ شَجَةٍ يُمْكِنُ فِيهَا الْمُمَاثَلَةُ الْقِصَاصُ. وَلَا قِصَاصٌ فِي عَظِيمٍ إِلَّا فِي السِّنِ.

(١٢) لَيْسَ فِيمَا دُونَ النَّفْسِ شِبْهٌ عَمْدٌ، إِنَّمَا هُوَ عَمْدٌ أَوْ خَطَأً.

(١٣) وَلَا قِصَاصٌ بَيْنَ الرَّجُلِ وَالْمُرْأَةِ فِيمَا دُونَ النَّفْسِ، وَلَا بَيْنَ الْحُرُّ وَالْعَبْدِ، وَلَا بَيْنَ الْعَبْدَيْنِ.

(١٤) وَيَجِبُ الْقِصَاصُ فِي الْأَطْرَافِ بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَالْكَافِرِ.

(١٥) وَمَنْ قَطَعَ يَدَ رَجُلٍ مِنْ نِصْفِ السَّاعِدِ أَوْ جَرَحَهُ جَائِفَةً، فَبَرِئَ مِنْهَا فَلَا قِصَاصٌ عَلَيْهِ.

(١٦) إِنْ كَانَتْ يَدُ الْمُقْطُوعِ صَحِيحَةً، وَيَدُ الْقَاطِعِ شَلَاءً أَوْ نَاقِصَةً الْأَصَابِعِ فَالْمُقْطُوعُ بِالْخِيَارِ: إِنْ شَلَاءً قَطَعَ الْيَدَ الْمُعِيَّةَ وَلَا شَيْءَ لَهُ وَإِنْ شَلَاءً أَخَذَ الْأَرْشَ كَامِلاً.

(١٧) وَمَنْ شَحَ رَجُلًا شَجَةً فَاسْتَوْعَبَتِ الشَّجَةُ مَا بَيْنَ قَرْنَيْهِ وَهِيَ لَا تَسْتَوِعُ مَا بَيْنَ قَرْنَى الشَّاجِ فَالْمُشْجُوحُ بِالْخِيَارِ: إِنْ شَهَ إِقْتَصَ مِقْدَارِ شَجَتِهِ يَنْتَدِي مِنْ أَىِّ الْجَانِيْنِ شَلَاءً وَإِنْ شَلَاءً أَخَذَ الْأَرْشَ.

(١٨) لَا قِصَاصٌ فِي الْلُّسَانِ وَلَا فِي الذَّكِيرِ إِلَّا أَنْ يُقْطَعَ الْحَشْنَةُ.

(١٩) وَإِذَا اصْطَلَحَ الْقَاتِلُ وَأُولَيْهِ الْمُقْتُولُ عَلَى مَالٍ، سَقَطَ الْقِصَاصُ وَوَجَبَ الْمَالُ، قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا، فَإِنْ عَفَا أَحَدُ الشُّرَكَاهُ أَوْ صَالَحَ مِنْ نَصِيبِهِ عَلَى عِوَضٍ، سَقَطَ حَقُّ الْبَاقِينَ مِنْ الْقِصَاصِ، وَكَانَ لَهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنْ الدِّيَةِ.

(٢٠) وَإِذَا قَتَلَ جَمَاعَةً وَاحِدًا إِقْتَصَ مِنْ جَمِيعِهِمْ.

(٢١) وَإِذَا قَتَلَ وَاحِدٌ جَمَاعَةً، فَحَضَرَ أُولَيْهِ الْمُقْتُولِينَ قُتِلَ بِجَمِيعِهِمْ، وَلَا شَيْءَ لَهُمْ غَيْرُ ذَلِكَ، وَإِنْ حَضَرَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ، قُتِلَ لَهُ وَسَقَطَ حَقُّ الْبَاقِينَ.

(۲۲) وَمَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْقِصاصُ فَمَا سَقَطَ الْقِصاصُ.

(۲۳) وَإِذَا قَطَعَ رَجُلٌ يَدَ رَجُلٍ عَمْدًا فَلَا قِصاصَ عَلَى وَاحِدٍ مِّنْهُمَا، وَعَلَيْهِمَا نِصْفُ الدِّيَةِ.

(۲۴) وَإِذَا قَطَعَ وَاحِدٌ بَيْنَيْ رَجُلَيْنِ فَحَضَرَا لَهُمَا أَنْ يَقْطَعَا بَيْنَهُ وَيَاخُذَا مِنْهُ نِصْفَ الدِّيَةِ يَقْتُسِمَا بَيْنَهُمَا نِصْفَيْنِ، وَإِنْ حَضَرَ وَاحِدٌ مِّنْهُمَا قَطَعَ يَدَهُ وَلِلآخرِ عَلَيْهِ نِصْفُ دِيَةِ.

(۲۵) وَمَنْ رَمَى رَجُلًا عَمْدًا فَنَفَدَ السَّهْمُ مِنْهُ إِلَى آخَرَ فَمَا تَأْتِيَهُ الْقِصاصُ لِلْأَوَّلِ، وَالْدِيَةُ لِلثَّانِي عَلَى عَاقِلَتِهِ.

## ترجمه: قصاص

(۱) قصاص به قتل قصدی شخصی واجب می شود که خونش به طور دوامدار محفوظ و محترم باشد.

(۲) شخص اصیل بر اصیل و غلام، و مسلمان بر ذمی کشته می شوند.

(۳) مسلمان بر مستامن کشته نمی شود و مرد بر زن، کلان بر خورد و جور بر نابینا و شل کشته می شود.

(۴) مرد بر پسر خود، بر غلام خود، بر مدبر و مکاتب خود و بر غلام پسر خود کشته نمی شود.

(۵) اگر کسی وارث قصاصی قرار گیرد که بر پدر وی لازم باشد، قصاص از او ساقط می شود.

(۶) قصاص فقط توسط شمشیر گرفته می شود.

(۷) کسی که یک شخص را قصداً زخمی کرد و آن شخص در بستر بود تا آنکه بمرد، قصاص بر وی لازم است.

(۸) کسی که دست شخص دیگر را از مفصل قطع کرد، دستش قطع می‌شود، اگر چه از دست قطع شده کلان هم باشد همچنان پای، نرمی بینی و گوش نیز همین حکم را دارد.

(۹) کسی که چشم شخصی را زد و آن را کشید، قصاص بر وی نیست و اگر چشم بر جای خود بود و روشنی آن رفت پس بر وی قصاص است، آیینه برایش گرم می‌شود، برروی وی پنجه تر گذاشته می‌شود و چشم وی با آیینه مقابل می‌شود، تا آنکه روشنی (دید) آن زایل شود.

(۱۰) در دندان قصاص است.

(۱۱) و در هر زخم سر که مماثلت در آن ممکن باشد قصاص است، و در استخوان قصاص نیست مگر در دندان.

(۱۲) در کم از نفس، شبه عمد وجود ندارد، فقط عمد است و یا خطأ.

(۱۳) میان مرد وزن در کمتر از نفس قصاص نیست، و همچنان میان اصیل و غلام و میان دو غلام نیز قصاص نیست.

(۱۴) میان مسلمان و کافر در اطراف (دست‌ها و پاهای) قصاص است.

(۱۵) کسی که دست شخصی را از نصف بازو قطع کرد و یا شکمش را زخمی نمود و از آن زخم جور شد، پس بر وی قصاص نیست.

(۱۶) اگر دست قطع کننده شل باشد و یا انگشت نداشته باشد، پس کسی که دستش قطع شده اختیار دارد: اگر بخواهد دست عیب دار وی را قطع کند و چیزی دیگر بر او نیست، و اگر بخواهد ارش (توان مالی) کامل اخذ نماید.

(۱۷) اگر کسی سر شخص دیگر را زخمی کرد و این زخم، همه فرق سر وی را از یک (منبت) شاخ تا (منبت) شاخ دیگر فرا گرفت، و این مقدار میان دو منبت شاخهای زخمی کننده را فرانمی گرفت، پس شخص زخمی خیار دارد اگر بخواهد به مقدار

مساحت زخم خود قصاص بگیرد و از هر منبت شاخ که بخواهد شروع کند، و اگر بخواهد توان مالی بگیرد.

(۱۸) در زبان و ذکر قصاص نیست، مگر در صورتی که حشفه قطع شود.

(۱۹) زمانی که قاتل و اولیای مقتول بالای مالی صلح کنند، قصاص ساقط می‌شود و مال لازم می‌گردد؛ چه مال کم باشد و یا بیش. اگر یکی از شریکان، قصاص را عفو کند و یا در مقابل حصة خود صلح کند حق شرکای باقی مانده در قصاص ساقط می‌شود و ایشان حصة خود را از دیت می‌گیرند.

(۲۰) زمانی که جماعتی یک شخص را قصداً قتل کنند، از همه ایشان قصاص گرفته می‌شود.

(۲۱) و هر گاه یک شخص جماعتی را قتل کند و اولیای مقتولین حاضر شوند، در برابر همه کشته می‌شود و غیر از آن چیزی را مستحق نمی‌شوند. و اگر یکی حاضر شد برای اوی کشته می‌شود و حق دیگران ساقط می‌شود.

(۲۲) و کسی که قصاص بروی واجب شود و بمیرد، قصاص ساقط می‌شود.

(۲۳) هرگاه دو نفر دست یک نفر را ببرند، پس بالای هیچ کدام ایشان قصاص نیست و بالای هردوی ایشان نصف دیت است.

(۲۴) اگر یک شخص دست‌های راست دو نفر را قطع نمود و هر دو حاضر شدند، پس هر دو می‌توانند که دست وی را قطع کنند و هر دو نصف دیت را نیز از وی بگیرند و آن را میان خود مناصفه تقسیم کنند، و اگر یکی از ایشان حاضر شد و دست وی را قطع کرد، پس برای شخص دیگر نصف دیت بر وی لازم می‌گردد.

(۲۵) اگر کسی شخصی را زد و تیر از او به شخص دیگری عبور کرد و هر دو از آن بمردند، پس بر وی در مقابل شخص اول قصاص است و برای شخص دوم بر عاقله وی دیت است.

## شرح

**تعريف قصاص:** قصاص در لغت به معنای قطع و مساوات است و در اصطلاح علم فقه

عقوبت دادن جنایت کار است به مثل عملی که وی با مجذب علیه انجام داده.

**مستحق قصاص:** قصاص حق مجذب علیه و یا وارثین وی است و به عفو ایشان ساقط

می شود.

**مساوات در قصاص:** الله تعالى می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلَى﴾ بر شما

در کشته ها قصاص فرض شده است.

از معنی قصاص مساوات است، با جانی باید چنان عملی صورت گیرد که خودش با

مجذب علیه انجام داده است، نه کم و نه بیش.

**مساوات در نفس:** مساوات در صورت قتل، فقط در کشتن نفس معصوم الدمی است

که عصمت همیشگی داشته باشد؛ بنا بر آن اصیل به غلام، مرد به زن، مسلمان به ذمی،

بزرگ به خورد و سالم به مریض و معیوب کشته می شوند؛ چون همه دارای نفس

معصوم الدم علی الدوام هستند.

ولی مستأمن (شخصی نامسلمان که از دار حرب، برای زمان مؤقت با دادن اجازه، به

کشور اسلام داخل شده باشد) چون معصوم الدم علی الدوام نیست مسلمان و ذمی بر

وی کشته نمی شوند.

**مساوات در کمتر از نفس:** در جنایت ما دون نفس (زخم ها) مساوات در اندازه و کیفیت

زخم لازم است. در صورتی که زخم طوری باشد که مساوات در آن ممکن نباشد؛

مانند: شکستاندن استخوانها، که غالباً مساوات جزا با جنایت ناممکن می باشد، در آن

تاوان مالی لازم می گردد و قصاص نیست. اما دندان چون از بین کشیده می شود، پس

مساوات در آن ممکن است.

در زبان و آلة تناسلي مرد قصاص نیست؛ زیرا مساوات در آنها ممکن نیست. اما

حشفه (سر ذکر بعد از حلقة برآمده) مشخص است؛ پس مساوات وقصاص در قطع آن صورت می‌گیرد.

**تفاوت اطراف با نفس:** نزد آئمه حنفی با اطراف (ما دون نفس) معامله اموال صورت می‌گیرد؛ چون در ارزش مالی دیت مرد وزن و اصیل و غلام فرق است، میان اینها در زخمها (ما دون نفس) قصاص نیست؛ زیرا در مالیت ایشان مساوات نیست، و در قصاص مساوات لازم است، بر خلاف نفس، چون در آن فقط عصمت خون به طور دائم شرط است.

**سقوط قصاص:** قصاص به عفو و صلح ساقط می‌شود و اگر برخی از مستحقین قصاص از حصه خود عفو یا صلح کنند، عفو وصلح ایشان صحت دارد و حق دیگران در قصاص ساقط می‌شود و از حصه ایشان دیت لازم می‌گردد.

**قصاص جماعت بر قتل یک نفر:** زمانی که گروهی از اشخاص یک نفر را عمداً بکشنند، همه ایشان بر وی قصاصاً کشته می‌شوند.

**قتل یک نفر چند تن را:** هر گاه یک شخص چند نفر را بکشد، وارثین همه می‌توانند وی را در قصاص بکشنند. اگر وارثین یک مقتول پیشی کردند و قاتل را کشتن، حق دیگران ساقط شده و مستحق دیت نمی‌شوند، زیرا حق ایشان در قتل عمد کشتن قاتل بود و حال قاتل زنده نیست. بهمین گونه اگر قاتل متعمد به مرگ طبیعی بمیرد، قصاص ساقط می‌شود و دیت لازم نمی‌گردد.

**قطع دست یک تن توسط دو تن وبالعكس:** اگر دو تن دست یک تن را قطع کنند، وی فقط مستحق دیت می‌شود، زیرا دست دو تن با ارزشتر از دست یک تن است و با اطراف معامله اموال صورت می‌گیرد، پس در قصاص میان ایشان مساوات نیست. و اگر یک تن دست راست دو تن را قطع کند، ایشان دست راست راست وی را قطع می‌کنند و نصف دیت را از وی می‌گیرند و میان خود مساویانه تقسیم می‌کنند. و اگر یکی از

ایشان حاضر شد و دست وی را قطع کرد، پس برای شخص دیگر نصف دیت بر وی لازم می‌گردد.

## ارزیابی



- ۱\_ قصاص را تعریف نموده مستحق آن را مشخص نمایید.
- ۲\_ مساوات قصاص شرط است، مساوات در نفس و ما دون نفس را واضح ساخته، تفاوت اطراف با نفس را بیان دارید.
- ۳\_ قصاص چه زمانی ساقط می‌شود؟ و قصاص میان یک تن جانی و چند تن مجذب علیهم را در صورت قتل و جرح بیان دارید.

## دیت‌ها

قصاص را در درس گذشته خواندیم و حالا احکام دیت‌ها را درین درس می‌خوایم.

### کتاب الدیات

- (۱) إذا قُتِلَ رَجُلٌ رَجُلاً شَبَهَ عَمْدِ فَعَلَى عَاقِلَتِهِ دِيَةُ مُعَلَّظَةٌ وَعَلَيْهِ الْكَفَارَةُ.
- (۲) وَدِيَةُ شَبَهِ الْعَمْدِ عِنْدَ أَبِي حَيْنَةَ وَأَبِي يُوسُفَ (رَحْمَهَا اللَّهُ): مِائَةٌ مِنِ الْإِبْلِ أَرْبَاعًا: هَمْسٌ وَعِشْرُونَ بِنْتُ خَاصٍ، وَهَمْسٌ وَعِشْرُونَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَهَمْسٌ وَعِشْرُونَ حِقَّةٌ، وَهَمْسٌ وَعِشْرُونَ جِذْعَةٌ.
- (۳) وَلَا يُبْتَلِي التَّغْلِيظُ إِلَّا فِي الْإِبْلِ خَاصَّةً، فَإِنْ قَضَى بِالدِّيَةِ مِنْ غَيْرِ الْإِبْلِ لَمْ تَسْغُلَّظْ.
- (۴) وَقَتْلُ الْخَطَّاطِ يَجُبُ فِيهِ الدِّيَةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ، وَالْكَفَارَةُ عَلَى الْقَاتِلِ.
- (۵) وَالدِّيَةُ فِي الْخَطَّاطِ: مِائَةٌ مِنِ الْإِبْلِ أَخْسَاسًا: عِشْرُونَ بِنْتُ خَاصٍ، وَعِشْرُونَ إِبْنُ خَاصٍ، وَعِشْرُونَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَعِشْرُونَ حِقَّةٌ، وَعِشْرُونَ جِذْعَةٌ.
- (۶) وَمِنْ الْعِينِ أَلْفُ دِينَارٍ وَمِنْ الْوَرِقِ عَشَرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ.
- (۷) وَلَا تَبْتُلُ الدِّيَةُ إِلَّا مِنْ هَذِهِ الْأَنْوَاعِ الْثَلَاثَةِ عِنْدَ أَبِي حَيْنَةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدُ: مِنْهَا وَمِنْ الْبَقَرِ مِائَتَا بَقَرَةٍ وَمِنْ الْغَنَمِ أَلْفَا شَاهٍ، وَمِنْ الْحُلُلِ مِائَتَا حُلَّةٍ كُلُّ حُلَّةٍ ثُوبَانٍ.
- (۸) وَدِيَةُ الْمُسْلِمِ، وَالذَّمِّي سَوَاءٌ.
- (۹) وَفِي النَّفْسِ الدِّيَةُ، وَفِي الْمَارِنِ الدِّيَةُ، وَفِي الْلِسَانِ الدِّيَةُ، وَفِي الذَّكَرِ الدِّيَةُ، وَفِي الْعَقْلِ إِذَا ضُرِبَ رَأْسُهُ فَذَهَبَ عَقْلُهُ الدِّيَةُ، وَفِي الْلَّحْيَةِ إِذَا حُلِقَتْ فَلَمْ تَبْتُلُ الدِّيَةُ، وَفِي شَعْرِ الرَّأْسِ الدِّيَةُ، وَفِي الْحَاجِنِ الدِّيَةُ، وَفِي الْعَيْنَيْنِ الدِّيَةُ، وَفِي الْأَيْدِيْنِ الدِّيَةُ،

وَفِي الرِّجْلَيْنِ الدِّيَةُ، وَفِي الْأَذْنَيْنِ الدِّيَةُ، وَفِي الشَّفَتَيْنِ الدِّيَةُ، وَفِي الْأَنْسَيْنِ الدِّيَةُ وَفِي ثَدَيْيِ الْمَرْأَةِ الدِّيَةُ، وَفِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَنِئِ الْأَشْيَاءِ نِصْفُ الدِّيَةِ، وَفِي أَشْفَارِ الْعَيْنَيْنِ الدِّيَةُ، وَفِي أَحَدِهِمَا رُبْعُ الدِّيَةِ.

(١٠) وَفِي كُلِّ أَصْبَعٍ مِنْ أَصَابِعِ الْيَدَيْنِ، وَالرِّجْلَيْنِ عُشْرُ الدِّيَةِ، وَالْأَصَابِعُ كُلُّهَا سَوَاءُ. وَكُلُّ أَصْبَعٍ فِيهَا ثَلَاثُ مَفَاصِلٍ فَفِي أَحَدِهَا ثُلُثٌ دِيَةُ الْأَصْبَعِ، وَمَا فِيهَا مَفَاصِلٌ فَفِي أَحَدِهِمَا نِصْفُ دِيَةِ الْأَصْبَعِ

(١١) وَفِي كُلِّ سِنٍ خَمْسٌ مِنْ الْإِبْلِ. وَالْأَسْنَانُ وَالْأَضْرَاسُ كُلُّهَا سَوَاءُ.

(١٢) وَمَنْ ضَرَبَ عُضُوًا فَأَذْهَبَ مَنْفَعَتْهُ، فَفِيهِ دِيَةُ كَامِلَةٍ، كَمَا لَوْ قَطَعَهُ، كَالْيَدِ إِذَا شُلِّتْ، وَالْعَيْنِ إِذَا ذَهَبَ ضَوْءُهَا.

## ترجمه كتاب دييات

(۱) هرگاه شخصی شخص دیگری را به قتل شبه عمد بکشد، بالای عاقله دیت مغلظ و برقاتل کفاره است.

(۲) دیت شبه عمد نزد امام ابو حنیفه و ابو یوسف (رحمهمما الله) صد شتر؛ چهار نوع است:

بیست و پنج بنت مخاض (شتران ماده یکساله)، بیست و پنج بنت لبون (شتران ماده دو ساله)، بیست و پنج حقه (شتران ماده سه ساله) و بیست و پنج جذعه (شتران ماده چهار ساله).

(۳) دیت مغلظ تنها در شتر لازم می‌گردد. اگر دیت بدون شتر در چیز دیگر فیصله شد، دیت مغلظ لازم نیست.

(۴) دیت در قتل خطابالای عاقله و کفاره بالای قاتل واجب است.

(۵) دیت در قتل خطا صد شتر، از پنج نوع است: بیست بنت مخاض، بیست ابن مخاض، بیست بنت لبون، بیست حقه و بیست جذعه.

(۶) از طلا هزار دینار و از نقره ده هزار درهم است.

(۷) نزد امام ابوحنیفه رحمه اللہ دیت تنها در همین سه نوع (شتر، طلا و نقره) ثابت است. امام ابو یوسف و محمد (رحمهما اللہ) میگویند: از همین سه جنس و از گاو دو صد رأس، از گوسفند دو هزار رأس و از حله (لباس) دو صد جوره، که هر حله شامل دو جامه است، نیز دیت بوده می‌تواند.

(۸) دیت مسلمان و ذمی برابر است.

(۹) در نفس؛ دیت (کامل) است، در نرمۀ بینی دیت (کامل) است، در زبان دیت (کامل) است، در ذکر دیت (کامل) است. در عقل؛ هرگاه زایل شود دیت (کامل) است و در ریش؛ هرگاه کنده شد و موی دیگر نروید، دیت کامل است. و (همچنان) در موی سر، در دو ابرو (که نه رویند) دیت (کامل) است. در هردو چشم، در هر دو لب، در هردو خصیه و در هردو پستان زن دیت (کامل) است. در هریک از اشیای (دوگانه ذکر شده) نصف دیت است. در مژه هر دو چشم دیت (کامل) و در یکی از آن‌ها ربع دیت است.

(۱۰) در هر انگشت ازانگشتان دستها و پایها عشر دیت است، همه انگشتان با هم برابراند. در بریدن یک بند ازانگشت که در آن سه بند است، ثلث دیت یک انگشت است. و در انگشتی که در آن دو بند است، نصف دیت یک انگشت است.

(۱۱) در هر دندان پنج شتر است، دندانهای خورد و کلان همه برابراند.

(۱۲) اگر شخصی عضو کسی را زد و منفعتش را از بین برد، بمثابة این است که آن را قطع نموده باشد، بناءً تمام دیت لازم می‌گردد، مانند اینکه دست شل شود و یا روشنی چشم زایل گردد.

## شرح تعريف ديت

در زبان عربی «دیه» از «وَدَى الْقَاتِلُ الْقَتِيلَ يَدِيهِ دِيَةً» گرفته شده زمانی که قاتل به ولی مقتول در بدل نفس وی مالی را پردازد. اصل «دیه» «ودی» بود، فای کلمه حذف شد مانند «عدة» از وعد و «زنہ» از وزن و (تا) در بدل فای کلمه در اخیر آن اضافه شد و بعداً به مالی که در بدل نفس تأديه می شود، نام گذاشته شد.

در اصطلاح شرع مال تعیین شده از سوی شریعت را گویند که در بدل قتل انسان و یا قطع یک عضو وی لازم گردد.

و آن را بخاراطری دیت نامیده اند که غالباً پرداخته می شود؛ زیرا نفس انسان محترم است و مالی که در مقابل آن لازم می گردد قابل پرداخت می باشد.

ارش: مالی معین از سوی شریعت است که در بدل ما دون نفس و یا در بدل اعضای بدن تأديه می شود.

دیت شبه عمد و قتل خطا: در شبه عمد دیت مغلظ است و در قتل خطا دیت مخفف است که مقدار آن در متن قدوری بیان گردیده است.

اجناس اموالی که در دیت پرداخته می شود: نزد امام ابو حنیفه جعفر دیت بدون شتر، طلا و نقره در جنس دیگر ثابت نمی گردد.

شتر: صد شتر.

طلا: هزار دینار.

نقره: ده هزار درهم.

دیت در نزد صاحبین رحمه‌الله علاؤه بر سه جنس فوق سه جنس دیگر نیز پرداخته می شود:

گاو: دو صد گاو.

**گوسفند:** دو صد گوسفند.

**حله (لباس):** دو صد حله.

**عضوهایی که دیت کامل در آن واجب می‌گردد:** در از بین بردن اعضای یگانه در بدن انسان مانند: بینی و زبان دیت کامل لازم می‌گردد و در اعضای دو گانه، مانند: دو چشم و اعضای چهار گانه، مانند چهار مژه، در صورتی که همه آن از بین برده شود دیت کامل است.

**دیت کامل در صورتهای ذیل لازم می‌گردد:**

۱- نفس      ۲- بینی      ۳- زبان      ۴- ذکر

۵- هردو دست      ۶- هردو پا      ۷- هردو چشم      ۸- هردو گوش

۹- هردو لب      ۱۰- هردو ابرو      ۱۱- هردو پستان      ۱۲- ریش

۱۳- زوال عقل      ۱۴- هردو خصیه      ۱۵- موی سر      ۱۶- مژه هردو چشم

۱۷- انگشتان هردو دست      ۱۸- انگشتان هردو پای

**دیت اندامهای دوگانه و بیشتر از آن:** آنچه در آدمی دو است، چون دوچشم، به

نقصان هر دو دیت کامل و به نقصان هر یکی از آن نصف دیت لازم می‌شود.

آنچه در آدمی چهار است، مانند مژه‌ها، در هر کدام آن ربع دیت لازم می‌گردد.

در انگشتان، در هر کدام عشر دیت است و چون انگشتان دست و پا استعمال جداگانه

دارد پس از یک جنس محسوب نشده‌اند.

در هر دندان بیستم حصة یک دیت مکمل واجب می‌شود.

**زايل شدن منفعت اعضا:** در از میان بردن منفعت یک عضو دیت مکمل همان عضو

لازم می‌گردد، مانند اینکه همان عضو را نابود کرده باشد.

## ارزیابی



- ۱\_ دیت را در لغت و اصطلاح تعریف نمایید.
- ۲\_ مقدار دیت در قتل خطا و شبه عمد را که از شترها تأدیه شود، بیان دارید.
- ۳\_ مقدار دیت را از اموال پنج گانه غیر از شتر بیان دارید.
- ۴\_ مقدار دیت را در صورت‌های ذیل بیان دارید:
  - الف\_ قطع یک دست
  - ب\_ کشیدن دو دندان.
- ۵\_ حکم بریدن یک بند انگشتی که در آن سه بند است و از انگشتی که در آن دو بند است چیست؟

## زخم‌های سر

سر مجمع حواس است و در حدیثی از زدن بر روی در وقت تأدیب منع صورت گرفته است، ازینرو شریعت اسلامی نیز برای اهمیت سر در بدن انسان احکام جداگانه را تشریع نموده که درین درس احکام زخم‌های سر و موارد دیگر را می‌خوانیم.

- (۱) **وَالشَّجَاجُ عَشَرَةُ** - **الْحَارِصَةُ**, **۲ - وَالدَّامِعَةُ**, **۳ - وَالدَّامِيَةُ**, **۴ - وَالْبَاضِعَةُ**, **۵ - وَالْمُتَلَاحِمَةُ**, **۶ - وَالسُّمْحَاقُ** **۷ - وَالْمُوْضَحَةُ** **۸ - وَالْهَاشَةُ**, **۹ - وَالْمُنْقَلَةُ**, **۱۰ - وَالْأَمَةُ**.
- (۲) فَفِي الْمُوْضَحَةِ الْقِصَاصُ إِذَا كَانَتْ عَمْدًا، وَلَا قِصَاصٌ فِي بَقِيَّةِ الشَّجَاجِ، وَفِي مَا دُونَ الْمُوْضَحَةِ فِيهَا حُكُومَةُ عَدْلٍ.
- (۳) فَفِي الْمُوْضَحَةِ إِذَا كَانَتْ خَطًأً نِصْفُ عُشْرِ الدِّيَةِ، وَفِي الْهَاشَةِ عُشْرُ الدِّيَةِ، وَفِي الْمُنْقَلَةِ عُشْرُ وَنِصْفُ عُشْرِ الدِّيَةِ، وَفِي الْأَمَةِ ثُلُثُ الدِّيَةِ.
- (۴) وَفِي الْجَائِفَةِ ثُلُثُ الدِّيَةِ، فَإِنْ نَفَدَتْ فَهِي جَائِفَاتٌ فَفِيهِمَا ثُلُثُ الدِّيَةِ.
- (۵) وَفِي أَصَابِعِ الْيَدِ نِصْفُ الدِّيَةِ، وَإِنْ قَطَعَهَا مَعَ الْكَفِ فَفِيهَا نِصْفُ الدِّيَةِ، وَإِنْ قَطَعَهَا مَعَ نِصْفِ السَّاعِدِ، فَفِي الْأَصَابِعِ وَالْكَفِ نِصْفُ الدِّيَةِ، وَفِي الزِّيَادَةِ حَكُومَةُ عَدْلٍ.
- (۶) وَفِي الْأُصْبِعِ الرَّأِيَدِ حَكُومَةُ عَدْلٍ.
- (۷) وَفِي عَيْنِ الصَّبِيِّ وَذَكَرِهِ وَلِسَانِهِ إِذَا لَمْ تُعْلَمْ صِحَّتُهُ حَكُومَةُ عَدْلٍ.

## ترجمه:

(۱) زخمهای سر و روی ده نوع است:

۱. حارصه (جراحتی که پوست را مخدوش سازد).
۲. دامعه (که از آن خون ظاهر شود و جاری نگردد).
۳. دامیه (که از آن خون جاری شود).
۴. باضعه (که پوست را ببریده باشد).
۵. متلاحمه (که گوشت را پاره کند).
۶. سمحاق (به آن پوست ناز ک برسد که میان گوشت و استخوان سر است).
۷. موضحه (که به استخوان سر برسد، و آن را آشکار سازد).
۸. هاشمه (که استخوان را بشکند).
۹. منقله (که استخوان را بعد از شکستاندن از جای انتقال دهد).
۱۰. آمه (که به ام دماغ رسد، یعنی از استخوان بگذرد به جایی که مغز در آن قرار دارد برسد).

(۲) اگر موضحه عمدی باشد، در آن قصاص است. در بقیه، زخمهای سر و روی قصاص نیست. در (زخمهای) کم تراز موضحه، حکومت عدل (حکم فیصله عادلانه) است.

(۳) در موضحه، اگر خطاب باشد، نصف دهم حصه دیت (کامل) است. در هاشمه دهم حصه دیت است. در منقله، دهم حصه دیت و نصف دهم حصه آن است و در آمه سوم حصه دیت است.

(۴) در جائیه (زخمی که به جوف برسد) سوم حصه دیت است. اگر جائیه از طرف دیگر بگذرد، پس آن دو جائیه است و دیتش دو ثلث یک دیت است.

(۵) در انگشتان دست نصف دیت است. اگر انگشتان را همراه با کف دست برید در آن (هر دو) نصف دیت است و اگر آن را همراه نصف بازو قطع کرد، پس در انگشتان و کف دست نصف دیت است، و در زیاد بر آن حکومت عدل است.

(۶) در قطع انگشت اضافی هم حکومت عدل است.

(۷) در چشم، ذکر و زبان کودک؛ وقتیکه صحت آن معلوم نباشد، حکومت عدل است.

## شرح

تعريف شجاج (زخمهای سر و روی): شجاج در لغت جمع شجه است و زخم سر و روی را گویند، جراحت عام تر است و بر زخمهای همه بدن اطلاق می‌شود. شجاج و جراحت در اصطلاح نیز بر همین معنی دلالت دارند.

أنواع شجاج: شجاج ده نوع است. اگر خراشی بر جلد به میان آمد بدون آنکه خون ظاهر شود، آن را «حارصه» گویند، اگر خون آشکار شد ولی بیرون نشد، آن را «دامعه» نامند، اگر خون جاری شود، «دامیه» است. اگر پوست پاره شود «باضعه» است و اگر گوشت را پاره کند «متلاحمه» است، اگر به پرده که میان گوشت و استخوان است، برسد «سمحاق» است، اگر به استخوان برسد «موضخه» است، اگر استخوان را بشکند، «هاشمه» است، اگر استخوان را بعد از شکستن از جای خود بیجا سازد، «منقله» است و

اگر از استخوان بگذرد به ام دماغ رسد آن را «آمه» نامند.

**قصاص در شجاج:** چون قصاص عبارت از مساوات میان جرم و جزا است و مساوات مذکور فقط در موضعه (زخمی که به استخوان برسد) ممکن است، و در زخمهای دیگر احتمال مغایرت میان جرم و جزا زیاد است پس در غیر موضعه قصاص لازم نمی‌گردد.

**تاوان شجاج:** در شش نوع از زخمهای سر و روی: حارصه، دامعه، دامیه، باضعه، متلاحمه و سمحاق در همه اینها حکومت عدل لازم می‌گردد. و در انواع دیگر ارش مقدار است که در متن بیان شده.

**حکومت عدل:** حکومت عدل عبارت از تاوان مالی زخمهای است که در آن توانی از سوی شریعت تعیین نشده باشد، توان تعیین شده اگر در بدل نفس باشد آن را دیت و اگر در بدل عضو و یا زخم باشد آن را ارش گویند، دیت و ارش گاه یکی به جای دیگری نیز استعمال می‌شوند.

**چگونگی تعیین حکومت عدل:** شخص عادل که دارای خبره در طبابت و ارشهای زخمهای باشد یا خود وی قاضی باشد و یا از سوی قاضی مکلف گردیده باشد، زخمی که در آن حکومت عدل لازم گردیده، آن را با تزدیکترین زخمی که در آن ارش مقدار لازم گردیده مقایسه می‌کند و به تناسب آن توانی را برایش معین می‌سازد.

**جائقه:** زخمی را گویند که به جوف برسد، خواه جوف شکم باشد و یا سینه، جایقه غیر شجه است و حکم آن در متن کتاب واضح گردیده است.

**دیت انگشتان دست:** در انگشتان یک دست نصف دیت است؛ زیرا در یک انگشت

ده شتر است و در پنج انگشت پنجاه شتر است که نصف دیت می‌شود.  
انگشت در کف اصل است، زیرا توسط آن چیزی گرفته می‌شود، از همین رو علمای  
حنفی گفته اند: در صورتی که دست قطع شود؛ دیت آن به اندازه انگشتان موجود  
در دست بریده شده می‌باشد، اگر در دست یک انگشت بود و یا دو و یا سه (دیگر  
انگشتان قبل از بین رفته بود) دیت به اندازه همان انگشتان لازم می‌شود.<sup>(۱)</sup>  
واگر با کف و انگشتان، بازو نیز قطع شود نصف دیت برای کف و انگشتان پنج گانه  
است و برای بازو فقط حکومت عدل لازم می‌شود.

شناخت برخی از زخمهای طفل: هر گاه شناخت و اهمیت برخی از زخمهای طفل  
ناممکن شود، در آن حکومت عدل لازم می‌گردد.  
مثلاً اگر چشمش زخمی شد و صحت و سقم آن مشخص نبود، چون طفل از حالت  
خود اخبار کرده نمی‌تواند، پس حکومت عدل لازم می‌گردد.  
شناخت صحت ذکر به حرکت دادن و از زبان به گفتار صورت می‌گیرد و طفل این  
گونه آزمایش را اجرا کرده نمی‌تواند.

## ارزیابی



۱- زخمهای ده گانه سر و روی را نام گرفته تعریف نمایید.

۲- موضعه در صورت عدم و خطا چه حکم دارد؟

۱. الجوهرة النيرة، شرح القدوري

- ۳- در منقله، آمه و جائفه چندم حصه ديت واجب می گردد؟
- ۴- شخصى دست شخص دىگرى را به خطابى و قبل از آنکه صحت يابد، او را به خطاب كشت، چقدر ديت واجب مى شود؟
- ۵- ديت، ارش و حکومت عدل را با يك دىگر مقاييسه نمایيد.
- ۶- حکومت عدل چگونه تعين مى گردد؟

## زخم‌های سایر بدن

علاوه بر زخم‌های سر و روی اگر زخم‌های دیگری در بدن واقع شوند، حکم آن چه می‌باشد؟ جواب این سوال و احکام دیگر متعلق به قصاص و دیتها در این درس مورد بحث قرار می‌گیرد.

- (۱) وَمَنْ شَحَّ رَجُلًا مُوضِحَةً فَذَهَبَ عَقْلُهُ أَوْ شَعْرُ رَأْسِهِ، دَخَلَ أَرْشُ الْمُوضِحَةِ فِي الدِّيَةِ، وَإِنْ ذَهَبَ سَعْهُ، أَوْ بَصْرُهُ، أَوْ كَلَامُهُ فَعَلَيْهِ أَرْشُ الْمُوضِحَةِ مَعَ الدِّيَةِ.
- (۲) وَمَنْ قَطَعَ أُصْبِعَ رَجُلٍ فَشُلِّتْ أُخْرَى إِلَى جَنْبِهَا، فَفِيهِمَا الْأَرْشُ، وَلَا قِصاصَ فِيهِ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ.
- (۳) وَمَنْ قَلَعَ سِنَ رَجُلٍ فَنَبَتْ أُخْرَى سَقَطَ الْأَرْشُ.
- (۴) وَمَنْ شَحَّ رَجُلًا شَجَةً فَالْتَّحَمَتْ وَلَمْ يُبْقِ لَهَا أَثْرٌ وَنَبَتِ الشَّعْرُ سَقَطَ الْأَرْشُ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ: عَلَيْهِ أَرْشُ الْأَلْمِ، وَقَالَ مُحَمَّدٌ: عَلَيْهِ أَجْرَةُ الطَّيِّبِ.
- (۵) وَمَنْ جَرَحَ رَجُلًا جَرَاحَةً لَمْ يُقْتَصِّ مِنْهُ حَتَّى يَرِأَ.
- (۶) وَمَنْ قَطَعَ يَدَ رَجُلٍ خَطَأً، ثُمَّ قَتَلَهُ قَبْلَ الْبُرْءِ فَعَلَيْهِ الدِّيَةُ، وَسَقَطَ أَرْشُ الْأَلْدِ.
- (۷) وَكُلُّ عَمْدٍ سَقَطَ فِيهِ الْقِصاصُ بِشُبُهَةٍ، فَالْدِيَةُ فِي مَالِ الْقَاتِلِ. وَكُلُّ أَرْشٍ وَجَبَ بِالصُّلْحِ فَهُوَ فِي مَالِ الْقَاتِلِ.
- (۸) وَإِذَا قَتَلَ الْأَبُ إِبْنَهُ عَمْدًا فَالْدِيَةُ فِي مَالِهِ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ.
- (۹) وَكُلُّ جَنَاحِيَّةٍ أَعْرَفَ بِهَا الْجَانِيَ فَهِيَ فِي مَالِهِ، وَلَا يُضْدُقُ عَلَى عَاقِلَتِهِ.
- (۱۰) وَعَمْدُ الصَّبَيِّ، وَالْجُنُونُ خَطَأً، وَفِيهِ الدِّيَةُ عَلَى الْعَاكِلَةِ.
- (۱۱) وَمَنْ حَفَرَ بِئْرًا فِي طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ، أَوْ وَضَعَ حَجَرًا، فَتَلَفَّ بِذَلِكَ إِنْسَانٌ فَدِيَتُهُ

عَلَى عَاقِلَتِهِ، وَإِنْ تَلَفَ فِيهِ بِهِمَةُ فَضَمَانُهَا فِي مَالِهِ.

(١٢) وَإِنْ أَشْرَعَ فِي الطَّرِيقِ رَوْشَنًا، أَوْ مِيزَابًا فَسَقَطَ عَلَى إِنْسَانٍ فَعَطَبَ فَالَّذِي عَلَى  
عَاقِلَتِهِ.

(١٣) وَلَا كَفَارَةً عَلَى حَافِرِ الْبَيْثِرِ وَوَاضِعِ الْحَجَرِ.

(١٤) وَمَنْ حَفَرَ بِئْرًا فِي مِلْكِهِ فَعَطَبَ فِيهَا إِنْسَانٌ لَمْ يَضْمِنْ.

(١٥) وَالرَّاكِبُ ضَامِنٌ لِمَا وَطَئَتْ الدَّابَّةُ، بِيَدِهَا أَوْ كَدَمَتْ، وَلَا يَضْمِنُ مَا نَفَخْتُ  
بِرِّ جَلَلِهَا أَوْ بِذَنَبِهَا.

(١٦) فَإِنْ رَأَثْتُ أَوْ بَالْتُ فِي الطَّرِيقِ، فَعَطَبَ بِهِ إِنْسَانٌ لَمْ يَضْمِنْ.

(١٧) وَالسَّائِقُ ضَامِنٌ لِمَا أَصَابَتْ بِيَدِهَا أَوْ رِجْلِهَا. وَالْقَائِدُ ضَامِنٌ لِمَا أَصَابَتْ بِيَدِهَا  
دُونَ رِجْلِهَا.

(١٨) وَمَنْ قَادَ قِطَارًا فَهُوَ ضَامِنٌ لِمَا وَطَعَ، وَإِنْ كَانَ مَعَهُ سَائِقٌ فَالضَّمَانُ عَلَيْهِمَا.

## ترجمه

(۱) هر گاه شخصی، شخص دیگری را به زخم موضمحه زخمی نمود، پس عقل آن  
شخص زایل شد و یا موی سرش ریخت؛ تاوان زخم موضمحه در دیت (عقل و یا  
موهای وی) داخل است و اگر شنوایی، بینایی و یا نطقش از بین رفت، پس بر وی دیت  
زخم موضمحه همراه دیت کامل لازم می‌گردد.

(۲) اگر کس انگشت شخصی را ببرید و در پهلوی آن انگشت دیگری شل شد، پس  
در آن دو ارش واجب می‌شود و نزد ابوحنیفه رحمه الله در آن قصاص نیست.

(۳) اگر دندان شخصی را کشید، و در جایش دندان دیگری رویید، دیت ساقط  
می‌شود.

(۴) اگر شخصی سر کسی را زخمی نمود، زخم صحت یافت و اثری از زخم باقی  
نماند، و روی زخم موی رویید، نزد ابوحنیفه رحمه الله دیت ساقط می‌شود. ابو یوسف رحمه الله

میگوید: بالایش توان مالی برای درد است و امام محمد<sup>جوئن</sup> میگوید: بالای وی مزد طبیب است.

(۵) اگر شخصی کسی را زخمی کرد، از وی قصاص گرفته نمی‌شود، تا آنکه (زخمی) صحت یابد.

(۶) اگر شخصی دست کسی را به خطابرید؛ و قبل از آن که صحت یابد، او را کشت (به خطاب)؛ بر وی یک دیت است؛ و دیت قطع دست ساقط می‌شود.

(۷) هر جنایت عمدی که در آن قصاص به سبب شبهه ساقط شود؛ پس دیت (آن) در مال قاتل لازم می‌شود. و هر توانی که به سبب صلح واجب شود پرداخت آن از مال قاتل است.

(۸) هر گاه پدر، پسر خود را بکشد، دیت بر پدر در مالش در مدت سه سال لازم می‌گردد.

(۹) هر جنایتی که جانی بر آن اقرار کند، (دیت) آن در مال جانی است و بر عاقله شمرده نمی‌شود.

(۱۰) (جنایت) عمدی کودک و دیوانه خطاست و در آن بالای عاقله دیت است.

(۱۱) اگر شخصی در راه مسلمانان چاه حفر نمود، یا در راه سنگی را نهاد و انسانی به آن تلف گردید، پس دیت آن بالای عاقله وی واجب می‌گردد و اگر در آن حیوانی تلف گردد توان آن در مال وی (حفر کننده چاه) می‌باشد.

(۱۲) اگر شخصی در راه سایه بان و یا ناوه یی کشید؛ و آن بر سر شخصی افتید و او را کشت؛ دیت بر عاقله وی واجب می‌گردد.

(۱۳) بر حفر کننده چاه، و کسی که سنگ را گذاشته (و شخصی بر آن تلف شود) کفاره نیست.

(۱۴) اگر شخصی در ملک خود چاهی حفر کند و انسانی در آن هلاک شود؛ بر وی

تاوان لازم نمی‌گردد.

(۱۵) اگر حیوانی کسی را پایمال کرد، و یا با دست و یا دهن به کسی آسیبی رساند، سوار بر حیوان ضامن است (باید تاوان بدهد) و توانانی را که بادم و یا توسط لگد زدن به پای عقبش می‌رساند، ضامن آن نیست.

(۱۶) اگر حیوان در راهی سرگین و یا بول کرد و به سبب آن انسانی از بین رفت؛ سوار ضامن نمی‌باشد.

(۱۷) راننده حیوان (از عقب) ضامن چیزی است که حیوان آن را بر پای پیش و یا پس لگد می‌کند. و کشن کننده حیوان (از پیش) ضامن چیزی است که بر پای پیش روی حیوان می‌خورد نه بر پای عقب.

(۱۸) قاید قطار (رمه‌های حیوانات) ضامن چیزی است که قطار آن را پایمال می‌کند و اگر همراه قاید راننده (از عقب) نیز باشد ضمان بالای هر دوی آنها است.

### شرح

حکم زخمی که از اثر آن دو چیز تلف شود: کسی یک نفر را به زخم موضّعه زخمی نمود، در نتیجه عقل یا موی سر وی به کلی از بین رفت، در این صورت یک دیت برای عقل و یا موی سر واجب می‌گردد و دیت موضّعه در آن داخل می‌شود، ولی اگر توسط موضّعه بینایی و یا شنوایی از بین رفت؛ دیت موضّعه با دیت بینایی و شنوایی یکجا لازم می‌گردد.

قاعده درین مورد چنین است: زمانی که جنایت در یک عضو واقع شود و دو چیز را در همان عضو از بین ببرد (مانند موضّعه که عقل و یا موی سر را از بین ببرد) ارش اقل در اکثر داخل می‌شود و اگر اثر آن در دو عضو ظاهر شد (مانند موضّعه که بینایی و شنوایی را از بین ببرد) اگر جنایت خطأ بود در دیت آن تداخل صورت نمی‌گیرد و اگر عمد بود نزد امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ برای همه مال لازم می‌گردد و در هیچ کدام آنها

قصاص لازم نمی‌شود. نزد صاحبین برای جایی که مستقیماً در آن جنایت صورت گرفته، قصاص لازم می‌شود و در موضعی که به طور غیر مستقیم متضرر شده، دیت لازم می‌گردد.

و این قاعده با تفاصیل آن در مورد قطع انگشت، که در جوار آن انگشت دیگری شل شود تطبیق شده است.

پس در نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله برای هر دو ارش لازم می‌گردد و در نزد صاحبین برای انگشت قطع شده قصاص و برای انگشت شل ارش لازم می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

حکم دندان کشیده شده که به عوض آن دندان دیگر بروید: اگر شخصی دندان کسی را کشید و به جای آن دندان دیگر برآمد، در نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله دیت دندان ساقط می‌شود و نزد صاحبین (رحمه‌الله) ساقط نمی‌شود؛ زیرا جنایت باعث وجوب دیت شده است و بر امدن دندان دوم نعمت جدید از طرف الله تعالی است که دیت را ساقط نمی‌کند.

امام ابوحنیفه رحمه‌الله می‌گوید: در اینجا جنایت معناً زایل شده، چرا که وجود دیت از جهت فوت منفعت بود و زمانی که دندان دیگر برآمد، منفعت زایل نه شده. هرگاه دندان دیگر برآمد منبت فاسد نشد، پس نه منفعت آن فوت شده و نه زینت آن از بین رفته است.

زخم سر که به کلی جور شود و از آن نشانه ای نماند: بدل زخمها خواه حکومت عدل باشد و یا ارش بعد از صحت یاب شدن شخص زخمی تعیین می‌گردد و اگر در شخص زخمی هیچ نشانی از زخم نماند، نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله توان ساقط می‌شود؛ زیرا توان برای عیب و داغی است که بر شخص می‌ماند و در صورتی که نشانه‌ای از زخم نماند فقط درد باقی می‌ماند و در دردها توان مالی نیست، طوری که به اتفاق همه در سلی زدن توان مالی نیست.

۱. الجوهرة النيرة شرح القدوري.

نzd امام ابو یوسف جلیلہ در بدл درد باید چیزی برایش داده شود.  
و نzd امام محمد جلیلہ فقط توان مصارف مریضی، اجره طبیب و دوا برایش داده  
می‌شود.

قصاص زخمها فقط بعد از صحت یاب شدن شخص زخمی صورت می‌گیرد؛ زیرا  
ممکن است زخم باعث قتل گردد و در آن صورت حکم آن قصاص در نفس می‌باشد،  
پس قبل از تعیین مُوجَب (واجب شده) باید قصاص گرفته نشود.

**بیان وجوب دیت بالای قاتل و عاقله:** هر آن قتل عمد که قصاص در آن از جهت شباهه  
ساقط گردد، مثلاً: پدر فرزند خود را قتل نماید، یا ده تن یک انسان را قصداً قتل کنند،  
که یکی از آن‌ها پدرش باشد، در این صورت دیت از مال پدر قاتل می‌باشد که در  
سه سال ادا می‌شود.

و دیتی که به سبب صلح واجب شود آن هم از مال قاتل بوده و بالفور ادا می‌شود؛ زیرا  
هر آن مالی که از جهت عقد واجب شود، فوراً ادا می‌گردد.

از ابن عباس رض روایت است: **(لَا تَعْقُلُ الْعَاقِلَةُ عَمْدًا وَلَا عَبْدًا وَلَا صُلْحًا وَلَا  
اعْتِرَافًا)**<sup>(۱)</sup> عاقله (تاوانی که از جهت) عمد، جنایت غلام، صلح و اعتراف (لازم شده  
باشد) آن را متحمل نمی‌شود.

**جنایت طفل و دیوانه:** اگر بچه‌ای نابالغ یا دیوانه کسی را قصداً قتل کنند، عمد ایشان  
هم خطأ به شمار می‌رود، پس قصاص واجب نیست، بلکه بالای عاقله دیت واجب  
می‌گردد و نیز از میراث مقتول هم محروم نمی‌شوند؛ زیرا از میراث محروم شدن یک  
نوع عقوبت است و هر دوی آن‌ها قابل عقوبت نیستند.

**جنایت راه‌ها:** اگر شخص در راه عام چاهی بکند و یا سنگی را بگذارد و به سبب  
آن انسان تلف شود، دیتش بر عاقله آن شخص است و اگر بر آن مالی از بین رفت،

---

۱. اخرجه فی الموطأ روایة محمد بن الحسن الشیبانی باب دية العمد.

ضمانت بر شخصی است که خطا را مرتکب شده است، زیرا عاقله توان ناشی از تلف مال را بردشت نمی‌کنند.

حکم انداختن چوب، خس و خاشاک و غیره چیزهای اذیت کننده، مانند گذاشتن سنگ در راه است و بر اشخاصی که مرتکب این کار شده اند، کفاره قتل لازم نمی‌گردد.

و اگر شخصی در ملک خود چاه کنده و یا سنگ مانده بود و بر آن شخص و یا مالی تلف شد، توانی در آن لازم نمی‌گردد.

جنایت حیوان: چیزهایی که احتراز از آنها ممکن نیست، ضمان و توان هم در آنها نیست. چیزهایی که احتراز از آنها ممکن باشد و از طرف کسی در آن تعدی صورت گیرد، توان در آن لازم می‌گردد.

اگر مرکب یا سواری کسی، شخصی را پایمال نمود، یا او را به سرزده تلف نمود و یا به دهن او را گزید، در این صورتها سوار ضامن است زیرا احتراز از آن ممکن است. اگر سواری شخصی، کسی را در حالت رفتن به لگد یا دم بزند، سوار ضامن نیست؛ زیرا جلو گیری از آن در حالت رفتن ممکن نیست.

همچنان اگر سواری در راه سرگین یا بول کرد، و کسی بر آن لغزید ضمان ندارد، اما اگر سواری را در راه ایستاده نمود و این امور واقع شد، ضامن است؛ چرا که در این صورت تعدی از طرف وی صورت گرفته است.

اگر یک نفر حیوانی را از عقب می‌راند و حیوان بر پای جلو یا عقب کسی را پایمال نموده هلاک کرد؛ راننده ضامن است، زیرا این عمل تحت نظر او انجام شده و احتراز از آن ممکن بود.

اگر کسی حیوان را از جلب گرفته کش میکرد و بر پای پیش آن کسی هلاک شد، قاید ضامن است.

## فعالیت

طلاب تلف شدن انسان و یا مالی را توسط موتر، با حیوان مقایسه نمایند، و نظر خود را در مورد حکم آن اظهار کنند.

### ارزیابی



۱. قاعده در مورد حکم زخمی که از اثر آن دو چیز تلف شود چیست؟ قاعده را با موارد اتفاقی و اختلافی در ضمن مثالها واضح سازید.

۲. اگر شخصی دندان کسی را زایل کرد و به جای آن دندان دیگر رویید، در نزد امام صاحب و صاحبین (رحمهم الله) چه حکم دارد؟

۳. اگر زخم سر به کلی صحت یابد و هیچ اثری از آن نماند، نزد ائمه سه گانه حنفیه (رحمهم الله) چه اثری بر آن مرتب می شود؟

۴. در صورتهای ذیل کدام دیتها در مال قاتل و کدام آنها بر عاقله است؟

• قتل عمد که قصاص در آن از جهت شباهه ساقط شود.

• دیتی که به سبب صلح لازم شود.

• دیتی که به سبب اقرار لازم شود.

• دیتی که از اثر قتل طفل و یا دیوانه لازم شود.

• دیت قتل به سبب.

۵. اگر کسی در راه سنگ بگذارد، یا مواد غیر قابل استفاده را باندازد، و به سب آن شخص و یا مالی تلف شود، چه اثر بر آن مرتب می شود؟

۶. جنایت حیوان در صورتی که شخص بر آن سوار باشد و یا آن را از عقب براند و یا آن را از پیش کش کند، چه حکم دارد؟

## افتیدن دیوار، تصادم، دیت جنین و کفاره قتل

برخی از احکام جنایات بر بدن انسانها، از قبیل افتیدن دیوار کج، تصادم و جنایت بر جنین در بطن مادر، که در دروس گذشته ذکر آن نرفته، درین درس بیان می‌گردد.

(۱) وَإِذَا مَالَ الْحَائِطُ إِلَى طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ، فَطُولَبَ صَاحِبُهُ بِنَقْضِهِ، وَأَشْهَدَ عَلَيْهِ، فَلَمْ يُنْقُضْ فِي مُدْدٍ يُقْدِرُ عَلَى نَقْضِهِ فِيهَا حَتَّى سَقَطَ، ضَمِنَ مَا تَلَفَّ بِهِ مِنْ نَفْسٍ أَوْ مَالٍ.  
وَيُسْتَوِيَ أَنْ يَطَالِبَهُ بِنَقْضِهِ مُسْلِمٌ أَوْ دِمِيًّا.

(۲) وَإِنْ مَالَ إِلَى دَارِ رَجُلٍ، فَاللَّطَّالَةُ إِلَى مَالِكِ الدَّارِ خَاصَّةً.

(۳) وَإِذَا اصْطَدَمَ فَارِسَانٍ فِيمَا تَأْتَى، فَعَلَى عَاقِلَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا دِيَةُ الْآخَرِ.

(۴) وَإِنْ ضَرَبَ رَجُلٌ بَطْنَ امْرَأَةٍ فَأَلْقَتْ جَنِينًا مِنَّا فَعَلَيْهِ غُرَّةٌ. وَهِيَ نِصْفُ عُشْرِ الدِّيَةِ.

(۵) فَإِنْ أَلْقَتْهُ حَيَا، ثُمَّ مَاتَ فَعَلَيْهِ دِيَةُ كَامِلَةٍ. وَإِنْ أَلْقَتْهُ مَيْتًا، ثُمَّ مَاتَتِ الْأُمُّ، فَعَلَيْهِ دِيَةُ وَغُرَّةٌ، وَإِنْ مَاتَتِ الْأُمُّ ثُمَّ أَلْقَتْهُ مَيْتًا، فَعَلَيْهِ دِيَةُ فِي الْأُمِّ وَلَا شَيْءٌ فِي الْجَنِينِ.

(۶) وَمَا يَحِبُّ فِي الْجَنِينِ مَوْرُوثٌ عَنْهُ، وَلَا كَفَّارَةٌ فِي الْجَنِينِ.

(۷) وَالْكَفَّارَةُ فِي شَبَهِ الْعَمْدِ وَالْخَطَا: عِنْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ، وَلَا يَجِزُّ فِيهِمَا الإِطْعَامُ.

### ترجمه

(۱) هر گاه، دیواری طرف راه مسلمانان مایل گردید و از صاحبش خواسته شد، تا آن را ویران کند؛ و گواه نیز بر آن گرفته شد، پس وی آن را در مدتی که می‌توانست

ویران کند، ویران نکرد؛ تا آینکه دیوار افتاد، توان آنچه را که بسبب آن تلف شده چه جان باشد و یا مال، باید پردازد.

مسلمان و ذمی در مطالبه نقض و ویران کردن دیوار، برابرند.

(۲) اگر دیواری به طرف منزل کسی مایل شود، مطالبه «ویران کردن دیوار» مخصوص به صاحب (همان) منزل است.

(۳) هر گاه دو نفر سوار بر اسپ، با هم تصادم کردند و وفات نمودند، بالای عاقله هر یکی دیت دیگری می‌باشد.

(۴) اگر کسی بر شکم زنی زد و آن زن جنین مرده انداخت، بر وی غره لازم می‌شود، وغره نصف عشر (بیستم حصة دیت) است.

(۴) اگر جنین را زنده انداخت و پس از آن جنین وفات کرد؛ دیت کامل لازم می‌شود.

(۵) اگر جنین را مرده انداخت و پس از آن خود زن وفات کرد، پس بر وی دیت وغره لازم می‌شود. اگر مادر وفات نمود و بعد از آن جنین مرده افتاد، دیت مادر به طور کامل است و برای جنین چیزی نیست.

(۶) آنچه در جنین واجب می‌گردد، از وی به میراث برده می‌شود (به ورثه اش تقسیم می‌شود) و در قتل جنین کفاره نیست.

(۷) کفاره قتل شبه عمد و قتل خطأ، آزاد کردن برده مسلمان است، اگر برده نیابد، گرفتن دو ماه روزه پی در پی لازم است و طعام دادن کفایت نمی‌کند (جای روزه را نمی‌گیرد).

## شرح

**احکام دیوار کج:** هر گاه دیواری به سوی راه عام مایل شد و مردم مطالبه انهدام آن را نمودند و نیز آنقدر مهلت برای صاحب دیوار حاصل شد که می‌توانست آن را منهدم

سازد، اما منهدم نکرد تا اینکه دیوار افتید و کسی را کشت و یا مال کسی را تلف کرد؛ از روی قیاس، مالک دیوار، ضامن نیست، چنانکه امام شافعی و امام محمد (رحمهما اللہ) به همین قول اند، زیرا تقصیر از مالک نیست اصل بنا در ملک وی است و کج شدن دیوار فعل وی نیست.

اما از روی استحسان ضامن است زیرا هرگاه دیوار کج شد، خطر افتیدن آن بود، مطالبه انهدام آن نیز صورت گرفت، بازهم آن را منهدم نکرد. عدم هدم تعدی شمرده می‌شود.

و همچنان اگر دیوار به سوی خانه کسی دیگری کج شده بود و صاحب خانه مطالبه ویران کردن آن را کرد، ولی صاحب دیوار آن را ویران نکرد، در صورت افتادن آن، هر چیزی را که تلف کرد باید صاحب دیوار توان آن را پردازد. و درین صورت فقط به مطالبه صاحب خانه ملزم می‌گردد، نه به مطالبه کسی دیگر.

**تصادم:** زمانی که دو سوار با هم تصادم کنند و هر دو بمیرند، پس هر کدام آن‌ها طرف مقابل را به خطا کشته است و در قتل خطا دیت بر عاقله لازم می‌گردد.

**سقوط جنین به وسیله ضرب:** بر اسقاط جنین خواه به عمد باشد و یا به خطا غره لازم می‌شود.

**غُوّه:** به معنی توان است که مقدار آن پنجصد درهم است یعنی: بیستم حصه دیت مرد و دهم حصه دیت زن، مسایل دیگر این موضوع در متن کتاب واضح شده است.

**کفاره قتل:** در قتل شبه عمد و قتل خطا بر قاتل کفاره لازم می‌شود و کفاره قتل عبارت از آزاد کردن غلام است و اگر آن را نیافت، دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

زیرا الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾ تا این قول الله تعالی: (فَمَنْ لَمْ يَجْدُ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَّابِعَيْنِ) (النساء: ۹۲).

## ارزیابی



۱. دیوار شخص اگر به راه عام مسلمانان و یا به خانه کسی دیگری مایل باشد، صاحب آن باید چه کند و وجیهه دیگران چیست؟
۲. زمانی که دو سوار با هم تصادم کنند و یکی از آنها و یا هر دو بمیرند، پس چه اثر بر این واقعه مرتب می شود؟
۳. انواع کفاره قتل را با دلیل آن بیان دارید.

## قسامه

در شریعت اسلام، نفس انسانی اهمیت والا دارد، ازینرو اگر قاتل معین باشد، بر آن قصاص و یا دیت را لازم نموده، ولی اگر مقتولی پیدا شود که آثار کشتن در آن ملحوظ باشد و قاتل آن معلوم نباشد، خون نفس معصوم الدم هدر نمی‌رود؛ در میان اهل منطقهٔ قریب قسامه صورت می‌گیرد، و دیت وی بر ایشان تحمیل می‌گردد؛ در این درس تعریف، احکام و موضوعات مربوط به قسامه را بیان میداریم.

### باب القسامة

- (۱) وَإِذَا وُجِدَ الْقَتِيلُ فِي حَلَّةٍ لَا يُعْلَمُ مَنْ قَتَلَهُ أُسْتَحْلِفُ خَمْسُونَ رَجُلًا مِنْهُمْ يَتَخَيَّرُهُمْ الْوَلِيُّ (فَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَاتَلُوهُ وَلَا عَلِمُنَا لَهُ قَاتِلًا). فَإِذَا حَلَّفُوا قُضِيَ عَلَى أَهْلِ الْحَلَّةِ بِالدِّيَةِ.
- (۲) وَلَا يُسْتَحْلِفُ الْوَلِيُّ ثُمَّ يُقْضَى لَهُ بِالْحِنَاءِ.
- (۳) وَإِنْ لَمْ يَكُمِلْ أَهْلُ الْحَلَّةِ كُرِرَتِ الْأَيْمَانُ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَتَمَّ خَمْسِينَ.
- (۴) وَلَا يَدْخُلُ فِي الْقَسَامَةِ صَاحِيٌّ وَلَا جَنْوُنٌ وَلَا امْرَأَةٌ وَلَا عَبْدٌ.
- (۵) وَإِنْ وُجِدَ مَيْتٌ لَا أَثْرَ بِهِ، فَلَا قَسَامَةَ، وَلَا دِيَةَ، وَكَذَلِكَ إِنْ كَانَ الدَّمُ يَسِيلُ مِنْ أَنْفِهِ، أَوْ مِنْ دُبْرِهِ أَوْ مِنْ فَمِهِ. فَإِنْ كَانَ يَجْرُجُ مِنْ عَيْنِيهِ، أَوْ مِنْ أَذْنِيهِ فَهُوَ قَتِيلٌ.
- (۶) وَإِذَا وُجِدَ الْقَتِيلُ عَلَى دَابَّةٍ يَسُوقُهَا رَجُلٌ، فَالدِّيَةُ عَلَى عَاقِلَتِهِ دُونَ أَهْلِ الْحَلَّةِ.
- (۷) وَإِنْ وُجِدَ الْقَتِيلُ فِي دَارِ إِنْسَانٍ فَالْقَسَامَةُ عَلَيْهِ، وَالدِّيَةُ عَلَى عَاقِلَتِهِ.
- (۸) وَلَا يَدْخُلُ السُّكَّانُ فِي الْقَسَامَةِ مَعَ الْمَلَكِ عَنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَهِيَ عَلَى أَهْلِ الْحُكْمَةِ.

- دُونَ الْمُشَتَّرِينَ، وَلَوْ بَقَيَ مِنْهُمْ وَاحِدٌ.
- (٩) وَإِنْ وُجِدَ الْقَتِيلُ فِي سَفِينَةٍ فَالْقَسَامَةُ عَلَى مَنْ فِيهَا مِنْ الرُّكَابِ، وَالْمَلاَحِينَ.
- (١٠) وَإِنْ وُجِدَ الْقَتِيلُ فِي مَسْجِدٍ حَمَلَهُ، فَالْقَسَامَةُ عَلَى أَهْلِهَا، وَإِنْ وُجِدَ فِي الْجَامِعِ، أَوِ الشَّارِعِ الْأَعْظَمِ، فَلَا قَسَامَةَ فِيهِ، فَالدِّيَةُ فِي بَيْتِ الْمَالِ.
- (١١) وَإِنْ وُجِدَ فِي بَرِّيَّةٍ لَيْسَ بِقُرْبَهَا عِمَارَةً، فَهُوَ هَدْرٌ.
- (١٢) وَإِنْ وُجِدَ بَيْنَ قَرْبَتَيْنِ، كَانَ عَلَى أَقْرَبِهِمَا.
- (١٣) وَإِنْ وُجِدَ فِي وَسْطِ الْفَرَاتِ يُمْرُّ بِهِ الْمَلَهُ فَهُوَ هَدْرٌ.
- (١٤) فَإِنْ كَانَ حُكْمِيَّسَا بِالشَّاطِئِ، فَهُوَ عَلَى أَقْرَبِ الْقُرْبَى مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ.
- (١٥) وَإِنْ ادَّعَى الْوَلِيُّ الْقَتْلَ عَلَى وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ الْخَلَّةِ بِعِيْنِهِ، لَمْ تَسْقُطِ الْقَسَامَةُ عَنْهُمْ.
- (١٦) وَإِنْ ادَّعَى عَلَى وَاحِدٍ مِنْ غَيْرِهِمْ، سَقَطَتْ عَنْهُمْ الْقَسَامَةُ.
- (١٧) وَإِذَا قَالَ الْمُسْتَحْلِفُ: قَتَلَهُ فُلَانُ أُسْتَحْلِفَ بِاللَّهِ (مَا قَتَلْتُهُ وَلَا عَرَفْتُ لَهُ قَاتِلًا غَيْرَ فُلَانِ).
- (١٨) وَإِذَا شَهَدَ اثْنَانِ مِنْ أَهْلِ الْخَلَّةِ عَلَى رَجُلٍ مِنْ غَيْرِهِمْ أَنَّهُ قَتَلَهُ، لَمْ تُقْبَلْ شَهَادَتُهُمَا.

## ترجمه

- (۱) هرگاه مقتولی در محله‌ای یافت شد و معلوم نبود که وی را چه کسی کشته است. به پنجاه مرد از اهل آن محله سوگند داده می‌شود، که ایشان را ولی (مقتول) بر می‌گزیند و چنین قسم میکنند: قسم به الله، نه او را قتل کرده ایم و نه قاتل وی را می‌شناسیم. هرگاه سوگند یاد کردند دیت در حق اهل این محله فیصله می‌گردد.
- (۲) به ولی مقتول قسم داده نمی‌شود که به اساس قسمش (که توسط آن جنایت را به

کسی نسبت میدهد) جنایت برایش فیصله شود.

(۳) اگر اهل محله (پنجاه) نفر تکمیل نشدند. دو باره قسم داده میشوند؛ تا پنجاه تکمیل گردد.

(۴) کودک، دیوانه، زن و غلام در قسامه داخل نمی‌شوند.

(۵) هرگاه مرده ای یافت شد که اثر و نشانه (قتل) در آن نبود، نه قسامت است و نه دیت. همچنان (قسامه و دیت نیست) اگر خون از بینی، یا دُبر و یا دهن وی سیلان کرده بود. اگر از هر دو چشم و یا گوش‌های وی خون بیرون شده بود؛ پس آن مقتول به شمار می‌آید.

(۶) هرگاه مقتول بالای مرکبی یافت شد که شخصی آن را می‌راند، دیت بالای عاقله آن شخص (راننده) است، نه بر اهل محله.

(۷) اگر مقتول در خانه انسانی یافت شد، قسامه بالای وی است و دیت بر عاقله اش لازم می‌شود.

(۸) نزد امام ابو حنیفه رض کسانی که در محله مسکن گزین هستند، با صاحبان محله در قسامه داخل نمیشوند، قسامه بالای اهل خطه است نه مشترین، اگر چه فقط یک نفر از اهل خطه مانده باشد.

(۹) اگر مقتول در کشتی یافت شد، قسامه بر سرنشینان و کارمندان کشتی واجب می‌گردد، اگر در مسجد محله یافت شد قسامه بر اهل آن محله واجب می‌گردد.

(۱۰) و اگر در مسجد جامع و سرک عمومی یافت شد، پس در آن قسامه نیست، و دیت بالای بیت المال است.

(۱۱) اگر در بیابان یافت شد؛ که در نزدیکی آن آبادی و عمران وجود نداشت؛ خونش هدر است.

- (۱۲) اگر در میان دو قریه یافت شد، قسامه بالای نزدیک ترین قریه است.
- (۱۳) اگر در وسط فرات (دریا) یافت شد که آب او را می‌برد، پس خونش هدر است.
- (۱۴) اگر در ساحل بند شده بود، پس (قسامه) وی بالای نزدیک ترین قریه آن ساحه است.
- (۱۵) اگر ولی مقتول بالای یک شخص معینی از اهل محله دعوا نمود، قسامه از آن‌ها ساقط نمی‌شود.
- (۱۶) اگر غیر از آن‌ها بالای کسی دیگری دعوا نمود قسامه از آن‌ها ساقط می‌گردد.
- (۱۷) اگر شخصی که قسم داده می‌شد گفت: وی را فلانی کشته است، وی را به الله قسم داده شود: من نکشته ام وغیر از فلانی، قاتلی دیگری برایش نمی‌شناسم.
- (۱۸) و زمانی که دو نفر از اهل محله بر یک شخص غیر از (اهل محله) ایشان گواهی بدهد که وی آن را کشته، شهادت ایشان قبول نمی‌شود.

## شرح

**تعريف قسامه:** قسامه در لغت به معنی سوگند است و در اصطلاح شرع: زمانی که مقتول در محله پیدا شد، از سوی اهل همان محله که ایشان را ولی مقتول انتخاب می‌کند، پنجاه مرد قسم یاد می‌کنند؛ طوری که هر مرد هر مرتبه بگوید: والله من او را نکشته ام و نه قاتلش را می‌شناسم، هرگاه آن‌ها این قسم را یاد کردند، بالای ایشان حکم دیت کرده می‌شود.

**مشروعيت قسامه:** در مورد مشروعيت قسامه در بخاری و مسلم روایت است که دو نفر از اصحاب رسول الله ﷺ (عبد الله بن سهل و محیصه) به سوی خبر رفته‌اند، در آنجا

یکی از ایشان (عبد الله بن سهل) کشته شد و یهود خیر - که در آن وقت در صلح با مسلمانان قرار داشتند، از قتل انکار نمودند، رسول الله ﷺ برای ورثه مقتول گفت: (قسم بخورید و حقدار (تعویض) از صاحب تان می‌گردید، گفتند: ما چگونه قسم بخوریم در حالی که نه آنجا بودیم و نه دیده ایم؟ گفت: (پس یهود به پنجاه قسم از دعوای تان خود را آزاد و بری می‌سازند)، گفتند: ما چگونه از قوم کافر قسم بگیریم؟ پس نبی ﷺ از سوی خود (بیت المال) به ایشان دیت داد.<sup>(۱)</sup>

**انکار از قسم:** اگر یک تن و یا همه، از قسامه انکار ورزیدند، قاضی ایشان را تا زمانی حبس می‌کند، که سو گند بخورند و یا اقرار کنند.

**اثر هوتب بر قسم:** زمانی که اهل محله به تعیین و نشانی کردن ولی، سو گند خوردند، در نزد امام شافعی جلیل اللہ علیہ السلام برئ الذمه پنداشته می‌شوند، دیت بر آنها واجب نمی‌گردد؛ زیرا سو گند در شریعت اسلام براءت دهنده است، نه الزام آورنده.

در مذهب حنفی اهل محله بعد از قسم دیت می‌پردازند و بر اثری استدلال می‌کنند که در آن عمر خلیل اللہ علیہ السلام بالای یک قوم به نام «وداعه» قسم و دیت هر دو را لازم نموده بود.<sup>(۲)</sup>

**مواردی که در آنها قسم داده نمی‌شود:** اگر بر مرده اثری از تعدی وجود نداشت، قسامه صورت نمی‌گیرد، در مورد شناخت اثر قتل از اهل خبره پرسان می‌شود که درین زمان این کار را طب عدلی انجام می‌دهد.

پیدا شدن مرده در خانه کسی: در صورتی که مقتول در خانه کسی پیدا شد، قسامه بر صاحب خانه است، مردان خانه مکررا سو گند می‌خورند، تا پنجاه مرتبه تکمیل گردد و دیت بر عاقله ایشان است؛ زیرا نصرت و قوت وی از عاقله اش است.

۱. صحيح البخاري، باب المودعة و المصلحة مع المشركين تمال وغيره. صحيح مسلم باب القسمة شماره حدیث ۴۴۳۴

۲. رواه عبد الرزاق فی مصنفه (نصب الراية علی أحادیث المداية).

اهل خطه، مالکین و باشنده گان نو وارد: مراد از اهل خطه کسانی اند که امام شهری را فتح نماید و آن را بر غازیان تقسیم نماید و برای هر یک در باره حصة وی کاغذ تحریر نموده باشد.

مالکین کسانی را گویند که در یک محله مالک جایداد باشند و باشنده گان نو وارد کسانی اند که در محله سکونت کنند، ولی از جمله اهل خطه و مالکین نباشند. نزد طرفین (امام ابوحنیفه و امام محمد رحمهما الله) قسامت بر اهل خطه است گرچه یکی از ایشان باقی باشد و اگر آن‌ها زمینهای خود را فروخته بودند، قسامه بر مالکین است، نه بر باشندگان نو وارد؛ زیرا اهل خطه اصیل اند و مشتریین دخیل، بناء حفظ امنیت بر اصیل است نه بر دخیل و نو وارد و بعد از آن مالکین، مختص بر حفظ امنیت منطقه ایشان اند، نه ساکنین عارضی؛ پس تقصیر از ایشان پنداشته می‌شود.

امام ابو یوسف می‌گوید: اهل خطه، خریداران و باشنده گان همه در قسامه داخل اند؛ زیرا ولایت تدبیر و حفظ امنیت ساحه به ملکیت و سکونت هر دو تعلق می‌گیرد، پس تقصیر از همه پنداشته می‌شود.

اهل قسامه: قسامه فقط بالای مردان واجب می‌گردد، بالای طفل، دیوانه، زن و غلام قسامه نیست؛ زیرا قسم طفل و دیوانه اعتبار ندارد، زن و غلام اهل نصرت و حفظ امنیت نیستند، پس مسؤولیت قتل بر آن‌ها تحمیل نمی‌گردد. ولی نایبنا و محدود در قذف از اهل نصرت به شمار می‌رond و در قسامه داخل بوده می‌توانند.

دعوای قتل بر شخص معین: اگر ولی مقتول بر شخص معین اهل محله که مقتول در آن یافت شده، دعوی نمود؛ قسامه از دیگران ساقط نمی‌شود؛ زیرا مدعی علیه یکی از ایشان است و اگر بر شخصی از اهل محله دیگر دعوی کرد، قسامه از اهل محله که مقتول در آن یافت شده ساقط می‌شود؛ زیرا دعوی بر دیگران ضمناً ابراء به اهل

محله است.

**گواهی قتل بر دیگران:** در صورتی که دو نفر از اهل محله بر شخص دیگری گواهی قتل بدهند، چه از اهل محله باشد و یا شخص بیرونی، نزد امام ابو حنیفه رض قبول نمی‌شود؛ زیرا گواهان چون خصم هستند، پس در گواهی به مثبتة دافعین خصوصت از خویش پنداشته می‌شوند.

وصاحبان (رحمهمما الله) می‌گویند: شهادت ایشان قبول می‌شود؛ زیرا ایشان در شرف خصم شدن بودند، و زمانی که بر شخص دیگر گواهی دادند، ولی مقتول اینها را ترک کرد و همان شخص دیگر را خصم قرار داد، پس اینها متهم پنداشته نمی‌شوند، حقوق و جنایات به گواهی دو نفر عادل ثابت می‌گردد.

و در صورتی که ولی مقتول بر شخص معین دعوای قتل کند، شاهدی مدعی علیه بر دیگران به اتفاق ائمه حنفیه قبول نمی‌شود؛ چون وی در دفع خصوصت از خود متهم پنداشته می‌شود.

## ارزیابی

۱. قسامه را در لغت و اصطلاح تعریف نمایید.
۲. حدیثی را که بر مشروعیت قسامه دلالت دارد تحریر دارید.
۳. بر انکار از قسم در قسمت چه اثر مرتب می‌شود؟
۴. بر قسم خوردن اهل محله که مقتول در آن یافت شده چه اثر مرتب می‌شود؟
  ۵. در موارد ذیل حکم شرعی را بیان دارید:
    - نبودن آثار کشتن بر مردۀ یافت شده.

- پیدا شدن مقتول در خانه کسی.
۶. اهل خطه، مالکین و باشنده گان نو وارد را در ضمن مثال تعریف نمایید.
۷. اهل قسامه چه کسانی هستند؟
۸. در صورتی که ولی مقتول، بر شخص معین از اهل محله که مقتول در آن یافت شده، دعوای قتل کند؛ آیا قسامه از اهل دیگر همان محله ساقط می‌شود؟ و در صورت دعوی بر مردم بیرونی چطور؟
۹. در گواهی اهل محله بر دیگران: که ایشان قتل را انجام داده اند، نزد امام و صاحبین اختلاف است، مذاهب ایشان را مستدل بیان دارید.

## عاقله‌ها

از نظر اسلام افراد جامعه از یک جهت از هم دیگر جدا و مستقل اند، ازینرو یکی بر جرم دیگری گرفته نمی‌شوند، از سوی دیگر یکی با دیگر در ارتباط اند و باید دست مت加وزین را بگیرند، امنیت را به شکل دسته جمعی تأمین کنند و اگر از برخی از ایشان خطایی صورت گیرد، باید دیگران از باب تکافل اجتماعی با وی در پرداخت دیتها شریک گردند. درین درس در مورد عاقله که دیت پرداز شخص است و احکام متعلق به آن، معلومات حاصل خواهیم نمود.

### کتاب المُعاقِل

- (۱) الدِّيَةُ فِي شَبَهِ الْعَمْدِ، وَالْخُطَلِ، وَكُلُّ دِيَةٍ وَجَبَتْ بِنَفْسِ الْقَتْلِ عَلَى الْعَاقِلَةِ.
- (۲) وَالْعَاقِلَةُ: أَهْلُ الدِّيَوَانِ إِنْ كَانَ الْقَاتِلُ مِنْ أَهْلِ الدِّيَوَانِ، يُؤْخَذُ مِنْ عَطَايَاهُمْ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ، فَإِنْ خَرَجَتِ الْعَطَايَا فِي أَكْثَرِ مِنْ ثَلَاثِ سِنِينَ أَوْ أَقْلَى أُخْدَ مِنْهَا.
- (۳) وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الدِّيَوَانِ فَعَاقِلَتُهُ قَبِيلَتُهُ، وَتُقَسَّطُ عَلَيْهِمْ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ لَا يُزَادُ الْوَاحِدُ عَلَى أَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ، فِي كُلِّ سَنَةٍ دِرْهَمٌ وَدَارِقَانِ وَبِنْقَصُ مِنْهُمْ فَإِنْ لَمْ تَسْتَسْعِ الْقَبِيلَةُ لِذَلِكَ ضُمَّ إِلَيْهَا أَقْرَبُ الْقَبَائِلِ مِنْ غَيْرِهِمْ. وَيَدْخُلُ الْقَاتِلُ مَعَ الْعَاقِلَةِ، فَيُكُونُ فِيمَا يُؤَدِّي كَأَحَدِهِمْ.
- (۴) وَلَا تَسْحَمُ الْعَاقِلَةُ أَقْلَى مِنْ نِصْفِ عُشْرِ الدِّيَةِ، وَتَسْحَمُ نِصْفَ الْعُشْرِ فَصَاعِدًا، وَمَا يَنْقَصُ مِنْ ذَلِكَ فَفِي مَالِ الْجَانِي
- (۵) وَلَا تَعْقُلُ الْعَاقِلَةُ جِنَانَةَ الْعَبْدِ، وَلَا تَعْقُلُ الْجِنَانَةَ الَّتِي اعْتَرَفَ بِهَا الْجَانِي، إِلَّا أَنْ يُصَدِّقُوهُ وَلَا تَعْقُلُ مَالَزَمَ بِالصُّلْحِ.

## ترجمه کتاب معامل

(۱) دیت در (قتل) شبه عمد و خطا و هر دیتی که به نفس قتل واجب شود، بر عاقله لازم می‌گردد.

(۲) اگر قاتل از اهل دیوان باشد، عاقله وی اهل دیوان می‌باشند. در مدت سه سال از عطایای شان گرفته می‌شود و اگر عطاایا در مدت کمتر ویا بیشتر از سه سال برای شان پرداخته شد، از همان (عطایا) گرفته می‌شود.

(۳) کسی که از اهل دیوان نباشد، عاقله اش قبیله اوست. ادای دیت برآن‌ها در مدت سه سال طوری تقسیم شود که برای هر کدام آن‌ها از چهار درهم زیاد نرسد، در هر سال یک درهم و دو دانق (دانق حصة ششم یک درهم است). و از ایشان (ازین) کم شده می‌تواند. اگر قبیله پوره نکرد نزدیکترین قبیله دیگری با ایشان یکجا می‌شود و قاتل در عاقله داخل است، پس در دیت دادن مانند یکی از ایشان می‌باشد.

(۴) عاقله کمتر از بیستم حصة دیت را برداشت نمی‌کنند و بیستم حصة دیت و بیشتر آن را می‌پردازنند، و چیزی که از این کم باشد، از مال جانی پرداخته می‌شود.

(۵) عاقله جنایت غلام را نمی‌پردازند و نه تاوان جنایتی را می‌پردازند که جانی بر آن اعتراف کرده باشد، مگر در صورتی که ایشان وی را در اعتراف تصدیق کنند و نه توانی را می‌پردازند که به صلح لازم شده باشد.

### شرح

**معامل:** معامل جمع معقلة (به فتح میم وضم قاف) است به معنای عقل یعنی دیت و عقل به معنای منع است، دیت را از جهتی عقل گویند که از ریختاندن خون منع می‌کند.

**عاقله شخص:** عاقله شخص کسانی را گویند که وی را نصرت می‌کنند و در موارد قتل

و جرح از جنایت وی دیت می‌پردازند.

عاقلهٔ شخص در نزد امام ابو حنیفه علیه السلام اهل دیوان وی اند و آن‌ها کسانی اند که در نظم عسکری با وی در یک لشکر قرار دارند و اسمای ایشان در یک دیوان نوشته شده است و اگر شخص از اهل دیوان نبود، عاقلهٔ اش اهل قبیلهٔ وی می‌باشد.

در نزد امام شافعی علیه السلام دیت بر اهل قبیلهٔ است؛ چرا که در زمان نبی کریم علیه السلام همین دستور بود.

دلیل امام ابو حنیفه این است وقتیکه حضرت عمر علیه السلام در مجمع عام صحابه؛ دیوان را تدوین نمود، دیت را برا اهل دیوان مقرر کرد و کسی از آن انکار نورزید، پس گویا برا آن اجماع صورت گرفته است.

و دیگر اینکه در زمان نبی کریم علیه السلام نصرت و همکاری از اهل قبیلهٔ و نسب گرفته می‌شد، اما بعد از تدوین دیوان نصرت و همکاری به اهل دیوان تعلق گرفت.

**چگونگی پرداخت دیت:** دیت از اهل دیوان از عطایای ایشان در سه سال گرفته می‌شود، که به اقساط تقسیم می‌شود، طوری که از هر شخص سالانه یک درهم جمع یک بر سوم حصه درهم یا کم از آن گرفته می‌شود، که بر هر شخص در سه سال، چهار درهم یا کم از آن می‌آید.

**عطایا:** عطايا عبارت از مالی است که سال یک یا دو بار به مجاهدین داده می‌شد و رزق مالی را می‌گفتند که ماهوار به ایشان مانند معاش امروزی پرداخته می‌شد.

**دیت‌های که بالای عاقلهٔ واجب می‌شود:**

۱- دیت قتل شبه عمد.

۲- دیت قتل خطا.

۳- دیت قتل به سبب.

۴- اگر شخصی سایه بان و یا ناوه‌ای را بر راه بیرون کرد و آن بر سر شخصی افتاد و

شخص مذکور کشته شد دیتش بر عاقله است.

۵- اگر طفل و یا دیوانه خطایی کردند که در آن دیت باشد، دیت بالای عاقله است.

۶- اگر شخصی در مورد بردۀ ای جنایتی را به خطا مرتکب گردید؟ دیت جنایت بر عاقله است.

### دیت‌هایی که بالای عاقله واجب نمی‌گردد

۱- هر عملی عمدی ای که بخاطر شبّه در آن قصاص ساقط شده باشد.

۲- اگر پدر عمدًا پرسش را بقتل برساند، دیتش را در مدت سه سال از مال خود می‌پردازد.

۳- جنایت برد.

۴- جنایتی که جنایت کننده به آن اعتراف کند.

۵- آنچه به صلح لازم شود.

۶- عاقله کمتر از بیست حصة دیت را متحمل نمی‌شود.

جانی که عاقله نداشته باشد: کسی که عاقله نداشته باشد و جنایتی را مرتکب شود که دیت آن بر عاقله لازم گردد، دیت از بیت المال پرداخته می‌شود، زیرا بیت المال مسلمانان آخرین وارث و متكفل ایشان است.

## ارزیابی



۱. معنای عاقله چیست؟

۲. اگر قاتل از اهل دیوان باشد، عاقله اش کیست؟ و اگر از اهل دیوان نباشد، عاقله اش کیست؟ توضیح دهید؟

۳. اگر شخصی در راه، سایه بان و یا ناوه ای را ساخت و آن بر سر شخصی افتاد و شخص مذکور کشته شد، تأدیه دیتش مربوط کیست؟

۴. عاقله، کمتر از نصف عشر دیت را متحمل می‌شود و یا خیر؟

## حدود

برای آسایش در زنده گی تأمین حفظ جان، مال، عقل و ناموس انسانها از بزرگترین ضروریات به شمار می‌رود؛ اگر امنیت نباشد، زنده گی افراد جامعه برهم می‌خورد، سعادت و آرامی همه مردم از بین می‌رود؛ از این رو شریعت اسلام نظام محکم را برای حفظ امور ضروری مردم تشريع نموده که از جمله احکام این نظام امنیتی یک هم حدود است. در این درس و دروس آینده انواع و احکام حدود را فرا می‌گیریم.

### کتاب الحدود

(۱) الرِّنَا يَبْثُتُ بِالْبَيِّنَةِ وَالْإِقْرَارِ. فَالْبَيِّنَةُ: أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَةٌ مِنْ الشُّهُودُ عَلَى رَجُلٍ أَوْ امْرَأَةٍ بِالرِّزْنَا، فَسَأَلُوكُمُ الْإِمَامُ عَنِ الرِّنَا مَا هُوَ؟ وَكَيْفَ هُوَ؟ وَأَيْنَ رَنَى؟ وَمِنْ رَنَى؟ وَمَنْ رَنَى؟ فَإِذَا بَيَّنُوا ذَلِكَ، وَقَالُوا: رَأَيْنَاهُ وَطَهَاهُ فِي فَرْجِهَا كَالْمَلِيلِ فِي الْمُكْحُلَةِ سَأَلَ الْقَاضِي عَنْهُمْ فَإِنْ عَدُلُوا فِي السُّرِّ، وَالْعَلَانِيَةُ حَكْمٌ بِشَهَادِهِمْ.

(۲) وَالْإِقْرَارُ: أَنْ يُقْرِرَ الْبَالِغُ الْعَاقِلُ عَلَى نَفْسِهِ بِالرِّزْنَا أَرْبَعَ مَرَاتٍ فِي أَرْبَعَةِ مَجَالِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الْمُقْرَرِ كُلَّمَا أَقَرَّ رَدَهُ الْقَاضِي فَإِذَا تَمَّ إِقْرَارُهُ أَرْبَعَ مَرَاتٍ سَأَلَهُ الْقَاضِي عَنِ الرِّنَا: مَا هُوَ؟ كَيْفَ هُوَ؟ وَأَيْنَ رَنَى؟ وَمِنْ رَنَى؟ فَإِذَا بَيَّنَ ذَلِكَ لَزِمَّهُ الْحَدُّ.

(۳) فَإِنْ كَانَ الزَّانِي مُحْصَنًا رَجْهَهُ بِالْحِجَارَةِ حَتَّى يُوتَ، يُخْرِجُهُ إِلَى أَرْضِ فَضَاءٍ يَبْتَدِئُ الشُّهُودُ بِرَجْمِهِ، ثُمَّ الْإِمَامُ ثُمَّ النَّاسُ، فَإِنْ امْتَنَعَ الشُّهُودُ مِنِ الْإِبْتِدَاءِ سَقَطَ الْحَدُّ.

(۴) وَإِنْ كَانَ مُقْرًا ابْتَدَأَ الْإِمَامُ ثُمَّ النَّاسُ.

(۵) وَيُغَسَّلُ وَيُكَفَّنُ وَيُصَلَّى عَلَيْهِ.

(۶) وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مُحْصَنًا وَكَانَ حُرًّا فَحَدُّهُ مِائَةُ جَلْدَةٍ يَأْمُرُ الْإِمَامُ بِضَرْبِهِ بِسَوْطٍ لَا ثَرَّةَ لَهُ

ضَرْبًا مُتَوَسِّطًا وَيُنْزَعُ عَنْهُ ثِيَابُهُ، وَيُفَرَّقُ الضَّرْبُ عَلَى أَعْصَائِهِ، إِلَّا رَأْسُهُ وَوَجْهُهُ وَفَرْجُهُ  
فَإِنْ كَانَ عَبْدًا جَلَدَهُ حَمْسِينَ كَذِيلَكَ.

(٧) فَإِنْ رَجَعَ الْمُقْرُرُ عَنْ إِقْرَارِهِ قَبْلَ إِقَامَةِ الْحَدَّ عَلَيْهِ أَوْ فِي وَسِطِهِ قَبْلَ رُجُوعِهِ وَخَلَى سِيلُهُ.

(٨) وَيُسْتَحْبِطُ لِلْإِمَامِ أَنْ يُلْقِنَ الْمُقْرَرَ الرُّجُوعَ وَيَقُولَ لَهُ: لَعَلَّكَ لَمْسْتَ أَوْ قَبَلْتَ.

(٩) وَالرَّجُلُ، وَالْمَرْأَةُ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ، غَيْرَ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تُنْزَعُ عَنْهَا ثِيَابُهَا إِلَّا الْفَرْوَ، وَالْحَشْوَ  
وَإِنْ حُفِرَ لَهَا فِي الرَّجْمِ جَازَ.

(١٠) وَلَا يُقْيِيمُ الْمُؤْلَى الْحَدَّ عَلَى عَبْدِهِ إِلَّا بِإِذْنِ الْإِمَامِ.

## ترجمه

### كتاب حدود

(۱) زنا با بیشه و اقرار ثابت می گردد، بیشه: آنست که چهار نفر بالای زن یا مرد به زنا گواهی دهنده. پس امام از ایشان می پرسد: زنا چیست؟ چگونه است؟ در کجا زنا کرد؟ با کی زنا کرد؟ چه وقت زنا کرد؟ زمانی که این را بیان کردن و گفتند: آن شخص را دیدیم که آن زن را در فرج و طی کرد، مانند سرمه چوب در سرمه دانی، و قاضی از (عادل بودن) گواهان پرسید، و آنها در تزکیه خفا و علاییه عادل ظاهر شدند، به اساس شهادت آنها حکم می دهد. (حد را جاری می سازد).

(۲) اقرار: این است که شخص عاقل و بالغ چهار بار، در چهار مجلس (مختلف) بالای خود بر زنا کردن اقرار نماید و هر زمانی که اقرار کند، قاضی آن را رد کند، زمانی که اقرار وی چهار مرتبه تکمیل گردید؛ امام از وی پرسان زنا کند، زنا چیست؟ و چگونه می باشد؟ و در کجا زنا کرد؟ و با کی زنا کرد؟ زمانی که اینها را بیان کرد حد بالایش لازم می شود.

(۳) اگر زانی محصن بود، وی را سنگسار می کند تا زمانی که بمیرد، او را به زمین آزاد

بیرون می کشند، شاهدان به رجم وی شروع می کنند پس امام و بعد مردم، اگر شاهدان از شروع کردن امتناع ورزیدند، حد ساقط می شود.

(۴) اگر اعتراف کرده بود اول امام و بدنبال او مردم (سنگ زدن را) شروع می کنند.

(۵) (رجم شده) را غسل و کفن داده و نماز جنازه بر او خوانده می شود.

(۶) اگر محصنه نبود و اصیل بود، حد آن صد دره است که امام با تازیانه ای که گره نداشته باشد با ضرب متوسط، امر زدن آن را می دهد که لباسش کشیده می شود و بر تمام بدن او بغیر از سر، روی و فرج، بگونه متفرقه زده می شود و اگر غلام بود وی را پنجاه تازیانه میزند.

(۷) اگر قبل از تنفیذ حد، مقر از اقرارش برگشت، ویا در وسط آن از اقرارش برگشت، (برگشتش پذیرفته شده) و راهش آزاد گذشته می شود.

(۸) برای امام مستحب است که وی را به رجوع از اقرار تلقین نموده و برایش بگوید: شاید وی را لمس و یا بوسیده باشی.

(۹) در قسمت (تنفیذ حد) زن و مرد برابرند ولی لباس زن کشیده نمی شود، مگر لباسی که پوستین بوده ویا از پنبه پر شده باشد، اگر در وقت رجم زمین برای زن حفر شود، جایز است.

(۱۰) بادر بر بردۀ خود حد را اقامه کرده نمی تواند، مگر به اجازه امام.

## شرح

**تعريف حد:** حد به معنی منع است، از این جهت بوّاب (دربان) را حدّاد می گویند، چون دیگران را از داخل شدن منع می کند.

**در شریعت:** حد عقوبی است که از طرف شریعت تعیین شده و حق الله تعالی شمرده می شود.

عقوبیتی که از سوی شریعت تعیین گردیده ولی حق اشخاص باشد قصاص، و عقوبیتی که تعیین آن به قاضی موكول باشد، تعزیر نامیده می‌شود.

اقسام حد: حد پنج قسم است: (۱) حد زنا (۲) حد قذف (۳) حد شرب (۴) حد سرقة

(۵) حد الحرابة (قطع الطريق)

تعريف زنا: زنای که در آن حد واجب می‌شود عبارت است از: غایب شدن اکثر حشمت مرد عاقل وبالغ در قبل زن مشتها که خالی از ملک نکاح، ملک رقبه و شبیه آن دو ملک باشد.

شرح تعريف: دست انداختن، بوسه گرفتن و غيره مقدمات جماع، زنای نیست که حد بر آن لازم شود. همچنان در صورتی که مرد دیوانه و یا نا بالغ باشد عمل وی زنا شمرده نمی‌شود.

زن غیر مشتها مانند دختر خورد سال که طبیعتاً کسی به وی رغبت نمی‌داشته باشد، جماع با وی حد را لازم نمی‌گردد.

جماع کردن در در گر چه حرام است، ولی حد بر آن لازم نمی‌گردد. همچنان اگر معتمد طلاق باین یا ثلاثة را وطی کرد، حد در آن نیست، زیرا از شبه ملک نکاح خالی نیست.

واگر کنیزی مشترک میان وی و دیگران را وطی کرد؛ در آن حد نیست، زیرا در آن شبیه ملک رقبه است.

حد زنا: هرگاه زنا بطور قطعی بدون شبیه ثابت گردد، بر قاضی لازم است، به سزای زنا فیصله نماید. اگر زانی و مزنيه (محصن و محصنه باشند) حد آنان رجم است و إلا جلد (صد دره) است اگر برده باشد پنجاه دره است.

حکم زنا: زنا به طور قطعی حرام است. الله تعالى می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْرِبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَلَةً سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۳۲].

ترجمه: و به زنا نزدیک مشوید، هر آینه آن عمل زشت و بد راهی است.

زنا به دو طریق به اثبات می‌رسد: ۱- با بینه (گواهی) ۲- با اقرار.

اول - بَیْنَه: در گواهان زنا شرط است تا ایشان: ۱- چهار نفر باشند. ۲- مرد باشند. ۳-

اصیل (آزاد) باشند. ۴- مسلمان باشند. ۵- عادل باشند. خداوند می‌فرماید: **فَاسْتَشْهِدُوا**

**عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ** [نساء ۱۵] ترجمه: پس گواه طلبید برایشان چهار مرد از شما.

پس گواهی زنان در اثبات زنا معتبر نیست و اگر تعداد شاهدان از چهار کم بود، لازم

است گواهی نگویند و اگر سخن را اظهار کردند؛ حد قذف برایشان لازم می‌گردد.

کیفیت حضور برای گواهی: همه در یک مجلس قاضی حاضر می‌شوند و یک یک

بر خاسته شاهدی می‌دهند، اگر در مجالس جدا گانه قاضی گواهی دادند؛ شهادت

ایشان قبول نمی‌شود.

قاضی از ایشان پنج سوال آتی را می‌پرسد:

۱- زنا چیست؟ زیرا لفظ زنا استعمال مجازی نیز دارد؛ در حدیث نسبت زنا به چشم،

دست و پا نیز شده، پس از ایشان باید پرسان شود، تا معلوم گردد که زنای حقیقی که

زنای فرج است آن را اراده دارند.

۲- چگونه بود؟ زیرا ممکن زنا در مورد مشهود علیه به زور صورت گرفته باشد، پس

باید گواهان اظهار کنند که به رضا بود.

و همچنان ممکن شاهدان از مطلق تماس فرجین حکایت کنند، که آن حد را واجب

نمی‌کند؛ پس باید بگویند: ما ایشان را در حالتی دیدیم مانند سرمه چوب در سرمه

دان، یا قلم در بوتل رنگ، و در اخبار کمتر از این حالت، حد واجب نمی‌گردد.

۳- در کجا زنا کرد؟ زیرا احتمال دارد در دار حرب و یا در نزد لشکر باغی‌ها زنا کرده

باشد، که در آن حد نیست؛ زیرا در آنجا تسلط حاکم عدل نیست.

۴- با کی زنا کرد؟ این سوال را برای آن می‌پرسد؛ چون امکان دارد: زن همسرش

باشد، و یا برایش در آن شبّه باشد، که گواهان آن را ندانند و ممکن بگویند: ما زن را نشناختیم؛ که در این صورت حد ساقط می‌شود.

**۵\_چه وقت زنا کرد؟** زیرا امکان دارد بر عمل قدیم گواهی داده باشند و حد زنا بر تقادم ساقط می‌شود.

زمان تقادم در رد گواهی زنا: تعیین و تحديد زمان تقادم نزد ابو حنیفه رحمه اللہ علیہ به قاضی سپرده شده؛ وی حالت گواهان را می‌بیند، که آیا از جای دور آمدند، کدام عذر موجه قهری (عذری بیرون از اختیار) داشتند که ایشان را مؤخر کرده و یا خیر؟ و نزد صاحبین (رحمه‌ما الله) مدت تقادم یک ماه است، بعد از پوره شدن یک ماه گواهی بر زنا قبول نمی‌شود.

دلیل اعتبار تقادم در گواهی زنا: زمانی که گواهان زنا را مشاهده کردند، از روی شریعت اختیار دارند: بر مجرمین پرده افگشتند و ایشان را رسوانکنند، که این یک کار خوب است.

یا اینکه برای مجازات مجرمین و زجر دیگران و اقامه حد خدا پیش قاضی می‌روند و گواهی می‌دهند؛ ولی زمانی که زنا را دیدند و به محضر قاضی نرفتند، معلوم شد که خیار اول را ترجیح دادند، حالا بعد از زمان اگر ایشان گواهی می‌دهند؛ به نظر می‌رسد که کدام عداوت شخصی ایشان را به گواهی وادار کرده است، پس گواهی ایشان قبول نمی‌شود.

عدالت گواهان: زمانی که با در نظر داشت مطالب فوق شاهدان گواهی دادند، قاضی از عدالت آن‌ها در آشکار و پنهان پرسان می‌کند و بر عادل شمردن علی آن‌ها اکتفا نمی‌کند، زیرا در اثبات و اقامه حدود باید از احتیاط کار گرفته شود، رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم می‌فرماید: (ادرءوا الحدود ما استطعتم) حدود را تا می‌توانید از بین ببرید. اگر در تزکیه علاییه و خفیه عادل ظاهر شدند، بر گواهی آن‌ها فیصله می‌کند.

**دوم\_اقرار**: اقرار آنست که یک شخص عاقل و بالغ چهار بار، در چهار مجلس، بالای خود اعتراف به زنا کند. هر باری که اقرار نماید، قاضی او را رد کند، به اقرار وی از خود ناخورسنده اظهار کند و وی را از مجلس خود براند، تا اندازه که وی را نبیند و اگر مرتبه چهارم آمد و اقرارش به اتمام رسید، قاضی از وی سوالهای قبلی را که در بینه بیان شد، می‌پرسد و فقط از زمان زنا نمی‌پرسد؛ چون تقادم در رد شهادت مؤثر است و در رد اقرار تاثیر ندارد.

**حد زانی محسن**: اگر زانی محسن بود وی را سنگسار می‌کنند؛ (وی را به سنگ می‌زنند) تا آن وقت که بمیرد.

**كيفيت رجم**: زانی را به زمین باز و یا دشت بیرون می‌کشنند، اگر مرد باشد، نه بسته می‌شود و نه جای برایش حفر می‌شود، اگر زن باشد و قاضی خواست جای را برایش حفر می‌کند، تا عورتش آشکار نشود و اگر خواست بدون حفر مانند مرد وی را ایستاده سنگسار کند، زیرا می‌شود که در حین سنگسار بگریزد و از اقرار رجوع کند. در صورتی که اقرار کرده باشد، امام به سنگسار وی شروع می‌کند، بعداً مردم. و اگر زنا بر گواهی ثابت شده باشد، گواهان بر سنگسار شروع می‌کنند، زیرا ممکن در وقت ادای شهادت، کار خود را سبک شمارند و در وقت سنگسار عظمت آن را حس کنند و از شهادت بر گردند، سپس امام و بعد مردم زانی را سنگسار می‌کنند.

**جلد**: اگر زانی محسن نبود، صد دره زده می‌شود. الله تعالیٰ می‌فرماید: ﴿الْزَانِيُّ وَالْزَانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِئَةً جَلْدٍ﴾ [آل‌آل‌الله‌آل‌الله: ۲۷].

**ترجمه**: زن و مرد زناکار، هر کدام ایشان را صد دره بزنید.

آیت در مورد محسن و غیر محسن عام است ولی در محسن نسخ شده و در غیر محسن باقی مانده است.

**كيفيت جلد**: امام به زدن وی بر دره که گره نداشته باشد به زدن متوسط، میان زخم

کننده و بی درد، امر می کند.

کالاهای مرد کشیده می شود، فقط ازار وی باقی می ماند و در حالت ایستاده بر همه بدن بدون سر، روی و فرج بگونه پراکنده زده می شود، زیرا سر مجمع حواس است و روی مجمع محاسن، مبادا که به حواس و محاسن شخص ضرر برسد و فرج جایی است که از زدن بر آن احتمال مرگ است.

## ارزیابی



۱. حد را تعریف کرده انواع آن را نام گیرید.
۲. زنا را تعریف نموده و بیان دارید که چرا جماع با طفل غیر مشتها و یا معتمدۀ باین، موجب حد زنا نیست؟
۳. یکی از راههای ثبوت زنا بینه است، شروط گواهان زنا را نام برد، سپس بیان دارید که قاضی از ایشان چه چیزها را می پرسد؟ و چرا می پرسد؟
۴. زمان تقادم در گواهی زنا چه مدت است؟ و چرا به تقادم اعتبار داده شده است؟
۵. تعدیل علنی وسری گواهان چگونه می باشد؟ بیان دارید.
۶. راه دوم ثبوت حد زنا اقرار بر زنا است، چگونگی اقرار معتبر را بیان دارید.
۷. جزای زنا بعد از ثبوت و تکمیل شروط آن رجم و یا جلد می باشد، کیفیت رجم و جلد را بیان دارید.

## أحكام متفرقةٌ زنا

- (١) وَإِذَا رَجَعَ أَحَدُ الشُّهُودَ بَعْدَ الْحُكْمِ قَبْلَ الرَّجْمِ، ضُرِبُوا الْحَدُّ، وَسَقَطَ الرَّجْمُ، فَإِنْ رَجَعَ بَعْدَ الرَّجْمِ، حَدُّ الرَّاجِعِ وَحْدَهُ وَضَمِنَ رُبْعَ الدِّيَةِ، وَإِنْ نَقَصَ عَدْدُ الشُّهُودِ عَنِ الْأَرْبَعَةِ، حُدُّوا.
- (٢) وَشَرْطُ إِحْصَانِ الرَّجْمِ: أَنْ يَكُونَ حُرَّاً بِالْعَالَمِ عَاقِلاً مُسْلِمًا قَدْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً نِكَاحًا صَحِيحًا وَدَخَلَ بِهَا وَهُمَا عَلَى صِفَةِ الْإِحْصَانِ.
- (٣) وَلَا يُجْمَعُ فِي الْحُصَنِ بَيْنَ الْجَلْدِ وَالرَّجْمِ، وَلَا يُجْمَعُ فِي الْبِكْرِ بَيْنَ الْجَلْدِ وَالنَّفْيِ إِلَّا أَنْ يَرَى الْإِمَامُ فِي ذَلِكَ مَصْلَحةً، فَيَعْرُرُ بِهِ عَلَى مِقْدَارِ مَا يَرَاهُ.
- (٤) وَإِذَا رَأَى الْمُرِيضُ وَحْدَهُ الرَّجْمَ رُجِمَ، وَإِنْ كَانَ حَدُّهُ الْجَلْدُ لَمْ يُجْلَدْ حَتَّى يَرَأَهُ.
- (٥) وَإِذَا رَأَتْ الْحَامِلُ لَمْ تُحَدْ حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا، وَإِنْ كَانَ حَدُّهَا الْجَلْدُ فَحَتَّى تَسْعَى مِنْ نِفَاسِهَا.
- (٦) وَإِذَا شَهِدُوا بِحَدٍ مُتَقَادِمٍ وَلَمْ يَقْطَعُهُمْ عَنْ إِقَامَتِهِ بُعْدُهُمْ عَنِ الْإِمَامِ لَمْ تُقْبَلْ شَهَادَتُهُمْ إِلَّا في حَدٍ الْقَذْفِ خَاصَّةً.
- (٧) وَمَنْ وَطَئَ أَجْنِبَيَّةً فِيمَا دُونَ الْفَرْجِ عُزِّرَ.
- (٨) وَمَنْ رُفِّتْ إِلَيْهِ غَيْرُ امْرَأَتِهِ، وَقَالَتِ النِّسْلَةُ: إِنَّهَا زَوْجُكَ فَوَطَئَهَا فَلَا حَدٌ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِ الْمُهْرُ.
- (٩) وَمَنْ وَجَدَ امْرَأَةً عَلَى فِرَاشِهِ فَوَطَئَهَا، فَعَلَيْهِ الْحَدُّ، وَمَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لَا يَحِلُّ لَهُ نِكَاحُهَا فَوَطَئَهَا، لَمْ يَحِبْ عَلَيْهِ الْحَدُّ، وَمَنْ أَتَى امْرَأَةً فِي الْمَوْضِعِ الْمُكْرُوِّهِ أَوْ عَمِلَ عَمَلًا

قَوْمٌ لُّوطٌ، فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَيُعَزَّرُ وَقَالَ أَبُو يُوسُفُ وَمُحَمَّدٌ: هُوَ كَالْزَنَا  
(۱۰) وَمَنْ وَطَئَ بَهِيمَةً فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ.

(۱۱) وَمَنْ زَنَى فِي دَارِ الْحَرْبِ أَوْ فِي دَارِ الْبَغْيِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْنَا لَمْ نُقْمِدْ عَلَيْهِ الْحَدَّ.

## ترجمه

(۱) هر گاه یکی از گواهان بعد از حکم رجم و قبل از اقامه آن، از شهادت برگشت، (تمام) گواهان حد (قذف) زده می‌شوند و رجم (شخصیکه بالایش شهادت داده اند) ساقط می‌شود. اگر بعد از اقامه رجم از شهادت برگشت، تنها همان کسی که برگشته است، حد بالایش جاری می‌شود و چهارم حصة دیت را نیز می‌پردازد و اگر عدد گواهان از چهار کم شد، حد (قذف) بر ایشان اقامه می‌شود.

(۲) شرط احصان رجم اینست که: (شخص) آزاد، عاقل، بالغ و مسلمان بوده و زنی را به نکاح صحیح گرفته باشد و با آن در حالی جماع کرده باشد که هر دو دارای صفات احصان باشند.

(۳) جلد (دره زدن) و رجم (سنگسار) هر دو در حق ممحض جمع نمی‌شوند، جلد و نفی در حق بکر جمع نمی‌شوند، مگر در صورتیکه امام مصلحت دانسته، مقداریکه لازم میداند او را تبعید می‌کند.

(۴) اگر مریضی زنا کرده و حد او رجم بود، رجم می‌شود و اگر حدش تازیانه بود تا وقتیکه صحت نیافته، تازیانه زده نمی‌شود.

(۵) اگر حامله زنا کرد، تا هنگام وضع حمل، حد بالایش اقامه نمی‌شود و (بعد از وضع حمل) اگر حدش جلد باشد، تا وقتیکه از نفاس خارج نشده است، حد زده نمی‌شود.

(۶) اگر شاهدان برای اقامه حد گذشته شهادت دادند، در حالی که دوری ایشان از امام، آنها را از اقامه حد منع نمی‌کرد، شهادت شان جز در حد قذف قبول نمی‌شود.

(۷) اگر شخصی با زن بیگانه در غیر فرج جماع کرد، تعزیر داده می‌شود، (حد نیست).

(۸) اگر در شب عروسی (به شاه) زنی فرستاده شد که از وی نبود و زنان گفتند که: زن تو است و با او جماع کرد، حد بر وی نیست و بر وی مهر لازم می‌شود.

(۹) کسی که زنی را در بستر خود یافت پس با وی جماع کرد، بر وی حد است و اگر کسی با زنی ازدواج کرد که نکاح زن با آن مرد حلال نبوده و با او جماع کرد، حد بالایش واجب نمی‌شود. و اگر کسی با زنی از راه مکروه (دبر) جماع کرد و یا عمل قوم لوط را مرتکب شد، نزد امام ابوحنیفه رحمه اللہ بر وی حد نبوده و تعزیر می‌شود و ابو یوسف و محمد (رحمهما اللہ) می‌گویند: این عمل مانند زنا است، (حد جاری می‌شود).

(۱۰) اگر کسی با حیوانی جماع کرد، حد بالایش نیست.

(۱۱) اگر کسی در دار حرب و یا دار بگی، زنا نمود، سپس به سوی ما (دار اسلام) آمد، حد را بر وی قایم نمی‌داریم.

## شرح

رجوع از شهادت قبل از حکم قاضی: زمانی که یکی از گواهان قبل از حکم قاضی از شهادت رجوع کند، نزد هر سه امام مذهب حنفی، حد از مشهود علیه ساقط می‌شود و بر همه گواهان حد قذف لازم می‌گردد.

رجوع از شهادت بعد از حکم قاضی و قبل از رجم: اگر شاهد بعد از حکم قاضی و

قبل از رجم از شهادتش برگردد، حد زنا از مشهود عليه ساقط می‌شود و نزد شیخین (رحمه‌ما الله) همه گواهان به حد قذف جزا داده می‌شوند، زیرا سه نفری که بر گواهی خود باقی مانده اند، عدد شرط شده در شهادت زنا را تکمیل نکرده اند، بنا بر آن گواهی ایشان رد است و قاذف شمرده می‌شوند.

و یک نفر دیگری که از شهادت خود رجوع کرده، گرچه فی الحال بر قذف خود باقی نیست، ولی به سبب تهمت سابقش مجازات می‌گردد.

ونزد امام محمد<sup>جوه</sup> هر گاه بعد از حکم قاضی رجوع کرد، تنها بر همان رجوع کننده حد قذف لازم می‌گردد، نه بالای همه. زیرا شهادت ایشان بحکم قاضی تأیید شده است.

دلیل شیخین این است: چون اقامه حد تنفیذ حکم قاضی است، پس بخشی از حکم شمرده می‌شود و اقامه صورت نگرفته، چون قبل از تکمیل شدن حکم قاضی مانعی به میان آمد، پس شهادت توسط حکم قاضی تایید نشده است.

رجوع از شهادت بعد از رجم: اگر بعد از رجم مشهود عليه یکی از گواهان رجوع کند، فقط رجوع کننده به حد قذف زده می‌شود و ربع دیت را نیز به ورثه مرجوم می‌پردازد، زیرا وی خود را کاذب نشان داد، اقرار به دروغ در حق خودش صحت دارد، شهادت قبلی اش فقط در مورد خود وی دروغ پنداشته می‌شود، پس بر شهادت دروغ وی در مورد خودش دو نتیجه مرتب می‌شود: ۱- حد قذف به سبب تهمت، ۲- پرداختن چهارم حصه دیت، زیرا کشتن مشهود عليه به اثر گواهی چهار نفر صورت گرفته، پس ربع کشتن به رجوع کننده تعلق می‌گیرد و رجوعش در حق دیگران اثری ندارد.

شرایط احصان رجم: احصان به دو گونه است: الف- احصان قذف: که شخص از زنا

پاک باشد و بسبب تهمت بر وی، اتهام کننده به حد قذف محکوم می‌گردد.

ب- احصان رجم: که شخص دارای شرایط ذیل باشد: ۱- بلوغ. ۲- عقل. ۳- اسلام.

۴- حریت. ۵- نکاح صحیح. ۶- یکجا شدن (جماع کردن) با زوج خود. ۷- یکجا شدن در حالی باشد که در زن و شوهر هر دو شروط احصان موجود باشد.

پس شخص، مرد باشد یا زن، اگر با زوج نا بالغ، دیوانه، غیر مسلمان، غیر آزاد و یا در نکاح فاسد یکجا شود؛ توسط این جماع محسن شمرده نمی‌شود.

یکجا کردن جلد با رجم و نفی با جلد: در مذهب حنفی جزای زانی محسن فقط رجم است، وجزای زانی غیر محسن فقط صد دره. امام شافعی حَنْفِيَّةُ می‌گوید: در صورتیکه زانی محسن باشد، رجم با جلد یکجا می‌شود و در زانی غیر محسن جلد با نفی (تبیعد) یکساال از منطقه.

دلیل ما این قول الله تعالی است: ﴿الْزَانِيَةُ وَالْزَانِي فَاجْلِدُوَا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِئَةَ جَلْدٍ﴾

[النور/۲]

ترجمه: زن زنا کار و مرد زنا کار، هر کدام ایشان را صد دره بزنید - و این بیان همه حد است، پس زیادت بر صد دره از روی حد نباید صورت گیرد، ولی قاضی اگر مناسب داند می‌تواند مجرم را از روی تعزیر تبعید کند.

اثر تقادم در سقوط شهادت بر حدود: چون در همه حدود بدون حد قذف دعوای شخص لازم نیست، پس گواهان بدون وجود دعوای قبلی به محکمه می‌روند، گواهی میدهند و تاخیر بدون عذر آنها، شهادت ایشان را بی اعتبار می‌سازد.

ولی در حد قذف پیش نمودن (سبق) دعوای مقدوف شرط است، پس تا زمانی که

وی دعوی نکرده باشد، گواهان شاهدی داده نمی توانند، پس چون معدور هستند،  
شهادت ایشان بر اثر تقادم بی اعتبار نمی شود.

اثر نکاح با محارم در سقوط حد زنا: نکاح با محارم کار نامشروع است و جماع را حلال نمی سازد، ولی نزد امام ابو حنیفه علیه السلام در صورتیکه شخص با یکی از محارم خود نکاح بسته کند و با وی جماع کند، حد بر وی لازم نمی گردد. زیرا زمانی که ارکان نکاح تکمیل نکاح به میان آیند و مردی با زنی ایجاب و قبول انجام دهد، پس ارکان نکاح تکمیل می شود، حالا اگر در شرایط نکاح خلل باشد، که از آنجلمه حلال بودن زن است، وجود ارکان شبھه را بار می آورد که حد را ساقط می سازد.

ولی با وجود این، مجرم از جزای تعزیری براءت حاصل نمی کند، پس مجرم به جزای تعزیری مجازات می گردد.

و نزد جمهور علمای امت به شمول ابو یوسف و محمد (رحمهم الله)، نکاح در محارم شبھه را به میان نمی آورد و مجرم به حد زنا مجازات می گردد.

حکم عمل قوم لوطن: اگر کسی عمل قوم لوطن را با زن اجنبی و یا با مرد انجام دهد، نزد امام ابو حنیفه علیه السلام به جزای تعزیری مجازات می گردد؛ زیرا عمل بد را که در آن حد نیست، انجام داده و در آن تعزیر است.

و یکجا شدن (جماع) با حیوانات زنا نیست، عمل بد است، که در آن تعزیر لازم می گردد.

زنا در دار حرب و یا دار بغی: اگر کسی در جایی، جرم زنا را مرتکب شود که در آن تسلط حاکم عدل نباشد، مانند دار حرب و دار بغی، نزد طرفین (ابو حنیفه و محمد

رحمه‌ما الله) حد بالایش نیست؛ زیرا در آنجا دسترسی حاکم عدل وجود ندارد، پس حد به سبب عذر لازم نمی‌گردد و زمانی که به دار اسلام بیاید، نیز حد نیست، زیرا زنا از اول موجب حد نبود.

و نزد ابو یوسف رحمه‌ما الله حد بر وی لازم می‌گردد، زیرا شخص عاقل، بالغ و مسلمان جرم زنا را مرتکب شده و باید جزا ببینند.

## فعالیت

مسایلی که در شرح نیامده، و در متن کتاب موجود است، هر یک از طلاب بر آن غور نموده، آن را بیرون نویس کند و ماده وار برای دیگران قراءت نماید.

## ارزیابی



۱. اگر یکی از گواهان حد زنا، در صورت‌های ذیل از شهادت رجوع کرد، بالای این رجوع چه اثر مرتب می‌شود:

• قبل از حکم قاضی بر حد.

• بعد از حکم قاضی و قبل از اقامه حد.

• بعد از رجم.

۲. احسان به چند گونه است؟ شروط احسان رجم را بیان دارید.

۳. آیا برای زانی محسن میان رجم و جلد و برای زانی غیر محسن میان جلد و تغیرب جمع می‌شود؟

۴. اگر مریض و یا حامله زنا کند، با ایشان در مورد اقامه حد چه معامله صورت می‌گیرد؟

- حکم را در مورد رجم و جلد هر دو، بیان کنید.
۵. تقادم چرا در حد قذف تاثیر ندارد؟ و در حدود دیگر حکم آن چگونه است؟
۶. نکاح با محارم چه حکم دارد؟ اختلاف را با دلایل بیان دارید.
۷. عمل قوم لوط چه حکم دارد؟ اثر مرتب بر آن را بیان دارید.
۸. زنا در دار حرب و در قرب لشکر بگات چه حکم دارد؟

## حد شرب

### باب حد الشرب

(۱) وَمَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَأُخِذَ وَرِيحُهَا مَوْجُودٌ فَشَهِدَ عَلَيْهِ الشُّهُودُ بِذَلِكَ، أَوْ أَقَرَّ فَعَلَيْهِ  
الْحَدُّ، وَإِنْ أَقَرَّ بَعْدَ ذَهَابِ رائحتها، لَمْ يُحَدَّ.

(۲) وَمَنْ سَكَرَ مِنْ النَّبِيذِ حُدُّ.

(۳) وَلَا حَدٌ عَلَى مَنْ وُجِدَ مِنْهُ رِائْحَةُ الْخَمْرِ أَوْ تَقْيَاهَا، وَلَا يُحَدُّ السُّكْرَانُ حَتَّى يُعْلَمَ  
أَنَّهُ سَكَرٌ مِنْ النَّبِيذِ وَشَرِبَهُ طَوْعًا، وَلَا يُحَدُّ حَتَّى يَزُولَ عَنْهُ السُّكْرُ.

(۴) وَحَدُّ الْخَمْرِ، وَالسُّكْرِ فِي الْحُرُّ ثَمَانُونَ سَوْطًا، يُفَرَّقُ عَلَى بَدَنِهِ كَمَا ذَكَرْنَا فِي الزِّنَةِ،  
وَإِنْ كَانَ عَبْدًا فَحَلُّهُ أَرْبَعُونَ سَوْطًا.

(۵) وَمَنْ أَقَرَّ بِشُرْبِ الْخَمْرِ، أَوَالسُّكْرِ، ثُمَّ رَجَعَ، لَمْ يُحَدَّ.

(۶) وَيَبْتَثُ الشُّرْبُ بِشَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ وَيَأْقُرَارِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً، وَلَا يُقْبَلُ فِيهِ شَهَادَةُ النَّسَاءِ  
مَعَ الرِّجَالِ.

### ترجمه

#### باب حد شرب

(۱) اگر کسی شراب نوشید و درحالی دستگیر شد که بوی شراب موجود بود و گواهان بر وی به آن گواهی دادند و یا اقرار کرد و بوی آن موجود بود، پس بالایش حد است و اگر بعد از دور شدن بوی شراب اعتراف کرد، حد زده نمی شود.

(۲) کسی که از نبیذ (آب میوه و حبوبات) نشه شد، حد زده می شود.

(۳) کسی که بوی شراب از وی آمد و یا آن را قی کرد، حد زده نمی شود. و شخص نشه حد زده نمی شود، تا آنکه معلوم شود که از آب میوه نشه شده و آن را به رضا نوشیده است و (شخص نشه) حد زده نمی شود تا آنکه نشه از وی دور شود.

(۴) حد شراب و نشه در شخص آزاد هشتاد دره است، بر بدن وی بطور پراکنده زده می شود، طوری که در زنا ذکر کردیم و اگر غلام باشد، حد وی چهل دره است.

(۵) کسی که به نوشیدن شراب و یا به نشه شدن اقرار کند و بعد از آن رجوع نماید، حد زده نمی شود.

(۶) نوشیدن شراب به شهادت دو شاهد و یا به یک مرتبه اقرار خودش، ثابت می گردد و گواهی زنها با مردان در آن قبول نمی شود.

## شرح

**حد شرب (نوشیدن):** حد شرب عبارت از زدن شخص شراب نوش و یا نشه ای است، که هشتاد دره می باشد.

**سبب وجوب حد شرب:** حد شرب به دو چیز واجب می شود: ۱- نوشیدن شراب کم باشد و یا زیاد. ۲- نشه شدن از نبیذ.

**شراب:** شراب از «شرب» گرفته شده، شرب نوشیدن و شراب مایع نوشیدنی را گویند. شرابی که کم و زیاد آن حرام است و در اصطلاح شرعی آن را «خمر» گویند، عبارت است از: آب خام انگور، که به سبب سپری شدن وقت بر آن، جوش کرده، تیز شده (خاصیت نشه آور را کسب کرده باشد) و قف کرده باشد.<sup>(۱)</sup> که این نظر امام ابو حنیفه ره است و نزد صاحبین انداختن قف شرط نیست، زیرا علت حرمت اشتداد (صلاحیت نشه کردن) است، پس به آن اکتفا می شود.

۱. العناية شرح الهدایة كتاب الأشربة.

**نبیذ: نبیذ آب میوه، عسل و آب حبوبات را گویند، مانند آب کشمش، خرما و غیره، وهم مانند آب گندم و جو.**

**وجوب حد در نوشیدنی‌ها:** در نوشیدن خمر کم باشد و یا زیاد، حد لازم می‌گردد و در نوشیدنی‌های دیگر فقط زمانی حد لازم می‌گردد که سکر را بار آورد.<sup>(۱)</sup> از نشه شدن توسط بنگ (چرس) حد لازم نمی‌شود.<sup>(۲)</sup>

**سکر:** سکر نشه شدن را گویند و شخص نشه کسی است که سخنانش مختلط باشد و هذیان گوید.

**طريقة اثبات حد شرب:** حد شرب، توسط شهادت دو گواه مرد و یا توسط اقرار خود شخص ثابت می‌شود.

**اثر تقادم در حد شرب:** حد شرب به سبب تقادم ساقط می‌شود و مدت تقادم آن، وجود بوی شراب و یا ماده نشه آور است، زمانی که بوی از بین رفت، گواهی و اقرار بعد از آن حد را واجب نمی‌سازد.

این حکم نزد شیخین (رحمه‌ما الله) است و به رأی ابن مسعود رض اخذ کرده‌اند. در نزد امام محمد رض مدت تقادم در اقرار هیچ اثری ندارد و در شهادت مدت تقادم یک ماه می‌باشد، چون در زنا نیز یک ماه اعتبار دارد.

اگر گواهان شخصی را دیدند که شراب می‌نوشید و یا نشه بود و فوراً به سوی محکمه راهی شدند، ولی به سبب دوری راه، بوی شراب از دهن شرابی گم شد و یا نشه اش پریید، نزد همه امامان مذکور حد زده می‌شود.

**بوی شراب و یا نشه:** اگر از یک شخص بوی شراب حس شد، یا آن را قی کرد و یا در

۱. در فتاوای هندیه ج ۵ ص ۴۱۲ طبع دارالفکر آمده (والقتوى في زماننا على قول محمد رحمة الله تعالى، حتى يجد من سكر من الأشربة المتخلة من الحبوب والعسل واللبن والتين لأن الفساق يجتمعون على هذه الأشربة في زماننا ويقصدون السكر والله يشربها)  
۲. اللباب في شرح الكتاب (شرح قدوری) باب حد الشرب.

حالت نشه دیده شد، در هر سه صورت حد زده نمی شود، زیرا ممکن است بوی کدام چیزی دیگری باشد، و یا به اکراه و یا در اثر اضطرار نوشیده باشد.

## ارزیابی



۱. حد شرب را تعریف نمایید.
۲. چه اعمال حد شرب را واجب می سازد؟
۳. معنای اصطلاحات ذیل را بیان کنید: شراب، نیزد و سکر.
۴. حد شرب چگونه به اثبات می رسد؟
۵. تقاضا در حد شرب چه تاثیر دارد؟ مذهب شیخین و محمد (رحمهم الله) را در مورد بیان دارید.

## حد قذف

وقتی بر یک مسلمان معصوم و بی گناه تهمت زنا بسته شود، به عزت و حیثیت اجتماعی وی زیان و آسیب وارد می گردد؛ بنا بر این، شریعت اسلامی بخاطر نگهداشت احترام و حرمت وی ناسزا گفتن وبخصوص تهمت بستن زنا بر وی را کاری نادرست و حرام پنداشته است و ما در این درس در مورد این عمل زشت و جزای آن صحبت می کنیم.

### باب حد القذف

(۱) إِذَا قَذَفَ الرَّجُلُ رَجُلًا مُحْصَنًا أَوْ امْرَأَةً مُحْصَنَةً بِصَرِيحِ الزُّنَادِ وَطَالَبَ الْمُقْذُوفَ بِالْحَدِّ حَدَّهُ الْحَاكِمُ ثَمَانِينَ سَوْطًا إِنْ كَانَ حُرًّا، يُفَرَّقُ عَلَى أَعْضَائِهِ وَلَا يُجَرَّدُ عَنِ تِبَابَهُ غَيْرَ أَنَّهُ يُنْزَعُ عَنْهُ الْفَرْوُ وَالْحَشْوُ، وَإِنْ كَانَ عَبْدًا جَلَدَهُ أَرْبَعينَ سَوْطًا.

(۲) وَالْإِحْسَانُ أَنْ يَكُونَ الْمُقْذُوفُ حُرًّا، عَاقِلًا، بِالْغَاَيَّةِ، مُسْلِمًا، عَفِيفًا عَنْ فِعْلِ الزُّنَادِ.

(۳) وَمَنْ نَفَى نَسَبَ غَيْرِهِ فَقَالَ: لَسْتُ لِأَبِيكَ أَوْ يَا ابْنَ الرَّانِيَّةِ وَأَمْهُ مَيْتَةٌ مُحْصَنَةٌ، وَطَالَبَ الْابْنَ بِحَدِّهَا، حُدُّ الْقَاتِدِ.

(۴) وَلَا يُطَالِبُ بِحدِّ الْقَذْفِ لِلْمَيْتِ إِلَّا مَنْ يَقْعُدُ الْقَدْحُ فِي نَسَبِهِ بِقَدْفِهِ.

(۵) وَإِنْ كَانَ الْمُقْذُوفُ مُحْصَنًا، جَازَ لِابْنِهِ الْكَافِرِ وَالْعَبْدِ أَنْ يُطَالِبَ بِالْحَدِّ. وَلَيْسَ لِلْعَبْدِ أَنْ يُطَالِبَ مَوْلَاهُ بِقَذْفِ أُمِّهِ الْحَرَّةِ الْمُسْلِمَةِ.

(۶) وَإِنْ أَقَرَّ بِالْقَذْفِ ثُمَّ رَجَعَ، لَمْ يُقْبَلْ رُجُوعُهُ.

(۷) وَمَنْ قَالَ لِعَرَبِيٍّ: يَا نَبِطِي! لَمْ يُحَدَّ. وَمَنْ قَالَ لِرَجُلٍ: يَا ابْنَ مَلِءِ السَّمَاءِ! فَلَيْسَ

- بِقَادِفٍ. وَإِذَا نَسَبَهُ إِلَى عَمْهٍ أَوْ إِلَى خَالِهِ أَوْ زَوْجِ أُمّهٍ، فَلَيْسَ بِقَادِفٍ.
- (٨) وَمَنْ وَطَئَ وَطْئًا حَرَامًا فِي غَيْرِ مِلْكِهِ، لَمْ يُحِدْ قَادِفَهُ.
- (٩) وَالْمَلَائِعَةُ بِوَلَدٍ لَا يُحِدْ قَادِفَهَا.
- (١٠) وَمَنْ قَذَفَ عَبْدًا أَوْ أَمَّةً أَوْ كَافِرًا بِالزَّنَّا أَوْ قَذَفَ مُسْلِمًا بِغَيْرِ الرِّنَا فَقَالَ: يَا فَاسِقُ!
- أَوْ يَا كَافِرًا أَوْ يَا خَبِيثًا عَزَّرَ. وَإِنْ قَالَ يَا حَمَارًا! يَا حَنْزِيرًا! لَمْ يُعَزِّرْ.
- (١١) وَالْتَّعْزِيرُ أَكْثَرُهُ تِسْعَةٌ وَثَلَاثُونَ سَوْطًا، وَأَقْلَهُ ثَلَاثُ جَلَدَاتٍ. وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ:
- يُلْعَنُ بِالْتَّعْزِيرِ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ سَوْطًا. وَإِنْ رَأَى الْإِمَامُ أَنْ يَضْمَمَ إِلَى الضَّرْبِ فِي التَّعْزِيرِ الْحَبْسَ فَعَلَهُ.
- (١٢) وَأَشَدُ الضَّرْبِ التَّعْزِيرِ، ثُمَّ حَدُّ الرِّنَا، ثُمَّ حَدُّ الشُّرْبِ، ثُمَّ حَدُّ الْقَذْفِ.
- (١٣) وَإِذَا حَدَّ الْإِمَامُ أَوْ عَزَّرَهُ، فَمَاتَ فَدَمْهُ هَدَرٌ.
- (١٤) وَإِذَا حَدَّ الْمُسْلِمُ فِي الْقَذْفِ، سَقَطَتْ شَهَادَتُهُ وَإِنْ تَابَ، وَإِنْ حَدَّ الْكَافِرُ فِي الْقَذْفِ
- ثُمَّ أَسْلَمَ قُبِلَتْ شَهَادَتُهُ.

## ترجمه

### باب حد قذف

- (۱) وقتی کسی مرد و یا زن محسن را به الفاظ صريح به زنا متهم کند و مقدوف خواهان تطبیق حد قاذف گردد، در صورتیکه قاذف شخص اصیل باشد قاضی باید قذف کننده را هشتاد دُره بزنند و این زدن باید در جاهای مختلف بدن وی باشد، لباس‌های ضروری از بدنش کشیده نمی‌شود، مگر لباس‌های اضافی چون پوستین و چپن از تنیش کشیده می‌شود، اگر قذف کننده غلام بود او را چهل دُره بزنند.
- (۲) احصان عبارت است از اینکه: مقدوف شخص آزاد، عاقل، بالغ، مسلمان بوده و از زنا پاک باشد.

(۳) اگر کسی نسب شخص دیگری را نفی کرد و گفت: تو پسر پدر خود نیستی، و یا برایش گفت: پسر زانیه! (در حالیکه) مادرش بصفت زن محسن مرد باشد و فرزند این زن مطالبه تطبیق حد قذف را برای قاذف مادر خود نمود، حد زده می شود.

(۴) تنها کسی اقامه دعوای حد قذف را برای مرد کرده می تواند که قذف سبب عار در نسب او گردد.

(۵) اگر مقدوف محسن باشد برای پسر کافر و غلام او مطالبه حد قذف جایز است. برده حق مطالبه حد قذف را در مادر اصیل و مسلمانش از بادار خود ندارد.

(۶) اگر کسی به قذف اقرار نمود و بعداً از اقرار خود انکار ورزید، رجوع وی پذیرفته نمی شود.

(۷) اگر کسی به شخص عربی بگوید ای نبطی! (نبطی قومی سیاه چهره اند که اصالت عربی ندارند) حد در موردش تطبیق نمی شود، اگر کسی به دیگری بگوید: ای فرزند آب آسمان! قاذف گفته نمی شود، اگر کسی را به کاکا و یا ماما و یا پدراندرش نسبت دهند، نسبت دهنده قاذف گفته نمی شود.

(۸) اگر کسی در غیر از ملکیت (نکاح و یمین) خویش در جای دیگری مرتکب جماع حرام گردید، بر قاذفش حد نیست.

(۹) بر قاذف زن لعان کننده به نفی پسر، حد جاری نمی شود.

(۱۰) اگر شخصی غلام، کنیز و یا کافری را به زنا قذف نمود و یا مسلمانی را به غیر از زنا قذف نموده گفت: ای فاسق! ای کافر! ای خبیث! تعزیر می شود، و اگر بگوید: ای خر! ای خنزیر! تعزیر نمی شود.

(۱۱) اکثر جزای تعزیر سی و نه دُره و کم آن سه دُره می باشد، امام ابو یوسف رحمه اللہ علیہ گفته

است: تعزیر به هفتاد و پنج دره نیز می‌رسد، اگر امام لازم بداند میتواند همراه ضرب دره حبس را علاوه نماید.

(۱۲) سخت زدن در تعزیر است و بعد در زنا و بعد در شراب نوشیدن وبعد در قذف می‌باشد.

(۱۳) اگر امام کسی را حد یا تعزیر نماید و بمیرد، خونش هدر است (تاوان ندارد).

(۱۴) وقتی مسلمانی در قذف حد زده شود، شهادت وی ساقط می‌گردد، گرچه توبه نماید؛ اما اگر شخص کافر در قذف حد زده شود وبعد مسلمان شود، شهادت وی پذیرفته می‌شود.

## شرح

**تعريف قذف:** قذف به فتح قاف وسکون ذال زدن را گویند و در اصطلاح شرع متهم نمودن زن و یا مرد به جرم زنا و نفی نسب را گویند.

**مشروعیت حد قذف:** الله تعالیٰ در سوره النور علاوه از تحریم قذف برای آن جزا معین ساخته و فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْحُصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءٍ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبِلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور/۴].

**ترجمه:** کسانی که نسبت زنا به زنان عفیف و پاک دامن می‌نمایند و چهار گواه نمی‌آورند، آنان را هشتاد تازیانه بزنید و هیچگاه شهادتی از آن‌ها نپذیرید و آن‌ها خود فاسقان آند.

**شروط حد قذف:** از متن بر می آید که در حد قذف احصان مقدوف شرط است، که این مفهوم بعداً در متن تعریف شده است، شرط دیگر این است که تهمت بستن به زنا به الفاظ صریح و روشن باشد، علاوه بر این مقدوف باید تقاضای تطبیق حد را نماید. طوریکه در آیت آمده است جزای حد قذف شخص آزاد هشتد دُره است و حد قذف غلام چهل دُره، یعنی مناصفه جزای شخص آزاد است. برای تطبیق حد قذف باید در همه جاهای بدن قادر به استثنای روی و سر زده شود، تا سبب مرگ وی نگردد. تطبیق این حد بدان لحظ است که مجرم باید جزای اعمال بد خود را بینند و به این سبب باید لباس‌های اضافی وی چون پتو، واسکت، جمپر و سایر لباس‌های که درد زدن را کاهش می‌دهد، از تنفس بیرون کرده شود، اما از آنجایی که حد قذف نسبت سایر حدود خفیف تر است؛ لذا لباس‌های عام وی از تنفس بیرون کرده نمی‌شود.

**تعریف محسن:** مطابق متن محسن به کسی گفته می‌شود که آزاد، عاقل، بالغ، مسلمان و عفیف باشد. و عفیف کسی را گویند که از طریق زنا، نکاح شبه و فاسد با دیگری جماع نکرده باشد.

**اسباب حد قذف:** جرمیه قذف به دو گونه پدید می‌آید:

۱\_ به الفاظ صریح زنا تهمت نموده باشد.

۲\_ نسب وی را نفی نموده باشد.

### تهمت زنا با الفاظ صریح

یکی از اسباب حد قذف اینست که به الفاظ صریح شخصی را به زنا متهم نموده باشد، چنانچه گفته شد، الفاظ زنا باید صریح و واضح باشد، مثلاً گفته شود: ای زنا کار! یا اینکه تو زنا نمودی و امثال این کلمات. اگر کسی به دیگری بگوید: تو زنا نموده ای و

نفر سومی گوید: درست گفتی. سومی حد نمی‌شود، چون سخن سومی در مورد زنا صراحةً کامل ندارد، و همچنان متهم نمودن شخص به زنا به کلمات کنایه موجب حد قذف نمی‌شود، چنانچه کسی به دیگری بگوید: ای فاجرا! با خاطر آنکه کلمه فاجر به شکل کنایه در حق زنا کار به کار برده می‌شود و صراحةً به زنا ندارد بناءً قذف محسوب نمی‌گردد.

نفی نسب: نفی نسب که در کتب فقهی متهم ساختن به آن جار مجرای لفظ زنا پنداشته شده است، سبب دیگر حد قذف می‌باشد؛ مثال نفی نسب این است که کسی به دیگری بگوید: تو پسر فلاتی نیستی، یعنی نام پدرش را بگیرد. یا اینکه بگوید: ای فرزند زناکار! در این صورت قذف کننده نسب شخص مذکور را که پدر معلوم او را نفی نموده است و در حقیقت با این حرف مادرش را به زنا متهم نموده است و این زن مقدوف است، به این اساس مادر می‌تواند تقاضای تطبیق حد قذف را نماید، اگر مادر شخص نامبرده محضنه مرد باشد، این شخص می‌تواند به عوض مادرش تقاضای حد قذف را نماید، اما اگر مادرش زنده و محضنه بوده باشد در این صورت خود زن تقاضای حد قذف را نماید و دیگر کسی نمی‌تواند که به نمایندگی از وی تقاضای حد قذف را بنماید و حتی در غیاب وی پسر هم نمی‌تواند به نمایندگی از مادرش تقاضای حد قذف نماید؛ زیرا در حدود نیابت درست نیست.

در مطالبه حد نمایندگی کودن: در صورت نفی نسب، مقدوف اصلی آن است که اتهام زنا به وی شده باشد چنانچه در مثال فوق مادر ذکر شد، بنا بر این مطالبه حد قذف حق وی است، اما اگر وی مرد باشد در این صورت فقط کسی می‌تواند از وی نمایندگی کند که به سبب قذف نفی نسب از وی باعث ننگ و عار وی گردد، چون

پدر، فرزند و نواسه، برای نماینده شدن احصان شرط نیست، به این اساس اگر نماینده اش شخص کافر یا غلام هم بوده باشد می‌تواند مطالبه حد نماید، برادر و خواهر از آن جهت مطالبه حد کرده نمی‌توانند که به سبب قذف به نسب وی کدام ننگ و عاری متوجه آنان نمی‌گردد.

استثناء از قاعدة فوق: قبلًاً گفتیم که غلام می‌تواند به صفت نماینده از قاذف مطالبه حد نماید. از این امر یک شخص مستثنی است و آن اینکه غلام نمی‌تواند از محکمه مطالبه حد بادار خود را نماید، یعنی اینکه اگر بادارش مادر وی را قذف نموده باشد، این غلام نمی‌تواند به نماینده‌گی از مادر خود از محکمه مطالبه حد بادارش را نماید، چرا که غلام در قذف خودش از بادار خود مطالبه کرده نمی‌تواند از این رو به طریق اولی نمی‌تواند در مطالبه حد از دیگری نماینده‌گی کند.

برگشتن از اقرار: حد قذف به اقرار قاذف و یا به شهادت دو شاهد ثابت می‌شود، اقرار کننده می‌تواند بغیر از قذف در حدود دیگر چون زنا، شراب نوشی از اقرار خود برگردد، بخاطر آنکه این حدود از حقوق الله پنداشته می‌شود، اما در حد قذف اقرار کننده نمی‌تواند از اعتراف خود برگردد؛ زیرا که به این حد حق بنده تعلق گرفته است.

قذف به الفاظ کنایی: در قذف شرط آن بود که نسبت اتهام به زنا باید به الفاظ صريح شده باشد، به این لحاظ وقتی اگر کسی به غیر از قوم خود به قوم دیگر نسبت داده شود، چون عرب نژاد را ترک خطاب نمودن و یا ترک نژاد را عرب خطاب نمودن، قذف شمرده نمی‌شود.

همچنان خطاب قرار دادن به این لفظ که ای فرزند آب آسمان، قذف گفته نمی‌شود؛

چون این لقب به مفهوم سخاوت به کار برده می‌شود، هر چند که در ظاهر بیانگر نفی نسب است.

منسوب نمودن به الفاظ چون: کاکا، ماما، پدر اندر قاذف شمرده نمی‌شود؛ زیرا در عرف چنین الفاظ به پدر استعمال می‌شود، بدین خاطر اگر نسبت نسب کسی به پدر اندر، کاکا و ماما شود آن شخص قاذف شمرده نمی‌شود.

**قذف بر ملاعنه:** اگر زنی طفل را به دنیا آورد و شوهر برایش بگوید که این طفل از من نیست و حرام زاده است و در نتیجه آن هر دو لعان نمایند، پس قاذف زن مذکور به حد زده نمی‌شود؛ زیرا نسب فرزند این زن از شوهرش به اثبات نرسیده است و یک نشانه از زنا موجود است، بناء محسنه پنداشته نمی‌شود و اگر لعان را به غیر از طفل انجام داده باشد زن محسنه بوده و قاذف آن مستحق حد است.

**تعزیر به سبب اتهام:** اگر حد به این دلیل که مقدوف محسن نیست ساقط شود، قاذف تعزیر می‌گردد. اگر کسی به مسلمان فاسق، کافر و یا خبیث خطاب کند، تعزیر کرده می‌شود، اما اگر در این مسلمان فسق وجود داشت، و کسی برایش فاسق گفت، قاذف تعزیر نمی‌شود. به گفتن خر و یا خنزیر، کسی تعزیر نمی‌شود؛ چون این کلمات به هیچ وجه در انسان حقیقت ندارد و دروغ آشکار پنداشته می‌شود و اساساً نمی‌توان آن را اتهام و یا قذف شمرد.

**تعزیر و اندازه آن:** تعزیر در لغت سرزنش و راندن را گویند و در اصطلاح به جزای اطلاق می‌گردد که شریعت اندازه آن را تعیین و مشخص نکرده باشد و این جزا در مقابل جرایمی مرتب می‌شود که در آن نه حد باشد و نه کفاره. کمترین حد تعزیر سه دره است و کمتر از آن نیست، بخاطر اینکه در کمتر از آن درد حس نمی‌شود

و بالاترین حد آن سی و نه دره است. در کتاب (السنن الکبری للبیهقی) آمده که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ بَلَغَ حَدًّا فِي غَيْرِ حَدٍ فَهُوَ مِنَ الْمُعْتَدِلِينَ». ترجمه: کسیکه تعزیر را به اندازه حد برساند، وی تجاوز کار شناخته می‌شود. از آنجایی که حد غلام، چهل دره است، از این رو حد اعلای تعزیر را سی و نه دره تعیین نموده اند. امام ابویوسف حنفی گفته است: حد شخص آزاد هشتاد دره است و حضرت علی کرم الله وجهه در تعزیر هفتاد و پنج دره زده است، از این رو حد اعلای تعزیر هفتاد و پنج دره است.

مراقب دره زدن: سخت ترین و شدید ترین زدن در تعزیر است، بخاطریکه شمار دره‌های آن کم است، و بعد سخت در زنا است چرا که الله تعالی در موردش فرموده است **﴿وَلَا تَأْخُذُكُمْ بِهِمَا رَأَفَةً فِي دِينِ اللَّهِ﴾** [النور: ۲۰]. ترجمه: ونباید شما را در مورد (تطبیق حکم) دو زنا کار دل سوزی گیرد، وبعد از زنا سخت زدن در شراب است وقتی جرم آن به یقین ثابت گردد، وسپس جزای قذف است. مطابق به آیت **﴿وَلَا تَقْبِلُوا لَهُمْ شَهَادَةَ أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾** [النور: ۴] علاوه از تطبیق حد در مورد شخص محدود شده سزای دیگر وی اینست که برای همیش شهادت وی مورد قبول قرار نمی‌گیرد هر چند که توبه هم نموده باشد.

## فعالیت

شاگردان باید در باره اضرار اتهام بستن و قذف نمودن فرد و جامعه صحبت نمایند.

### ارزیابی



- ۱\_ قذف را تعریف و دلیل حرمت آن را بیان دارید.
- ۲\_ جزای قذف شخص آزاد و غلام را بیان کنید.
- ۳\_ محسن را تعریف کنید.
- ۴\_ اسباب حد قذف را بیان دارید.
- ۵\_ اندازه کم و زیاد تعزیر را با در نظرداشت اختلاف ائمه بیان کنید.

## حد سرقت (۱)

در دروس گذشته پیرامون حدودی بحث گردید که هدف آن نگهداشت نفس و عزت آدمی بود، اکنون در این درس در باره حد دزدی بحث می شود که مقصدش حفاظت مال و دارایی انسان است.

### كتاب السرقة وقطع الطريق

(۱) إذا سرق البالغ العاقل عشرة دراهم، أو ما قيمته عشرة دراهم، مضروبةً كانت أو غير مضروبة، من حرز لا شبهة فيه، وجوب القطع.

(۲) ويجب القطع بإقراره مرأة وأحد، أو بشهادة شاهدين.

(۳) وإذا اشتراك جماعة في سرقة فأصاب كل واحد منهم عشرة دراهم، قطع، وإن أصابه أقل لم يقطع.

(۴) ولا قطع فيما يوجد تافهاً مبائحاً في دار الإسلام، كالخشب، والقصب، والخشيش، والسمك، والطير، والصيد، وكذلك فيما يسرع إليه الفساد، كالفواكه الرطبة، والبن، واللحم، والبطيخ، والفاكهه على الشجر، والزرع الذي لم يحصد.

(۵) ولا قطع في الأشربة المطرية، ولا في الطيور، ولا في سرقة المصحف وإن كان عليه حلية، ولا في صليب الذهب والفضة ولا في الشترنج ولا الترد. ولا قطع على سارق الصبي الحر وإن كان عليه حلية ولا قطع في الدفاتر إلا في دفاتر الحساب. ولا

قطعٌ في سرقة الكلبِ ولا فهدٍ ولا دُفٍ ولا طبلٍ ولا مزمار.  
(٦) ويقطعُ في الساجِ، والقنا، والأبنوسِ، والصنَدَلِ إذا أخذَ من الخشبِ أوَانٍ أوْ أبوابٍ قطعَ فيها.

(٧) ولا قطعٌ على خائنٍ، ولا خائنة، ولا تباشٍ، ولا مُتّهِبٍ، ولا مختالٍ.

(٨) ولا يقطعُ السارِقُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ، وَلَا مِنْ مَالِ لِلسَّارِقِ فِيهِ شَرِكَةً.

(٩) وَمَنْ سَرَقَ مِنْ أَبْوَيْهِ، أَوْ وَلَدِهِ، أَوْ ذِي رَحْمٍ مُخْرَمٍ مِنْهُ، لَمْ يُقطَعْ.

(١٠) وَكَذَا إِذَا سَرَقَ أَحَدُ الزَّوْجَيْنِ مِنْ الْأَخْرَ، وَالسَّارِقُ مِنْ الْمَغْنَمِ

(١١) وَالحرْزُ عَلَى ضَرْبَيْنِ حِرْزٍ لِعَنَّ فِيهِ كَالْبَيْوَتِ، وَالدُّورِ، وَحِرْزٌ بِالْحَافِظِ، فَمَنْ سَرَقَ شَيْئًا مِنْ حِرْزٍ أَوْ غَيْرِ حِرْزٍ وَصَاحِبُهُ عِنْدَهُ يَحْفَظُهُ وَجَبَ عَلَيْهِ الْقَطْعُ.

(١٢) وَلَا قَطْعَ عَلَى مَنْ سَرَقَ مِنْ حَمَامٍ، أَوْ مِنْ بَيْتٍ أُذِنَ لِلنَّاسِ فِي دُخُولِهِ.

(١٣) وَمَنْ سَرَقَ مِنْ الْمُسْجِدِ مَنَاعًا وَصَاحِبُهُ عِنْدَهُ قُطْعٌ.

(١٤) وَلَا قَطْعَ عَلَى الضَّيْفِ إِذَا سَرَقَ مِنْ أَصَافَةً.

(١٥) وَإِذَا نَقَبَ الْلُّصُّ الْبَيْتَ فَدَخَلَ، فَأَخَذَ الْمَالَ وَنَأَوَّلَهُ آخَرَ خَارَجَ الْبَيْتِ، فَلَا قَطْعٌ عَلَيْهِمَا، وَإِنَّ الْقَاهُ فِي الطَّرِيقِ، ثُمَّ خَرَجَ فَأَخَذَهُ، قُطْعٌ، وَكَذَلِكَ إِنْ حَمَلَهُ عَلَى حِمَارٍ فَسَاقَهُ فَأَخْرَجَهُ.

(١٦) وَإِذَا دَخَلَ الْحِرْزَ جَمَاعَةً فَتَوَلَّ بَعْضُهُمُ الْأَخْذَ قُطِّعُوا جَمِيعًا.

(١٧) وَمَنْ نَقَبَ الْبَيْتَ وَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهِ، فَأَخَذَ شَيْئًا، لَمْ يُقطَعْ. وَإِنْ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي صُندوقِ الصَّبَرِيفِ، أَوْ فِي كُمٍّ غَيْرِهِ، فَأَخَذَ الْمَالَ، قُطْعٌ.

## ترجمه

### کتاب احکام دزدی و راهنمایی

(۱) هرگاه شخص عاقل و بالغ ده درهم و یا آنچه را که قیمت آن ده درهم باشد، سکه باشد یا نه از جای محرز (محفوظ) که شبیه در آن نباشد دزدی کند، قطع کردن دست وی لازم است.

(۲) به یک بار اقرار دزد یا شهادت دو نفر شاهد، قطع دست دزد واجب می‌شود.

(۳) هرگاه چند تن در دزدی شریک شوند و به هر کدام آنان به اندازه ده درهم حصه برسد، دستهای همه آنها بریده می‌شود و اگر کمتر از ده درهم برسد، دستهای آنان قطع نمی‌شود.

(۴) در دزدی چیزهای بی ارزش و مباح در اسلام دست قطع نمی‌شود؛ مانند: چوب (خاشاک)، نی، علف، ماهی، پرنده و شکار، همچنان چیزهای که زود خراب می‌شود چون میوه جات تازه، شیر، گوشت، تربوز و میوه ایکه بر درخت است و زراعتی که هنوز درو نشده باشد.

(۵) به دزدیدن مشروبات نشہ آور دست قطع نمی‌گردد و نیز در دزدیدن پرندها و دزدیدن مصحف هرچند که در چیزی قیمت بها پیچانیده شده باشد قطع دست نیست. در دزدیدن صلیب ساخته از طلا و یا نقره، در شترنج و نرد (نوعی از بازی است) دست قطع نمی‌شود. همچنان اگر کسی طفلی را دزدی کند هرچند که زیوری به تن داشته باشد دستیش بریده نمی‌شود. در سرقت کتابچه‌ها دست بریده نمی‌شود، مگر اینکه کتابچه حاوی راجستر حسابات بوده باشد که در آن صورت دستیش بریده می‌شود. به دزدیدن سگ، پلنگ، دف (دایره) و دهل و توله دست قطع نمی‌گردد.

(۶) به دزدیدن ساج نیزه، بانس و صندل دست قطع می‌گردد. اگر از چوب ظرف و یا دروازه ساخته شود و کسی آن را دزدی کند، دستش قطع می‌شود.

(۷) بر مرد خیانت پیشه وزن خیانت پیشه، کفن کش، منتهب (کسیکه مال را به زور می‌گیرد) و مختلس (کسیکه در حال غفلت مال را از مردم می‌رباید) قطع دست نیست.

(۸) اگر کسی از بیت المال چیزی را دزدی کند دستش قطع نمی‌شود، همچنان اگر کسی از مالی دزدی کند که خود در آن شریک باشد دستش قطع نمی‌شود.

(۹) اگر کسی از مال مادر و یا پدر و یا خویشاوند محروم خود چیزی را دزدی کند دستش قطع نمی‌شود.

(۱۰) اگر زن از مال شوهر و یا شوهر از مال همسر چیزی را دزدی کند دستش قطع نمی‌شود و نیز اگر کسی از مال غنیمت چیزی را دزدی کند، دستش قطع نمی‌شود.

(۱۱) حرز (جای نگهداشت مال) دو قسم است: یکی جایی است که اساسا برای نگهداشت پول و یا جنس ساخته شده است؛ چون اتاق و خانه‌ها، و دیگر آنکه نگهبان داشته باشد. اگر کسی از جای محرز و یا غیر محرز که صاحب مال در آنجا باشد و آن را نگهداری می‌کند، چیزی را دزدی کند، بریدن دستش لازم است.

(۱۲) اگر کسی از حمام و یا از خانه ایکه رفت و آمد مردم به آنجا بدون اجازه باشد، چیزی را دزدی کند دستش قطع نمی‌شود.

(۱۳) اگر کسی از مسجد چیزی را دزدی کرد که صاحبش نزدش بود دستش قطع می‌شود.

(۱۴) اگر مهمان از خانه مهمان دار چیزی را دزدی کند، دستش قطع نمی‌شود.

(۱۵) اگر دزدی خانه ای را سوراخ نمود و داخل آن شد و مال را برداشت و در بیرون

آن را به کسی دهد دست آن‌ها قطع نمی‌شود، اما اگر آن را در راه انداخت و بعد آن را گرفت، دستش بریده می‌شود و اگر آن را بر خر بار کرد و پیرون کشید، دستش بریده می‌شود.

(۱۶) اگر یک گروه داخل جای محرز شوند و برخی ایشان چیزی را بردارند و برخی برندارند، دست همه آن‌ها قطع می‌شود.

(۱۷) اگر کسی خانه را سوراخ کرد و دست خود را داخل نمود و از آن چیزی را برداشت، دستش قطع نمی‌شود. اگر دستش را به صندوق صراف ویا جیب کسی در از نمود و از آن چیزی را پیرون کرد، دستش قطع می‌شود.

## شرح

**تعريف سرقت:** سرقت در لغت عبارت از گرفتن مال غیر بطور خفیه و پنهانی است و در اصطلاح عبارت از گرفتن مال محرز غیر، توسط شخص مكلف به طریق پنهانی است که اندازه آن ده درهم ویا مساوی به قیمت ده درهم باشد.

**مشروعیت حد سرقت:** مشروعیت حد سرقت به این قول الله تعالى ثابت شده است:

**﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيهِمَا حَزَاءً بِمَا كَسَبُوا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ﴾** [المائدة: ۳۸]

**ترجمه:** دستان مرد دزد وزن دزد را برید تا جزا باشد برای انجه که کرده اند و عقوبت از جانب الله.

برای قطع دست سارق لازم است تا سارق عاقل و بالغ بوده باشد، چرا که طفل و دیوانه به احکام شرعی مكلف نمی‌باشند.

**نصاب سرقت:** برای حد نصاب سرقت ده درهم شرعی و یا جنس که ارزش آن ده

در هم باشد مقرر کرده شده است. در قرآن کریم حد معین برای نصاب سرقت ذکر نشده است بلکه این امر مجمل است بیان آن در احادیث آمده است که مقدار آن را به ده درهم تخمین کرده اند که از جمله این حدیث است که در مسنند احمد آمده است: **الْأَتْقَطْعُ يَدُ السَّارِقِ فِي أَقْلَلٍ مِّنْ عَشَرَةِ دَرَاهِمٍ** ترجمه: دست دزد در کمتر از ده درهم قطع نمی شود.

در درهم سکه ایکه که بر آن ضرب زده شده باشد و سکه ایکه بر آن ضرب زده نشده باشد و بگونه نقره باشد، برابر و یکسان است.

حرز: شرط دیگر برای حد سرقت حرز است. حرز در لغت جای نگهداشت مال را گویند که به دو نوع می باشد: نوع اول عبارت از آن آبادی است که بخارط نگهداشت اموال و کالاها ساخته شده باشد؛ مانند: خانه‌ها، دکان‌ها و امثال آن.

نوع دوم آن حرزی است که مال در آن توسط محافظ نگهداری می شود، یعنی به غیر از دکان و خانه در میدان و یا سرک توسط افراد و اشخاص نگهداری می شود. اگر اموال و میتاع به این دو ترتیب نگهداری نشود و مورد سرقت قرار گیرد، حد سرقت بالای سارق جاری نمی شود، چنانچه کسی از زمین خرمن را دزدی کند بروی حد نیست.

دلیل شرط بودن حرز این حدیث پیامبر علیه السلام است که در سنن کبری یهقی آمده: **الْأَقْطَعُ فِي ثَمَرٍ مُّعَلَّقٍ فَإِذَا آَوَاهُ الْجَرِينُ فَفِيهِ الْقَطْعُ.**

ترجمه: در (دزدیدن) میوه که بر درخت است قطع دست نیست، اما وقتی که در محل نگهداشت انبار شود، در سرقت آن (دست) قطع می گردد.

از آنجایی که حرز شرط تطبیق حد سرقت است؛ لذا تا وقتی که دزد، مال دزدیده شده را از حرز بیرون نکرده باشد حد بر وی لازم نمی گردد؛ همچنان در حرز باید

شبیه نباید، اگر در حرز شبیه بود طوری که دزد از خویشاوند محروم خود دزدی کند، حد بالای وی لازم نمی‌گردد، زیرا خانه محروم برای خویشاوندان حرز کامل شمرده نمی‌شود به این اساس در حرز بودن آن شبیه وجود دارد.

**نصاب دزدی دسته جمعی:** اگر تعداد زیاد اشخاص و افراد در دزدی شرکت کنند و یکی به کمک دیگر آن مقدار مال را بدزدند که در صورت تقسیم مساویانه به هر کدام به اندازه، ده درهم مال برسد، دست همه آن‌ها قطع می‌شود اگر چه بعضی از ایشان به داخل خانه رفته باشند و برخی دیگری در بیرون به یاری آن‌ها پرداخته باشند و اگر برای هر کدام از آن‌ها مقدار کمتر از ده درهم برسد، بالای هیچ یک از آن‌ها به حد جاری نمی‌شود؛ چرا که موجب حد، نصاب است و حصة هیچ کدام از آن‌ها به نصاب نرسیده است.

**دزدیدن چیزهای مُباح:** آن اشیای مُباح که ارزش مالی زیاد ندارند، و بیشتر یافت می‌شوند. از یکسو خریدار میلان زیاد به آن ندارد و از طرف دیگر دهنده و مردم عام به آن بُخل نمی‌ورزند و در بسا اوقات کسی جهت به دست آوردن همچو اشیا از دزدی کار نمی‌گیرد. همین گونه به طور عام حرز و نگهداری همچو اشیاء کامل نمی‌باشد، به این اساس برای همچو اشیاء، نیازی به لزوم حد نیست، اگر کسی اینگونه اشیاء را دزدی کند حد بالایش لازم نمی‌گردد؛ مانند: چوب (چوب‌های کوه که ملکیت کسی نمی‌باشد)، علف، کاه و غیره چیزهای که در متن تذکر یافته‌اند.

در چیزهایی که زود خراب و فاسد می‌شوند به خاطری حد نیست که پیامبر بزرگوار اسلام در این مورد چنین فرموده است: **«لَا قَطْعَ فِي الطَّعَامِ»** ترجمه: در (مواد) خوراکه قطع (دست) نیست. مراد از مواد خوراکی در حدیث شریف آن چیزهای می‌باشند که

زود باسی و عفونی می شوند. مانند میوه های تازه، شیر، گوشت وغیره. بنا بر این که گرفتن از حرز در تطبیق حد سرقت، شرط دانسته شده است، پس در دزدیدن محصولات کشتارهایی که درو نشده باشند، حد نیست.

در دزدی چیزهای زیر حد نیست

**۱- مشروبات نشه آور:** زیرا برخی از آنها مال متocom به حساب نمی روند، و دیگر این که شاید دزد آن را به خاطر از بین بردن و ضایع کردن گرفته باشد.

**۲- صلیب، آلات موسیقی، شترنج و دیگر وسایل ضایع کننده وقت** به این دلیل که اینها منکرات هستند و باید از بین برده شوند و احتمال دارد که گیرنده به خاطر شکستاندن و از بین بردن آنها را دزدیده باشد.

**۳- مصحف (قرآن کریم)** با دزدیدن مصحف شریف حد لازم نمی شود، اگر چه قران کریم به چیزهایی پیچانیده شده باشد که ارزش مالی آن به نصاب دزدی برسد؛ زیرا احتمال دارد که دزد، مصحف را برای تلاوت گرفته باشد و همین گونه پوش مصحف که ارزش آن به نصاب حد می رسد، تابع مصحف می باشد، وقتی که در متبع حد نباشد در تابع نیز حد لازم نمی گردد.

**۴- پسر آزاد:** در دزدی طفل آزاد حد نیست زیرا طفل آزاد مانند انسان آزاد شرعاً مال شمرده نمی شود.

**۵- سگ، پلنگ و دیگر حیوانات درنده:** زیرا این جانوران مباح الاصل اند و در چیزهای مباح الاصل حد نیست.

**حکم کتاب‌ها:** کتاب‌ها از نگاه حد بر سه نوع اند:

۱- کتاب‌های دینی مانند تفسیر شریف، حدیث شریف و فقه شریف.

این کتاب‌ها در حکم مصحف شریف اند و بر سارق آن‌ها حد لازم نمی‌گردد.

۲- کتاب‌های گمراه کننده: این کتاب‌ها حکم صلیب نصارا و آلات موسیقی را دارند،

یعنی ممکن دزد آن‌ها را به خاطر از بین بردن گرفته باشد که در آن حد نیست.

۳- در کتابچه‌های یاد داشت و حسابات معاملات تجاری که قیمت آن‌ها به حد نصاب

سرقت برسند، بر دزد حد لازم می‌شود.

مسئله: یک تعداد چوب‌های قیمتی مانند ارجه که نزد مردم ارزش مالی زیاد دارد و

عادتاً در جاهای محفوظ نگهداری می‌شود، به سرقت آن حد لازم می‌شود زیرا در

جمله اموال مباح الاصل و بی ارزش نمی‌آید، همچنان اگر از چوب ظروف و دیگر

اشیای قیمتی ساخته شود، سارق آن به حد محکوم می‌گردد.

### بر اشخاص آتی حد لازم نمی‌گردد

۱- **خاین:** کسی که امانت را طوری از آن خود گرداند که ظاهرآ نگهدارنده مال و

در باطن دزد مال باشد.

۲- **مختلس:** کسی که با موجودیت صاحب مال طور آشکارا، در حال غفلت صاحبش

مال را از او بگیرد و فرار نماید.

۳- **منتهب:** کسی که به زور مال کسی را بگیرد.

در مورد اشخاص یاد شده نظر به این حدیث مبارک پیامبر اسلام ﷺ که در سنن

ترمذی آمده، حد نیست. «لَيْسَ عَلَىٰ خَائِنٍ وَلَا مُنْتَهِبٍ وَلَا مُخْتَلِسٍ قَطْعٌ».

ترجمه: بالای خاین، گیرنده مال غیر به زور و اشکارا و مختلس قطع (دست) نیست.

هکذا در مورد اشخاص فوق تعریف سرقت نیز مصدق نمی‌کند، یعنی در خاین شرط

حرز و در مختلس و منتبه شرط پنهان بودن موجود نیست، طوریکه در تعریف بیان

شده است.

**۴- کفن کش:** کسی که کفن مُرده‌های دفن شده را دزدی می‌کند، زیرا قبر محل حرز نیست و دزدیدن کفن مردہ گان نیز تحت تعریف شرعی سرفت نمی‌آید، بناءً بر کفن کش حد لازم نمی‌گردد.

**۵- دزدی از بیت المال و یا از شرکت خود:** اگر کسی از بیت المال و یا از شرکتی دزدی کند که خودش هم در آن سهیم باشد، بر او حد نیست. در بیت المال همه مردم حق دارند و دزد نیز از جمله آن‌ها است و به خاطری که از مال خود دزدی کرده، حد بالایش نیست.

اگر غازی در غنیمت حق و حصه داشته باشد و از مال غنیمت دزدی کند، به دلیل اینکه خودش نیز در آن سهیم است مجازات حد بالایش تطبیق نمی‌شود.

**۶- در سرفت از پدر، پسر، شوهر، همسر و اقارب محروم حد نیست، به خاطریکه در میان اینها از یکطرف حرز کامل نمی‌باشد و از طرف دیگر میان آنان در اخذ مال یک دیگر توسع و فراخی وجود دارد، که مانع وجوب حد می‌گردد.**

**۷- هر گاه مهمان از میزبان، یا کسی از حمام، دکان و یا جایی دزدی کند که برای عموم مردم اجازه رفتن به آنجا مجاز باشد، به دلیل نبودن حرز، بر آن شخص حد نیست. اما در صورتیکه از جاهای مذکور وقتی دزدی نماید که اجازه رفتن به عame مردم در آن نباشد و حرز کامل تحقق یابد، بر سارق حد لازم می‌گردد.**

اگر شخصی از مسجد اشیای را دزدی کند که مالکش در آنجا موجود باشد، بر دزد حد لازم می‌شود و اگر صاحب آن خواب هم باشد حافظ شمرده می‌شود، یعنی این نوع دزدی، دزدی از حرز شمرده می‌شود.

**یادداشت:** دزدی از خانه زمانی اعتبار دارد که دزد داخل خانه شود و با خود مال دزدیده را بیرون آورد، هرگاه دزد داخل خانه و یا اتاق نشود و از بیرون دستش را داخل نموده و مال را بدزدده به حد محکوم نمی‌گردد، همچنان اگر به خانه و یا اتاق داخل شود و همراه مال از خانه بیرون نشود، بلکه مال را به شخصی دیگری که در بیرون از خانه ایستاده باشد، بدهد و آن شخص مال را با خود ببرد، بالای هیچ یک از آن‌ها حد عملی نمی‌شود.

اما اگر کسی دست خود را به داخل بکس صراف نماید و پولش را دزدی کند اگر چه در بکس داخل نشده است، ولی مستوجب حد دانسته می‌شود. زیرا داخل شدن به بکس ممکن نیست و نقض حرز بکس همین است که دست به آن دراز شود.

**دزدی دسته جمعی:** اگر اشخاص و افراد زیاد داخل حرز شوند و برخی از آنان مال را بگیرند و بیرون آورند و برخی دیگر با آن‌ها همکاری نمایند، ولی مال را از ساحة حرز بیرون نه آورند، باز هم بالای همه آن‌ها حد جاری می‌شود.

در این مثال که یک تعداد معاونت کرده‌اند، اما اموال را از ساحة حرز بیرون نکشیده‌اند و دزدی را به طور کامل انجام نداده‌اند، از آنجایی که اینها در دزدی دسته جمعی کمک نموده‌اند، پس این عمل برای وجوب حد کافی است و از سوی دیگر دزدی دسته جمعی به همین گونه صورت می‌گیرد و اگر حد بر آن‌ها جاری نگردد، جلو دزدی گرفته نمی‌شود. بناءً اگر کسی در دزدی دسته جمعی مال را از محرز آن بیرون نکند و تنها در داخل کمک کرده باشد، مستوجب حد می‌گردد.

## فعالیت

۱- خطف انسان‌ها حد دارد و یا خیر؟ طلاب پیرامون موضوع دیدگاه‌های شان را با یکدیگر ابراز نمایند.

## ارزشاتی



سرقت را تعریف کنید.

- ۲- دلایل مشروعیت حد را واضح سازید.
- ۳- نصاب سرقت را بیان دارید.
- ۴- حرز را تعریف نموده و اقسام آن را بیان دارید.
- ۵- چرا در دزدیدن مصحف شریف حد نیست؟
- ۶- مختلس، منتھب و غاصب را تعریف نموده بگویید که چرا بر آن‌ها حد نیست؟

## حد دزدی و راهزنی (۲)

در این درس پیرامون مسائل باقیمانده جزای دزدی و حد راهزنی بحث خواهیم نمود.

(۱) وَتَقْطُعُ عِينَ السَّارِقِ مِنْ الرَّنْدِ وَتَخْسَمُ، فَإِنْ سَرَقَ ثَانِيَا قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى، فَإِنْ سَرَقَ ثَالِثًا لَمْ يُقطَعْ، وَخُلِدَ فِي السَّجْنِ حَتَّى يُتُوبَ.

(۲) وَإِنْ كَانَ السَّارِقُ أَشَلَّ الْيَدِ الْيُسْرَى أَوْ أَقْطَعَ أَوْ مَقْطُوعَ الرُّجْلِ الْيَمِنِى، لَمْ يُقطَعْ.

(۳) وَلَا يُقطَعُ السَّارِقُ إِلَّا أَنْ يَحْضُرَ الْمُسْرُوقُ مِنْهُ فَيَطَالِبَ بِالسَّرِقَةِ، فَإِنْ وَهَبَهَا مِنْ السَّارِقِ، أَوْ بَاعَهَا إِيَاهُ أَوْ نَقَصَتْ قِيمَتُهَا مِنَ النِّصَابِ، لَمْ يُقطَعْ.

(۴) وَمَنْ سَرَقَ عِينَ فَقِطَعَ فِيهَا وَرَدَهَا، ثُمَّ عَادَ فَسَرَقَهَا وَهِيَ بِحَالِهَا، لَمْ يُقطَعْ. فَإِنْ تَغَيَّرَتْ عَنْ حَالِهَا، مِثْلُ أَنْ كَانَ غَرَّلًا فَسَرَقَهُ، فَقُطِعَ فِيهِ، فَرَدَهُ ثُمَّ نُسِخَ فَعَادَ فَسَرَقَهُ قُطِعَ. وَإِذَا قُطِعَ السَّارِقُ، وَالْعَيْنَ قَائِمَةً فِي يَدِهِ رَدَهَا، وَإِنْ كَانَتْ هَالِكَةً لَمْ يُضْمَنْ.

(۵) وَإِنْ أَدْعَى السَّارِقُ أَنَّ الْعَيْنَ الْمُسْرُوقةَ مِلْكُهُ، سَقَطَ الْقُطْعُ عَنْهُ وَإِنْ لَمْ يَقْمِ بِيَنَةً.

(۶) وَإِذَا خَرَجَ جَمَاعَةً مُمْتَنِعُونَ، أَوْ وَاحِدٌ يُقْدِرُ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ فَقَصَدُوا قَطْعَ الطَّرِيقِ فَأَخْذُوا قَبْلَ أَنْ يَأْخُذُوا مَالًا وَلَا قَتَلُوا نَفْسًا، حَبَسَهُمُ الْإِمَامُ حَتَّى يُحِدُّثُوا تَوْبَةً.

(۷) وَإِنْ أَخْذُوا مَالَ مُسْلِمٍ، أَوْ ذِمَّى، وَالْمُخْوُذُ إِذَا قُسِّمَ عَلَى جَمَاعَتِهِمْ أَصَابَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَشْرَةً دَرَاهِمَ فَصَاعِدًا، أَوْ مَا قِيمَتُهُ ذَلِكَ، قَطْعَ الْإِمَامِ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ.

(۸) وَإِنْ قَتَلُوا وَلَمْ يَأْخُذُوا مَالًا قَاتَلُوهُمُ الْإِمَامُ حَدًّا، فَانْ عَفَا الْأَوْلِيَاءُ عَنْهُمْ لَمْ يُلْتَفَتْ إِلَى عَغْوِهِمْ.

(۹) وَإِنْ قَتَلُوا وَأَخْذُوا مَالَ الْإِمَامِ بِالْخِيَارِ: إِنْ شَاءَ قَطَعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ،

وَقَتْلَهُمْ وَصَلْبَهُمْ، وَإِنْ شَاءَ قَتَلَهُمْ؛ فَإِنْ شَاءَ صَلَبَهُمْ: يُصْلَبُ حَيَا، وَيُبْعَجُ بَطْنَهُ بِالرُّمْحِ  
إِلَى أَنْ يَمُوتَ، وَلَا يُصْلَبُ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.

(۱۰) فَإِنْ كَانَ فِيهِمْ صَبِّيًّا أَوْ جَنْوُنًّا، أَوْ ذُو رَّحَمَ حَمْرَمَ مِنْ الْمُقْطُوعِ عَلَيْهِ سَقَطَ الْحَدُّ عَنِ  
الْبَاقِينَ وَصَارَ الْقَتْلُ إِلَى الْأَوْلِيَاءِ: إِنْ شَاءُوا قَتَلُوا وَإِنْ شَاءُوا عَفَوا.

(۱۱) وَإِنْ بَاشَرَ الْقَتْلَ وَاحِدًا مِنْهُمْ أَجْرِي الْحَدُّ عَلَى جَمِيعِهِمْ.

## ترجمه

(۱) دست راست دزد از بند آن قطع می شود و به روغن داغ کرده می شود، اگر برای  
بار دوم دزدی نمود پای چپ وی قطع می گردد، اگر برای بار سوم دزدی نمود (دست  
و پای وی) قطع نمی شود، مگر وی را تا آنوقت در زندان افگیند، تا توبه نماید.

(۲) اگر دست چپ دزد شل ویا قطع شده بود و یا پای راست وی قطع شده باشد  
(دست و پایش) قطع نمی شود.

(۳) دست دزد تا زمانی قطع نمی شود، تا شخصی که اموالش به سرقت برده شده حاضر  
شود و مطالبه (تطبیق حد) سرقت را نماید، اگر اموال سرقت شده را به دزد بخشن  
نمود، و یا آن را بالای وی به فروش رسانید و یا قیمت آن از نصاب سرقت کم باشد،  
در این صورت (دست و پایش) قطع نمی شود.

(۴) کسیکه یک عین (جنس) را دزدی کرد و (دست و پایش) در آن قطع شد و آن  
(عین) را به مالک مسترد نمود، و بار دوم آن را (در حالی) دزدی نمود که در حالت  
سابقه اش قرار داشت، (دستش) قطع نمی شود و اگر در آن تغییر آمده بود؛ مثلاً در  
مرتبه اول نخ یا تار را دزدی نموده قطع صورت گرفت و به مالک مسترد گردید، بار  
دوم تکه بافت شده از همان تار را دزدی کرد، قطع (دست) صورت می گیرد، وقتیکه  
قطع صورت گرفت و عین دزدی شده در دست سارق بود، به مالک مسترد می شود،

اگر ضایع شده بود، توان ندارد.

(۵) اگر دزد دعوا نماید که مال مسروقه ملکیت وی است، قطع دست از وی ساقط می‌شود، گرچه به این دعواهای خود شاهد آورده نتواند.

(۶) اگر جماعت و یا شخصی که توان دفاع از خود را داشته باشند و به قصد راهزنی سر راه مردم را بگیرند، اما قبل از آنکه مال کسی را بگیرند و یا هم کسی را بکشند دست گیر شوند، امام آنان را زندانی سازد تا آنکه توبه نمایند.

(۷) اگر راهزنان مال مسلمان و یا ذمی را بگیرند و قیمت مال به اندازه یی باشد که اگر بالای آنها تقسیم گردد، به هر یک از آنها ده درهم و یا زیاده از آن یا چیزی که قیمت آن ده درهم باشد، برسد، امام دستان و پاهای آنان را خلاف یکدیگر قطع نماید.

(۸) اگر راهزنان کسی از راهروان را به قتل رسانند و مال او را نگیرند، امام آنها را حداً به قتل رساند، اگر اولیای متضرر آنها را عفو کنند، امام به عفو آنان توجه والتفات ننماید.

(۹) اگر راهزنان کسی را کشتند و مالش را نیز بردند، امام اختیار دارد: دست‌ها و پاهای شان را خلاف یکدیگر قطع نماید، آنها را به قتل برساند و به دار آویزد و اختیار دارد که آنها را به قتل رساند و اختیار دارد که آنها را به دار آویزد: آنها زنده به دار آویزان می‌شوند، شکمشان بانیزه زده می‌شود تا اینکه جان دهند و نباید بیشتر از سه روز آنها را به دار آویزان بگذارند.

(۱۰) اگر درمیان راهزنان طفل، دیوانه، و یا خویشاوند محروم متضرر موجود بود در این صورت تطبیق حد از باقی راهزنان ساقط می‌گردد، و حق قصاص به اولیای مقتول انتقال می‌یابد، اگر آنها بخواهند قصاص را عملی نمایند و اگر بخواهند می‌توانند از تطبیق آن منصرف شده و قاتل را ببخشنند.

(۱۱) اگر قتل را تنها یک نفر انجام داده باشد، حد برهمه راهزنان جاری می‌شود.

## شرح

**قطع دست:** همانطوریکه خواندیم جزای سرقت در آیت شریف قطع دست بیان شده است و در سنت پیامبر ﷺ واضح شده که دست راست سارق باید از بند آن قطع گردد، سپس روغن داغ برآن ریختانده شود، تا رگ‌ها بسته شده، جریان خون قطع گردد و به سبب ریختن خون، سارق حیاتش را از دست ندهد، چون هدف از قطع دست آزار واذیت سارق و پند و عترت برای دیگران است، نه کشتن وی.

اگر سارق برای بار دوم مرتکب جرمیه سرقت شود، به عوض دست چپ، پای چپ وی از بجلک قطع می‌شود، این بدان جهت است که اگر دست چپ وی نیز قطع شود، نمی‌تواند به ضرورت‌های اولیه زندگی خود رسیدگی نماید و چیزهای مورد ضرورتش را بگیرد، بناءً اگر دست راست و یا هم پای چپ وی قطع شده و شل بوده باشد، حد بر وی تطبیق نمی‌شود، تا بیشتر از این به مشکلات زندگی دچار نگردد.

اگر دزد دو مرتبه دزدی نموده و دست راست و پای چپ وی قطع شده باشد و برای بار سوم دست به سرقت زده باشد با در نظرداشت دلیل فوق حد برای بار سوم بالای وی تطبیق نمی‌شود، بلکه حاکم تا وقتی او را زندانی می‌کند که از عمل خود توبه نماید. حضرت علی کرم اللہ وجہه در مورد چنین شخص فرموده است: مرا از خداوند شرم آید که دزد را به حالتی بگذارم که او را یک دست هم نباشد و نتواند غذا بخورد و نتواند به نظافت خود رسیدگی کند و صحابه کرام نیز به این فیصله اجماع نموده اند. **مطلوبه حد:** برای تطبیق حد لازم است تا صاحب مال سرقت شده مدعی تطبیق حد بر سارق گردد، چون در صورت تجاوز برآموال بدون مطالبه و دعوا، جرم ثابت و آشکار نمی‌گردد. و در هنگام قطع دست حضور و موجودیت خصم شرط است، زیرا در صورت عدم موجودیت مدعی این شبهه باقی خواهد ماند که می‌شود مال مسروقه را به دزد بفروشد و یا ببخشد، که در این صورت حد از دزد ساقط می‌گردد.

سرقت یک مال دو مرتبه: اگر کسی مالی را به سرقت برد و حد بروی جاری گردد و بعد از آن بار دوم همان مال را بدون اینکه تغیری در آن رونما گردد سرقت نماید، حد بروی جاری نمی‌شود، زیرا او در مقابل هتك حرمت همین مال یک بار جزای حد را دیده است و تکرار هتك حرمت مال موجب تکرار حد نمی‌گردد. اگر مال سرقت شده تغیر یافته بود بطور مثال مال دزدی شده در مرحله نخست تار بود و بعداً به تکه تبدیل شده است، پس تکه یک مال نو و تغیر یافته تلقی می‌گردد و حرمت این مال به حال خود باقی است، بناءً بر سارق حد تطبیق می‌گردد.

**تاوان(ضمان) مال مسروقه:** دزد ضامن مال مسروقه نیست، زیرا در مذهب ما (احناف) تاوان و قطع دست هر دو یکجا جمع نمی‌شوند، بناءً اگر مال مسروقه هلاک شده بود، دزد مکلف به ادائی تاوان آن نیست، اما اگر مال مسروقه نزد سارق سالم باقی مانده بود سپردن آن به صاحبیش لازمی است، زیرا سرقت، ملکیت مال را از مالکش سلب نمی‌کند.

**دعوا بر مال مسروقه:** اگر سارق بر مال مسروقه دعوا نماید که این مال ملکیت خودش است، گرچه به دعوای خود شاهدان را اقامه نکند، حد از وی ساقط می‌گردد، زیرا این دعوای وی خالی از احتمال راست بودن نیست، و از سوی دیگر احتمال در ثبوت حد شبهه را بوجود می‌آورد و حدود به شباهت از بین می‌رود.

**تعريف قطع الطريق (راهنمندی):** برآمدن به منظور گرفتن مال مردم بطور زور و آشکارا و ترساندن آنان به گونه‌یی که با توانایی خود مطمئن بوده و بدون اینکه کمکی را از جهتی دریافت نماید، راه مردم را بگیرد، قطع الطريق گفته می‌شود. که فقهای کرام جزای وی را بنام (حد الحرابة) خوانده اند.

**مشروعیت حد راهنمندی:** مشروعیت حد راهنمندی در این قول الله تعالى بیان شده است:

**﴿إِنَّمَا جَزَاءَ الَّذِينَ يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا﴾**

أَوْ تُقْطَعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خَزْيٌ فِي الدُّنْيَا  
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ \* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْبِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا  
أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ). [المائدة: ٣٤-٣٣]. ترجمه: سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته شوند یا دست و پایشان در جهت خلاف یکدیگر (دست راست و پای چپ) بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این رسایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت، مگر کسانی که پیش از آنکه بر ایشان دست یابید توبه کنند پس بدانید که خدا آمرزنده مهربان است.

**شروط تطبیق حد راهزنی:** برای تطبیق حد راهزنی یک سلسله شروط لازم است که قرار ذیل اند:

- ۱- شخص راهزن باید عاقل و بالغ باشد، زیرا جرمیه حد به سبب جنایت بوجود می آید و به عمل طفل و دیوانه نمی توان اطلاق جنایت کرد.
- ۲- راهزنی باید آشکارا و راهزن باید دارای چنان زور و توان باشد که در پهلوی راهزنی از خود دفاع نیز کرده بتواند و در متن کتاب از این مطلب به عبارت (ممتنعین) تعبیر شده است.
- ۳- شخص راهزن باید مرد باشد، زیرا نظر به عاطفه و ضعف بدنی که زن دارد نمی تواند به راهزنی بپردازد.
- ۴- راهزن باید سلاح داشته باشد، گرچه در راهزنی از چوب و یا سنگ کار گرفته باشد.
- ۵- فاصله میان جای راهزنی و شهر باید به اندازه فاصله سفر شرعی بوده باشد و به نظر امام ابو یوسف رحمه الله اگر راهزنی در شهر از طرف شب صورت گیرد، موجب حد است و همین قول مفتی به است.

**جزای قطع الطريق یا راهزنی:** جنایت راهزنی چهار صورت دارد و برای هر کدام آن جزای خاص تعیین شده که قرار ذیل است:

۱- اگر راهزنان به قصد راهزنی از خانه بیرون شوند و قبل از اینکه مرتکب این جنایت شوند از طرف نیروهای امنیتی دستگیر گردند، در این صورت جزای آنها زندانی شدن است و تا زمانی در بند نگهداری می‌شوند که از این فعل بد خود توبه نمایند.

۲- اگر راهزنان به قصد راهزنی از خانه بیرون شوند، پول و متع مسلمان و یا ذمی را بدون اینکه او را به قتل رسانند از وی بگیرند، در این صورت اگر مال گرفته شده بر راهزنان تقسیم شود و به هر یک از آنها به اندازه نصاب سرفت برسد، دست راست و پای چپ آنها قطع می‌گردد.

۳- اگر راهزنان تنها قتل کنند و مال را اخذ ننمایند، در این صورت حاکم می‌تواند راهزنان را به حکم حد به قتل برساند، نه به اساس قصاص، چون در این صورت اولیای متضرر نمی‌توانند جرم آنها را بیخشنند و از جرم ایشان در گذر نمایند.

۴- اگر راهزنان علاوه بر اخذ اموال، کسی را به قتل برسانند، در این صورت حاکم اختیار دارد که یکی از جزاهای سه گانه ذیل را در مورد شان تطبیق نماید.

آ- قطع نمودن دست راست و پای چپ و سپس او را به قتل رسانیدن و به دار او یختن.  
ب- تنها او را به قتل رسانیدن.

ج- به دار آویختن: طریقه به دار آویختن چنین است: که او را زنده به تنه درخت و یا چوبی بسته کنند و آنگاه با نیزه برشکمش بزنند تا آنکه بمیرد. به دار آویخته شده را بیشتر از سه روز به دار آویختن درست نیست.

**سقوط حد:** در صورتیکه راهزنی با قتل همراه باشد و در میان راهزنان خورده‌سال، دیوانه و یا خویش محروم مجذی علیه موجود بوده باشند، حد ساقط می‌گردد. که در این صورت قتل به قصاص مبدل شده و حق وارثین مقتول می‌گردد و ایشان می‌توانند

تقاضای قصاص نمایند و یا بیخشنند.

اگر مجنبی علیه به دست یک تن از جمع رهزنان کشته شده باشد بقیه هم شریک جرمی پنداشته شده کشته می‌شوند.

## فعالیت

طلاب در مورد فرقهای سرقت و راهزنی صحبت نمایند.

## ارزیابی



- ۱- اگر بر کسی دو بار حد دزدی تطبیق شده بود و بار سوم دست به سرقت زد جزای وی چیست؟
- ۲- راهزن را تعریف نمایید.
- ۳- مشروعيت حد راهزنی را در روشنایی آیت بیان دارید.
- ۴- شرط‌های تطبیق حد راهزنی را بیان نمایید.
- ۵- چهار صورت جنایت راهزنی را بیان دارید.
- ۶- حالت سوم جزای راهزنی را بیان نمایید.

## شراب

اضرار شراب و مواد نشہ آور بر هیچ انسان عاقل مستور و پوشیده نیست، به همین مبنای شریعت اسلامی نوشیدن شراب را حرام قرار داده و برای مرتکب آن جزا مقرر نموده است. در این درس پیرامون انواع نوشیدنی‌های حلال و حرام صحبت خواهیم کرد.

كتاب الأشربة:

(۱) الأشربة المحرمة أربعة:

(أ) الخمر وهو عصير العنب إذا غلى واشتد وقذف بالزبد.

(ب) والعصير إذا طبخ حتى ذهب أقل من ثلاثة.

(ج) ونقى التمر.

(د) ونقى الزبيب إذا غلا واشتد.

(۲) ونبيذ التمر، والزبيب إذا طبخ كُلُّ واحدٍ مِنْهُمَا أَدْنَى طَبِخٍ، حَلَالٌ وَإِنْ اشْتَدَ، إِذَا شَرِبَ مِنْهُ مَا يَغْلِبُ فِي ظَنِّهِ أَنَّهُ لَا يَسْكِرُهُ مِنْ غَيْرِ لَهُ وَلَا طَرِبٍ.

(۳) وَلَا بَاسَ بِالْخَلِيلَيْنِ.

(۴) ونبيذ العسل، والتين، والحنطة، والشعير، والذرة حلال وإن لم يطبخ.

(۵) وعصير العنب إذا طبخ حتى ذهب ثلاثة وبقي ثلاثة حلال وإن اشتد.

(۶) وَلَا بِأَسَّ بِالْإِنْتِبَادِ فِي الدُّبَابِ، وَالْحَتْمِ، وَالْمُرَفَّتِ، وَالنَّقِيرِ.

(۷) وَإِذَا تَخَلَّلَتِ الْخَمْرُ حَلَّتْ، سَوَاءٌ صَارَتْ خَلَّا بِنَفْسِهَا أَوْ بِشَيْءٍ طُرَحَ فِيهَا. وَلَا يَكُرُّهُ  
تَخْلِيلَهَا.

## ترجمه

### کتاب نوشیدنیها

(۱) نوشیدنی‌های حرام چهار قسم است:

ا- شراب: عصاره آب انگور وقتی که غلیان کند (جوش خورد) تندر گردد و قف  
نماید

ب- آب انگور: تا هنگامی جوش داده شود که کمتر از دو ثلث آن از بین برود.  
ج- خرمای جوشانده شده، هنگامیکه تندر گردد.

د- کشمش جوشانده شده، هنگامیکه تندر گردد.

(۲) آب خرما و کشمش وقتیکه (به آتش) اندک پخته شود هر چند که تندر گردد،  
حلال است، وقتیکه نوشته از آن به غیرنیت عیش و طرب قدری بنوشد و گمان اغلبیش  
این بوده باشد که سکر نمی‌آورد.

(۳) آمیخته آب خرما و کشمش که اندک پخته شود نوشیدن آن باکی ندارد.

(۴) نوشیدن آب عسل، انجیر، گندم، جو و جواری هر چند که پخته هم نشده باشد  
حلال است.

(۵) عصاره انگور وقتی پخته شود تا آنکه دو ثلث آن از بین برود و یک ثلث آن باقی

بماند هر چند سخت هم شود، حلال است.

(۶) ساختن نیز در ظرف‌های دباء (ظرفی است که از کدو ساخته شده باشد)، حتم (یک نوع ظرف سبز رنگ است که در آن شراب ساخته می‌شود)، مزفت (یک نوع ظرفی است که از گل ساخته شده و به آن قیر و یا روغن سخت مالیده شده باشد) و نقیر (ظرفی چوبی است، طوریکه وسط آن را میتراشند و خالی میسازند تا مایعات را در آن نگهدارند) جواز دارد.

(۷) اگر از شراب سر که ساخته شود برابر است که شراب خود به خود به سر که مبدل گردد و یا چیزی بدان بیامیزند که آن را به سر که مبدل سازد حلال است. و مبدل ساختن شراب به سر که کراحت ندارد.

## شرح

حرمت شراب: حرمت شراب هم در قرآن کریم و هم در احادیث بیان شده است، الله تعالی فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾ [المائدۃ: ۹۰].

ترجمه: ای مؤمنان! محققًا شراب، قمار و نشانه‌ها و تیرهای فال نجس است، این کار، کار شیطان است، بناءً خود را از آن دور نگهدارید.

در صحیح امام مسلم آمده است: که پیامبر ﷺ فرموده است: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَمْرٌ، وَكُلُّ حَمْرٍ حَرَامٌ» هر نشه آور شراب است و هر شراب حرام است.

أنواع شراب‌های حرام: به تفصیل می‌توان گفت انواع شراب‌های که نوشیدن آن حرام

است چهار قسم است: و در ذیل هر یک آن را تعریف و حکم آن را بیان می‌داریم:

**۱- خمر:** نزد امام ابوحنیفه آنست که از آب انگور ساخته شود که بدون گذاشتن آن برآتش خود به خود به جوش آید و کف نماید، و تأثیر آن به اندازه باشد که شخص را مست گرداند. امام ابویوسف و امام محمد (رحمه‌ما الله) برای شراب کف نمودن را شرط نمی‌دانند. نوشیدن شراب حرام و نوشیدن آن مستحق سزای حد می‌گردد. مفهوم لغوی خمر پوشانیدن است، چون شراب بر عقل انسان پرده می‌اندازد از اینرو خمر نامیده شده است.

**۲- عصیر:** عبارت از آب انگور است که آن را برآتش جوش دهنده و کمتر از دو ثلث آن به هوا به شکل بخار بیرون شود. به این نوع شراب طلاء نیز گفته می‌شود. فرق خمر و عصیر در این است که خمر بدون جوش دادن به آتش، و عصیر با جوش دادن برآتش ساخته می‌شود. حرمت عصیر کمتر از حرمت خمر است و در نوشیدن عصیر مسلمان تا آن دم مورد حد قرار نمی‌گیرد که بواسطه آن نشه نشده باشد.

**۳- نقیع التمر:** عبارت از خرمایی است که آن را در آب اندازند و بدون اینکه آن را به آتش بجوشانند نگهداری می‌کنند تا شیرینی اش از بین برود، سخت گردد، بجوش آید و کف کند. در نزد امام ابویوسف و امام محمد (رحمه‌ما الله) مانند خمر، قف کردن در این نیز شرط نیست.

**۴- نقیع الزیب:** اگر تعامل فوق با کشمکش صورت گیرد، آن را نقیع الزیب نامند. این انواع شراب‌ها نیز حرام اند، مگر حرمت آن به اندازه حرمت شراب نمی‌رسد و تا زمانیکه نشه نیاورد، نمی‌توان با نوشیدن آن شخص را موجب حد پنداشت.

نبیذ التموم: آب خرما را نبیذ التمر و آب کشمش را نبیذ الزیب نامند، اگر این دو نوع به آتش جوشانیده شود، نوشیدن آن جایز است، هر چند که در نتیجه جوشانیدن سخت گردد و کف پیدا کند. روا بودن نوشیدن آن مشروط بر آن است که این نوشیدن از روی مسٹی و طرب نبوده باشد و اینکه گمان غالباً بر آن باشد که سکر نمی‌آورد، اگر این شروط متحقق نشد نوشیدن آن جواز ندارد.

فرق میان نقیع التمر و نبیذ التمر در این است که نقیع التمر بدون آتش بجوش می‌اید و نبیذ التمر به واسطه آتش، چنانچه این فرق در خمر و عصیر بیان شد.

خلیطین: از نوع دوم شراب حلال خلیطین است. مراد از خلیطین عبارت از آمیخته آب خرما با آب کشمش است که با آتش جوشانیده شوند، نوشیدن خلیطین جایز است. ساختن نبیذ در ظروف شراب جایز است، چون ظرف به ذات خود عامل حل و حرمت نیست.

مطابق فرموده رسول الله ﷺ که: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرُّ، وَكُلُّ حَمْرٍ حَرَامٌ» هر چیز نشه آور مانند: چرس، بنگ و افیون حرام و ناروا است و باید از آن اجتناب صورت گیرد.

## فعالیت

طلاب به کمک استاد محترم پیرامون اضرار مشروبات الکحولی بحث نمایند.

## ارزیابی



- ۱- دلیل حرمت نوشابه‌های الکحولی را بیان دارید.
- ۲- شراب حرام چند قسم است؟
- ۳- خمر را تعریف نمایید.
- ۴- نقیع التمر را تعریف و حکمش را بیان دارید.
- ۵- نیزد الزبیب را تعریف و حکمش را بیان دارید.
- ۶- دباء، مزفت، ونقیر را تعریف و حکم ساختن نیزد در آن را بیان نمایید.

## أحكام شکار

الله ﷺ برای انسانها، نعمت‌های فراوان را ارزانی فرموده است؛ و به منظور استفاده شان چیز‌های زیادی را در زمین آفریده است، از زمرة این نعمت‌ها یکی هم حیوانات وحشی‌اند که الله ﷺ شکار آن‌ها را مجاز گردانیده است و در درس امروز در رابطه به احکام شکار بحث خواهیم نمود.

### كتاب الصيد والذبائح

- (١) ويحوزُ الاصططيادُ بالكلبِ المعلمِ، والفهمِ، والباتاريِّ وسائرِ الجوارحِ المعلمَةِ.
- (٢) وتعليم الكلبِ: أنْ يتركَ الأكلَ ثلاثَ مراتٍ.
- (٣) وتعليم البازيِّ: أنْ يرجعَ إذا دعوته.
- (٤) فإنْ أرسَلَ كلبهُ المعلمَ، أو بازيَّهُ أو صقرهُ، وذكرَ اسمَ اللهِ تعالى عليهِ عند إرسالِهِ، فأخذَ الصيدَ وجرَحَهُ فماتَ حَلَّ أكلُهُ، وإنْ أكلَ منهُ الكلبُ لمْ يؤكلُ، وإنْ أكلَ منهُ البازِيُّ أُكلَ.
- (٥) وإنْ أدركَ المرسلُ الصيدَ حياً وجَبَ عليهِ أنْ يذكُّيهُ، فإنْ تركَ تذكيرَهُ حتى ماتَ لمْ يؤكلُ، وإنْ خنتَهُ الكلبُ ولمْ يجرَحْهُ لمْ يؤكلُ.
- (٦) وإنْ شارَكَهُ كلبٌ غيرُ معلمٍ أو كلبٌ بجُوسِيٍّ أو كلبٌ لمْ يذكُرْ اسمَ اللهِ تعالى عليهِ لمْ يؤكلُ.
- (٧) وإذا رمى الرجلُ سهماً إلى صيدٍ فسمى اللهُ تعالى عند الرميِّ أُكلَ ما صابَ إذا جرَحَهُ السهمُ فماتَ، وإنْ أدركَهُ حياً ذاكَهُ، وإنْ تركَ تذكيرَهُ حتى ماتَ لمْ يؤكلُ.

- (٨) وَإِذَا وَقَعَ السَّهْمُ بِالصَّيْدِ فَتَحَامِلَ حَتَّىٰ غَابَ عَنْهُ وَلَمْ يَرْلُ فِي طَلَبِهِ حَتَّىٰ أَصَابَهُ مِيتًا أُكِلَ، وَإِنْ قَعَدَ عَنْ طَلَبِهِ فَأَصَابَهُ مِيتًا لَمْ يُؤْكَلْ.
- (٩) وَإِذَا رَمَى صَيْدًا فَوَقَعَ فِي الْمَاءِ فَماتَ لَمْ يُؤْكَلْ، وَكَذِلِكَ إِذَا وَقَعَ عَلَى سَطْحِ آوَ جَبَلٍ ثُمَّ تَرَدَّى مِنْهُ إِلَى الْأَرْضِ فَماتَ لَمْ يُؤْكَلْ، وَإِنْ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ ابْتِدَاءً أُكِلَ.
- (١٠) وَمَا أَصَابَ الْمِعْرَاضَ بِعَرْضِهِ لَمْ يُؤْكَلْ، وَإِنْ جَرَحَهُ أُكِلَ، وَلَا يُؤْكَلُ مَا أَصَابَتْهُ الْبُندُقَةُ إِذَا مَاتَ مِنْهَا.
- (١١) وَإِذَا رَمَى إِلَى صَيْدِ فَقَطَعَ عَضْوًا مِنْهُ أُكِلَ، وَلَا يُؤْكَلُ الْعَضْوُ، وَإِنْ قَطَعَهُ أَثْلَاثًا، وَالْأَكْثَرُ مِمَّا يَلِي الْعُجْزُ أُكِلَ، وَإِنْ كَانَ الْأَكْثَرُ مَا يَلِي الرَّأْسَ أُكِلَ الْأَكْثَرُ، وَلَا يُؤْكَلُ الْأَقْلُ.
- (١٢) وَلَا يُؤْكَلُ صَيْدُ الْجُوْسِيِّ، وَالْمُرْتَدُ، وَالْوَثَيْتِيِّ.
- (١٣) وَمَنْ رَمَى صَيْدًا فَأَصَابَهُ وَلَمْ يُشْخِنْهُ وَلَمْ يُخْرِجْهُ مِنْ حَيزِ الْإِمْتِنَاعِ فَرَمَاهُ آخَرُ فَقَتَلَهُ فَهُوَ لِلثَّانِي، وَيُؤْكَلُ، وَإِنْ كَانَ الْأَوَّلُ أَثْخَنَهُ فَرَمَاهُ الثَّانِي فَقَتَلَهُ لَمْ يُؤْكَلُ، وَالثَّانِي ضَامِنٌ لِقِيمَتِهِ لِلْأَوَّلِ غَيْرَ مَا نَفَصَتْهُ جِرَاحَتُهُ.
- (١٤) وَيَجُوزُ اصْطِيَادُ مَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ مِنْ الْحَيَوانِ وَمَا لَا يُؤْكَلُ.

ترجمه:

کتاب شکار و ذبایح

- (١) شکار کردن توسط سگ، پلنگ، باز و همه درنده‌گان تعلیمی جواز دارد.
- (٢) تعلیم شکار سگ آنست که گوشت (شکار شده) را سه مرتبه (بدون خوردن) بگذارد.
- (٣) تعلیم باز این است که هر گاه او را باز خوانی، برگردد.
- (٤) هر گاه (شکاری) سگ تعلیمی، باز و یا باشه را (برای شکار) بفرستد و در وقت

فرستادن نام الله تعالى را یاد نماید، زمانیکه شکار را گرفت، زخمی کرد و بمرد، خوردن آن رواست، اگر سگ از حیوان شکار شده بخورد، خورده نمی شود، اگر باز از آن بخورد خورده می شود.

(۵) اگر شکاری، شکار را زنده یافت، بر وی واجب است که آن را ذبح نماید، اگر آن را حلال نکند و بمیرد، خوردن گوشت آن روانیست، همچنان اگر سگ، شکار را خفک کرد و زخمی اش ننمود، خورده نمی شود.

(۶) اگر سگ غیر تعلیمی، یا سگ مجوسی، یا سگی که نام الله تعالى بر آن یاد نشده باشد با سگ شکاری در شکار شرکت نمود، خوردن اینگونه شکار نیز روا نمی باشد.

(۷) اگر شخصی به طرف شکار تیر انداخت و در وقت انداختن نام الله تعالى را یاد کرد، اگر تیرش شکار را زخمی کرد و مرد، خوردن آن جائز است، اگر زنده او را یافت او را حلال کند، اگر حلال نکرد و مرد، گوشتی خورده نمی شود.

(۸) اگر تیر به شکار اصابت کرد و تیر شکار از نظر پنهان گردید، مگر شکاری به جستجوی آن پرداخت و آن را مرده یافت، خوردن آن روا است. هرگاه جستجو کردن را گذاشت و سپس شکار را مرده یافت خوردن آن روانیست.

(۹) اگر شکار را زد و در آب افتید و مرد، خوردنش روانیست و همچنان اگر بر سر بام یا کوه افتید و از آنجا به زمین افتاد، خوردنش روانیست و اگر اولاً به زمین بیفتند خوردن آن روا می باشد.

(۱۰) اگر توسط بر نیزه شکار را زد، خوردن آن جائز نیست و اگر با نوک آن زده شد و شکار زخمی گردید، خوردنش روانیست. و اگر شکار توسط بندقه (گلوله گرد که از گل ساخته می شود) زده شود و بمیرد، خوردنش روانیست.

(۱۱) اگر شکاری شکار را زد و یک عضوش را جدا کرد، خوردنش جواز دارد و خوردن (عضو قطع شده) جواز ندارد، اگر شکار سه پارچه گردد و قسمت بیشتر آن به

طرف دم اش باشد، خوردنش رواست، و هکذا هر گاه قسمت بیشتر آن که به طرف سر شکار شده باشد، از حصة بیشتر آن خوردن جواز دارد و از قسمت کم آن روا نیست.

(۱۲) شکار مرتد، مجوسی و بت پرست خورده نمی‌شود.

(۱۳) اگر کسی شکار را زد ولی خونش جاری نشد و نه از فرار و یا پرواز ماند، سپس شخص دیگر همین شکار را زد و او را کشت، شکار از شخص دومی می‌باشد و خوردنش روا است.

در صورتیکه شخص اول شکار را خون کرد و از فرار و یا پریدن باز ماند، بعداً شخص دیگر آن را زد و کشت، خوردنش جواز ندارد، شخص دومی ضامن پرداخت قیمت آن به شخص اولی می‌باشد و نقصان جراحت از آن کاسته می‌شود.

(۱۴) شکار حیواناتیکه گوشت آن خورده می‌شود و یا نمی‌شود، جواز دارد.

شرح:

**تعريف صید (شکار):** صید در لغت به معنای چیزی شکار شده و نیز به مفهوم عملیه شکار آمده است. در اصطلاح صید به آن جاندار وحشی و گریزان اطلاق می‌شود که بنا به رمیدن و پریدن آن، بدون حیله و نیرنگ گرفته نمی‌شود.

**مشروعیت شکار:** مشروعیت شکار به این فرمان الهی ثابت گردیده که می‌فرماید: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَنَاعًا لَكُمْ وَاللَّسِيَارَةُ وَحُرُمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا﴾ [المائدة: ۹۶]

**ترجمه:** حلال کرده شد برای شما شکار بحر و خوردن آن تا منفعت باشد برای شما و برای مسافران و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان تا وقتیکه شما در حالت احرام باشید.

**حيوانات شکاری:** شکار توسط آن همه حیوانات درنده رواست که دارای دندانهای انباب (پاره کننده) باشد و آموزش شکار را بگیرد مانند: سگ، پلنگ و غیره، همچنان

شکار توسط آن مرغهای پرنده روا می‌باشد که چنگال‌های تیز و پاره کننده داشته و تعلیم شکار را فرا گیرد مانند باز، باشه و غیره.

**شرایط شکار:** گوشت شکار در صورت موجودیت شرایط ذیل حلال است:

- ۱- حیوان شکار کننده باید تعلیمی باشد.
- ۲- هنگام فرستادن نام پاک الله تعالیٰ یاد گردیده باشد.
- ۳- شکار را زخمی کرده و کشته باشد.
- ۴- اگر حیوان شکاری از جمله جانوران درنده باشد، باید از گوشت شکار نخورده باشد.

**تعلیم شکار:** تعلیم سگ شکاری طوریست که سه بار گوشت شکار را بدون اینکه بخورد به شکاری بیاورد. تعلیم باز چنین است که با فرا خواندن صاحبش به سوی او بیاید، بر این اساس اگر باز از گوشت شکار شده بخورد، گوشت باقیمانده حلال است.

هر گاه شکار در اثر جراحت و یا جاری شدن خون بمیرد، گوشت آن حلال است؛ و اگر حیوان بعد از شکار شدن زنده به دست آمد، لازم است که حلال شود، باز هم اگر نظر به ضيقی وقت یا نبودن آله ذبح، شکار به سبب جاری شدن خون بمیرد، گوشت آن حلال می‌باشد.

**اقسام ذبح:** ذبح به دو نوع است: یکی ذبح اختیاری، که عموماً توسط کارد و یا آلات جارحه و برنده با قطع نمودن قسمت مری (حلق) حیوان تحقق می‌پذیرد. نوع دوم ذبح اضطراری است که در وقت نیاز، یعنی زمانیکه ذبح اختیاری ممکن نباشد و حیوان به وسیله کدام چیز تیز زده شود و به جاری شدن خون جان دهد، مانند حالت شکار.

باید گفت که در هر دو ذبح شرط است که شکار توسط یک چیز تیز و برنده ذبح گردد

تا خونش جاری شود، در ذبح آله‌ای که از آهن ساخته شده باشد شرط نیست.

ذبح اضطراری در صورتی جواز دارد که ذبح اختیاری ممکن نباشد، در صورتیکه ذبح اختیاری امکان پذیر باشد، ذبح اضطراری روانیست.

احکام یاد شده فوق و سایر احکام متعلق به شکار بر همین اصل مبتنی می‌باشند.

**فقدان شکار:** اگر شکار بعد از زدن و مجروح شدن گم شود و بعد از جستجو مردہ پیدا شود و اثر زدن شکاری در آن به مشاهده برسد، خوردن آن رواست، اگر شکاری جستجو نکند و بعداً شکار را مرده دریابد، خوردن آن جائز نیست، زیرا می‌شود که سبب مرگش چیزی دیگر شده باشد.

**علت نامعلوم بودن مردن شکار:** اگر شکار بعد از اصابت آن در آب افتاد، یا در محل بلند مانند بام و یا کوه بیفتند و بعد از آن بسوی زمین بغلطد، خوردن گوشت آن روا نیست، به دلیل اینکه سبب اصلی مرگ شکار معلوم نیست که آیا به اثر اصابت شکاری مرده و یا به علت پرتاب شدن به زمین و یا آب، در این گونه حالات از جهت احتیاط، حرمت بر حل ترجیح داده می‌شود.

**معراض و بندقه:** معراض مانند نیزه چوب دراز است که نوک آن تیز و برنده می‌باشد.

اگر شکار به عرض معراض اصابت کند خورده نمی‌شود، زیرا پهنه معراض صفت بریدن را ندارد و هرگاه با نوک آن اصابت نماید خوردن شکار جائز است، چرا که نوک آن تیز و برنده است.

بندقه گلوله ایست که از گل ساخته می‌شود، که نه می‌برد و نه خون را جاری می‌سازد و تنها گوشت را می‌کوبد و استخوانها را می‌شکند، روی همین ملحوظ شکاری که توسط بندقه زده شود، حلال نیست.

**چند پارچه شدن شکار:** اگر شکار طوری زده شود که پارچه‌ای از بدنش چون دست

و یا پای از او جدا گردد، خوردن آن قطعه نظر به این حدیث پیامبر اسلام ﷺ که امام ترمذی روایت کرده، روا نیست: «مَا قُطِعَ مِنَ الْبَهِيمَةِ وَ هِيَ حَيَّةٌ فَهُوَ مِيتٌ».

ترجمه: آن حصة ایکه از چارپای قطع گردد و (چارپای) زنده باشد، مردار است. اگر شکار دو پارچه گردد طوریکه پارچه طرف سر کم و پارچه طرف دُم بیشتر باشد، همه آن حلال میباشد، زیرا قطعه جدا شده به رگهای گردن نزدیک و حلال پنداشته میشود، اگر قطعه جدا شده از طرف سر شکار زیاد و از طرف دُم آن کم باشد، قطعه حیوان زنده شمرده شده و نظر به حدیث مبارک فوق خوردن قطعه کم آن روایت.

اشتراک دو نفر در شکار: اگر یک شکاری، شکار را زد، مگر خونش نریخت و شکار را آنقدر ناتوان نکرده بود که از پریدن و رمیدن بماند، در همین اثنا شکاری دوم، این شکار را بزند، خونش را جاری سازد و او را ناتوان کند و یا هم او را بکشد، در این صورت شکار حق شکاری دوم است، زیرا زدن شکاری اول تأثیر گذار نبود و پیامبر اکرم ﷺ میفرماید: «الصَّيْدُ لِمَنْ أَخْذَهُ» شکار حق کسی است که او را بگیرد.

هرگاه شکاری، شکار را طوری بزند که خونش جاری شود و آنقدر ناتوان گردد که از پریدن و رمیدن بماند در این وله شکاری دوم او را بزند و بمیرد، شکار مردار و شکاری دوم ضامن (پرداخت قیمت) شکاری اول میشود. شکار از جهتی مردار پنداشته میشود که به زدن شکاری اول، از گریختن و پریدن باز مانده و زنده بوده باید ذبح اختیاری صورت میگرفت، یعنی توسط کارد حلال میگردید حالانکه شکاری اول دوم با ذبح اضطراری نفس او را کشید و مردار شد، هکذا شکار با زدن شکاری اول از فرار باز مانده، شکار ملکیت شکاری اول گردیده و شکاری دوم در حق او تجاوز نموده لذا باید جبران خساره نماید، از آنجایی که شکار در حالت جراحت قرار داشت، بالای ضامن، قیمت شکار زخمی لازم است، نه پرداخت قیمت شکار سالم.

**حیوانات شکاری:** حیواناتیکه گوشت آنها خورده می‌شوند هدف ووجه شکار کردن آنها مبرهن است.

حیواناتیکه گوشت آنها خورده نمی‌شود، شکار آنها به جهت بدست آوردن پوست، موی و استخوانهای شان روا می‌باشد، همینگونه به منظور دفع ضرر برخی از حیوانات، شکار کردن آنها جواز دارد.

## فعالیت

طلاب در روشنی درس حاضر در مورد حکم شرعی پرنده بی که توسط غولک زده و کشته شود، با هم صحبت و گفتگو نمایند.

## ارزیابی



- ۱- صید را تعریف نمایید.
- ۲- دلیل مشروعت شکار را بگویید.
- ۳- از دیدگاه شریعت، شکار کدام سگ و باز حلال است؟
- ۴- اگر شکار در اثر اصابت چند پارچه گردد، چه حکم دارد؟
- ۵- هرگاه یک شکاری شکار را زد و شکاری دوم نیز آن را بزند و بکشد، چه حکم دارد؟ مفصلأً بیان دارید.
- ۶- شکار حیواناتیکه گوشت آنها خورده نمی‌شود، روی کدام ملحوظ جواز دارد؟

## ذبایح

قرآن کریم ما را به خوردن چیزهای حلال امر و از خوردن چیزهای حرام منع نموده است. روی همین ملحوظ شناخت گوشت‌های حلال از حرام مسئولیت و مکلفیت هر فرد مسلمان است. در درس امروزی خویش پیرامون احکام اقسام گوشت‌های حلال و حرام بحث خواهیم نمود.

- (۱) وَذِيْحَةُ الْمُسْلِمِ، وَالْكِتَابِيِّ حَلَالٌ، وَلَا تُؤْكِلُ ذِيْحَةُ الْجَوْسِيِّ، وَالْمُرْتَدِ، وَالْوَثَنِيِّ وَالْحَرَمُ.
- (۲) وَإِنْ تَرَكَ الذَّابِحُ التَّسْمِيَةَ عَمْدًا فَالذَّبِيْحَةُ مَيْتَةٌ لَا تُؤْكِلُ، وَإِنْ تَرَكَهَا نَاسِيَا أُكِلَتْ.
- (۳) وَالذَّبِحُ بَيْنَ الْحَلْقِ وَاللَّبَّةِ.
- (۴) وَالْعُرُوقُ الَّتِي تُقْطَعُ فِي الذَّكَاهُ أَرْبَعَةُ الْحُلُقُومُ، وَالْمُرْيَءُ، وَالْوَدَاجَانِ، فَإِذَا قَطَعَهَا حَلَّ الْأَكْلُ، وَإِنْ قَطَعَ أَكْثَرَهَا فَكَذَلِكَ عِنْدَ أَبِي حَيْنَةَ. وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: لَا بُدَّ مِنْ قَطْعِ الْحُلُقُومِ، وَالْمُرْيَءِ وَاحْدَ الْوَدَاجِينَ.
- (۵) وَيَحْوُرُ الذَّبِحُ بِاللَّيْطَةِ، وَالْمَرْوَةِ، وَبِكُلِّ شَيْءٍ أَنْهَرَ اللَّمَ إِلَّا السُّنَّ الْقَائِمَةَ، وَالظُّفَرَ الْقَائِمَ.
- (۶) وَيَسْتَحِبُّ أَنْ يَحِدَّ الذَّابِحُ شَفَرَتَهُ. وَمَنْ بَلَغَ بِالسُّكِينِ النُّخَاعَ وَقَطَعَ الرَّأْسَ كُرِهَ لَهُ ذَلِكَ، وَتُؤْكَلُ ذِيْحَتُهُ.
- (۷) وَإِنْ ذَبَحَ الشَّاةَ مِنْ قَفَاهَا، فَإِنْ بَقِيَتْ حَيَّةً حَتَّى قَطَعَ الْعُرُوقَ جَازَ وَيْكَرُهُ. وَإِنْ مَاتَتْ قَبْلَ قَطْعِ الْعُرُوقِ لَمْ تُؤْكَلْ.

- (٨) وَمَا اسْتَأْنَسَ مِن الصَّيْدِ فَذَكَاهُ الذِّبْحُ، وَمَا تَوَحَّشَ مِن النَّعْمَ فَذَكَاهُ الْعَقْرُ  
وَالْجُرْحُ.
- (٩) وَالْمُسْتَحْبُ فِي الْبَقَرِ، وَالْغَنَمِ الذِّبْحُ فَإِنْ نَحَرَهَا جَازَ وَيَكْرُهُ.
- (١٠) وَالْمُسْتَحْبُ فِي الْإِبْلِ النَّحْرُ فَإِنْ ذَبَحَهَا جَازَ وَيَكْرُهُ.
- (١١) وَمَنْ نَحَرَ نَاقَةً أَوْ ذَبَحَ بَقَرَةً أَوْ شَاةً فَوَجَدَ فِي بَطْنِهَا جِينِنًا مِنَ الْيُؤْكَلِ أَشْعَرَ أَوْ  
لَمْ يَشْعِرْ.
- (١٢) وَلَا يَحُوزُ أَكْلُ كُلُّ ذِي نَابِ مِن السَّبَاعِ، وَكُلُّ ذِي مُخْلِبٍ مِن الطَّيْرِ. وَلَا بَأْسَ  
بِغُرَابِ الزَّرْعِ، وَلَا يُؤْكَلُ الْأَبْقَعُ الَّذِي يَاكُلُ الْجِيفَ.
- (١٣) وَيَكْرُهُ أَكْلُ الضَّبْعِ، وَالضَّبْ، وَالْحَشَرَاتِ كُلُّهَا.
- (١٤) وَلَا يَحُوزُ أَكْلُ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ، وَالْبِغَالِ وَيَكْرُهُ أَكْلُ لَحْمِ الْفَرَسِ عِنْدَ أَبِيهِ  
حَنِيفَةَ، وَلَا بَأْسَ بِأَكْلِ الْأَرَنِبِ.
- (١٥) وَإِذَا ذَبَحَ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ طَهْرَ لَحْمُهُ وَجِلْدُهُ إِلَّا الْأَدَمِيُّ وَالْخِنْزِيرُ، فَإِنَّ الذِّكَاءَ لَا  
تَعْمَلُ فِيهِمَا.
- (١٦) وَلَا يُؤْكَلُ مِنْ حَيَوانِ الْمُلْءِ إِلَّا السَّمَكُ، وَيَكْرُهُ أَكْلُ الطَّافِيِّ مِنْهُ. وَلَا بَأْسَ بِأَكْلِ  
الْجَرِحِيَّ وَالْمَارِمَاهِيِّ.
- (١٧) وَيَحُوزُ أَكْلُ الْحَرَادِ وَلَا ذَكَاهُ لَهُ.

ترجمه:

- (١) ذبح مسلمان و اهل کتاب حلال است. ذبح مجوسی، مرتد، بت پرست و محرم  
شخصی که در احرام قرار داشته باشد و صید را ذبح کند) خورده نمی شود.
- (٢) اگر ذبح کننده در وقت ذبح ذکر نام الله را قصدآ ترک نماید، مذبوحه وی حرام  
بوده گوشت آن خورده نمی شود. و اگر سهوا فراموش نموده بود، خورده می شود.

(۳) ذبح در میان حلق و لبه (آخرین حصه استخوان سینه و موضع قلاده) صورت گیرد.

(۴) رگ‌هایی که در وقت ذبح باید قطع شود چهار است: حلقوم ( مجرای تنفس)، مری ( مجرای طعام)، و دو شاهرگ گردن ( مجرای خون).

وقتی این چهار رگ قطع شود خوردن گوشت آن حلال است. و اگر اکثر رگ‌ها قطع شود به نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله حلال است، امام ابویوسف و امام محمد (رحمه‌ما الله) گفته اند قطع حلقوم، مری، و یکی از دو شاهرگ ضروری است.

(۵) ذبح به پوست نیشکر و سنگ چقماق جایز است، و هم چنان به هر آن چیزی که خون را جاری سازد، مگر ذبح به دندان و ناخن که در جای خود باقی باشد جائز نیست.

(۶) برای ذبح کننده مستحب است که کارد خود را تیز سازد، و برای وی مکروه است که در هنگام ذبح کارد را به نخاع حیوان رساند و یا سرشن را قبل از مردن جدا کند. مگر باز هم ذبح وی حلال است.

(۷) اگر سر گوسفند را از پشت ذبح نمود و تا وقتی زنده ماند که رگ‌هایش را قطع کند، خوردن آن جایز است، ولی این ذبح مکروه است، اما اگر پیش از قطع رگ‌هایش جان دهد خوردن آن حلال نیست.

(۸) حیوان شکاری که اهلی شود حلال شدن آن توسط ذبح است، و حلال شدن حیوان صحراوی و وحشی توسط تیغ زدن و زخمی نمودن می‌باشد.

(۹) و مستحب در گاو و گوسفند ذبح است و اگر آن را نحر نماید با کراحتیت جایز است.

(۱۰) مستحب در شتر نحر آن است و اگر ذبح شود، با کراحتیت جایز است.

(۱۱) و کسیکه شتر را نحر و یا گوسفند و گاو را ذبح کرد و در بطن آن جنبی را مرد

یافت جنین خورده نمی‌شود برابر است که خلقتیش تکمیل شده باشد یا نباشد.

(۱۲) خوردن گوشت حیوانیکه دارای دندان‌های انياب باشد، و پرنده یی که دارای چنگال باشد، جایز نیست. خوردن زاغ کشتزارها باکی ندارد. و خوردن گوشت زاغ ابلق که لاش خوار است، حرام است.

(۱۳) خوردن کفتار (حیوانیست از سگ کوچکتر و از رویاه کلانتر)، سوسمار، تمساح و همه انواع حشرات مکروه است:

(۱۴) خوردن گوشت خرهای اهلی و قاطر جایز نیست، و خوردن گوشت اسپ در نزد امام ابوحنیفه رض مکروه است، و خوردن گوشت خرگوش باکی ندارد.

(۱۵) هرگاه حیوانی که گوشت آنها خورده نمی‌شوند ذبح شود گوشت و پوست آن پاک می‌گردد، بدون پوست آدمی و خنزیر، که ذبح در پاکی گوشت و پوست آنها تاثیری ندارد.

(۱۶) از حیوانات آبی جز ماهی چیزی دیگر خورده نمی‌شود، و خوردن ماهی مرده که بر سر آب می‌گردد مکروه است، و خوردن جریث (یک نوع ماهی گرد) و مار ماهی باکی ندارد.

(۱۷) خوردن ملخ جایز است و ذبح نمی‌شود.

## شرح

**تعریف ذبح و نحر:** ذبح در لغت بریدن را گویند و در اصطلاح به سه معنا استعمال شده است.

۱- بریدن حلق: از استخوان‌های بالای سینه گرفته تا زیر الاشه حلق شمرده می‌شود. ذبح به این معنا در مقابل نحر استعمال می‌شود، زیرا نحر: عبارت از بریدن و به تبع

زدن آن حصة بدن حیوان است که در سر سینه آن میان دو استخوان طور فرو رفته قرار دارد.

فرق میان ذبح و نحر همانطوریکه از تعریف‌های آن معلوم است ذبح از لبه (موقع) قلاده (به بالا) و نحر در میان آن صورت می‌گیرد، دوم اینکه که ذبح برای گاو و گوسفند و نحر تنها برای شتر است.

-۲- مطلق حلال کردن را گویند، که به گونه نحر صورت گرفته باشد و یا ذبح: نحر عبارت از قطع نمودن گردن در قسمت فرو رفگی سر سینه میان دو استخوان است.

-۳- حلال ساختن حیوان است برابر است به واسطه ذبح، نحر و یا هم در حالت اضطرار به واسطه تبع زدن صورت گیرد، که آن را عقر گویند.

ذبح چه کسی حلال است؟ حیوانی که توسط مسلمان و یا اهل کتاب ذبح گردد، حلال است. الله تعالیٰ فرموده است: ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ﴾ [المائدہ:۵]. ترجمه: وطعام (ذبیحه) آن‌هایی که به ایشان کتاب داده شده است برای شما حلال است.

اصل آنست کسیکه اهل کتاب آسمانی باشد، چون یهود و نصاراً ذبیحه ایشان حلال است.

برای ذبح کردن بلوغ و مرد بودن شرط نیست، بلکه طفل ممیز و دختر کوچک که بسم الله گفتن را یاد و توان ذبح کردن را داشته باشد می‌تواند ذبح کند و ذبح وی جایز است. در متن (وذبیحة المسلم و...) آمده است، که مقصد از آن همه مفاهیم ذبح است یعنی ذبح مسلمان و کتابی، نحر و عقر همه روا و جایز است.

خوردن ذبیحه مجوسی نظر به این حدیث پیامبر ﷺ روا نیست، که فرموده است: «سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ غَيْرَ نَاكِحِي نِسَائِهِمْ وَلَا أَكْلِي ذَبَائِحَهُمْ».

با آن‌ها راه و روش اهل کتاب را در پیش گیرید، مگر اینکه نه زن‌های شان را به نکاح  
گیرید و نه ذبائح شان را بخورید.

مرتد ملت ندارد و بت پرست تابع ملت توحید نیست، بناءً ذبیحه ایشان خورده  
نمی‌شود.

**رگ‌هایی که در وقت ذبح باید قطع شود چهار است**

۱\_ حلقوم: عبارت از لوله غضروفی است که به شش‌های حیوان منتهی می‌شود و  
بواسطه آن نفس می‌کشد.

۲\_ مریء: عبارت از لوله غضروفی است که آب و غذا از طریق آن به معده حیوان  
می‌رسد.

۳\_ ودجان (تشیه و دج): عبارت از دو شاه رگ است در دو طرف گردن حیوان که  
حلقوم و مریء میان آن‌ها قرار دارند.

**ذبح توسط دندان و ناخن: ذبح به آن دندان و ناخن رواست که در بدن انسان و یا  
حیوان قرار نداشته باشد؛ بلکه از جایش کشیده شده باشد؛ چون در حدیث که نسائی  
واحمد آن را روایت نموده اند، آمده است که: *أَنْهُرَ الدَّمَ بِمَا سِئَتْ* (خون را به هر آنچه  
خواسته باشی بریزان) از آنجاییکه دندان و ناخن از جمله چیزهایی است که ریختاندن  
خون بدان امکان دارد، از این رو ذبح کردن به آن جواز دارد، البته اگر دندان و یا ناخن  
در بدن حیوان غرس شده و از آن کشیده نشده باشد نظر به حدیث صحیح که در این  
مورد آمده است ذبح بدان درست نیست، در حدیث آمده است: *مَا أَنْهَرَ اللَّمَ، وَذَكَرَ  
اسْمُ اللَّهِ فَكُلْ، لَيْسَ السُّنَّ وَالظُّفْرُ*. هر آن‌له که خون را بریزاند، و نام الله بدان ذکر  
شده باشد آن را بخور، نه به دندان و ناخن.**

وقتی دندان در جای خود قرار داشته باشد در آن صورت قطع نمی‌کند بلکه می‌کوبد،

و حیوان وقتی ذبح می‌گردد که خون آن بریزد.

ذبح کننده باید در وقت ذبح کردن از اذیت و آزار حیوان خودداری نماید، و بهمین مناسبت ذبح کننده باید قبلًا کارد خود را تیز نموده باشد و همچنان قبل از برآمدن روح از تن حیوان به پوست کردن آن اقدام نکند همچنان نباید نوک کارد خود را به حرام مغز آن رسانند، که بنام نخاع شوکی یاد می‌شود.

اگر حیوان صید یا پرنده چون آهو و کبک بدست آید و ذبح کننده به ذبح آن دست یابد تنها به ذبح کردن حلال می‌گردد، همچنان اگر حیوانی اهلی به سببی حالت حیوان وحشی را بخود گیرد که دستیابی به آن از توان پیرون باشد می‌توان بجای ذبح آن را توسط تیغ زدن و بعد با ریختاندن خون آن حلال نمود، یعنی به اساس عذر گاهی حیوانات اهلی و خانگی حکم حیوانات وحشی را می‌گیرند.

شناخت حیوانات حلال از حیوانات حرام: خوردن گوشت تمام آن حیوانات که دارای دندان‌های شکاری باشد. چون سگ، شیر، گرگ و امثال آن حرام است، دلیل آن این حدیث شریف است که بخاری آن را روایت نموده است (**نهیٰ رسول الله ﷺ عنْ كُلِّ ذَيْ نَابٍ مِّنَ السَّبَاعِ وَعَنْ كُلِّ ذَيْ خِلْبٍ مِّنَ الطَّيْرِ**). رسول الله ﷺ از خوردن گوشت هر حیوان درنده پاره کننده، و هر پرنده چنگال دار نهی نموده است.

با در نظرداشت حدیث فوق خوردن گوشت همه آن پرنده‌های که چنگال داشته باشند حرام است، چون باز باشه و امثال آن.

خوردن زاغهای که از زراعت و دانه نباتات تغذیه می‌نمایند جایز است، زیرا چنگال ندارند و چیزهای پاک را می‌خورند. اما آن زاغهای که لاش خوارند، گوشت آن حرام است، چون گوشت آن‌ها تابع خوراک شان می‌باشد.

## فعالیت

طلاب به دو دسته تقسیم شوند، دسته اول نام ده پرنده حلال و نام ده پرنده حرام را بگیرند. دسته دوم نام ده حیوان حلال و نام ده حیوان حرام را بگیرند.

## ارزیابی



- ۱- ذبح و نحر را تعریف نمایید.
- ۲- ذبح چه کسانی حلال و ذبح چه کسانی حرام است؟
- ۳- رگهای که باید در ذبح قطع شوند چند و کدامها اند؟
- ۴- آیا ذبح به دندان و ناخن که در جای خود قرار داشته باشد درست است؟
- ۵- مستحبات ذبح را بیان دارید؟
- ۶- قاعده شناخت حیوانات حلال و حرام را بیان نمایید.

## قربانی

در درس گذشته احکام عمومی ذبح را دانستیم، در این درس احکام ذبح مخصوص را که بنام (قربانی) یاد می‌شود، خواهیم خواند.

(۱) **كتاب الأضحية:**

(۲) **الأضحية واجبة على كل حرج مسلم مقيم موسر، في يوم الأضحى، عن نفسه وعن أولاده الصغار، يذبح عن كل واحد منهم شاة أو يذبح بذنة أو بقرة عن سبعة.**

(۳) **وليس على الفقير، والمسافر أضحية.**

(۴) **وقت الأضحية يدخل بطلوع الفجر من يوم النحر، إلا أنه لا يجوز لأهل الأمصار الذبح حتى يصل إلى الإمام صلاة العيد، فائماً أهل السواد فيذبحون بعد الفجر.**

(۵) **وهي جائزة في ثلاثة أيام: يوم النحر ويومان بعده.**

(۶) **ولا يضحي بالعمي ولا العوراء ولا العرجاء التي لا تمشي إلى المنسك، ولا لعجفاء، ولا تجزئ مقطوعة الأذن والذنب، ولا التي ذهب أكثر أذنها، فإن بقى أكثر الأذن والذنب جاز.**

(۷) **ويجوز أن يضحي بالحمل والخصي والجرباء والثولاء.**

(۸) **والأضحية من الإبل، والبقر، والغنم، يجزئ من ذلك كل الشئ فصاعدا إلا الشأن فإن الجذع منه يجزئ.**

(۹) **ويأكل من لحم الأضحية، ويطعم الأغنية والفقراء، ويدخر، ويستحب أن لا ينقص الصدقة من الثلث، ويتصدق بجلدها أو يعمل منه آلة تستعمل في البيت.**

(۱۰) وَالْأَفْضَلُ أَنْ يَذَّبَحَ أَصْحِيَّتُهُ بِيَدِهِ إِنْ كَانَ يُحْسِنُ الدِّيْنَ. وَيَكْرَهُ أَنْ يَذَّبَحَهَا الْكَتَابِيُّ.

(۱۱) وَإِذَا غَلَطَ رَجُلًا فَذَبَحَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أُصْحِيَّةُ الْآخَرِ أَجْزَاءَ عَنْهُمَا وَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِمَا.

## ترجمه

- (۱) کتاب بیان احکام قربانی
- (۲) قربانی بر هر شخص مسلمان، آزاد، مقیم و توانمند در روز عید قربان از طرف خود و فرزندان صغیرش واجب است، که یک گوسفند از طرف هر نفر و یا یک گاو و شتر از طرف هفت نفر، ذبح می شود.
- (۳) بر شخص فقیر و مسافر قربانی نیست.
- (۴) وقت قربانی از طلوع فجر صبح روز عید اصحی شروع می شود، مگر برای شهرنشینان قربانی کردن تا آن وقت درست نیست تا که امام نماز عید را بخواند. مردمان بادیه نشین می توانند بعد از طلوع فجر قربانی نمایند.
- (۵) قربانی کردن در سه روز جایز است، روز عید و دو روز بعد از آن.
- (۶) قربانی نباید به حیوانی صورت گیرد که هر دو چشم و یا یک چشم آن کور باشد، و یا لنگی باشد که به قربانگاه رفته نتواند و یا بسیار لاغر باشد و یا گوش بریده و دم بریده باشد و یا اکثر گوش و یا دم آن بریده شده باشد. و اگر اکثر گوش و یا دم آن موجود باشد قربانی به آن جایز است.
- (۷) قربانی کردن حیوان بی شاخ، خصی و مبتلا به مرض پوست و دیوانه درست است.
- (۸) قربانی به گاو، شتر و گوسفند می شود. اینها همه باید دو دندان را تکمیل کرده باشند، بدون گوسفند که اگر دندانش تکمیل نشده باشد باز هم قربانی آن جواز دارد.

(۹) شخص قربانی کننده می‌تواند از گوشت قربانی خود بخورد، و از آن به فقرا و اغنياء بدهد و برای خود نگاه کند.

مستحب است که در گوشت قربانی صدقه را از سوم حصه آن کم ننماید، و می‌تواند پوست آن را به مستحقین صدقه نماید و یا از آن چیزی بسازد که در خانه از آن استفاده شود.

(۱۰) اگر صاحب قربانی توان ذبح قربانی خود را به صورت درست داشته باشد بهتر است که خود ذبح کند، ذبح قربانی توسط اهل کتاب مکروه است.

(۱۱) اگر دو شخص خطأ نمودند و یکی اضحيه دیگری را ذبح کردند، قربانی هر دو درست است و بر هیچ کدام توان لازم نیست.

## شرح

تعريف اضحیه (اضحیه) در لغت طلوع آفتاب و وقت بعد از آن را گویند. (اضحیه) به ضم (همزه) و تشدييد (ى) که جمع آن أضاحی است، گوسفندي را گويند که با طلوع آفتاب ذبح می‌شود.

و در اصطلاح أضحیه (قربانی) به حیوانی گفته می‌شود که در ایام النحر به مقصد تقرب به بارگاه الهی ذبح گردد.

حکم قربانی: قربانی کردن به نزد امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ واجب است و دلیل آن این حدیث پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم است که ابن ماجه آن را روایت نموده است: **«مَنْ كَانَ لَهُ سَعَةٌ وَلَمْ يَضَعْ، فَلَا يَقْرَبَنَّ مُصَلَّنَا»** کسیکه توانایی قربانی کردن را داشته باشد و قربانی نکند، به نمازگاه ما نزدیک نشود.

شروط قربانی: قربانی کننده باید دارای شرایط ذیل باشد:

- ۱- آزاد باشد؛ بر غلام قربانی نیست.
- ۲- مسلمان باشد؛ بر کافر قربانی نیست.
- ۳- مقیم باشد؛ بر مسافر قربانی نیست.
- ۴- توانمند باشد بر فقیر قربانی نیست. کسیکه صدقه فطر بر وی واجب باشد، قربانی نیز براو لازم است، یعنی آن کسیکه اضافه از ضرورت‌های اولیه خویش پول داشته باشد و به نصاب زکات برسد، قربانی بر وی واجب است.
- ۵- اینکه قربانی باید در روزهای نحر انجام شود. به نظر امام ابوحنیفه رض برای قربانی کردن بلوغ شرط نیست، به این اساس اگر طفل غنی باشد قربانی بر وی واجب است، پدر برای فرزندان ثروتمند خود از ثروت ایشان قربانی کند.
- وقت قربانی:** وقت قربانی با طلوع صبح عید آغاز می‌شود، مگر آناییکه در شهر و یا در جای زندگی می‌کنند که خواندن نماز عید بر آن‌ها واجب باشد، تا آن وقت قربانی نمی‌کنند تا که امام نماز عید را نخوانده باشد ویا آفتاب زوال نکرده باشد، چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد چنین فرموده است: **«مَنْ ذَبَحَ مِنْكُمْ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَلْيَعْذِذْ** **ذَبِيَحَتَهُ»**. کسیکه از شما پیش از خواندن نماز (عید) ذبح کند، باید ذبیحه خود را از سر اعاده نماید.

آناییکه در بادیه و صحراء زندگی می‌کنند و نماز عید را ادا نمی‌کنند، می‌توانند که قربانی خود را بعد از طلوع صبح ذبح نمایند، چرا که بر آن‌ها نماز عید واجب نیست، بناءً تحت حکم حدیث فوق الذکر نمی‌آیند.

- عیوبی که حیوان به سبب آن قربانی شده نمی‌تواند، قرار ذیل اند:
- ۱- یک چشم آن کور باشد.
  - ۲- هر دو چشم آن کور باشد.

۳- حیوان به این اندازه یی لنگی باشد که به قربانگاه رفته نتواند.

۴- به اندازه یی لاغر باشد که در استخوان آن مغز نباشد.

دلیل شرط‌های فوق الذکر حدیث است که در معانی الآثار روایت شده است: **﴿أَرَبِعٌ لَا يُجزِئُ فِي الصَّحَايَا، الْعُورَاءُ الْبَيْنَ عَوْرُهَا، وَالْعَرْجَةُ الْبَيْنَ عَرْجَهَا، وَالْمَرِيضَةُ الْبَيْنَ مَرَضَهَا، وَالْعَجْفَةُ الَّتِي لَا تُنْقِي﴾** چهار حیوان است که قربانی کردن آن درست نیست، به چشم کور باشد و کور بودن چشم آن آشکار باشد، پایش لنگی باشد و لنگی آن آشکار باشد، مریض باشد و مریضی اش آشکار باشد، لاغر باشد که در استخوانش مغز نباشد.

۵- گوش‌های حیوان و یا بخش اعظم گوش‌های حیوان بریده شده باشد.

۶- دم حیوان و یا بخش اکثر آن بریده شده باشد.

دلیل این شرط حدیثی است که نسائی آن را روایت نموده است: **﴿أَمْرَنَا رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ نَسْتَرِفَ الْعَيْنَ وَالْأَذْنَ﴾**. پیامبر ﷺ به ما امر نموده است که در وقت قربانی کردن چشم و گوش حیوان را بینیم. چون دم به گونه گوش حیوان عضو بدن آن است در هنگام قربانی کردن به بودن بیشتر حصة آن اعتبار داده می‌شود. علاوه بر این سایر اعضای بدن حیوان چون بینی و زبان آن تابع همین حکم می‌باشد.

عیب‌های که در قربانی حیوان تاثیری ندارد: با وجود این عیبها حیوان قربانی شده می‌تواند.

۱- نداشتن شاخ، برابر است که مادر زاد باشد و یا اینکه بعدها شکسته باشد، چرا که شاخ در حیوان مقصود نیست.

۲- خصی بودن حیوان.

۳- امراض جلدی حیوان که به گوشت سرایت نکرده باشد.

۴- دیوانگی در حیوان عیب شمرده نمی‌شود.

**حیوان قربانی:** حیوان قربانی به دو نوع است، یک نوع آن حیوانی است که در آن هفت نفر شریک شده می‌توانند، چون شتر، گاو و گاومیش، به این حیوانات وقتی قربانی جایز است که دو دندان بکشند، شتر در پنج سالگی دو دندان می‌کشد، گاو و گاومیش در دو سالگی صاحب دو دندان می‌گردد.

نوع دوم حیواناتی اند که بیشتر از یک نفر نمی‌تواند در قربانی آن شریک شود، چون گوسفند و بز. برای این حیوانات یک ساله بودن شرط است، مگر اینکه بره شش ماهه به حدی کلان و فربه باشد که با گوسفند یک ساله تفاوت نداشته باشد و به آن برابری نماید، در این صورت قربانی آن درست است.

خوردن از گوشت قربانی و از آن به فقرا و ثروتمندان دادن و ذخیره کردن، همه جایز است.

پوست قربانی را باید خیرات دهد، اگر از پوست حیوان چیزی را می‌ساخت که عame مردم از آن استفاده می‌نمود و یا خود درخانه از آن بهره می‌گرفت، باکی ندارد. دادن گوشت قربانی و یا پوست آن برای قصاب، در برابر اجوره درست نیست.

## ارزیابی

- ۱- اوضاعیه را تعریف نمایید.
- ۲- به نزد امام ابوحنیفه (رحمه الله) قربانی کردن بر چه کسانی واجب است؟
- ۳- وقت قربانی را مفصلأً بیان دارید.
- ۴- عیوب‌هایی که در حیوان سبب قبول نشدن قربانی می‌گردد، آن را بر شمارید.
- ۵- عیوب‌هایی که با وجود آن قربانی درست است، کدام اند؟
- ۶- شتر، گاو و گوسفند در چند سالگی قابلیت قربانی را دارند؟

## احکام قسم (۱)

برای اینکه شخصی بتواند حرف خود را باورمند سازد و یا به انجام کاری تاکید گزارد، بنام الله قسم یاد می‌کند. اگر کسی با وجود نام بردن الله کار مورد نظر را عملی نسازد بر چنین شخص کفاره لازم می‌گردد، در درس‌های آینده پیرامون قسم، کفاره و احکام آن به تفصیل صحبت خواهیم نمود.

### (۱) *كتاب الأيمان*

(۲) *الأيمان على ثلاثة أصنوب: يمين غموس، ويمين متعقدة، ويمين لغو.*

(۱) *فالغموس هي: الحلف على أمرٍ ماضٍ، يتعمّد الكذب فيه، فهذه اليمين ياثم بها صاحبها، ولا كفارة لها إلا الاستغفار.*

(ب) *واليمين المتعقدة هي الحلف على الأمر المستقبل أن يفعله، أو لا يفعله، فإذا حنت<sup>(۱)</sup> في ذلك لزمته الكفارة.*

(ج) *واليمين اللغو: أن يحلف على أمرٍ ماضٍ، وهو يظن أنه كما قال، والأمر بخلافه، فهذه ترجو أن لا يؤاخذ الله بها صاحبها.*

(۳) *والعامد في اليمين والمرارة والناسي سواء.*

(۴) *ومن فعل المخلوف عليه مكرها أو ناسيا سواء.*

(۵) *واليمين بالله تعالى، أو باسم من أسمائه كالرحمن الرحيم، أو بصفة من صفاتيه كعزّة الله وجلاله وكرياته، إلا قوله (وعلم الله) فإنه لا يكون مينا، وإن حلف بصفة من صفات الفعل، كغضب الله وسخطه لم يكن حالفاً.*

---

۱. حنت در لغت گناه را گویند و در اصطلاح شکستاندن قسم را حنت گویند.

- (٦) وَمَنْ حَلَّفَ بِغَيْرِ اللَّهِ لَمْ يُكُنْ حَالِفًا كَالنِّي، وَالْقُرْآنِ، وَالْكَعْبَةِ.
- (٧) وَالْحَلِفُ بِحُرُوفِ الْقَسْمِ، وَحُرُوفُهُ: الْوَاءُ كَقُولِهِ: وَاللَّهُ، وَالْبَاءُ كَقُولِهِ: بِاللَّهِ، وَالثَّالِثُ كَقُولِهِ: تَالَّهُ.
- (٨) وَقَدْ تُضْمَرُ الْحُرُوفُ فَيَكُونُ حَالِفًا، كَقُولِهِ: (اللَّهِ لَا فَعْلَنَ كَذَا) وَقَالَ أَبُو حَيْنَةَ إِذَا قَالَ: (وَحْقُّ اللَّهِ) فَلَيْسَ بِحَالِفٍ.
- (٩) وَإِذَا قَالَ: (أُقْسِمُ) أَوْ (أُقْسِمُ بِاللَّهِ) أَوْ (أَحْلِفُ) أَوْ (أَحْلِفُ بِاللَّهِ) أَوْ (أَشَهُدُ) أَوْ (أَشَهُدُ بِاللَّهِ) فَهُوَ حَالِفٌ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ (وَعَاهَدَ اللَّهِ، وَمِيقَاتِهِ، وَعَلَى نَذْرٍ، أَوْ نَذْرُ اللَّهِ، وَإِنْ فَعَلْتَ كَذَا فَانَا يَهُودِيٌّ أَوْ نَصْرَانِيٌّ أَوْ كَافِرٌ) فَهُوَ مِيَّنُ.
- (١٠) وَإِنْ قَالَ: (إِنْ فَعَلْتُ كَذَا فَعَلَى عَصْبِ اللَّهِ، أَوْ أَنَا زَانِ، أَوْ شَارِبٌ حَمْرٌ، أَوْ آكِلُ رِبَّا) فَلَيْسَ بِحَالِفٍ.
- (١١) وَكَفَّارَةُ الْيَمِينِ: عَنْقُ رَقَبَةٍ، يُجْزِئُ فِيهَا مَا يُجْزِئُ فِي الظَّهَارِ، وَإِنْ شَاءَ كَسَا عَشَرَةً مَسَاكِينَ لِكُلِّ وَاحِدٍ ثُوَبًا فَمَا زَادَ، وَأَدَنَهُ مَا تَجْبُزُ فِيهِ الصَّلَاةُ، وَإِنْ شَاءَ أَطْعَمَ عَشَرَةً مَسَاكِينَ، كِالإِطْعَامِ فِي كَفَّارَةِ الظَّهَارِ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى أَحَدٍ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ التَّلَاثَةِ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُتَتَابِعَاتٍ، فَإِنْ قَدِمَ الْكَفَارَةَ عَلَى الْحِنْثِ لَمْ يُجْزِئُ.

ترجمه

- (١) کتاب قسم‌ها
- (٢) قسم به سه نوع است: قسم غموس، قسم منعقده وقسم لغو.
- (ا) قسم غموس: عبارت از قسم خوردن بر کاري است که در گذشته انجام یافته و قصداً در آن دروغ بگويد؛ اینگونه قسم موجب گناه بوده، کفاره در آن نیست، جز اینکه توبه کند و استغفار گويد.
- (ب) قسم منعقده: عبارت از قسم خوردن به کردن و یا نکردن کار است در زمان آينده، اگر کسی در اين قسم حانت شود بر او کفاره لازم می‌گردد.
- (ج) یمين لغو: اين است که يك شخص بر کاري که در گذشته انجام شده باشد

قسم بخورد و به این گمان باشد که چنین کاری را واقعاً انجام داده است، در حالیکه حقیقت بر خلاف آن باشد، در چنین قسم امید است الله تعالی او را مؤاخذه نکند.

(۳) کسیکه قصداً یا اکراها و یا به فراموشی قسم بخورد هر سه برابر اند.

(۴) اگر کسی کاری را که از آن قسم خورده است در حال اکراه (زور) یا سهوآ انجام دهد، هر دو در حکم یک سان اند.

(۵) قسم به الله و بنامی از نامهای الله تعالی چون رحمن، رحیم و یا به صفتی از صفات الله تعالی، چون عزت و جلال و کبریایی الله تعالی، قسم شرعی پنداشته می شود. اما قسم خوردن به علم الله تعالی، قسم پنداشته نمی شود. همچنان قسم به صفت‌های فعلی الله تعالی چون به غضب الله و یا به سخط الله، قسم پنداشته نمی شود.

(۶) کسیکه به غیر از الله قسم یاد کند مانند نبی، قرآن و کعبه حالف شمرده نمی شود.

(۷) قسم باید به حروف قسم یاد شود، حروف قسم عبارتند از: واو مثل (والله)، باء چون (بالله) تا مثل (تالله).

(۸) حروف قسم گاهی در لفظ مضمر می باشد و با آن هم قسم صحیح است، چون (الله لا فعلن کذا، قسم به خدا که این کار را خواهم کرد) امام ابوحنیفه رحمه اللہ گفته است: اگر بگویید: (وحق الله، قسم به حق خدا) این قسم نیست.

(۹) اگر بگویید: (أقسم: قسم می خورم) یا (أقسم بالله: به الله قسم می خورم) یا (أحلف: قسم می خورم) یا (أحلف بالله: به الله قسم می خورم) یا (أشهد: شاهدی میدهم) یا (أشهد بالله: به الله شاهدی می دهم) در این حالات قسم وی اعتبار دارد. هم چنان این گفته وی (وعهد الله: به عهد الله) یا (وميثاقه: به وعده محکم الله) یا (علی نذر: به من نذر است) یا (نذر الله: بر من برای الله نذر باشد) یا بگویید: اگر چنین کاری کردم من یهودی باشم، یا نصرانی باشم، یا کافر باشم، این قسم پنداشته می شود.

(۱۰) اگر بگویید: (اگر من چنین کاری کردم) غصب خداوند بر من باشد، یا قهر الله بر من باشد، یا من زنا کار باشم، یا (من) شرابخوار باشم، یا (من) سود خوار باشم، قسم

پنداشته نمی شود.

(۱۱) کفاره قسم آزاد کردن غلام است و در کفاره آن غلام قابل قبول است که در کفاره ظهار پذیرفته می شود، اگر بخواهد ده تن مسکین را لباس پوشاند، به هر کدام یک دست لباس یا بیشتر از آن بدهد، لباس کم همان لباس است که در آن نماز جائز شود، و اگر بخواهد به ده تن مسکین غذا بدهد همانطوری که در کفاره ظهار به مسکین غذا داده می شود، اگر توان دادن این چیزها را نداشت، باید سه روز پیهم روزه گیرد، اگر کفاره را قبل از حانت شدن بدهد درست نیست.

## شرح

**تعريف یمین (قسم):** یمین در لغت قوت و توانایی را گویند و در اصطلاح به عقدی اطلاق می شود که قسم خورنده باساس آن قصد کردن و یا نه کردن کاری را تقویه نماید. قسم را از آن جهت یمین گویند که انسان به واسطه آن حرف خود را باورمند و تقویه می سازد، از اینرو در زبان عربی به دست راست که قوی است یمین گفته می شود. مثلاً احمد به الله قسم یاد کرد که امروز ده جلد کتاب را به کتابخانه مکتب خود خواهم خرید، احمد برای انجام این کار خود بنام الله قسم یاد نمود و چنان عقدی را به میان آورد که به وسیله آن به خرید کتابها عزم خود را قوی و نیرومند ساخت.

**اقسام قسم:** قسم به سه نوع است:

**۱- قسم غموس:** غمس در لغت فرو بردن دست در آب را گویند و در اصطلاح عبارت از قسم خوردن به کاری در زمان گذشته است که انجام نشده باشد و قسم کننده به دروغ به انجام آن کار قسم میکند، بطور مثال یک شخص بگوید: قسم به الله که من دیروز به شهر رفته بودم، و خود می داند که دیروز به شهر نه رفته است. این نوع قسم را از آن جهت غموس نامند که قسم کننده را در آتش داخل میسازد، به روایت طبرانی پیامبر ﷺ در مورد شخصی فرموده است: «إِنْ هُوَ حَلَفَ كَاذِبًا، أَدْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّارَ» اگر وی به دروغ قسم نماید، الله عزوجل او را داخل آتش دوزخ سازد.

در قسم غموس کفاره نیست، زیرا قسم عبارت از یک نوع عقدی است به کردن کاری ویا به ترک آن که در آینده منعقد می‌گردد، و قسم خوردن به کاری در گذشته که آن را انجام نداده دروغ ممحض بوده و گناه بزرگ است که به کفاره محو نمی‌شود. تسمیه قسم غموس به قسم، تسمیه مجازی است و در حقیقت این قسم نیست، چنانچه انسان آزادی را فروختن مجازاً بیع گفته می‌شود ولی در حقیقت بیع نیست. برای پاکی از این گناه لازم است شخص قسم خور توبه نماید و از الله تعالیٰ بخشن بخواهد.

**۲- قسم منعقده:** عبارت از قسمی است که کسی به انجام کاری ویا ترک آن در آینده قسم یاد نماید، بطور مثال بگوید: قسم به الله که فردا به شهر خواهم رفت، اما فردای آن روز به شهر نه رود، شخص مذکور حانت (شکننده قسم) می‌شود و به اساس دلالت این آیه کریمه کفاره بر وی لازم است **﴿وَلِكُنْ يَؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيَّانَ﴾** [المائدة: ۸۹] ترجمه: مگر مؤاخذه می‌کند الله تعالیٰ شما را به شکستن قسم‌های که خود آن را به سوگند منعقد ساخته اید.

**۳- قسم لغو:** عبارت از قسم خوردن شخص است به کاری در گذشته، به این تصور و گمان که چیزی که می‌گوید حقیقت همان است در حالیکه حقیقت برخلاف آنچه است که او می‌گوید. بطور مثال: حامد به این باور است که امروز تاریخ چهارم میزان است و قسم می‌خورد که والله امروز چهارم میزان است، اما در حقیقت تاریخ هشتم میزان است.

در قسم لغو کفاره نیست و امید است که الله تعالیٰ او را مورد مؤاخذه قرار ندهد، فرق قسم غموس با قسم لغو این است که قسم خورنده در یمین غموس قصداً دروغ می‌گوید و خوب می‌داند که قسم وی با واقعیت تطابق ندارد، اما در قسم لغو قسم کننده به این گمان است که قسم وی با واقعیت مطابقت دارد، مگر در خطأ واقع شده است.

**قسم به فراموشی ویا به اکراه:** اگر کسی به قصد، فراموشی یا اکراه قسم منعقده نماید این هرسه قسم انعقاد یافته و یک حکم دارند، زیرا در حدیثی آمده است: **«ثَلَاثُ جَدْهَنَّ جِدُّ الطَّلاقُ وَالْعَنَاقُ وَالْيَمِين»** سه چیز است که راستی

آن هم راستی و مزاح (شوخی) آن هم راستی است، طلاق، آزاد ساختن غلام و قسم یاد کردن.

همچنان اگر کسی به انجام ندادن کاری قسم یاد کند، و بعد قصداً و یا به اثر اکراه و زور و یا فراموشی آن کار را انجام دهد، حانت می‌شود و کفاره بر وی لازم است.

قسم تنها به الله تعالیٰ صحیح است و به سه قسم است:

**۱- بنام‌های الله تعالیٰ:** قسم خوردن به تمام نام‌های الله تعالیٰ درست است، گرچه قسم خوردن در میان مردم به آن نام مروج و آشنا نباشد.

**۲- قسم به صفات ذاتی الله تعالیٰ:** صفات ذاتی الله تعالیٰ آن است که الله تعالیٰ به ضد آن موصوف نمی‌شود چون سمع، قدرت، حیات وغیره، این بدان جهت که قسم خوردن به صفات ذاتی الله تعالیٰ در میان مردم شناخته شده و مروج است. قسم خوردن به (علم) که صفت ذاتی الله تعالیٰ است بدان جهت قسم پنداشته نمی‌شود که در میان مردم قسم خوردن به علم الله تعالیٰ نا آشنا و غیر مروج است و علم به معنای معارف استعمال می‌شود.

**۳- قسم خوردن به صفات فعلی الله تعالیٰ:** صفات فعلی الله تعالیٰ آن است که به ضد آن موصوف می‌شود، چون غضب و رحمت. از آنجاییکه قسم به صفات فعلی الله تعالیٰ در میان مردم شناخته شده و متعارف نیست، بنا بر این بنده بر قسم خوردن به صفات فعلی الله تعالیٰ حانت محسوب نمی‌گردد.

مختصر اینکه قسم خوردن به تمام اسمای الله تعالیٰ صحیح بوده و قسم خورنده حالف پنداشته می‌شود، مگر در قسم خوردن به صفات الله تعالیٰ به عرف وعادت و آشناei مردم اعتبار داده می‌شود.

بطور اساسی قسم خوردن به غیر از الله تعالیٰ به هیچ چیزی دیگری درست نیست و نه کسی به قسم خوردن به غیر از الله قسم کننده (حالف) پنداشته می‌شود، بناءً اگر کسی به قرآن، پیامبر و کعبه قسم نمود، کفاره بر وی لازم نمی‌گردد، عده از علماء به این

نظر اند که قسم به قران کریم منعقد می‌گردد، پس اگر کسی به قران قسم یاد کند،  
کفاره بروی لازم می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

**حروف قسم:** حروف قسم در زبان عربی سه حرف است. واو مثل والله، باع مثل بالله و تاء مثل تالله. گاه گاه این حروف در قسم مضمر (پنهان) می‌باشد، مثل (الله لأفعلن کذا) که در ابتدای این جمله حرف واو مضمر است.

**قسم به حق الله:** به نظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ به (حق الله) قسم خوردن بخاطر درست نیست که مقصد از حق الله طاعت الله است، و قسم تنها به الله درست است نه به طاعت الله. به نظر امام محمد رحمه اللہ علیہ قسم به حق الله درست و دلیل آن این است که حق یکی از صفات الله تعالی است، بنا بر این قسم به صفات الله تعالی درست است.

**صیغه قسم:** در زبان عربی (أحلف) (أقسم) (أشهد) در قسم استعمال می‌شود بناءً قسم به این صیغه‌ها درست است. همچنان صیغه‌های (عهد و میثاق) نیز به مفهوم و معنای قسم می‌آید، لذا قسم به آن صحیح است.

اگر کسی قسم یاد کند که بر من از طرف الله نذر باد، این قسم وی صحیح است بخاطر آنکه رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرموده است: «مَنْ نَذَرَ نَذْرًا لَمْ يَسْمِهْ فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَيْمِنٍ». کسی که نذری نماید و آن را مشخص نکند، پس کفاره آن نذر همانا کفاره یمین است.

**سایر جمله‌های قسم:** اگر کسی بگوید: اگر من چنان کاری را کردم یهودی باشم و یا نصرانی باشم و یا هم کافر. به نزد امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ این اقوال قسم پنداشته می‌شود، اگر آن کار را انجام دهد بروی کفاره لازم گردد. البته این گفتار وی وقتی اعتبار قسم را احرار می‌نماید که هدف وی از آن احتراز و دوری از یهودیت و کفر بوده باشد. این حرف‌ها بدان جهت قسم پنداشته می‌شود. که از زمانه رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم بدینسو در میان مردم رواج دارد و کسی آن را ناروا ندانسته است. اگر اینگونه قسم ناروا می‌بود در میان مردم رواج نمی‌یافت. از اینجا معلوم می‌شود که این جمله (من یهودی باشم...) کنایه از قسم است، هرچند که در میان کنایه و مکنی عنه وجه ارتباط معلوم نیست.

۱. فتح القدير، العناية كتاب الایمان.

اما جملات چون: (اگر من چنین کاری نکردم پس خشم و غضب الله بر من باد، یا من زنا کار بوده باشم) بخاطری قسم محسوب نمی‌گردد که قسم خوردن به اینگونه کلمات در عرف و عنعنات مردم متعارف نیست.

**کفاره قسم:** کفاره قسم در متن روشن است. البته باید گفت، چون کفاره در غلام مطلق ذکر شده است بناء کفاره دهنده می‌تواند کافر یا مسلمان، خورد و یا بزرگ و هر غلامی را که خواسته باشد در کفاره آزاد نماید.

کفاره دهنده اختیار دارد که غلام را آزاد کند، لباس و یا غذا بدهد و از این سه هر کدام را که خواسته باشد انجام دهد. اگر به انجام هیچ یک از این سه چیز قادر نبود باید سه روز پیهم روزه گیرد.

## فعالیت

شاگردان باید در مورد صیغه‌های مروج قسم در منطقه خود صحبت نمایند، و صیغه‌های را که قسم بدان منعقد نمی‌شود یاد آور گرددند.

## ارزیابی



- ۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی یمین را بیان دارید.
- ۲- اقسام یمین را بیان نمایید.
- ۳- حکم قسم منعقد را بیان دارید.
- ۴- قسم به کدام چیز درست می‌شود؟
- ۵- قسم به (حق الله) چه حکم دارد؟
- ۶- صیغه‌های قسم را بیان دارید.

## احکام قسم (۲)

به گونه گذشته در این درس نیز پیرامون احکام قسم صحبت خواهیم نمود.

(۱) وَمَنْ حَلَفَ عَلَى مَعْصِيَةٍ، مِثْلُ أَنْ لَا يَصْلِي، أَوْ لِكَلْمَ أَبَاهُ، أَوْ لِيَقْتَلَنَّ فُلَانًا، فَيَبْتَغِي أَنْ يُحْنَّتَ نَفْسَهُ وَيُكَفَّرَ عَنْ يَمِينِهِ.

(۲) وَإِذَا حَلَفَ الْكَافِرُ، ثُمَّ حَنَّتَ فِي حَالِ الْكُفُرِ أَوْ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، فَلَا حِنْتَ عَلَيْهِ.

(۳) وَمَنْ حَرَمَ عَلَى نَفْسِهِ شَيْئاً مَا يَمِلِكُهُ لَمْ يَصِرْ مُحَرَّماً عَلَيْهِ، وَعَلَيْهِ إِنْ اسْتَبَاحَهُ كَفَارَةُ يَمِينِهِ، فَإِنْ قَالَ: (كُلُّ حَلَالٍ عَلَى حَرَامٍ) فَهُوَ عَلَى الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ، إِلَّا أَنْ يَنْوِي غَيْرَ ذَلِكَ.

(۴) وَمَنْ نَذَرَ نَذْرًا مُطْلَقاً فَعَلَيْهِ الْوَفَاءُ بِهِ، وَإِنْ عَلِقَ نَذْرُهُ بِشَرْطٍ فَوُجُدُ الشَّرْطُ فَعَلَيْهِ الْوَفَاءُ بِنَفْسِ النَّذْرِ. وَرُوِيَ عَنْ أَبِي حَيْنَةَ أَنَّهُ رَجَعَ عَنْ ذَلِكَ وَقَالَ: إِذَا قَالَ: (إِنْ فَعَلْتُ كَذَّا فَعَلَى حَجَّةٍ، أَوْ صَوْمُ سَنِّ، أَوْ صَدَقَةً مَا أَمْلِكَهُ)، أَجْزَأَهُ مِنْ ذَلِكَ كَفَارَةُ يَمِينِهِ، وَهُوَ قَوْلُ مُحَمَّدٍ.

(۵) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَدْخُلُ بَيْتاً فَدَخَلَ الْكَعْبَةَ، أَوْ الْمُسْجِدَ، أَوْ الْبِيْعَةَ، أَوْ الْكَنِيسَةَ لَمْ يُحْنَّتْ.

(۶) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَتَكَلَّمُ، فَقَرَأَ الْقُرْآنَ فِي الصَّلَاةِ، لَمْ يُحْنَّتْ.

(۷) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَلْبِسُ ثَوْبًا، وَهُوَ لَا يُسْعِ، فَنَزَعَهُ فِي الْحَالِ لَمْ يُحْنَّتْ، وَكَذَلِكَ إِذَا حَلَفَ لَا يَرْكَبُ هَذِهِ الدَّابَّةَ وَهُوَ رَاكِبُهَا فَنَزَلَ فِي الْحَالِ، لَمْ يُحْنَّتْ وَإِنْ لَبِثَ سَاعَةً حَنَّتْ.

(۸) وَإِنْ حَلَفَ لَا يَدْخُلُ هَذِهِ الدَّارَ وَهُوَ فِيهَا لَمْ يُحْنَّتْ بِالْقُعُودِ، حَتَّى يَمْرُجَ ثُمَّ يَدْخُلَ.

(۹) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَدْخُلُ دَارًا فَدَخَلَ دَارًا حَرَابًا لَمْ يُحْنَّتْ.

(۱۰) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَدْخُلُ هَذِهِ الدَّارَ فَدَخَلَهَا بَعْدَ مَا انْهَمَتْ وَصَارَتْ صَحْرَاءَ حَنَّتْ، وَلَوْ حَلَفَ لَا يَدْخُلُ هَذَا الْبَيْتَ فَدَخَلَهُ بَعْدَمَا انْهَمَ لَمْ يُحْنَّتْ

(۱۱) ومن حَلَفَ لَا يَكُلُّ زَوْجَةَ فُلَانٍ فَطَلَقَهَا فُلَانُ ثُمَّ كَلَّمَهَا حَتَّى. وَلَوْ حَلَفَ لَا يَكُلُّ عَبْدَ فُلَانٍ، أَوْ لَا يَدْخُلُ دَارَ فُلَانٍ، فَبَاعَ فُلَانُ عَبْدَهُ وَدَارَهُ ثُمَّ كَلَّمَ الْعَبْدَ أَوْ دَخَلَ الدَّارَ لَمْ يَحْنَثُ.

(۱۲) وَإِنْ حَلَفَ لَا يَكُلُّ صَاحِبَ هَذَا الطَّيْلَسَانِ فَبَاعَهُ ثُمَّ كَلَّمَهُ حَتَّى، وَكَذَلِكَ إِنْ حَلَفَ لَا يَكُلُّ هَذَا الشَّابَ فَكَلَّمَهُ بَعْدَ مَا صَارَ شَيْخًا حَتَّى، أَوْ لَا يَأْكُلُ لَحْمَ هَذَا الْحَمَلِ فَصَارَ كَبْشًا فَأَكَلَهُ حَتَّى.

(۱۳) وَإِنْ حَلَفَ لَا يَأْكُلُ مِنْ هَذِهِ النَّخْلَةِ فَهُوَ عَلَى ثَرْهَا، وَإِنْ حَلَفَ لَا يَأْكُلُ مِنْ هَذَا الْبُسْرِ فَصَارَ رُطَبًا فَأَكَلَهُ لَمْ يَحْنَثُ، وَمِنْ حَلَفَ لَا يَأْكُلُ رُطَبًا فَأَكَلَ بُسْرًا مُذَنَّبًا، حَتَّى عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ.

## ترجمه

(۱) اگر کسی به کردن گناهی قسم یاد کند؛ مثلاً: قسم یاد کند که نماز نمی خواند، یا قسم بخورد که با پدر خود سخن نه گوید، یا فلان را بکشد، بر وی لازم است که خود را حانت سازد و کفاره قسم را بپردازد.

(۲) اگر کافر قسم بخورد و در حال کفر خود حانت گردد و یا بعد از مسلمان شدن حانت شد، بر وی کفاره نیست.

(۳) اگر کسی از ملکیت خود چیزی را بر خود حرام گردانید، همان شیء بر وی حرام نمی شود، اگر بعداً آن شیء مشخص را بر خود مباح ساخت بر وی کفاره قسم است. اگر بگوید: همه حلال بر من حرام است، مقصد از آن خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها است، مگر آنکه نیت وی چیزی دیگر بوده باشد.

(۴) اگر کسی مطلقاً بر خود نذر نمود بسر رسانیدن این نذر بر وی لازم است، اگر نذر خود را به شرطی معلق ساخت و آن شرط تحقق یافت، همان نذر را عملی خواهد

کرد. در روایت آمده است که امام ابوحنیفه رحمه‌للہ از این فتوای خود رجوع نموده و گفته است: هر گاه کسی بگوید اگر من این کار را کردم بر من حج، یا یک سال روزه و یا خیرات و صدقه همه اموال لازم باشد، برای این همه یک کفاره کفایت می‌کند، و این قول امام محمد رحمه‌للہ هم است.

(۵) اگر کسی قسم خورد که به خانه داخل نخواهم شد، و بعد داخل کعبه، یا مسجد یا کلیسا گردید حانت نمی‌شود.

(۶) اگر کسی قسم خورد که سخن نمی‌زند و بعد در نماز قرائت نمود، حانت نمی‌شود.

(۷) اگر کسی قسم خورد که لباس به تن نمی‌کند و لباس بر تن داشت و دفعتاً لباس خود را کشید، حانت نمی‌شود. همچنان اگر قسم یاد کرد که به این مرکب سوار نمی‌شود و بالای آن مرکب سوار بود و دفعتاً از مرکب پائین شد، حانت نمی‌شود. اگر درنگ نمود حانت می‌شود.

(۸) اگر قسم یاد کرد که داخل این خانه نمی‌شود و خود در آن خانه بود، به نشستن در آن خانه حانت نمی‌شود تا که از آن خانه بیرون نشود و دو باره داخل آن نگردد.

(۹) اگر کسی قسم یاد نمود که داخل خانه نمی‌شود و بعد به خانه از هم فرو ریخته داخل شد، حانت نمی‌شود.

(۱۰) اگر کسی قسم خورد که داخل این خانه نمی‌شود و بعد آن خانه از هم فرو ریخت و هموار شد و داخل آن گردید حانت می‌شود. اگر قسم خورد که در این اتاق داخل نمی‌شود، اما بعد از فرو ریختن داخل آن شد، حانت نمی‌شود.

(۱۱) اگر کسی قسم خورد که با زن فلانی سخن نخواهد گفت، بعد شوهرش آن زن را طلاق نمود و این شخص با آن زن سخن گفت حانت می‌شود. اگر قسم یاد نمود

که با غلام فلان شخص سخن نخواهد گفت، یا به خانه فلانی داخل نخواهد شد، بعد آن شخص غلام خودرا آزاد ساخت و خانه خود را به فروش رسانید و این شخص با این غلام سخن گفت و به این خانه داخل شد، حانت نمی شود.

(۱۲) اگر قسم یاد نمود که با صاحب این چادر سخن نخواهد گفت، آن شخص آن چادر را فروخت، و بعد وی با این شخص سخن گفت، حانت می شود، همچنان اگر قسم یاد کرد که با این جوان سخن نخواهد گفت و بعد در هنگام پیری با وی سخن گفت، حانت می شود، هم چنان (قسم یاد کرد) که گوشت این بره را نمی خورد و بعد آن بره قوچ شد و از آن خورد حانت می شود.

(۱۳) اگر قسم خورد که از این درخت خرمای خام نمی خورد هدف از این میوه آن است. اگر قسم خورد که از این خرمای خام نخواهد خورد و بعد آن خرمای خام پخته شد و از آن خورد، حانت نمی شود. اگر قسم خورد که از این خرمای خام نمی خورد و آن را پخته خورد، حانت نمی شود. اگر کسی قسم خورد که خرمای پخته را نمی خورد و خرمای خام را که (نشان پختگی در آن دیده شود) بخورد، به نزد امام ابوحنیفه علیه السلام حانت می شود.

## شرح

قسم به گناه کردن: اگر کسی به کردن گناهی قسم بخورد مثلاً بگویید: قسم به الله که با پدر خود سخن نخواهم گفت. بر وی لازم است که با پدر خود سخن بگوید و کفاره قسم را بدهد، زیرا در حدیث که امام مسلم آن را روایت نموده آمده است که رسول الله علیه السلام فرموده است: (مَنْ حَلَفَ عَلَىٰ يَمِينَ فَرَأَىٰ غَيْرَهَا خَيْرًا مِّنْهَا فَلِيَاتِهَا وَلِيَكُفُّ عَنْ يَمِينِهِ) کسی که بر چیزی قسم بخورد و بعداً غیر آن را خیر و بهتر دریابد، باید که آن

کار خیر را انجام دهد و از قسم خود کفاره دهد، زیرا واضح و هویدا است که حانث شدن و کفاره دادن گناه نیست و سخن نگفتن با پدر گناه است.

**قسم خوردن در حال کفر:** کافر نه اهلیت قسم را دارد و نه هم ادای کفاره آن را. بخاطر آنکه ادا کردن کفاره خود یک عبادت است و کافر اهلیت عبادت را ندارد، بنا بر همین اساس قسم کافر فاقد اعتبار است.

**حرام ساختن حلال بر خود:** اگر کسی مال خود را بر خود حرام ساخت، این حرام بر روی حرام لعینه نبوده بلکه حرام لغیره گرفته می‌شود و اگر با مال مذکور معامله مال مباح را انجام دهد، ادای کفاره قسم بر روی لازم است.

اگر کسی بگویید: همه حلال بر من حرام است، اگر چه در جمله (همه حلال) لباس، مرکب، خانه، و تنفس کردن شامل است، مگر از آنجایی که در قسم عموم مطلوب نیست و در عرف این جمله (تمام حلال) تنها برای خوردنی‌ها و نوشیدنی بکار برد می‌شود و مقصد از آن هم همین نوشیدنی‌ها و خوردنی هاست و بس، مگر آنکه نیت وی غیر از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها چیزی دیگری باشد، بطور مثال مقصد وی از آن پوشیدنی‌ها هم باشد پس به نیت وی اعتبار داده می‌شود.

**تعريف نذر:** نذر عبارت از لازم گردانیدن یک امر است بخاطر رضای خداوند از طرف انسان مکلف و مختار بر خود که در شریعت بر روی لازم نیست.

قسم ونذر هر دو از آن جهت یکسان اند که در هر دو، بنده کاری را بر خود لازم می‌گرداند که در اصل شریعت بر روی لازم نیست.

**نذر به دو نوع می‌باشد**

۱- **نذر مطلق:** اگر کسی بر خود نذری مطلق را لازم نماید بدون اینکه آن را به انجام کدام کاری مربوط و مقید سازد، بسر رسانیدن چنین نذر بر روی لازم است. مثلاً صادق

میگوید: برای حصول رضای خداوند صد افغانی را بر خود نذر گذاشت، در این صورت نذر وی مطلق بوده این نذر به کردن و یا نه کردن کاری مقید و مربوط نیست.  
در صورت فوق صدقه دادن صد افغانی بر صادق لازم است و به عوض آن دادن کفاره قسم درست نیست.

۲- نذر مقید: اگر شخصی نذر خود را مقید ساخت و قید آن بود که وی وقوع آن کار را نمی خواست، بطور مثال بگوید: اگر من موتمر را تصادم نمودم ادای یک عمره بجا آرم، در این صورت می تواند کفاره دهد و نذر خود را به سر نرساند، چرا این نوع نذر شکل قسم را دارد، یعنی در حقیقت نذر کننده قسم می خورد که من احتیاط پیشه خواهم کرد و موتر خود را به تصادم مواجه نخواهم ساخت.  
اگر نذر کننده قید را طوری گذاشت که انجام آن را می خواست او را بایست به نذر خود وفا نماید و کفاره دادن از آن درست نیست. بطور مثال اگر بگوید: اگر خداوند این فرزند مریضم را شفا بخشد پنج هزار افغانی را خیرات خواهم کرد، و بعد فرزندش صحت یاب شد، بر وی وفای نذر لازم است و اختیار دادن کفاره را ندارد.

بعضی از مثال‌های قسم: اگر کسی قسم یاد نمود که داخل اتاق نخواهد شد، و بعد داخل کعبه شریف و یا مسجد و یا کلیسا شد، حانت نمی شود، چرا که اتاق به آن مکان گفته می شود که برای سپری کردن شب ساخته شده باشد و جاهای یاد شده برای سپری کردن شب ساخته نشده است بناءً تحت نام اتاق نمی آیند. همچنان اگر کسی قسم خورد که سخن نخواهد گفت، و بعد در نماز قرائت نمود حانت نمی شود، زیرا قرائت در نماز شرعاً و عرفاً سخن دانسته نمی شود.

اگر کسی قسم یاد کند که لباس به تن نمی کند و در تن لباس داشت اگر لباس خود را زودتر از تن بیرون کرد، حانت نمی شود، گرچه در حال قسم خوردن لباس بر تن

داشت مگر از آن جائیکه چنین حالت از توان وی بیرون بود بدین خاطر حانت شمرده نمی‌شود، اما اگر در بیرون کردن لباس از تن خویش درنگ نمود، حانت می‌شود. و بهمین گونه همانطوریکه در متن آمده است مثال سواری را می‌توان نام برد.  
اگر کسی مطلقاً از داخل شدن در خانه قسم یاد کرد و بعد داخل ویرانه ای شد حانت نمی‌شود، چون در عرف به ویرانه خانه گفته نمی‌شود.

اگر کسی از داخل شدن به اتاقی قسم بخورد و بعد آن اتاق به ویرانه مبدل گردد، به داخل شدن آن حانت نمی‌شود، بخاطر آنکه با فرو پاشیدن آن اتاق از اتاق بودن بیرون می‌شود.

اگر کسی بگوید: با زن فلان شخص سخن نخواهم گفت، آن زن را مشخص ساخت، اگر بعد از طلاق باوی سخن گوید، حانت می‌شود، چون با مشخص ساختن، آن زن مقصود قرار گفته و طلاق در آن زن تاثیری ندارد.  
اگر بگوید که در خانه فلان شخص داخل نخواهم شد و با غلام فلان شخص سخن نخواهم گفت. اگر آن شخص خانه و غلام خود را به فروش رسانید، قسم خورنده به داخل شدن آن خانه و سخن گفتن با آن غلام حانت نمی‌شود، چرا که این چیزها به ذات خود مقصود نبوده، بلکه مقصود اصلی صاحب آن دو می‌باشد.

در متن در مثال‌های چون صاحب چادر، یا جوان و یا بره بخاطر حانت می‌شود که چادر، جوانی و عمر بره که اوصاف خوانده شده اند در حاضر مشخص معتبر نیست، بلکه در قسم مقصود، صاحب چادر، جوان و بره است.

اگر کسی از خوردن درخت قسم بخورد مقصود از آن میوه آن است، زیرا شاخه و برگ درخت خورده نمی‌شود، بلکه تنها میوه آن خورده می‌شود.  
اقسام خرما و انواع آن به ذات خود مطلوب است، و اختلاف این اقسام باعث قسم

گردیده است بناءً تغییر نوع آن معتبر بوده و در صورت تغییر نوع، قسم کننده حانث نمی‌گردد.

## ارزیابی



- ۱- در صورت مرتکب شدن گناه به اثر قسم، بر بنده چه لازم می‌شود؟
- ۲- حکم قسم خوردن قبل از مسلمان شدن را بیان دارید.
- ۳- نذر را تعریف نمایید.
- ۴- نذر مطلق را با ذکر مثال آن بیان کنید.
- ۵- نذر مقید را با ذکر مثال آن بیان نمایید.
- ۶- اگر کسی از مطلق داخل شدن خانه قسم یاد کند و بعد در ویرانه داخل شود، چرا حانث نمی‌شود؟

## احکام قسم (۳)

در جملات قسم، عرف و رواج‌های مردم نقش مؤثری دارد، در درس امروزی خویش حکم تعدادی از جملات قسم را بیان خواهیم کرد که اساس آن عرف مردم خوانده شده است.

(١) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَأْكُلُ لَحْمًا فَأَكَلَ السَّمَكَ لَمْ يَحْنَثُ.

(٢) وَمَنْ حَلَفَ لَا يُشَرِّبُ مِنْ دِجْلَةَ فَشَرَبَ مِنْهَا بِإِنَّهُ لَمْ يَحْنَثْ حَتَّى يُكَرِّعَ فِيهَا كَرْعًا  
عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَمَنْ حَلَفَ لَا يُشَرِّبُ مِنْ مَاءِ دِجْلَةَ فَشَرَبَ مِنْهَا بِإِنَّهُ حَنَثَ.

(٣) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَأْكُلُ مِنْ هَذِهِ الْخِنْطَةِ فَأَكَلَ مِنْ خُبْزِهَا لَمْ يَحْتَشْ، وَلَوْ حَلَفَ لَا يَأْكُلُ مِنْ خُبْزِهِ حَتَّىَ، وَلَهُ أَسْتَفْهَ كَمَا هُوَ لَمْ يَحْتَشْ.

(٤) وَإِنْ حَلَفَ لَا يَكُلُّمْ فُلَانًا فَكَلَمَهُ وَهُوَ بِحَيَّثُ يُسَمِّعُ إِلَّا أَنَّهُ نَائِمٌ حَتَّى، وَإِنْ حَلَفَ لَا يَكُلُّمْ إِلَّا بِذِنْهِ فَأَذْنَ لَهُ وَلَمْ يَعْلَمْ بِالْأَذْنِ حَتَّى كَلَمَهُ حَتَّى

(٥) وَإِذَا اسْتَحْلَفَ الْوَالِي رَجُلًا لِيَعْلَمَنَهُ بِكُلِّ دَاعِرٍ خَبِيثٍ دَخَلَ الْبَلَدَ، فَهَذَا عَلَى حَالٍ  
مَلَاتِهِ خَاصَّةً

(٦) وَمَنْ حَلَّ لَا يُدْخِلُ هَذِهِ الدَّارَ فَوَقَّفَ عَلَى سَطْحِهَا أَوْ دَخَلَ دِهْلِيزَهَا حِنْثَ، فَإِنْ مَوْقَعَهُ فِي طَاقَةِ الْأَنْهَارِ تَحْتَهُ إِذَا غَاءَتِ النَّاسُ كَانَ خَارِجًا لِّكُونَتْشُ

(٧) وَمِنْ حَلَفَ لَا يَأْكُلُ الشَّيْءَ، فَهُمْ عَلَى اللَّحْمِ دُونَ النَّازِخَانَ وَالْجَزَرِ.

(٨) وَإِنْ حَلَفَ لَا يَأْكُلُ الطَّبْشَ فَهُوَ عَلَىٰ مَا يَطْبَعُ مِنَ اللَّحْمِ

- (۱۰) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَكُلُ الْخُبْزَ، فَيَمْنِه عَلَى مَا يَعْتَدُ أَهْلُ الْمُصْرِ أَكْلَهُ خُبْزًا فَإِنْ أَكَلَ خَبْزَ الْقَطَائِفَ أَوْ خَبْزَ الْأَرْزِ بِالْعِرَاقِ، لَمْ يَحْنَثْ.
- (۱۱) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَبِعِيْغُ اَوْلَا يَسْتَرِي اَوْلَا يَؤَاجِرُ فَوَكَلَ بِذَلِكَ لَمْ يَحْنَثْ.
- (۱۲) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَتَرَوْجُ، اَوْ لَا يَطَّلِقُ، اَوْ لَا يَعْتَقُ، فَوَكَلَ بِذَلِكَ حَنَثَ.
- (۱۳) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَجِلِسُ عَلَى الْأَرْضِ فَجَلَسَ عَلَى بِسَاطٍ اَوْ حَصِيرٍ، لَمْ يَحْنَثْ.
- (۱۴) وَإِنْ حَلَفَ لَا يَنْامُ عَلَى فِرَاشٍ فَنَامَ عَلَيْهِ وَفَوْقَهُ قِرَامٌ حَنَثَ فَإِنْ جَعَلَ فَوْقَهُ فِرَاشًا آخَرَ لَمْ يَحْنَثْ.

### ترجمه

- (۱) اگر کسی قسم بخورد که گوشت را نمی‌خورد، مگر ماهی را خورد حانث نمی‌شود.
- (۲) اگر کسی قسم خورد که از دریای دجله نخواهد نوشید و بعداً در ظرف از آن نوشید در نظر امام ابوحنیفه رحمه الله حانث نمی‌شود، تا که با دهن از دریای دجله آب نه نوشیده باشد. اگر کسی قسم بخورد که از آب دجله نخواهد نوشید و بعد در ظرف از آن آب نوشید حانث می‌شود.
- (۳) اگر کسی قسم خورد که از این گندم نخواهد خورد اما بعد نان تیار شده از آن گندم را خورد، حانث نمی‌شود. اگر قسم خورد که از این آرد نخواهد خورد و بعد نان آن آرد را خورد حانث می‌شود و اگر بدون جویدن آن را بلع نمود، حانث نمی‌شود.
- (۴) اگر قسم یاد نمود که با فلاں شخص سخن نخواهد گفت، و بعد با او سخن گوید و آن شخص در جای بوده باشد که سخن‌ش را شنیده بتواند اما به خواب رفته باشد،

حانت می شود. اگر کسی قسم یاد نمود که با فلان شخص بدون حصول اجازه اش سخن نگوید و آن شخص برایش اجازه سخن گفتن داد مگر این شخص به اجازه او آگاهی حاصل ننمود و باوی سخن گفت حانت می شود.

(۵) اگر والی شهر به شخصی قسم دهد که از داخل شدن هر فساد پیشه در شهر باید به او اطلاع دهد، این قسم وی مختص به عهده می شود تا که والی بر اریکه اقتدار آن شهر باشد.

(۶) اگر کسی قسم یاد نمود که در این خانه داخل نمی شود و بعد بالای بام آن ایستاده شد و یا در دهلیز آن داخل شد حانت می شود. اگر در دروازه ورودی خانه در چنان جایی بود که باستن دروازه در بیرون واقع می شد، حانت نمی شود.

(۷) اگر کسی قسم خورد که سرخ کرده را نمی خورد پس مقصد از آن گوشت می باشد، نه بادنجان و زرد ک.

(۸) اگر کسی قسم خورد که پخته شده را نمی خورد، مقصد وی از آن گوشتی است که با آب پخته شده باشد.

(۹) اگر کسی قسم خورد که کله ها را نمی خورد، هدف وی از آن چیزیست که در تنور پخته شده باشد و در بازار فروخته شود.

(۱۰) اگر کسی قسم خورد که نان نمی خورد، پس هدف وی از آن همان چیزیست که مردم به حسب رواج شان آن را بجای نان می خورند. اگر وی قطائف (یک نوع نان) را خورد و یا اینکه در عراق نان تهیه شده از برنج را بخورد حانت نمی شود.

(۱۱) اگر کسی قسم بخورد که خرید و فروش نمی کند و به اجاره مبادرت نمی ورزد و خود کسی دیگری را به این کار بصفت وکیل گماشت حانت نمی شود.

(۱۲) اگر کسی قسم یاد کرد که نکاح نمی کند و یا قسم یاد نمود که طلاق نه می دهد یا غلامش را ازاد نمی سازد و کسی را به این کارها وکیل ساخت حانت می شود. اگر

کسی قسم خورد که در زمین نمی‌نشیند مگر بر روی فرش و یا بوریا نشست، حانت نمی‌شود.

(۱۳) اگر کسی قسم یاد نمود که در چارپایی نمی‌نشیند مگر بر چارپایی فرش شده نشست، حانت می‌شود. اما اگر چارپایی را بالای چارپایی دیگر گذاشت و بدان نشست حانت نمی‌شود.

(۱۴) اگر قسم بخورد که بالای فرش نخوابد و بالای چنان فرشی خوابید که بالایش را هم پرده می‌پوشانید، حانت می‌شود، و اگر بالایش فرش دیگری بگسترد، حانت نمی‌شود.

## شرح

در قسم عرف و رواج مردم تأثیر بسزایی دارد، در متن این درسها که کدام احکام ذکر شده است، به عرف و عادت همان وقت اعتبار داده است، اما اگر عرف تغییر یابد احکام قسم هم با تغییر آن تغییر می‌کند.

شرح مسایل واردہ در متن قرار ذیل است:

**مثال ماهی:** در مسئله قسم از خوردن گوشت، اگر قسم کننده گوشت ماهی را بخورد حانت نمی‌شود، زیرا عرفًا ماهی در گوشت شامل نیست.

**مثال دجله:** اگر کسی قسم یاد کند که از دجله نمی‌نوشد، مگر در ظرف از آب آن نوشید، در این صورت به نزد امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ حانت نمی‌شود، چرا که نوشیدن حقیقی از دجله آن است که دهن خود را به دریای دجله بگذارد و از آن بنوشد، و این کار ممکن بوده و عملاً مردم چنین آب می‌نوشند. از سوی دیگر نوشیدن از دجله در ظرف نوشیدن معنی مجازی است، بناءً وقتی عمل به حقیقت ممکن باشد به مجاز احتیاجی نیست و قسم کننده به مجاز حانت نمی‌شود.

و در صورت دوم قسم از نوشیدن آب شده است نه از دریا، بناءً با حالت اول فرق دارد.

**مثال گندم:** اگر کسی از خوردن گندم قسم نماید، به خوردن نان آن حانت نمی‌شود زیرا خوردن گندم مورد استعمال حقیقی دارد، به گونه مثال، مردم گندم را بریان نموده آن را می‌خورند، بناءً مقصود از خوردن گندم همین صورت آن است، مقصود نمودن نان از گندم مفهوم مجازی است، وقتیکه اراده معنای حقیقی لفظ ممکن باشد، مفهوم مجازی از آن درست نیست، چنانچه حکم مساله دریایی دجله از همین قرار بود. اگر از خوردن آرد قسم نماید به خوردن نان به دلیلی حانت می‌شود که آرد خورده نمی‌شود، بناءً وقتی خوردن آرد یاد شود، مردم طبق عرف مقصود از آن را خوردن نان می‌دانند، حتی اگر قسم کننده آرد را به دهن نماید حانت نمی‌شود، چون در عرف مراد از آن خوردن نان آن است نه خود آرد، و اعتبار قسم به عرف بنا است.

**قسم از سخن گفتن:** اگر کسی قسم یاد کند که بدون اجازه فلانی سخن نخواهد گفت، و آن شخص به او اجازه سخن گفتن داد، مگر این شخص از آن اجازه خبر نداشت و سخن گفت. در این صورت اگر چه آن شخص اجازه داده است مگر از آن جایی که مفهوم اجازه خبر دادن وی بود و قسم خورنده از آن اجازه خبری نداشت بناءً حانت شمرده می‌شود.

**قسم با والی:** اگر کسی به والی شهر قسم نمود که اطلاع هر مفسدی را که داخل شهر شود به والی خواهد رساند، و در این اثنا والی از وظیفه اش سبکدوش شد، قسم کننده به رساندن خبر به والی بخاطری مکلف نیست که هدف از اطلاع به والی جزا دادن مفسد بود، و حال که والی از وظیفه اش بر طرف شده است نمی‌تواند به مفسد سزا دهد و به این ترتیب مدت قسم پایان یافته است.

**قسم به عدم خرید و فروش:** اگر کسی از انجام دادن عقد خرید، فروش و اجاره قسم

بخورد، از اینکه حقوق خرید، فروش و اجاره به شخص عقد کننده ارتباط می‌گیرد،  
قسم کننده به خرید، فروخت و اجاره وکیل حانت نمی‌شود.

اگر شخصی از نکاح کردن و طلاق نمودن قسم یاد کرد و بعد برای این کار از طرف  
خود وکیل گرفت بخاطری حانت می‌شود که حقوق طلاق و نکاح به طلاق دهنده  
ونکاح کننده ارتباط می‌گیرد، نه به وکیل.

## فعالیت

طلاب جملات متعدد قسم را بگویند و به کمک استاد محترم احکام آن را روشن  
سازند.

## ارزیابی



- ۱- اگر کسی از خوردن گوشت قسم نماید و بعد گوشت ماهی را بخورد، چرا حانت  
نمی‌شود؟
- ۲- اگر کسی از نوشیدن از دجله قسم نماید و بعد در ظرف از آب آن بنوشد، چرا  
حانت نمی‌شود؟
- ۳- اگر کسی از خوردن گندم قسم کند، آیا به خوردن آرد آن حانت می‌شود؟
- ۴- اگر کسی از نکاح کردن و از خرید و فروش قسم کند و بعد برای انجام این کارها  
وکیل بگیرد، حانت می‌شود یا خیر؟

## تعیین وقت و زمان در قسم

طلاب عزیز! در این درس هم در باره قسم و نکات مربوط به وقت و سایر مسایل متعلق به آن روشی خواهیم انداخت و به این ترتیب احکام قسم پایان خواهد یافت.

(۱) وَمَنْ حَلَفَ بِيْنَا وَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ مُتَصِّلًا بِيمِينِهِ، فَلَا حِنْثٌ عَلَيْهِ، وَإِنْ حَلَفَ لِيَاتِيَنَّهُ  
إِنْ اسْتَطَاعَ، فَهُوَ عَلَى اسْتِطَاعَةِ الصَّحَّةِ دُونَ الْقُدْرَةِ.

(۲) وَإِنْ حَلَفَ لَا يَكُلُّ فُلَانًا حِينَا أَوْ زَمَانًا أَوْ الْحَيْنَ أَوْ الرَّزْمَانَ فَهُوَ عَلَى سِتَّةِ أَشْهُرٍ،  
وَكَذَلِكَ الدَّهْرُ عِنْدَ أَبِي يُوسُفَ وَمُحَمَّدٍ، وَإِنْ حَلَفَ لَا يَكُلُّهُ أَيَّامًا فَهُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ،  
وَلَوْ حَلَفَ لَا يَكُلُّهُ الْأَيَّامَ فَهُوَ عَلَى عَشَرَةِ أَيَّامٍ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَعِنْدَهُمَا عَلَى أَيَّامٍ  
أَسْبُوعٍ، وَإِنْ حَلَفَ لَا يَكُلُّهُ الشُّهُورَ فَهُوَ عَلَى عَشَرَةِ أَشْهُرٍ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَعِنْدَهُمَا  
عَلَى أَثْنَيْ عَشَرَ شَهْرًا، وَإِذَا حَلَفَ لَا يَفْعُلُ كَذَا تَرَكَهُ أَبَدًا، وَإِنْ حَلَفَ لَيَفْعَلَنَّ كَذَا  
فَفَعَلَهُ مَرَّةً وَاحِدَةً، بَرَّ فِي يَمِينِهِ.

(۳) وَمَنْ حَلَفَ لَا تَخْرُجُ امْرَأَتُهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَأَذِنَ لَهَا مَرَّةً وَاحِدَةً، فَخَرَجَتْ ثُمَّ خَرَجَتْ مَرَّةً  
أُخْرَى بِغَيْرِ إِذْنِهِ، حَنْثٌ، وَلَا بُدَّ مِنِ الْإِذْنِ فِي كُلِّ خُرُوجٍ، وَإِنْ قَالَ إِلَّا أَنْ آذَنَ لَكِ فَأَذِنَ  
لَهَا مَرَّةً وَاحِدَةً فَخَرَجَتْ ثُمَّ خَرَجَتْ بَعْدَ ذَلِكَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَمْ يَحْنَثْ.

(۴) وَإِنْ حَلَفَ لَا يَتَغَدَّى، فَالْغَدَاءُ هُوَ الْأَكْلُ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى الظَّهْرِ، وَالْعَشَاءُ مِنْ  
صَلَةِ الظَّهِيرَ إِلَى نِصْفِ اللَّيلِ، وَالسُّحُورُ مِنْ نِصْفِ اللَّيلِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ.

(۵) وَإِنْ حَلَفَ لِيَقْضِيَنِ دِيْنَهُ إِلَى قَرِيبٍ، فَهُوَ دُونَ الشَّهْرِ، وَإِنْ قَالَ إِلَى بَعِيدٍ، فَهُوَ أَكْثَرُ مِنَ الشَّهْرِ.

(۶) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَسْكُنُ هَنِيَ الدَّارَ، فَخَرَجَ مِنْهَا بِنَفْسِهِ وَتَرَكَ أَهْلَهُ وَمَتَاعَهُ فِيهَا، حَنْثٌ.

- (٧) وَمَنْ حَلَفَ لِيُصْعَدَنَ السَّمَاءُ أَوْ لِيُقْلِبَنَ هَذَا الْحَجَرَ ذَهَبًا اتَّعَدَتْ يَمِينَهُ، وَحَنَثَ عَقِيبَهَا.
- (٨) وَمَنْ حَلَفَ لِيَقْضِيَنَ فُلَانًا دِينَهُ الْيَوْمَ فَقَضَاهُ ثُمَّ وَجَدَ فُلَانٌ بَعْضَهُ زُيَونًا أَوْ تَبَهْرَجَةً أَوْ مُسْتَحْقَةً، لَمْ يَحْنُثْ، وَإِنْ وَجَدَهَا سَتُوقَةً أَوْ رَصَاصًا، حَنَثَ.
- (٩) وَمَنْ حَلَفَ لَا يَقْبِضُ دِينَهُ دِرْهَمًا دُونَ دِرْهَمٍ فَقَبَضَ بَعْضَهُ، لَمْ يَحْنُثْ حَتَّى يَقْبِضَ جَمِيعَهُ مُتَفَرِّقًا، وَإِنْ قَبَضَ دِينَهُ فِي وَزْنَيْنِ لَمْ يَتَشَاغَلْ بَيْنُهُمَا إِلَّا بِعَمَلِ الْوَزْنِ، لَمْ يَحْنُثْ وَلَيْسَ ذَلِكَ بِتَفْرِيقٍ.
- (١٠) وَمَنْ حَلَفَ لِيَاتِينَ الْبَصْرَةَ فَلَمْ يَاخِذْهَا حَتَّى مَاتَ، حَنَثَ فِي آخِرِ جُزِءٍ مِنْ أَجْزَاءِ حَيَاتِهِ.

## ترجمه

- (۱) اگر کسی قسم یاد کرد و پیوست به آن گفت: إن شاء الله، حانت نمی شود. اگر قسم یاد کرد که اگر (توان) داشتم حتماً خواهم آمد، در اینجا مراد از توان صحتمندی وی است نه قدرت (حقیقی).
- (۲) اگر قسم یاد کرد که با فلان شخص تا وقت (نامعلوم) یا زمان (نامعلوم) یا وقت (معلوم) یا زمان (معلوم) سخن نخواهد گفت، مراد از آن شش ماه می باشد هم چنان در نزد امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله مراد از (دهر) نیز شش ماه می باشد. اگر قسم یاد نمود که چند روز با وی سخن نخواهد گفت، این قسم به سه روز محمول است. اگر قسم خورد که با وی تا روزهای معلوم سخن نخواهد گفت، در نزد امام ابوحنیفه رحمهما الله مراد از آن ده روز است. امام ابویوسف و محمد (رحمهما الله) گفته اند: مراد از آن قسم به روزهای هفته است. اگر قسم خورد که ماهها با وی سخن نخواهد گفت، به نزد امام ابوحنیفه رحمهما الله مقصد از آن ده ماه است، امام ابویوسف و محمد (رحمهما الله) گفته اند: مراد از آن دوازده ماه است. اگر قسم یاد نمود که فلان کار را انجام نخواهم داد،

آن کار را باید برای همیش (تمام عمر) ترک کند، اگر قسم یاد نمود که فلان کار را ضرور انجام خواهم داد، اگر آن کار را یک بار انجام دهد قسمش بجا شده است.

(۳) اگر کسی قسم یاد نمود که همسرش نباید بدون اجازه وی بیرون شود، پس یک بار برایش اجازه داد و بیرون شد و بار دیگر بدون اجازه اش بیرون شد، آن شخص حانت می شود، چرا که در هر بار اجازه گرفتن ضروری است، اگر گفت: مگر اینکه خودم برایت اجازه دهم و یک بار برایش اجازه داد و بعد بدون اجازه از خانه بیرون شد، حانت نمی شود.

(۴) اگر قسم یاد کرد که (غدا) ناشته را نخواهم خورد، پس مراد از (غدا) آن طعام است که از وقت طلوع آفتاب تا وقت نماز ظهر است و (عشنا) نان شب است که از وقت نماز پیشین تا نیمه شب است و (سحور) نان سحری است که از نیمه شب تا طلوع فجر است.

(۵) اگر قسم یاد نمود که در وقت قریب قرضها را پرداخت خواهم نمود، مراد از وقت نزدیک، کمتر از یک ماه است. اگر بگویید: که در مدت دور قرض را ادا خواهم نمود مراد از دور بیشتر از یک ماه است.

(۶) اگر کسی قسم یاد نمود که در این خانه زندگی نمی کند و خودش تنها بیرون شد و فامیل و سامان خود را در آن گذاشت، حانت می شود.

(۷) اگر کسی قسم یاد کرد که حتماً به آسمان بالا خواهد شد و یا این سنگ را به طلا مبدل خواهد ساخت، قسم وی درست بوده و متصل آن حانت می گردد.

(۸) اگر قسم یاد کرد که قرض فلانی را امروز خواهد داد و قرضش را داد، اما بعد تر صاحب قرض دید که برخی از آن پولها ناچل (زیوف) است و یا نهرجه (پول که نه تجار آن را اخذ کند و نه بیت المال) است و یا اینکه آن مبلغ به استحقاق برده شده، حانت نمی شود، اما اگر پول طوری باشد که حکم پول بدان درست نیاید و همه آن

ناچل یا قلعی (سرب) باشد، حانت می‌شود.

(۹) اگر کسی قسم یاد نمود که قرض خود را به اجزاء (کم کم) تسلیم نخواهد شد و بعد برخی آن را به اجزاء تسلیم شد، تا آن دم حانت نمی‌شود که تمام قرض خود را بدهست نیاورده است. اگر قرض خود را به دو پیمانه ای تسلیم شد که در میان (پیمانه کردن) به کاری دیگری مشغول نشد، زیرا این جدایی شمرده نمی‌شود.

(۱۰) اگر کسی قسم یاد کند که حتماً به بصره خواهد رفت، و تا مرگ به آن جا نه رفت، این شخص در آخرین دقایق زندگی خود حانت شد.

## شرح

در قسم فاعده عام این است که الفاظ هر قوم مطابق عرف و عادت آنان حمل می‌شود و مردم که کدام معنی را از الفاظ می‌گیرند در شریعت همان معانی قابل اعتبار است. قسم در صورت داشتن توان: اگر کسی قسم کرد که در صورت توان نزد او خواهد آمد، درینجا مقصد از توان صحت است. زیرا در عرف مقصد از آن صحت است نه توان حقیقی.

در قسم **إن شاء الله گفتن**: هرگاه شخصی قبل از قسم و یا بعد از آن متصل (**إن شاء الله**) بگوید، حانت نمی‌شود؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده است که معنی آن چنین است: کسیکه به الله قسم یاد کرد و **إن شاء الله گفت** حانت نمی‌شود.<sup>(۱)</sup>

## قسم مرتبط به وقت و زمان

اگر کسی در قسم خود لفظ (حین) یا (زمان) را استعمال نماید مثلاً قسم کند که من تا زمانی یا تا حینی با وی صحبت نخواهم کرد، الفاظ زمان و حین خواه نکره باشد یا معرفه، در نزد احناف از آن شش ماه گرفته می‌شود. زیرا کلمه حین گاهی برای مدت

۱. موطأ به روایت محمد بن الحسن الشیعیانی ۵\_باب الاستثناء فی اليمین ج ۳ ص ۱۳۶

کوتاه و گاهی برای مدت شش ماه و گاهی برای مدت چهل سال استعمال می‌شود، چون شش ماه وقت متوسط و در میان است، بناء آن اراده می‌شود.

**قسم به (الدھر):** اگر کسی در قسم خود کلمه الدھر را معرفه استعمال کند، از روی عرف تمام عمر از آن اراده می‌شود و اگر آنرا نکره (دھر) استعمال نماید، مراد از آن در نزد صاحبین (رحمه‌ما الله) شش ماه می‌باشد.

**قسم به (ایام):** اگر در قسم لفظ (ایام) را استعمال نمود مثلاً قسم یاد کرد که تا روزها با او سخن نخواهم گفت، اگر لفظ ایام را نکره ذکر نمود، مراد از آن سه روز می‌باشد و اگر آن را معرفه یعنی (الأیام) روزهای معلوم ذکر نمود مراد از آن ده روز گرفته می‌شود. اگر در ده روز با او گپ زد حانت می‌شود اما نزد صاحبین (رحمه‌ما الله) از آن یک هفته اراده می‌شود.

**زود یا دیرو گفتن:** اگر قسم یاد کرد که زود قرض را ادا خواهد کرد، به اساس استعمال عرف مراد از آن مدت کمتر از یکماه است، هرگاه قسم یاد کرد که در مدت دور (بعید) آنرا ادا خواهد نمود، در این صورت مراد از آن مدت زیادتر از یکماه است.

**قسم در خوردن و نوشیدن:** اگر کسی قسم یاد کرد که (غدا) نه خواهد خورد، مراد از آن خوردن غذا است و خوراک غذا آن است که از ظاهر شدن صبح تا پیشین خورده شود. اگر سوگند نماید که (عشاء) نخواهد کرد، مراد از عشاء خوراکی است که از نماز پیشین تا نیم شب صورت گیرد و اگر سوگند نماید که (سحور) سحری نمی‌کند، مراد از سحور خوراکی است که از مناصفه شب تا ظاهر شدن صبح باشد. بناء اگر کسی در خلال این اوقات چیزی نخورد، حانت می‌شود.

**قسم به چیز نا ممکن:** هرگاه کسی به انجام کاری نا ممکن و محال قسم کند، فوراً حانت می‌شود زیرا قسم کننده از انجام دادن چنین کار عاجز و ناتوان است. مثلاً قسم یاد کند که من این سنگ را به طلا مبدل می‌سازم.

## فعالیت

شاگردان در میان خود راجع به معتبر بودن عرف بحث نمایند، به ارائه مثالها آن را واضح سازند و در کلمه ایام و دهر فرق نکره و معرفه را بیان دارند.

## ارزیابی



۱. اگر کسی با قسم (إن شاء الله) بگوید، حکم آن چیست؟
۲. اگر کسی قسم را به توان (قدرت) مرتبط نماید مثلاً بگوید (اگر توان داشتم این کار را خواهم کرد) مراد از قدرت چیست؟
۳. اگر کسی قسم نماید که به (حین، زمان، ایام، دهر) مرتبط باشد، حکم آن چیست؟
۴. از (غدا، عشاء و سحور) خوراک‌های کدام اوقات مراد است؟
۵. قسم به چیز نا ممکن و محال، چه حکم دارد؟

## كتاب دعوى

(١) المُدْعى مَنْ لَا يجِبُ عَلَى الْخُصُومَةِ إِذَا تَرَكَهَا، وَالْمُدْعى عَلَيْهِ مَنْ يجِبُ عَلَيْهَا إِذَا تَرَكَهَا.

(٢) وَلَا تُقْبَلُ الدَّعْوَى حَتَّى يذْكُرَ شَيْئًا مَعْلُومًا فِي جِنْسِهِ وَقَدْرِهِ، فَإِنْ كَانَ عَيْنَا فِي يدِ الْمُدْعى عَلَيْهِ، كُلُّفَ إِحْضارَهَا لِيُشِيرَ إِلَيْهَا بِالدَّعْوَى، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ حَاضِرَةً ذَكَرَ قِيمَتَهَا.

(٣) وَإِذَا أَدْعَى عَقَارًا حَدَّهُ، وَذَكَرَ أَنَّهُ فِي يدِ الْمُدْعى عَلَيْهِ وَأَنَّهُ يَطَالِبُ بِهِ، وَإِنْ كَانَ حَقًا فِي الدَّمَةِ ذَكَرَ أَنَّهُ يَطَالِبُ بِهِ.

(٤) فَإِذَا صَحَّتِ الدَّعْوَى سَأَلَ القَاضِي الْمُدْعى عَلَيْهِ عَنْهَا، فَإِنْ اعْتَرَفَ بِهَا قَضَى عَلَيْهِ بِهَا وَإِنْ أَنْكَرَ سَأَلَ الْمُدْعى الْبَيْنَةَ، فَإِنْ أَحْضَرَهَا قَضَى بِهَا وَإِنْ عَجَزَ عَنْ ذَلِكَ وَطَلَبَ بَيْنَ خَصْمِهِ وَإِسْتَحْلَفَهُ عَلَيْها.

(٥) وَإِنْ قَالَ: لِي بَيْنَهُ حَاضِرَةً وَطَلَبَ الْيَمِينَ، لَمْ يُسْتَحْلِفْ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ وَلَا يُرَدِّ الْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعى.

(٦) وَلَا تُقْبَلُ بَيْنَهُ صَاحِبُ الْيَدِ فِي الْمُلْكِ الْمُطْلَقِ.

(٧) وَإِذَا نَكَلَ الْمُدْعى عَلَيْهِ عَنِ الْيَمِينِ، قَضَى عَلَيْهِ بِالنُّكُولِ، وَلَزِمَهُ مَا أَدْعَى عَلَيْهِ.

(٨) وَيَنْبَغِي لِلْقَاضِي أَنْ يَقُولَ لَهُ: إِنِّي أَعْرِضُ عَلَيْكِ الْيَمِينَ ثَلَاثًا فَإِنْ حَلَفْتَ وَإِلَّا قَضَيْتَ عَلَيْكِ بِمَا أَدْعَاهُ، فَإِذَا كَرَرَ عَلَيْهِ الْعَرْضَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ، قَضَى عَلَيْهِ بِالنُّكُولِ

(٩) وَإِذَا كَانَتِ الدَّعْوَى نِكَاحًا، لَمْ يُسْتَحْلِفْ الْمُنْكَرُ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَلَا يُسْتَحْلِفُ فِي النِّكَاحِ وَالرَّجْعَةِ وَالْفَيْءِ فِي الْإِيلَاءِ وَالرُّقُّ وَالإِسْتِيَلَادِ وَالْوَلَاءِ وَالنَّسِبِ وَالْحُدُودِ.

(١٠) وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: يُسْتَحْلِفُ فِي ذَلِكَ كُلُّهِ إِلَّا فِي الْحُدُودِ وَاللُّعَانِ

(۱۱) وَإِذَا أَدْعَى اثْنَانِ عَيْنًا فِي يَدِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، وَكُلُّ وَاحِدٍ يَرْعُمُ أَنَّهَا لَهُ وَأَقَامَا الْبَيْنَةَ، قُضِيَ بِهَا بَيْنَهُمَا. وَإِنْ أَدْعَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا نِكَاحَ امْرَأَةٍ وَأَقَامَا الْبَيْنَةَ، لَمْ يُقْضَ بِوَاحِدٍ مِنْ الْبَيْتَيْنِ وَرُجِعَ إِلَى تَصْدِيقِ الْمُرْأَةِ لِأَحَدِهِمَا.

### ترجمه

- (۱) مُدَعَّى شخصی است که هرگاه خصومت را ترک کند، به آن مجبور ساخته نمی شود. مُدَعَّى عَلَيْهِ شخصی است که اگر دعوی را ترک کند، به آن مجبور گردانیده نمی شود.
- (۲) دعوی تا وقتی پذیرفته نمی شود که جنس و مقدار مُدَعَّی (چیزیکه موضوع دعوی را تشکیل میدهد) را معلوم نکرده باشد. اگر مدعی بها عین(چیز معلوم) و در دست مدعی علیه باشد، به احضار آن مکلف می گردد تا در دعوی به آن اشاره نماید و اگر حاضر نبود قیمت آن را واضح سازد.
- (۳) اگر (مدعی) دعوی جایداد را نماید، حدود آنرا واضح سازد و اضافه نماید که در دست مدعی علیه است و او مطالبه آن را دارد و اگر به ذمه وی حق بود علاوه نماید که طالب آن است.
- (۴) در صورت صحبت دعوی، قاضی از مدعی علیه در مورد آن سوال کند، در صورت اقرار حکم خویش را علیه وی صادر نماید و اگر منکر شد از مدعی طالب بینه (شهود) شود، اگر حاضر نمود فیصله را صادر می نماید و اگر از (حضور شهود) عاجز ماند و طالب حلف خصم (مدعی علیه) شد، او را قسم بدهد.
- (۵) اگر گفت شهود من حاضر است لیکن خواستار قسم هستم، نزد امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ قسم داده نمی شود و بر مدعی قسم رد نمی شود.
- (۶) در ملک مطلق شهود ذوالید پذیرفته نمی شود.
- (۷) در صورت انکار مدعی علیه از قسم، قاضی باسas نکول حکم را صادر و مدعی بها را بالایش لازم می سازد.
- (۸) بر قاضی سزاوار است تا برایش بگوید: من به تو سه بار قسم را پیش می کنم اگر (قسم) نمودی (خوب) و الا علیه شما حسب دعوای مدعی حکم صادر می کنم. در

صورت پیش نمودن سه بار قسم و نکول وی، حکم را بر علیه وی صادر نماید.

(۹) اگر دعوای نکاح باشد، در تزد امام ابوحنیفه رحمه‌للہ بر منکر قسم نیست. در نکاح، رجعت، رجوع در ایلاء، برده گی، ام ولد ساختن، نسب، ولاء و در حدود قسم داده نمی‌شود.

(۱۰) صاحبین (رحمهمما اللہ) گفته اند: به استثناء حدود و لعان در تمام موارد یاد شده قسم داده می‌شود.

(۱۱) هر گاه دو نفر به عینی دعوی نمایند که در دست نفر ثالث قرار داشته باشد و هر یکی از ایشان به این گمان باشند که گویا از وی است و هر دو در زمینه یینه (شهود) را اقامه کنند، فیصله مدعی بها را برای هر دو صادر نماید. اما اگر هر یکی از ایشان دعوای نکاح یک زن را نمایند و هر دو در زمینه یینه (شهود) را اقامه کنند، فیصله را برای یکی از ایشان هم صادر نکند و راجع به نکاح یکی از ایشان به تصدیق زن مراجعه صورت گیرد (هر یکی را که تایید نمود، زن از او می‌شود).

### شرح

**تعريف دعوی:** دعوی در زبان عربی خواستن را گویند و در اصطلاح فقهاء عبارت از مطالبه حق است در حضور کسیکه در صورت ارائه ثبوت، آنرا دریافت کرده بتواند.

**مدعی:** شخصی است که میخواهد حق را به ذمه غیر ثابت سازد.<sup>(۱)</sup>

**مدعی عليه:** شخصی است که منکر باشد.<sup>(۲)</sup>

**خصوصمت:** نزاع وجدال را گویند.<sup>(۳)</sup>

**تعیین جنس و مقدار مدعی بها در دعوی:** کسیکه علیه شخص دیگر دعوی چیزی را اقامه می‌کند باید جنس و مقدار آنرا معلوم سازد، بطور مثال بگویید ده گرام طلا یا نقره، ده درهم؛ زیرا در صورت عدم وضاحت آن، دعوی بر مجھول می‌آید و دعوی بر چیز مجھول درست نیست.

اگر مدعی بها در دست مدعی علیه باشد مکلف است آنرا به مجلس حکم حاضر سازد تا مدعی و شاهدان به آن اشاره نمایند.

۱. العناية شرح المداية - (۱۱ / ۲۵۳).

۲. الموسوعة الفقهية الكويتية - (۲۹۹ / ۲۹).

۳. البحر الرائق شرح کنز الدقائق - مشکول - (۱۹ / ۲۳۰).

اگر مدعی به نزد مدعی علیه نباشد، یعنی هلاک و یا غصب شده باشد، مدعی مکلف است که قیمت آنرا واضح سازد تا مدعی بها معلوم و مشخص گردد.

تشخیص مدعی بها: اگر شخصی دعوی نمود که جایداد غیر منقول من در نزد مدعی علیه است و وی طالب آن است، در این صورت مدعی مکلف است که حدود آنرا بیان نماید؛ زیرا مدعی بها چیز منقول نیست تا به مجلس قاضی آورده شود و به آن اشاره صورت گیرد، پس ذکر حدود با اصحاب و نسب ایشان ضروری است و در نزد امام ابو حنیفه حَنْفِيَّةَ ذکر نام پدر کلان ایشان هم ضروری است.

صحت دعوی: وقتیکه دعوی صحیح شد، یعنی شروط آن تکمیل گردید مانند موجودیت خصم عاقل بودن مدعی و مدعی علیه تشخیص مدعی بها و غیره، قاضی از مدعی علیه راجع به دعوای مدعی می‌پرسد، اگر مدعی علیه به حق مدعی اقرار کرد، حکم خویش را بر مدعی علیه صادر می‌کند. اما اگر انکار ورزید از مدعی طالب شهود می‌شود، اگر شهود را حاضر نمود خوب، اما اگر حاضر کرده نتوانست و از قاضی مطالبه حلف مدعی علیه را کرد، قاضی مدعی علیه را قسم دهد و حکم را صادر نماید.

به مدعی قسم داده نمی‌شود: اگر مدعی علیه از قسم انکار نمود، به مدعی قسم داده نمی‌شود، بلکه قاضی مدعی علیه را به دعوای ملزم می‌سازد، چرا که رسول اکرم صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرموده است ((البينة على المدعى واليمين على من أنكر)) معنای آن چنین است: حاضر نمودن شهود بر مدعی است و قسم بر کسی است که انکار کرده باشد.

پیش نمودن قسم سه بار: اگر مدعی علیه از قسم نکول کرد، قاضی به موجب نکول وی فیصله صادر می‌کند، خواه این نکول حقیقی باشد که بگوید قسم نمی‌خورم و یا حکمی که از قسم خاموش بماند، لیکن مناسب است که قاضی برایش قسم را سه بار تقدیم نماید اگر انکار کرد، فیصله را علیه وی صادر می‌کند.

در موارد آتی بر مدعی علیه قسم نیست:

نکاح: بطور مثال اگر احمد دعوای نکاح نماید و زن منکر باشد پس در این صورت بالای زن قسم نیست. و یا زن دعوای نماید و احمد منکر باشد به احمد قسم داده نمی‌شود.

**رجعت:** مثلاً عثمان بعد از سپری شدن عدت دعوی نماید که من در جریان عدت به زن خود رجوع کرده ام و زن از رجعت او منکر باشد، یا عکس آن.

**رجوع در ایلاء:** بطور مثال اگر زید بعد از سپری شدن مدت ایلاء دعوی نماید که من در مدت ایلاء از ایلاء رجوع کرده ام و زن از این سخن منکر باشد، یا عکس آن.  
**رق:** بطور مثال حامد به شخص مجھول النسب دعوی نماید که گویا برده وی است و آن منکر باشد.

**استیلاد:** بطور مثال کنیز بر بادار خود دعوی نماید که گویا مادر اولادهای وی است و این طفل از وی است لیکن بادار منکر باشد.

**نسب:** بطور مثال عمر بالای شخصی دعوی نمود که گویا پسرش است و وی منکر باشد.  
**ولاء:** بطور مثال زید بر شخصی دعوی نمود که گویا وی مولا موالات، یا معتقد (آزاد کننده) من است و آن شخص منکر باشد.

**حدود:** مثلاً شخصی بر کسی دعواهای حد نماید و وی منکر باشد.

**لعان:** بطور مثال زنی بر شوهر خویش دعوی نمود که گویا وی با من لعان کرده و شوهرش منکر باشد، در این صورت به شوهر قسم داده نمی‌شود. زیرا فایده از تقدیم قسم نکول است و در صورت نکول دعوی ثابت می‌شود و در صورت‌های قبلی به نکول مدعی علیه دعواهی ثابت نمی‌گردد و قسم بی فایده می‌ماند، لذا قسم داده نمی‌شود.  
صاحبین (رحمه‌الله) می‌گویند: غیر از لعان و حدود در تمام موارد دیگر قسم است، زیرا نکول به نظر آنان اقرار است و در صورت‌های فوق اقرار تحقق می‌یابد.

**دعوی دو شخص بر یک چیز:** اگر دو شخص بر یک چیز در حالی دعوی نمایند که مدعی بها در دست شخص ثالث قرار داشت و هر دو شهود را اقامه نمایند، نزد امام ابو حنیفه ح شهادت هر دو پذیرفته می‌شود و مدعی بها میان شان مساویانه تقسیم می‌گردد؛ زیرا که هر دو در سبب استحقاق که شهادت است، با هم برابرند و این چیز قابلیت اشتراک را دارد.

**دعوی دو شخص بر نکاح یک زن:** اگر دو شخص به نکاح یک زن شهود را اقامه

کردن، شهود هر دو ساقط (بی اعتبار) است زیرا در اینجا مانند املاک شرکت ممکن نیست، و زن از کسی است که زن نکاح وی را تصدیق نماید، این در صورتیکه هر دو تاریخ نکاح را مشخص نکرده باشند اگر تاریخ را تعین کرده بودند زن از کسی است که تاریخ نکاح وی مقدم باشد.

## فعالیت

یکی از طلاب در حضور دیگران متن آتی را شرح نماید: شهود صاحب ذوالید در ملکیت مطلق پذیرفته نمی شود.

## ارزیابی



۱. دعوی، مدعی، مدعی علیه و خصوصمت را تعریف نمایید.
۲. چرا تعیین جنس و اندازه مدعی بها در دعوی حتمی است؟
۳. در جایداد غیرمنقول تعیین کدام چیز ضروری است؟
۴. بعد از صحبت دعوی قاضی چی باید کرد؟
۵. اگر مدعی علیه از قسم نکول نمود آیا به مدعی قسم داده می شود؟ با دلیل بیان دارید.
۶. قاضی چند بار به منکر قسم پیش می نماید؟
۷. در کدام موارد بر مدعی علیه قسم نیست؟
۸. اگر دو شخص بر یک چیز دعوی نمایند و هر دو اقامه شهود کنند حکم آن چیست؟
۹. اگر بر نکاح یک زن دو شخص دعوی نمایند و هر دو شهود را اقامه کنند چه حکم دارد؟

## کارخانه گی



مواردی را که در آن به مدعی علیه قسم داده نمی شود در کتابچه های خود تحریر نماید.

## کتاب ما یدعیه الر جلان

در درس گذشته از مسائل مختلف دعوی آگاهی حاصل نمودیم، در این درس بحث دعوی را ادامه میدهیم و میخواهیم که در مورد مسائل دیگری دعوی نیز معلومات حاصل نماییم.

(۱) وَإِنْ أَدَعَى اثْنَانِ عَلَى رَجُلٍ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرْعُمُ أَنَّهُ اشْتَرَى مِنْهُ هَذَا الْعَبْدَ، وَأَقَاماً الْبَيْنَةَ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالْخِيَارِ، إِنْ شَاءَ أَخْذَ نِصْفَ الْعَبْدِ بِنِصْفِ الشَّمْنِ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ، فَإِنْ قَضَى بِهِ الْقَاضِي بَيْنَهُمَا فَقَالَ أَحَدُهُمَا: لَا أَخْتَارُ، لَمْ يُكُنْ لِلآخرِ أَنْ ياخْذَ جَمِيعَهُ، وَلَوْ ذَكَرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا تَارِيخًا فَهُوَ لِلأَوَّلِ مِنْهُمَا، وَإِنْ لَمْ يذْكُرَا تَارِيخًا وَمَعَ أَحَدِهِمَا قَبْضٌ فَهُوَ أَوْلَى بِهِ.

(۲) فَإِنْ أَدَعَى أَحَدُهُمَا شَرَاءَ وَالْأَخْرُ هِبَةً وَقَبْضًا، وَأَقَاماً الْبَيْنَةَ وَلَا تَارِيخَ مَعْهُمَا فَالشَّرَاءُ أَوْلَى، وَإِنْ أَدَعَى أَحَدُهُمَا الشَّرَاءَ وَادَّعَتْ امْرَأَةٌ أَنَّهُ تَزَوَّجَهَا عَلَيْهِ فَهُمَا سَوَاءٌ.

(۳) وَإِنْ أَدَعَى أَحَدُهُمَا رَهْنًا وَقَبْضًا وَالْأَخْرُ هِبَةً وَقَبْضًا، فَالرَّهْنُ أَوْلَى مِنْ الْهِبَةِ.

(۴) وَإِنْ أَقَامَ الْخَارِجَانِ الْبَيْنَةَ عَلَى الْمُلْكِ وَالتَّارِيخِ فَصَاحِبُ التَّارِيخِ الْأَبْعَدُ أَوْلَى، فَإِنْ أَدَعَيا الشَّرَاءَ مِنْ وَاحِدٍ وَأَقَاماً الْبَيْنَةَ عَلَى تَارِيχِنَ فَالْأَوَّلُ أَوْلَى، وَإِنْ أَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَيْنَهُمَا عَلَى الشَّرَاءِ مِنْ آخرَ وَذَكَرَا تَارِيχًا فَهُمَا سَوَاءٌ، وَإِنْ أَقَامَ الْخَارِجُ الْبَيْنَةَ عَلَى مِلْكٍ مُؤَرَّخٍ وَأَقَامَ صَاحِبُ الْيَدِ الْبَيْنَةَ عَلَى مِلْكٍ أَقْدَمَ تَارِيχًا كَانَ أَوْلَى.

(۵) وَإِنْ أَقَامَ الْخَارِجُ وَصَاحِبُ الْيَدِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا بَيْنَهُ بِالْتَّاجِ، فَصَاحِبُ الْيَدِ أَوْلَى.

(۶) وَكَذَلِكَ النَّسْجُ فِي الثِّيَابِ الَّتِي لَا تُنْسَجُ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً وَكُلُّ سَبَبٍ فِي الْمُلْكِ لَا

بِتَكْرُرٍ.

(۷) فَإِنْ أَقَامَ الْخَارِجُ بَيْنَهُ عَلَى الْمُلْكِ الْمُطْلَقِ وَصَاحِبُ الْيَدِ بَيْنَهُ عَلَى الشُّرَاءِ مِنْهُ، كَانَ صَاحِبُ الْيَدِ أَوْلَى، وَإِنْ أَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْبَيْنَةُ عَلَى الشُّرَاءِ مِنْ الْآخَرِ وَلَا تَارِيخَ مَعَهُمَا تَهَاوَرٌ الْبَيْتَانِ.

(۸) وَإِنْ أَقَامَ أَحَدُ الْمُدَعِّيْنَ شَاهِدَيْنِ وَالْآخَرُ أَرْبَعَةً فَهُمَا سَوَاءُ.

## ترجمه

(۱) اگر دو شخص بالای یک شخص دعوی نمایند و هر یکی از ایشان بگویند که این برده را از وی خریده است و هر دو شهود را اقامه کنند، هر یکی از ایشان اختیار دارد اگر خواسته باشد نصف غلام را به نصف قیمت خریداری نماید و اگر خواسته باشد واگذار شود. اگر قاضی برای هر دو فیصله نمود؛ اما یکی از ایشان گفت: من نمی خواهم، جائز نیست که شخص دومی غلام را بگیرد، اگر هر دو تاریخ را ذکر نموده باشند، برده از شخصی است که تاریخ مقدم تر دارد و اگر تاریخ را ذکر نکرده باشند و برده در قبضه یکی از ایشان باشد پس او حق اولویت را دارد.

(۲) اگر یکی دعوای خرید و دیگری دعوای هبه و قبضه نماید و هر دو شهود اقامه نمودند، لیکن یکی هم تاریخ را ذکر ننماید، خرید از مدعی هبه مقدمتر است، اما اگر یکی دعوای خرید نماید و زن دعوی نماید که وی با من در (بدل این غلام) عروسی نموده، در این صورت هر دو برابر اند.

(۳) اگر یکی دعوای رهن (گروی) نماید و دعوای ذوالیدی را هم نماید و شخص دیگر دعوای هبه و ذوالیدی نماید در این صورت صاحب رهن از هبه مقدمتر است.

(۴) اگر دو نفر غیر قابض (که مال در دست آنان نیست) بر ملکیت و تاریخ شهود را حاضر نمودند، صاحب تاریخ اول مقدم است. اما اگر هر یکی از ایشان شهود خرید از شخص دیگر را اقامه نمود و هر دو تاریخ را ذکر نمودند، هر دو برابر اند، اگر شخص

غیر قابض بر ملکیت که تاریخ هم داشته باشد، شهود را اقامه نمود و ذوالید شهود ملکیت را اقامه کرد که تاریخ آن اول بود صاحب قبضه تاریخ اول مقدمتر است.

(۵) اگر ذوالید و غیر ذوالید هر یک شهود نتاج (محصول) را اقامه کرد، ذوالید معتبر است.

(۶) همچنان بافتن لباس است که یک بار بافته می‌شود و هر آن سبیکه به ملکیت تکرار نمی‌شود، (عین حکمی را دارا است).

(۷) اگر شخص غیر قابض شهود ملک مطلق را و ذوالید شهود خرید از وی را اقامه کرد، در این صورت ذوالید مقدمتر است. اما اگر هر دو از یک دیگر شهود خرید را اقامه کردند و هر دو تاریخ نداشتند، شهود هر دو ساقط است.

(۸) اگر یکی از دو مدعی دو شاهد را حاضر نمود و دیگری چهار شاهد آورد، هر دو برابر اند.

## شرح

### صورت‌های مختلف دعوای دو شخص

دعوای خرید دو شخص بر یک مدعی بها: اگر دو شخص دعوی نمایند که این چیز را از فلان شخص خریده اند و هر دو در زمینه تاریخی را هم ذکر نه کردند درحالیکه مدعی بها در دست شخص ثالث قرار داشته باشد، شهود هر دو پذیرفته و مدعی بها میان شان مناصفه می‌گردد. چرا که هر دو از یک طرف در سبب استحقاق با هم برابر اند و از طرف دیگر مدعی بها قابلیت شرکت را دارا است. پس به یکی در برابر دیگری ترجیح داده نمی‌شود، هر دو مدعیان از حق قبول و رد آن برخوردار اند.

اگر هر دو برای اثبات دعوای خویش بینه را اقامه نمایند و هر دو تاریخ را بیان نمودند پس هر یکی ایشان که در حضور قاضی تاریخ مقدمتر را وانمود کرد، مدعی بها از او است، چرا که شهود بعدی به فروش چیز اجنبی گواه پنداشته می‌شوند و اگر یکی ایشان هم تاریخ را بیان نکرد و مدعی بها در دست یکی ایشان قرار داشت، این مدعی بها از ذوالید است. چرا که ذوالید بودن وی را در برابر دیگران ترجیح میدهد.

## دعوای خرید از یک طرف و هبه از طرف دیگر

اگر دو شخص بر یک چیز دعوی نمودند، یکی دعوای خرید کند که گویا آن را از فلان شخص خریده و دیگر بگوید که آن را برایم فلان شخص هبه و تسلیم نموده است و هر دو برای اثبات دعوای خویش اقامه شهود کنند، در این صورت دعوای خرید راجح است. چرا که در خرید معاوضه از هر دو طرف صورت می‌گیرد و هبه تبع است، بناء عقد بیع نسبت به هبه قویتر است.

## دعوای گروی از طرف یک شخص و دعوای هبه از طرف شخصی دیگر

اگر شخصی دعوی نماید که این متاع را فلان شخص برایم گرو داده است و شخصی دیگری دعوی نماید که گویا آن را برایم فلان شخص هبه کرده و تسلیم شده ام، در این صورت دعوای گروی نسبت به دعوی دومی برتری دارد، چرا که در صورت گروی متاع در تضمین است اگر هلاک گردد مضمون است، حال آنکه در هبه تضمین وجود ندارد اگر هلاک گردید ضمان (تاوان) ندارد، و عقد مضمون نسبت به غیر مضمون مقدمت و اولی است.

**دعوی بر یک چیز غیر مقوض:** اگر دو شخص بر یک مدعی بها دعوی نمایند که در قبضه ایشان نباشد و هر یکی ایشان مدعی باشد که گویا چیز یاد شده را از فلان خریده است و در زمینه بینه را هم اقامه نماید پس اگر تاریخ شهادت یکی باشد هر دو در استحقاق با هم برابر اند و اگر تاریخ خرید یکی ایشان مقدمت بود وی بهتر است، چرا که وی مالک اولی است، و برای شهادت دومی محل باقی نه می‌ماند.

**دعوای حاصل مال:** اگر دو نفر که یکی ایشان ذوالید است بر حاصل یک مدعی بها دعوی نمایند بطور مثال دعوی نمایند که این چوچه حیوان من است و هر دو در زمینه شهود را اقامه کنند، در این جا شخصی که چوچه حیوان به دست وی است حق دار و بهتر است. از اینکه هر دو شهود دارند لیکن ذوالیدی ترجیح وی را به میان می‌آورد.

همچنان دعوی بر چیزی که یک بار انجام می‌یابد بطور مثال بگوید: که این لباس را

من بافته ام و شخصی دومی دعوی نماید که من بافته ام در این صورت شخصی حقدار است که کالا در دست وی باشد چرا که این در معنی نتاج می‌آید، اما هر آنچیزیکه چند بار انجام می‌یابد و به بینه ثابت می‌گردد بطور مثال شستن کالا، اگر خشکه شوی راجع به شستن با هم دعواهای نمایند و هر یکی ایشان بینه را اقامه کند در این مورد ولو که کالا در دست یکی ایشان قرار دارد لیکن هر دو شوینده پنداشته می‌شود و مستحق مزد هستند.

**دعوی ملکیت و خرید:** اگر شخص غیر ذوالید دعوی ملکیت مطلق چیزی را کند (یعنی بدون بیان سبب ملکیت دعوی ملکیت آنرا نماید) و شخص ذوالید دعوی نماید که از وی خریده است و هردو راجع به اثبات دعواهای خویش بینه را اقامه کردند، در این صورت ذوالید حقدار و مستحق است، چرا در این مورد هر دو بینه درست پنداشته می‌شود، ملکیت از شخص اولی بود سپس شخص دومی خریده است اما اگر دو نفر شهود را اقامه کردند و هر یکی ایشان گفتند که از طرف مقابل خریده است و در زمانیه کدام تاریخی را هم ذکر نکند که چی وقت خریده در این صورت شهود هر دو باطل و مال از ذوالید پنداشته می‌شود.

**فرق دو با چهار شاهد:** کثرت و تعداد شهود معیار ترجیح در دعواهی نمی‌باشد. اگر یکی از مدعیان دو نفر شاهد را حاضر و مدعی دومی چهار شاهد را اقامه کرد، هر دو برابر اند، چرا که شهادت چهار نفر با دو شاهد برابر است و به احضار شهود بیشتر کدام ترجیح داده نمی‌شود.

## فعالیت

طلاب به سه دسته تقسیم شوند و صورت‌های مختلف دعواهای دو نفر را که در درس بخوانش گرفتند بطور عملی تطبیق نمایند.

## ارزیابی



به صورتهای آتی جواب بگویید:

۱. اگر دو نفر دعوای خرید یک چیز را از یک شخص کنند و هر دو در زمینه شهود را اقامه کنند، کدام یکی از ایشان حقدار است؟
۲. اگر یک نفر دعوای خرید و دومی دعوای هبه را نماید و هر دو در زمینه شهود اقامه کنند کدام ایشان حقدار است؟
۳. اگر یک شخص دعوای گروی و دیگری دعوای هبه نماید و هر دو در زمینه بینه را اقامه کنند، کدام ایشان حقدار است؟
۴. اگر دو تن دعوای چیزی را کنند که در ذوالیدی شان قرار نداشته باشد و نزد شخص ثالث باشد و تاریخ را ذکر کنند، چه حکم دارد؟
۵. اگر دو نفر دعوای نمایند که این چوچه حیوان من و ملکیت من است و حال آنکه یکی ایشان ذوالید باشد و هر دو در زمینه بینه را اقامه کنند، چه حکم دارد؟
۶. اگر یک شخص غیر ذوالید دعوای ملک مطلق و دیگری که ذوالید است دعوای خرید از وی را نماید و هر دو شهود اقامه کنند چه حکم دارد؟
۷. فرق دو با چهار نفر شاهد چه است، آیا چهار شاهد نسبت به دو شاهد کدام برتری دارد؟

## کارخانه گی



از صورتهای مختلف دعوای دو نفر بر یک مدعی بها سه صورت آنرا در کتابچه‌های خود بنویسید.

## کتاب الدعوی

شاگردان عزیز!

در درس گذشته مسائل مختلف دعوی را خواندیم، در این درس می خواهیم، بعضی از صورتهای دفع و چگونگی تحلیف و مسائل دیگر را زیر بحث قرار دهیم.

(۱) وَمَنْ أَدْعَى قِصَاصًا عَلَى غَيْرِهِ فَجَحَدَ أُسْتَحْلِفَ، فَإِنْ نَكَلَ عَنِ الْيَمِينِ فِيمَا دُونَ النَّفْسِ لِزِمَهُ الْقِصَاصُ، وَإِنْ نَكَلَ فِي النَّفْسِ حُبْسَ حَتَّى يُقْرَأَ أَوْ يَحْلِفَ، وَعِنْدَهُمَا يُلْزَمُهُ الْأَرْشُ فِيهِمَا.

(۲) وَإِذَا قَالَ الْمُدَعِّي: لِي بَيْنَهُ حَاضِرَةٌ قَبْلَ لِخَصْمِهِ: أَعْطِهِ كَفِيلًا بِنَفْسِكَ ثَلَاثَةً أَيَامٍ، فَإِنْ فَعَلَ وَإِلَّا أُمِرَ بِمُلَازَمَتِهِ إِلَّا أَنْ يُكُونَ غَرِيبًا عَلَى الطَّرِيقِ، فَيَلَازِمُهُ مِقْدَارٌ بَعْدِهِ الْقَاضِي.

(۳) فَإِنْ قَالَ الْمُدَعِّي عَلَيْهِ: هَذَا الشَّيْءُ أَوْدَعَنِيهِ فُلَانُ الْغَائِبُ، أَوْ رَهَنَهُ عِنْدِي، أَوْ غَصَبْتُهُ مِنْهُ، وَأَقَامَ بَيْنَهُ عَلَى ذَلِكَ، فَلَا خُصُومَةَ بَيْنِهِ وَبَيْنِ الْمُدَعِّيِ، وَإِنْ قَالَ: ابْتَعْتُهُ مِنْ فُلَانِ الْغَائِبِ فَهُوَ خَصْمٌ.

(۴) وَإِنْ قَالَ الْمُدَعِّي: سُرِقَ مِنِّي، وَأَقَامَ الْبَيْنَةَ وَقَالَ صَاحِبُ الْيَدِ: أَوْدَعَنِيهِ فُلَانُ، وَأَقَامَ الْبَيْنَةَ لَمْ تَتَدَافَعْ الْخُصُومَةُ، وَإِذَا قَالَ الْمُدَعِّي: ابْتَعْتُهُ مِنْ فُلَانٍ، وَقَالَ صَاحِبُ الْيَدِ: أَوْدَعَنِيهِ فُلَانُ ذَلِكَ بِعِينِهِ سَقَطَتْ الْخُصُومَةُ بِغَيْرِ بَيْنَهُ.

(۵) وَالْيَمِينُ بِاللَّهِ تَعَالَى دُونَ غَيْرِهِ، وَيُؤْكَدُ بِذِكْرِ أَوْصَافٍ، وَلَا يُسْتَحْلِفُ بِالظَّلَاقِ وَلَا بِالْعَنَاقِ.

(۶) وَيُسْتَحْلِفُ الْيَهُودِيُّ بِاللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى، وَالنَّصَارَى بِاللَّهِ الَّذِي

أَنْزَلَ الْإِنْجِيلَ عَلَىٰ عِيسَىَ، وَالْجُوَسُىُّ بِاللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّارَ، وَلَا يَحْلِفُونَ فِي بُيُوتِ  
عِبَادَاتِهِمْ.

(٧) وَلَا يَجُبُ تَغْلِيطُ الْيَمِينِ عَلَى الْمُسْلِمِ بِرَمَانِ وَلَا بِكَانِ.

(٨) وَمَنْ أَدْعَى أَنَّهُ ابْنَاعَ مِنْ هَذَا عَبْدَهُ بِالْفِيْجَحَدَهُ، أُسْتَحْلِفَ بِاللَّهِ مَا بَيْنَكُمَا بَيْعٌ  
قَائِمٌ فِي الْحَالِ، وَلَا يُسْتَحْلِفُ بِاللَّهِ مَا بَعْتَ، وَيُسْتَحْلِفُ فِي الْفَضْبِ بِاللَّهِ مَا يُسْتَحْقِ  
عَلَيْكَ رَدًّا هَذِهِ الْعَيْنِ وَلَا رَدًّا قِيمَتَهَا، وَلَا يُسْتَحْلِفُ بِاللَّهِ مَا غَصَبَتْ، وَفِي النِّكَاحِ بِاللَّهِ  
مَا بَيْنَكُمَا نِكَاحٌ قَائِمٌ فِي الْحَالِ، وَفِي دَعْوَى الطَّلاقِ بِاللَّهِ مَا هِيَ بَائِنٌ مِنْكَ السَّاعَةِ كَمَا  
ذَكَرْتُ وَلَا يُسْتَحْلِفُ بِاللَّهِ مَا طَلَقْتَهَا.

(٩) وَإِذَا كَانَتْ دَارٌ فِي يَدِ رَجُلٍ، ادَّعَاهَا اثْنَانِ، أَحَدُهُمَا جَيْعَهَا، وَالْآخَرُ نِصْفَهَا، وَأَقامَا  
الْبَيْنَةَ، فَلِصَاحِبِ الْجَمِيعِ ثَلَاثَةُ أَرْبَاعِهَا، وَلِصَاحِبِ النِّصْفِ رُبْعُهَا عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَقَالَ  
أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: هِيَ بَيْنَهُمَا أَثْلَاثًا، وَلَوْ كَانَتْ الدَّارُ فِي أَيْدِيهِمَا، سَلَمَ لِصَاحِبِ  
الْجَمِيعِ نِصْفَهَا عَلَى وَجْهِ الْقَضَاءِ، وَنِصْفَهَا لَا عَلَى وَجْهِ الْقَضَاءِ.

(١٠) وَإِذَا تَنَازَعَا فِي ذَابَّةٍ، وَأَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَيْنَهَا نَتَجَتْ عِنْهُ وَذَكَرَا تَارِيخَنَا  
وَسِنُّ الدَّابَّةِ يوافِقُ أَحَدُ التَّارِيَخَيْنِ فَهُوَ أَوْلَى وَإِنْ أَشْكَلَ ذَلِكَ كَانَتْ بَيْنَهُمَا.

(١١) وَإِذَا تَنَازَعَا فِي ذَابَّةٍ، أَحَدُهُمَا رَاكِبُهَا، وَالْآخَرُ مُتَعَلِّقٌ بِلِجَامِهَا، فَالرَّاكِبُ أَوْلَى  
وَكَذَلِكَ إِذَا تَنَازَعَا بَعِيرًا وَعَلَيْهِ حَمْلٌ لِأَحَدِهِمَا، فَصَاحِبُ الْحَمْلِ أَوْلَى، وَإِذَا تَنَازَعَا  
قَمِيصًا أَحَدُهُمَا لَا يُسْهُ وَالْآخَرُ مُتَعَلِّقٌ بِكُمْمِ، فَاللَّالِبِسُ أَوْلَى.

## ترجمه

(۱) اگر شخصی علیه شخصی دیگر دعوای قصاص نمود و مدعی علیه انکار کرد، به منکر قسم داده می شود، اگر نکول کرد، و نکول او از قسم در چیزی باشد که کم از نفس بود در این صورت بالایش قصاص لازم است؛ اما اگر نکول اش در نفس بود تا

وقتی محبوس می‌گردد که اقرار یا قسم کند. و نزد صاحبین (رحمهمما الله) در هر دو صورت بالایش ارش (تاوان) لازم می‌گردد.

(۲) اگر مدعی گفت شهود من حاضر است در این صورت به طرف مقابل گفته می‌شود تا سه روز کفیل بالنفس (ضامن) بدهید اگر ضامن داد (خوب) ورنه مدعی مامور می‌گردد تا وی را پیگیری کند مگر اینکه مدعی علیه مسافر راه باشد پس تا مجلس قاضی (مدعی همراهش می‌باشد).

(۳) اگر مدعی علیه گفت این چیز را فلان شخص غایب نزدم طور گروی یا امانت گذاشته، یا از وی غصب نموده ام و شهود را اقامه کرد، پس میان وی و مدعی خصوصت نیست، اما اگر گفت: از فلان شخص غایب خریده ام در این صورت خصم تلقی می‌گردد.

(۴) اگر مدعی بگوید: از نزدم دزدی شده و در زمینه شهود را اقامه کند و ذوالید گفت فلان شخص نزدم امانت گذاشته و بینه را اقامه کرد خصوصت دفع نمی‌گردد، اگر مدعی گفت از فلان شخص خریده ام و ذوالید گفت نزدم فلان امانت گذاشته خصوصت بدون اقامه شهود دفع می‌گردد.

(۵) قسم به الله ﷺ داده می‌شود نه غیر، لیکن به ذکر صفات الله جل جلاله تاکید شده می‌تواند؛ و قسم به طلاق و عتاق داده نمی‌شود.

(۶) از یهودی به اسم الله ﷺ ای که بر موسی ﷺ تورات نازل کرده قسم گرفته می‌شود، از نصرانی به الله ﷺ ای که انجیل را بر عیسی ﷺ نازل نموده قسم گرفته می‌شود، از مجوس (آتش پرست) به الله ﷺ ایکه آتش را آفریده قسم گرفته می‌شود و از ایشان در عبادت خانه‌های شان قسم گرفته نمی‌شود.

(۷) در قسم بر مسلمان تغليظ به وقت یا جای (مانند ماه رمضان یا بر سر منبر) لازم

نیست.

(۸) اگر شخصی دعوا نمود که از وی غلام را به هزار (افغانی) خریده است لیکن طرف مقابل انکار ورزید در این صورت به الله قسم میخورد که میان وی و مدعی فعلاً بیع نیست لیکن اینگونه قسم باید داده نشود که من نه فروخته ام و در غصب باید به الله این طور قسم بخورد که وی حق گرفتن آن را ندارد و مستحق گرفتن قیمت آن نیز نیست و به الله این طور قسم نخورد که من غصب ننموده ام، و در نکاح این طور قسم داده شود که همین اکنون میان شما نکاح نیست، و در دعوای طلاق طوری قسم میخورد که این (زن) فی الحال از شما باشند (جدا) نیست که او بیان کرده است و اینگونه قسم داده نمی‌شود که قسم به الله تعالیٰ که او را طلاق نه کرده ام.

(۹) اگر خانه در ذوالیدی یک نفر باشد و دو شخص بر آن دعوا نمایند، یکی ایشان دعوای نصف و دیگری ایشان دعوای کل خانه را نماید و هر دو شهود را اقامه کنند، نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله برای شخصی که تمام خانه را دعوی کرده سه حصه (سه بر چهار) و صاحب دعوی نصف خانه ربع (حصة چهارم) داده می‌شود و نزد امام ابو یوسف و امام محمد رحمه‌الله خانه میان شان به سه حصه تقسیم می‌شود؛ و اگر خانه در دست هر دو ایشان بود به مدعی تمام خانه، نصف آن به اساس فیصله و نصف دیگر به سبب ذوالیدی آن بدون فیصله تسليم می‌شود.

(۱۰) اگر دو شخص در مورد یک حیوان منازعه کردند و هر دو شهود را نیز اقامه کردند که ان (حیوان) نزد او پیدا شده است و هر دو تاریخ را هم ذکر نمودند شخصی حقدار است که تاریخ وی به عمر حیوان برابر باشد، اما اگر مشکل بمیان آمد (عمر حیوان به تاریخ یکی هم برابر نبود) از هر دو می‌باشد.

(۱۱) دو نفر بر حیوانی که یکی از آنان بر آن سوار و دیگری لگام آن را بر دست دارد

دعوی نمودند. شخص سوار حقدار است، همچنان اگر در مورد شتر دعوی کردند و بار یکی از ایشان بالای آن باشد صاحب بار بهتر و حقدار است، همچنان اگر در مورد پیراهنی باهم جنجال کردند که یکی ان را پوشیده بود و دیگری آستین ان را گرفته بود شخص پوشیده بهتر و حقدار است.

## شرح دعوای قصاص

اگر شخصی بر کس دیگری دعوای قصاص نماید و مدعی علیه منکر شود، به منکر قسم داده می‌شود. اگر وی از قسم نکول کرد، دیده شود که دعوای قتل نفس است یا دعوای کم از نفس؛ قطع اطراف (اعضاء)، اگر دعوای قتل نفس باشد مدعی علیه محبوس می‌گردد تا اقرار کند و یا قسم نماید، اگر دعوای کم از نفس یعنی قطع اعضاء باشد در صورت نکول از قسم از مدعی علیه قصاص گرفته می‌شود، این حکم نزد امام ابوحنیفه رحمه‌للہ است، صاحبین رحمهما الله می‌گویند: در هر دو حالت ارش (خساره مالی) لازم است، زیرا نکول از قسم چنان دلیلی است که در آن شبھه است، بناءً مال واجب می‌گردد قصاص نمی‌شود.

چگونگی گرفتن ضامن: اگر مدعی دعوای نماید و بگوید که شهود من در شهر است و خواستار قسم مدعی علیه گردد، نزد امام ابوحنیفه رحمه‌للہ قسم داده نمی‌شود، و نزد صاحبین (رحمهما الله) قسم داده می‌شود؛ زیرا حلف حق مدعی است هر وقت بخواهد قسم داده میتواند، لیکن امام ابوحنیفه رحمه‌للہ می‌گوید: حق قسم وقتی بمیان می‌آید که مدعی از اقامه شهود عاجز شود از اینکه در اینجا احضار شهود ممکن است لذا به او قسم داده نمی‌شود بلکه از وی برای مدت سه روز ضامن گرفته می‌شود تا از گریز جلوگیری بعمل آید، اگر از دادن ضامن امتناع ورزید و مدعی علیه باشنده شهر

بود تا سه روز مدعی یا امین وی در پی وی می‌باشد (وی را تعقیب می‌کند) تا فرار نکند اما اگر مدعی علیه مسافر راه بود الی صدور فیصله و مجلس قاضی از وی نگهبانی می‌شود.

اگر مدعی به وقت تعیین شده شهود را حاضر نمود خوب، ورنه قاضی به مدعی علیه قسم میدهد، اگر قسم خورد حکم به ملامتی مدعی صادر می‌شود و یا مدعی او را قسم نمی‌داد او را رها کند، و اگر نکول کرد، حکم بالایش صادر نماید.

**دفع دعوی:** اگر مدعی علیه در جواب مدعی بگوید مدعی بهایی که در دست من است و تو بر آن دعوا داری، آنرا من از فلان (شخص غایب) بطور امانت، گروی یا غصب گرفته ام و دعوای خود را به شهود ثابت کرد و مدعی بها به حال خود موجود بود، در این صورت نزد امام ابوحنیفه رحمه اللہ خصوصیت از مدعی علیه دفع و ساقط می‌گردد؛ زیرا توسط شهود دعوای خویش را ثابت ساخت که دست وی دست خصوصیت نیست.

اگر مدعی علیه بگوید مدعی بها را از فلان شخص غایب خریده است در این صورت مدعی علیه از این خاطر خصم است که قبول نمود که دست او دست ملکیت است، یا مدعی دعوا نماید که این چیز از من دزدی شده است و مدعی علیه بگوید این چیز امانت فلان شخص نزدم است و در زمینه اقامه شهود نماید در این صورت نزد شیخین از مدعی علیه خصوصیت دفع نمی‌شود زیرا این سخن که از من دزدی شده است این چنین معنی دارد که آواز من دزدی کرده است اما او را از روی شفقت یاد نکرد تا حد بالایش لازم نشود، خلاصه جریان چنین شد که بگوید که: از من دزدی کردی، و این دعوا فعل شد و از این دعوا جدا شد که بگوید: این چیز از من غصب شده است. **امام محمد رحمه اللہ میگوید:** گفتار مدعی در این موضوع بمثابة آن است که بگوید از من غصب شده؛ زیرا در هر دو صورت دعوا فعل بالایش نیست.

اگر مدعی دعوا نماید، چیزی که در دست مدعی علیه است من آنرا از حامد خریده  
آم و مدعی علیه بگوید که چیزی یاد شده امانت حامد است در نزدم، در این صورت  
خصوصت از مدعی علیه دفع می‌گردد ولو به سخن خویش اقامه شهود نکند؛ زیرا هر  
دو بر این متفق اند که شئ مذکور از طرف شخص دیگری برایش رسیده است و  
دستش دست خصوصت نیست.

**چگونگی تحلیف:** قسم به نام الله ﷺ داده می‌شود، در یک حدیث مبارک آمده است  
که معنی آن قرار ذیل است: (اگر کسی قسم می‌خورد به الله ﷺ قسم بخورد و یا  
خاموش بماند).<sup>(۱)</sup> به طلاق و عتاق قسم داده نمی‌شود ولو که مدعی بر آن اصرار  
ورزد، یعنی نباید چنین گوید که به طلاق زن یا عتاق (آزادی برده) قسم است، چرا  
که قسم به طلاق و عتاق حرام است.

**تغییظ در قسم:** تغییظ در قسم بر مکان یا زمان واجب نیست، غلطت در زمان چنین  
است که در ماه مبارک رمضان، یا شب قدر یا روز جمعه یا بعد از نماز عصر (دیگر)  
قسم داده شود اما تغییظ در مکان آن است که در مسجد یا کعبه معظمه یا مسجد نبوی  
یا منبر قسم داده شود.

**حلف یهودی یا نصرانی:** یهودی در قسم خود چنین می‌گوید قسم من به آن الله باشد  
که تورات را بر موسی ﷺ نازل نموده، نصرانی می‌گوید قسم بر الله که انجیل را بر  
عیسی ﷺ نازل نموده و آتش پرست می‌گوید قسم بر الله که آتش را آفریده است، و  
به آنان در عبادت خانه‌هایشان قسم داده نمی‌شود.

**قسم به سبب یا حاصل:** در صورت انکار دیده شود اگر مدعی علیه منکر از سبب بود به  
همان سبب قسم داده می‌شود، اما اگر از حکم منکر بود به حاصل قسم داده می‌شود.  
اگر شخصی دعوا نمود که من از این شخص حاضر کتاب وی را به هزار افغانی خریده

۱. بخاری روایت کرده.

ام و مدعی علیه انکار ورزد که من نه فروخته ام، پس به حاصل قسم می نماید که میان من و وی بیع قائم نیست، و طوری قسم ندهد که قسم به الله من بالایش نفروخته ام، چرا که احتمال میرود که فروخته باشد لیکن دو باره بیع را فسخ کرده باشد. مدعی علیه در دعوای غصب چنین قسم می خورد که نه مستحق گرفتن آن است و نه مستحق قیمت آن، و طوری قسم نخورد که من غصب ننموده ام، چرا که احتمال میرود غصب ننموده باشد و سپس ارا اعاده کرده باشد یا اینکه بصفت تحفه گرفته باشد. در نکاح طوری قسم می خورد که قسم به الله که حالا میان میان نکاح نیست، و در مورد طلاق طوری قسم می خورد که قسم به الله که وی در این حال از من بائن (جدا) نیست، طوری که این زن ادعاء دارد، و طوری قسم نخورد که من به این زن طلاق نداده ام، چرا که احتمال دارد که طلاق واقع شده باشد و دو باره نکاح بسته شده باشد و یا رجوع ننموده باشد.

**دعوای دو نفر بر یک خانه:** اگر خانه در دست یک شخص باشد و دو نفر بر آن دعوا نمایند، یکی ایشان دعوای کل خانه و دیگری مدعی نصف آن گردد و هر دو اقامه شهود نمایند. نزد امام ابو حنیفه رحمه الله برای مدعی کل خانه سه ربع (سه بر چهار) و برای مدعی نصف آن ربع (حصة چهارم) آن داده می شود، چرا که مدعی نصف خانه در نصف متباقی آن کدام دعوای ندارد و آن از مدعی تمام خانه شد و در نصف خانه متباقی هر دو باهم برابر اند، لذا میان هر دو تقسیم می گردد.

اما امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله گفته اند، خانه میان شان به سه حصه تقسیم می گردد چرا که مدعی کل خانه دعوای دو حصه و مدعی نصف دعوای یک حصه آنرا دارد پس خانه باید به سه حصه تقسیم گردد؛ دو حصه آن از مدعی کل خانه و یک حصه متباقی از مدعی نصف آن می شود.

اما اگر در خانه هر دو ذوالید باشند به مدعی تمام خانه نصف آن به اساس فیصله و نصف متباقی آن بدون فیصله تسلیم می‌گردد. چرا نصف خانه بدون منازعه و نصف متباقی آن به اساس شهادت شهود از وی می‌گردد.

دعوای دو شخص بر یک حیوان: اگر در مورد یک حیوان دو شخص منازعه نمایند که در دست ایشان نباشد، و هر یک ادعا داشته باشد که نزد وی پیدا شده و هر دو در زمینه اقامه شهود نمایند و تاریخ را هم بیان نمایند اگر تاریخ یکی ایشان به عمر حیوان موافقت نماید در این صورت شخصی حقدار آن است که تاریخ وی موافق باشد، چرا که ارائه تاریخ درست شهادت شهود را تأیید می‌کند.

اگر تاریخ هر دو با عمر حیوان موافقت نداشته باشد در این صورت نصف از یکی و نصف از دیگری می‌شود.

اگر دعوا در مورد حیوانی باشد که در دسترس یکی از آنان باشد و هر دو اقامه شهود نمایند در این صورت حیوان از ذوالید است ولو که تاریخ آنرا هم بیان نکرده باشد زیرا وی از یکطرف ذوالید و از طرف دیگر شهود دارد.

اگر یکی ایشان سوار و دیگر قیضه را گرفته بود در این صورت شخص سوار حقدار است، چرا که تصرف شخص سوار نسبت به پیاده روشن و واضح است.

اگر در مورد شتر با هم دعوا داشتند، و بار یکی از ایشان بر آن بود صاحب بار حقدار است چرا که تصرف اش روشن است.

همچنان اگر بالای پیراهنی دعوا کنند که یکی از ایشان آن را به تن کرده و دومی آستین های آن را گرفته باشد در این صورت شخصی که پیرهن را به تن دارد مستحق تراست چرا که وی نسبت به طرف مقابل تصرف بیشتر و قویتر دارد.

## فعالیت

تفاوت تحلیف یهودی، نصرانی و مجوسی را بیان کنند.

## ارزیابی



۱. اگر شخصی بر کسی دعوای قصاص نماید و مدعی علیه منکر شود، در این حال از طرف قاضی چه اجراتی بعمل می آید؟
۲. از مدعی علیه چی وقت ضامن گرفته می شود؟
۳. چند صورت دفع دعوا را بیان نمایید.
۴. چگونگی حلف را بیان دارید.
۵. آیا قسم تغليظ بزمان و مكان درست است؟
۶. چگونگی تحلیف یهودی، نصرانی و مجوسی را بیان دارید.
۷. قسم به سبب یا حاصل چه وقت داده می شود؟ و تفاوت آن چه و چطور است؟
- ۸- اگر در خانه بی یک شخص ذوالید باشد و دو نفر بر آن دعوی نمایند یکی مدعی تمام خانه و دیگری مدعی نصف آن گردد و هر دو شهود را اقامه کنند، حکم در آن چگونه صورت می گرد؟

## اختلاف بایع و مشتری در ثمن و مبیعه

طوريکه در درس گذشته راجع به دعوا، دفع دعوا و چگونکی فیصله میان مدعی و مدعی علیه بیانات بعمل آمد، در این درس راجع به اختلاف مشتری و بایع در اندازه ثمن و مبیعه که آنان هم مدعی و مدعی علیه اند، صحبت بعمل خواهد آمد.

(۱) **وَإِذَا اخْتَلَفَ الْمُتَبَيَّنُ فِي الْبَيْعِ، فَادْعَى الْمُشْتَرِي ثَنَّا وَادْعَى الْبَائِعُ أَكْثَرَ مِنْهُ، أَوْ اعْتَرَفَ الْبَائِعُ بِقَدْرٍ مِنْ الْمُبِيعِ وَادْعَى الْمُشْتَرِي أَكْثَرَ مِنْهُ وَأَقَامَ أَحَدُهُمَا الْبَيْنَةَ، قُضِيَ لَهُ بِهَا.**

(۲) **وَإِنْ أَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْبَيْنَةَ، كَانَتْ الْبَيْنَةُ الْمُبْتَدَأَ لِلرِّيَاهَةِ أَوْلَى، فَإِنْ لَمْ يُكُنْ لِكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَيْنَةٌ قِيلَ لِلْمُشْتَرِي: إِمَّا أَنْ تَرْضَى بِالثَّمَنِ الَّذِي ادْعَاهُ الْبَائِعُ وَإِلَّا فَسَخَنَ الْبَيْعَ، وَقِيلَ لِلْبَائِعِ: إِمَّا أَنْ تُسْلِمَ مَا ادْعَاهُ الْمُشْتَرِي مِنْ الْمُبِيعِ وَإِلَّا فَسَخَنَ الْبَيْعَ، فَإِنْ لَمْ يَتَرَاضِيَا، اسْتَحْلَفَ الْحَاكِمُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى دَعْوَى الْآخَرِ يُبَيَّنُهُ بِيَمِينِ الْمُشْتَرِي. فَإِذَا حَلَّفَا فَسَخَ الْقَاضِي الْبَيْعَ بَيْنَهُمَا، فَإِنْ نَكَلَ أَحَدُهُمَا عَنِ الْيَمِينِ لَرِمَهُ دَعْوَى الْآخَرِ.**

(۳) **وَإِنْ اخْتَلَفَا فِي الْأَجَلِ أَوْ فِي شَرْطِ الْخِيَارِ أَوْ فِي اسْتِيفَاءِ بَعْضِ الثَّمَنِ، فَلَا تَحَالِفَ بَيْنَهُمَا، لِأَنَّ هَذَا اخْتِلَافٌ فِي غَيْرِ الْمُعْقُودِ عَلَيْهِ وَالْمُعْقُودِ بِهِ، وَالْقُولُ قَوْلُ مَنْ يَنْكِرُ الْخِيَارَ وَالْأَجَلَ مَعَ يَمِينِهِ.**

(۴) **فَإِنْ هَلَكَ الْمُبِيعُ ثُمَّ اخْتَلَفَا فِي الثَّمَنِ فَلَا تَحَالِفَ عِنْدَ أَبِي يُوسُفَ، وَالْقُولُ قَوْلُ الْمُشْتَرِي فِي الثَّمَنِ مَعَ يَمِينِهِ، وَقَالَ مُحَمَّدٌ: يَتَحَالَّفَانِ وَيُفْسَخُ الْبَيْعُ عَلَى قِيمَةِ الْهَالِكِ.**

(۵) **وَإِنْ اخْتَلَفَ الزَّوْجَانِ فِي الْمُهْرِ، فَادْعَى الرَّزْوُجُ أَنَّهُ تَزَوَّجَهَا بِالْفِ، وَقَالَتْ: بِالْفَينِ، فَأَيَّهُمَا أَقَامَ الْبَيْنَةَ قُبِّلَتْ يَبْيَنُهُ، وَإِنْ أَقَاماً جَمِيعًا الْبَيْنَةَ فَالْبَيْنَةُ بَيْنَهُمَا الْمُرَأَةُ، وَإِنْ لَمْ يُكُنْ لَهُمَا**

بَيْنَهُ تَحَالِفًا عِنْدَ أَبِي حَنْيفَةَ وَمُحَمَّدٍ وَلَمْ يُفْسِدْ النِّكَاحُ وَلَكِنْ يُجَكِّمُ مَهْرَ الْمِثْلِ، فَإِنْ كَانَ مِثْلًا مَا اعْتَرَفَ بِهِ الزَّوْجُ أَوْ أَقْلَ قُضِيَ بِمَا قَالَ الرَّوْجُ، وَإِنْ كَانَ مِثْلًا مَا ادَّعَتْهُ الْمَرْأَةُ أَوْ أَكْثَرَ، قُضِيَ بِمَا ادَّعَتْهُ الْمَرْأَةُ، وَإِنْ كَانَ مَهْرُ الْمِثْلِ أَكْثَرَ مِمَّا اعْتَرَفَ بِهِ الزَّوْجُ وَأَقْلَ مِمَّا ادَّعَتْهُ الْمَرْأَةُ، قُضِيَ لَهَا بِمَهْرِ الْمِثْلِ.

### ترجمه

(۱) وقتیکه بین بایع و مشتری در بیع اختلاف پیدا شود؛ طوریکه: خریدار دعوای ثمن کم نماید، و فروشنده دعوای زیادت آنرا کند، ویا بایع به یک اندازه مبیعه اعتراف نماید و مشتری دعوای زیادت آنرا داشته باشد و یکی از ایشان شهود را اقامه کند فیصله به نفع وی صادر می‌گردد.

(۲) اگر هر دو اقامه شهود نمایند شهادت شاهدی معتبر است که زیادت را به اثبات میرساند. اما اگر یکی هم شهود اقامه نکند، به مشتری گفته شود: یا به قیمتی که بایع دعوا دارد قناعت کن و الا بیع را فسخ می‌سازیم. و به بایع گفته شود: آنچیزی را که مشتری راجع به مبیعه دعوا دارد تسلیم نماید و الا بیع را فسخ می‌سازیم. اگر طرفین رضایت نشان ندادند حاکم (قاضی) به هر یکی ایشان در مورد طرف مقابل قسم می‌دهد، آغاز قسم از خریدار می‌شود. وقتیکه هر دو قسم کردند قاضی بیع را فسخ می‌نماید اما اگر یکی ایشان از قسم نکول کرد دعوای جانب دیگر بالایش لازم گردد.

(۳) اگر در مورد تاریخ (مهلت) و خیار شرط، یا بدست آوردن حصه یی از ثمن اختلاف واقع گردد، در این صورت میان شان قسم (تحالف) نیست، چرا که اختلاف یاد شده نه در معقود عليه است و نه در معقود به (بلکه اختلاف در چیز دیگرست) همراه با قسم سخن شخصی مدار اعتبار است که از خیار و تاریخ منکر باشد.

(۴) اگر مبیعه هلاک گردیده بود و سپس در ثمن اختلاف کردند، نزد امام ابویوسف رحمه اللہ علیہ در زمینه بالای یک دیگر قسم خوردن نیست، در ثمن سخن مشتری با قسم معتبر است.

امام محمد ﷺ می‌گوید هر دو به یک دیگر قسم می‌دهند، بیع به قیمت چیزی هلاک شده فسخ می‌گردد.

(۵) اگر زن و شوهر با هم در مورد مهر اختلاف کنند؛ مرد دعوا نماید که مهر مثلاً یک هزار (افغانی) است و زن دعوا نماید که مهر دو هزار است، پس کسیکه شهود را اقامه کرد پذیرفته می‌شود. اگر هر دو شهود را اقامه کردن شهادت زن مدار اعتبار است، اما اگر هر دو از اقامه شهود عاجز شدند نزد امام ابو حنیفه رض به هر دو قسم راجع می‌شود و نکاح را فسخ نمی‌کند به مهر مثل اصدار حکم می‌نماید، اگر مقدار مهر به اندازه بود که مرد دعوا داشت یا کمتر از آن، به چیزی فیصله صورت می‌گیرد که مرد گفته بود، اما اگر مهر مثل به اندازه مدعای زن باشد یا از آن بیشتر در این صورت فیصله مطابق گفتار زن صادر می‌شود، اما اگر مهر مثل کمتر از دعوای زن و بیشتر از مقداری بود که مرد دعوا داشت برای زن به مهر مثل اصدار حکم می‌شود.

## شرح

### بیان قسم به یک دیگر (تحالف):

تحالف از باب تفاعل است، باب تفاعل صدور عمل از جانین را افاده می‌کند، لذا معنی تحالف قسم خوردن جانین را گویند. احیاناً به اساس عوامل در صورت‌های مختلف میان بایع و مشتری اختلاف پیدا می‌شود. اختلاف یاد شده ایجاب می‌کند که به قسم حل و فصل شود، چرا که هر یکی ایشان مدعی و مدعی علیه است، چند صورت اختلاف قرار ذیل است:

۱- اختلاف جانین در مورد ثمن و مبیعه: اگر میان بایع و مشتری در اندازه ثمن یا مبیعه اختلاف پیدا شود؛ بطور مثال: فروشنده بگوید: قیمت مبیعه هزار افغانی است، و مشتری بگوید پنجصد افغانی است. یا در مقدار مبیعه اختلاف واقع شود؛ بطور مثال بایع بگوید: ده کیلو گرام است و مشتری بگوید پانزده کیلو گرام است. در این صورت

هر یکی ایشان که اقامه شهود کرد به نفعش فیصله صادر می‌گردد، چرا که صاحب شهادت دعوای خود را به حجت و دلیل ثابت ساخت، اما اگر هردوی آن‌ها اقامه شهود کردنده شهادت کسی را جح و بهتر است که زیادت را ثابت می‌سازد، چرا که شاهد برای اثبات آورده می‌شود و کسیکه دعوای اثبات می‌کند مدعی پنداشته می‌شود، و احضار شاهد بر مدعی است، و در زیادت کدام تصادمی هم وجود ندارد در زیادت ثمن بایع مدعی است و در زیادت مقدار مبیعه مشتری مدعی است.

**ب: اختلاف در اندازه ثمن و مقدار مبیعه:** بطور مثال احمد دعوا کرد این موتر را به محمود به قیمت دو صد هزار افغانی بفروش رسانیده است، و در مقابل، محمود دعوا کند که دو موتر را از وی به صد هزار افغانی خریده ام، و هر دو در زمینه اقامه شهود نمایند، در مورد اندازه ثمن؛ شهود بایع مدار اعتبار است، اما راجع به مقدار مبیعه؛ شهود مشتری قابل اعتبار می‌باشد، اما اگر هر دو از اقامه شهود عاجز شدند، هر یک باید به دعوای طرف مقابل راضی شود، در صورت اختلاف در ثمن، قاضی باید به مشتری بگوید کدام دعوای را که بایع کرده قبول کن، ورنه! بیع را فسخ می‌کنم، اما اگر اختلاف در مورد مقدار مبیعه بود به بایع بگوید دعوای که مشتری راجع به مقدار دارد به همان اندازه برایش تسلیم کن ورنه بیع را فسخ می‌کنم، و یا هر دو قسم می‌خورند اگر هر دو به حرف یک دیگر راضی شدند در این صورت حکم واضح و آشکار است و الا به هر دو قسم میدهد.

به چه کسی باید نخست قسم داده شود؟

نzd امام محمد<sup>علیه السلام</sup>، نخست به خریدار (مشتری) قسم داده می‌شود، که این قول آخری امام ابو یوسف<sup>علیه السلام</sup> است. از امام ابو حنیفه<sup>علیه السلام</sup> همچنین روایت آمده است و این درست هم است، چرا که مطالبه ثمن در اول از مشتری می‌شود و وی انکار می‌ورزد و این هنگامی صورت می‌گیرد که بیع عین در بدل دین باشد، و الا قاضی اختیار دارد که به

هر یک قسم بدهد، هر گاه طرفین قسم خوردن بیع را فسخ می کند، اما اگر یکی ایشان از قسم نکول کند دعوای طرف مقابل لازم می گردد.

**ج: اختلاف در مدت:** صورت اختلاف در مدت طوری است که بایع و مشتری راجع به وقت با هم اختلاف نمایند، بطور مثال خریدار بگوید ثمن مؤجل است و بایع بگوید ثمن معجل است، یا مشتری بگوید ثمن به تأجیل یک سال است و بایع بگوید بتاجیل شش ماه است، یا یکی ایشان بگوید وقت تعیین شده است و دیگر منکر شود.

**د: اختلاف در خیار شرط:** بطور مثال یکی بگوید من دو روز خیار دارم، و دومی انکار نماید، یا اینکه یکی ایشان دعوای خیار سه روز را داشته باشد و دومی دو روز.

**ه: اختلاف در قبض:** بطور مثال مشتری بگوید بخشی از ثمن مبیعه را پرداخته ام و بایع انکار نماید یا یکی ایشان بگوید اینقدر قیمت را تأديه کرده ام و طرف مقابل انکار ورزد، در این صورت نزد احناف بالای یک جانب هم قسم نیست، بلکه به هدایت حدیث معروف (البینة على المدعى و اليمين على من أنكر) تنها بالای منکر قسم است.

**و: اختلاف در ثمن مبیعه بعد از هلاکت آن:** بعد از اینکه مبیعه هلاک گردید میان بایع و مشتری در مورد ثمن آن اختلاف بین آمد، نزد امام ابویوسف رحمه اللہ علیہ قول مشتری با قسم معتبر است، زیرا منکر است، و نزد امام محمد رحمه اللہ علیہ باید به هر دو قسم داده شود، چرا که هر دو اقامه دعوا می کند و طرف مقابل انکار می ورزد، وقتیکه هر دو قسم خوردن بیع به قیمت هالک فسخ می گردد، لیکن امام ابویوسف رحمه اللہ علیہ میگوید: قسم دادن به آن ها بعد از قبض مبیعه امر خلاف قیاس است.

**ز: اختلاف در قیمت مبیعه بعد از هلاک یک حصة آن:** بطور مثال اگر مبیعه دو موتر باشد و یکی ایشان حریق گردد و میان طرفین راجع به قیمت آن اختلاف پیدا شود. امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ می فرماید: در زمینه بالای یک دیگر قسم خوردن نیست و سخن مشتری با قسم معتبر است ولی اگر بایع راضی شد که حصة موثر از بین رفته را ترک می کند،

پس هر دو قسم می‌کنند و موتر سالم را مسترد می‌نماید و برای بایع هیچ چیز نیست. ح: اختلاف شوهر و زن در مهر: بطور مثال میان زن و شوهر در مورد مهر اختلاف آید؛ طوریکه: شوهر مدعی باشد که نکاح به بیست هزار افغانی صورت گرفته و زن بگوید به سی هزار افغانی، در این صورت سخن شخصی اعتبار دارد که اقامه شهود نماید و فیصله به نفع وی صادر می‌گردد، اما اگر هر دو اقامه شهود نمایند، حرف زن قابل اعتبار است؛ چرا که زن زیادت را ثابت می‌کند، اما اگر هر دو از اقامه شهود عاجز شدند، نزد امام صاحب ح بالای هر دو قسم است مگر نکاح فسخ نمی‌شود به خاطری که اثر تحالف از بین بردن تسمیه است که به نکاح ضرر نمی‌رساند. زیرا که مهر در نکاح تابع است و عدم تعیین مهر نکاح را فاسد نمی‌سازد. لیکن بیع چنین نیست وقتیکه ثمن مسمی نشود، بیع فاسد می‌شود، پس وقتیکه عقد نکاح بحال خود باقی ماند به مهر مثل فیصله صادر می‌شود، و فیصله طبق دعوای زن و شوهر صورت می‌گیرد.

## فعالیت

طلاب میان خود صورت‌های اختلاف مدعی و مدعی علیه را بایکدیگر مطرح نموده، واضح سازند که نخست به کی قسم داده می‌شود؟

## ارزیابی

- ۱- معنی تحالف را بیان کنید.
- ۲- صورت‌های اختلاف در ثمن و مقدار مبیعه را بیان کنید.
- ۳- اختلافیکه میان مرد و زن راجع به مهر واقع می‌شود، صورت آنرا بیان نمایید.
- ۴- صورت اختلافی را از هلاکت بعض مبیعه بمیان می‌آید تحریر دارید.

## اختلاف مؤجر و مستأجر در اجاره

در درس گذشته اختلاف بایع و مشتری را خواندیم، در این درس اختلاف اجیر و مستأجر را بخوانش خواهیم گرفت.

(۱) وَإِذَا اخْتَلَفَا فِي الْإِجَارَةِ قَبْلَ اسْتِيْفَاهِ الْمُعْقُودِ عَلَيْهِ تَحَالَّفَا وَتَرَادَا.

(۲) وَإِنْ اخْتَلَفَا بَعْدَ اسْتِيْفَاهِ الْمُعْقُودِ عَلَيْهِ لَمْ يَتَحَالَّفَا وَيَكُونُ الْقُولُ قَوْلُ الْمُسْتَأْجِرِ مَعَ يَمِينِهِ.

(۳) وَإِنْ اخْتَلَفَا بَعْدَ اسْتِيْفَاهِ بَعْضِ الْمُعْقُودِ عَلَيْهِ تَحَالَّفَا وَفُسِّخَ الْعَقْدُ فِيمَا بَقِيَ وَكَانَ الْقُولُ فِي الْمَاضِي قَوْلُ الْمُسْتَأْجِرِ.

(۴) وَإِذَا اخْتَلَفَ الرَّوْجَانُ فِي مَتَاعِ الْبَيْتِ فَمَا يَصْلُحُ لِلرَّجَالِ فَهُوَ لِلرَّجُلِ وَمَا يَصْلُحُ لِلنِّسَاءِ فَهُوَ لِلنِّسَاءِ وَمَا يَصْلُحُ لَهُمَا فَهُوَ لِلرَّجُلِ.

(۵) فَإِنْ مَاتَ أَحَدُهُمَا وَاخْتَلَفَ وَرَثَتْهُ مَعَ الْآخَرِ فَمَا يَصْلُحُ لِلرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَهُوَ لِلْبَاقِي مِنْهُمَا.

(۶) وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ: يُدْفَعُ لِلنِّسَاءِ مَا يَجْهَزُ بِهِ مِثْلُهَا وَالْبَاقِي لِلرَّجُلِ مَعَ يَمِينِهِ.

(۷) وَمَنْ أَدَعَى نَسَبَ أَحَدِ التَّوَامِينِ ثَبَّتْ نَسَبُهُمَا مِنْهُ.

### ترجمه

(۱) هر گاه (مؤجر و مستأجر) در مورد اجاره قبل از تسلیمی معقود عليه با هم اختلاف کنند، هر دو قسم می خورند و به اجاره خاتمه داده می شود.

(۲) اگر بعد از تسلیمی معقود عليه با هم اختلاف نمایند، هر دو قسم نه می خورند و

قول مستأجر با قسم وی قابل اعتبار است.

(۳) اگر بعد از تسلیمی بخشی از معقود عليه باهم اختلاف کردند، هر دو قسم می‌خورند و عقد در مورد بخش متباقی فسخ می‌گردد و در زمان ماضی قول مستأجر قابل اعتبار است.

(۴) هرگاه زن و شوهر با هم در وسایل خانه اختلاف کردند، هر آن چیزیکه مورد استفاده مرد باشد از مرد و هر آنچیزیکه قابل استفاده زن باشد از زن است، اما اشیایی که قابل استفاده هر دو باشد از مرد است.

(۵) اگر یکی از ایشان فوت نمود و ورثه متوفی با آن شخصی که زنده است اختلاف نمایند، تمامی اشیایی که مورد استفاده زن و مرد است از شخص (زنده) است.

(۶) امام ابویوسف رحمه‌للہ گفته است: به زن اشیایی داده می‌شود که به زن‌های هم مثل ایشان در جهیز داده می‌شود و اموال متباقی بعد از قسم به مرد داده می‌شود.

(۷) شخصی که دعوای نسب یکی از نوزادان دوگانه را نماید، نسب هر دو از وی ثابت می‌گردد.

## شرح

**اختلاف در اجاره:** طبق متن، سه صورت اختلاف در اجاره قرار ذیل واضح می‌گردد:

**صورت اولی:** اگر اجاره دهنده و اجاره گیرنده در مورد اجوره یا منفعت آن قبل از تسلیمی معقود عليه با هم اختلاف کنند؛ بطور مثال اجاره گیرنده بگوید: یک عراده موتر کرولا را برای یک ماه در بدل ده هزار افغانی به اجاره تسلیم نمودی، لیکن اجاره دهنده بگوید: بلکه در بدل پانزده هزار افغانی داده بودم.

در این صورت اجاره فسخ می‌گردد، و برای هر دو قسم (تحالف) بخاطری داده می‌شود که هریکی ایشان از سخن طرف مقابل منکر و دعوای سخن خود را دارد. گرچه برای تحالف موجودیت معقود عليه (منفعت) یک امر ضروری است لیکن در

این جا موجودیت عین اجاره شده (موتر) در بدل منفعت آن کفایت می‌کند و تحالف بمیان می‌آید.

**صورت دومی:** هرگاه اجاره دهنده و اجاره گیرنده بعد از تسلیمی معقود عليه باهم در مورد اجوره یا منفعت آن، اختلاف کنند، تحالف بمیان نمی‌آید. اصلاً در این مسایل، اجاره به بیع قیاس می‌گردد، مثیلکه برای تحالف در بیع موجودیت می‌بینیم ضروری بوده همچنان برای تحالف در اجاره موجودیت معقود عليه (منفعت) ضروری است و در اینجا منفعت (فایده گرفتن از موتر) معدهم است، یعنی فایده گرفتن از موتر عرض است و عرض در دو وقت موجودشده نمی‌تواند بلکه بعد از موجودیت دو باره معدهم گردیده. بدین اساس تحالف بمیان نمی‌آید و در اجوره سخن اجاره گیرنده با قسم بخاطری قابل اعتبار است که طرف مقابل مطالبه زیادت را کرده است و وی منکر است، و سخن منکر قابل اعتبار است.

**صورت سومی:** و این طوری است که بعد از تسلیمی بخشی از معقود عليه طرفین با هم اختلاف کنند.

در بحث اجاره خوانده بودیم که عقد اجاره به دست آوری منافع اجاره قدم به قدم بمیان می‌آید. بدین اساس صورت فوقانی دو بخش دارد، که هر بخش آن عقد جدا بحساب می‌رود و حکم جداگانه دارد که قرار ذیل است:

۱- یک بخش آن طوری است که برخی از منفعت آن بدست آمده باشد، این عقد مثل صورت دومی قبلی است و همان حکم بالایش تطبیق می‌گردد.

۲- بخش دومی این صورت طوری است که منفعت بدست نیامده باشد، این عقد مانند صورت اولی است که بیان گردید و همان حکم بالایش تطبیق می‌گردد.

اختلاف مرد و زن در مورد سامان و اثاثیه خانه: اگر در مدت نکاح یا بعد از طلاق

میان مرد و زن در مورد سامان و لوازم خانه اختلاف واقع شود، و هر کدام دعوای ملکیت آنرا نماید، پس آن لوازمه که مورد استفاده مردها می‌باشند، مانند دستار، تفنگ و امثال آن، اینها از شوهر است؛ زیرا ظاهر حال به آن گواه است که این مال مربوط شوهر است. همچنان آن اشیایی که استعمال آن به زنان اختصاص دارد مانند چادری، چوری و غیره بر اساس ظاهر حال، ملکیت زن شمرده می‌شوند، البته هر دو در این نوع مالها سوگند می‌کنند و سخن شان مستند به قسم معتر است.

آن چیزهایی که قابل استفاده زن و مرد هر دو باشد؛ مانند ظروف، زمین، رختخواب و امثال آن، این گونه لوازم ملکیت مرد شمرده می‌شوند؛ زیرا بر بنیاد رسم و دستور، بیشتر سامان خانه از مرد می‌باشد و نیز نسبت خانه به او می‌شود، و در مقابل در حصة مالکیت زن کدام دلیل جداگانه نیست، بر این اساس مرد، ذوالید بوده و قسم به وی متوجه می‌شود.

**چگونگی اختلاف پس از مرگ زن و یا شوهر:** اگر شوهر فوت کرد، و ورثه‌اش با زن او در مورد سامان خانه دعوا کردند، به نزد امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ سامانها و لوازمه که مورد استفاده مردان و زنان باشند از ذوالید زن شناخته می‌شود و ورثه، مدعیان شمرده می‌شوند که باید گواهان بیاورند، در غیر آن قسم متوجه زن می‌شود، بدلیل اینکه زن حیات و ذوالیده است، در حالیکه شوهر فوت کرده و قابلیت ذوالیدی را ندارد.

در مورد این دعوا امام ابویوسف رحمه اللہ علیہ می‌گوید: در هر دو صورت (زنده‌گی و یا مرگ) برای زن آن مقدار از سامان خانه داده می‌شود طوریکه نظیر این زن، جهیز زنان دیگر باشد، زیرا از روی عرف و عادت، زن با خود جهیز (سامان خانه) را به منزل شوهر می‌آورد که این دلیل مقایسه دلیل ذوالیدی شوهر قویتر است. البته بر علاوه جهیز

دیگر سامان و لوازم خانه در دست شوهر می‌باشد، پس سخن‌وی و وارثان شوهر همراه قسم مدار اعتبار است.

دعوای نسب یکی از دو طفل دوگانه گی (توأمین): دوگانه گی (توأمین) به آن دو کودک از یک مادر اطلاق می‌گردد که فاصله پیدایش بین هر دو کمتر از شش ماه باشد. طوریکه نطفه دوگانه گی یکبار در رحم مادر تقرر می‌گیرد، لذا امکان ندارد که اولاد پدرهای جداگانه باشند، بدین اساس هرگاه کسی دعوای نسب یکی از توأمین را کرده، نسب هر دو از همان شخص ثابت می‌گردد.

## فعالیت

طلاب در مورد سامان و لوازم خانه باهم بحث کرده و تشخیص نمایند که کدام نوع سامان مورد استفاده شوهر و کدام سامان مورد استفاده زن و کدام سامان مورد استفاده هر دو می‌شوند.

## ارزیابی



- ۱\_ هرگاه پس از عقد اجاره و قبل از عملی نمودن آن در اجاره اختلاف واقع گردد، حکم‌ش چگونه است؟
- ۲\_ اگر بعد از عملی شدن اجاره (تسلیم معقود عليه) در مورد اجرت یا منافع بین طرفین اختلاف واقع شود، حکم آن چگونه است؟
- ۳\_ هرگاه زن و شوهر ادعای مالکیت سامان و اثاثیه خانه را نمایند، کدام نوع سامان حق هر یک آن‌ها شناخته می‌شود؟

۴\_ در صورتیکه از طرف ورثه شوهر و یا زن با شوهر و یا زن در مورد سامان خانه دعوا صورت گیرد، حل اختلاف آن‌ها چطور است؟

۵\_ توأمین را تعریف نمایید، و بگویید که آیا در صورت دعوا و ثبوت نسب یکی از توأمین، نسب دیگری ثابت می‌شود؟

## کتاب شهادت

در دروس گذشته احکام دعوا و راههای حل و فصل آن را خواندیم، اکنون به خواندن کتاب شهادت آغاز می‌کنیم. شریعت اسلام تحمل شهادت و ادا کردن آنرا نهایت مهم می‌داند تا شهادت بطريقه درست ادا گردد و از کتمان آن منع نموده است. زیرا اثبات حقوق بندگان و فیصله علیه مجرمان اکثراً از همین طریق صورت می‌گیرد.

### (۱) کتاب الشهادات

- (۲) الشهادة: فَرَضْ يَلْرُمُ الشُّهُودَ أَذْوَهَا وَلَا يَسْعُهُمْ كِتْمَانُهَا إِذَا طَالَبُهُمْ الْمُدَعِّي.
- (۳) وَالشَّهَادَةُ فِي الْحُدُودِ يَخِيرُ فِيهَا الشَّاهِدُ بَيْنَ السُّرْتِ وَالْإِظْهَارِ وَالسُّرَّ أَفْضَلُ إِلَّا أَنَّهُ يُجَبُ أَنْ يَشْهَدَ بِالْمَالِ فِي السَّرَّاقَةِ فَيَقُولُ: «أَخْذَ» وَلَا يَقُولُ: «سَرَقَ».
- (۴) وَالشَّهَادَةُ عَلَى مَرَاتِبٍ: مِنْهَا الشَّهَادَةُ فِي الزِّنَاءِ، يُعْتَبَرُ فِيهَا أَرْبَعَةُ مِنْ الرِّجَالِ وَلَا تُقْبَلُ فِيهَا شَهَادَةُ النِّسَاءِ. وَمِنْهَا الشَّهَادَةُ بِبَقِيَّةِ الْحُدُودِ وَالْقِصَاصِ، يُقْبَلُ فِيهَا شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ وَلَا يُقْبَلُ فِيهَا شَهَادَةُ النِّسَاءِ.
- (۵) وَمَا سَوَى ذَلِكَ مِنْ الْحُقُوقِ، يُقْبَلُ فِيهِ رَجُلَانِ أَوْ رَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ، سَوَاءً كَانَ الْحَقُّ مَالًا أَوْ غَيْرَ مَالٍ، مِثْلُ النِّكَاحِ وَالْعَنَاقِ وَالْطَّلاقِ وَالْوَكَالَةِ وَالْوَصِيَّةِ.
- (۶) وَيُقْبَلُ فِي الْوِلَادَةِ وَالْبَكَارَةِ وَالْعُيُوبِ بِالنِّسَاءِ فِي مَوْضِعٍ لَا يَطْلُعُ عَلَيْهِ الرِّجَالُ شَهَادَةً امْرَأَةً وَاحِدَةً.
- (۷) وَلَا بُدَّ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ مِنْ الْعَدَالَةِ وَلَفْظِ الشَّهَادَةِ، فَإِنْ لَمْ يَذْكُرِ الشَّاهِدُ لَفْظَ الشَّهَادَةِ

وَقَالَ أَعْلَمُ أَوْ أَتَيْقَنُ لَمْ تُقْبَلْ شَهَادَتُهُ.

(٨) وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: يُقْتَصِرُ الْحَاكِمُ عَلَى ظَاهِرِ عَدَالَةِ الْمُسْلِمِ إِلَّا فِي الْحُدُودِ وَالْقِصَاصِ، فَإِنَّهُ يَسْأَلُ عَنِ الشُّهُودِ، فَإِنْ طَعَنَ الْخَصْمُ فِيهِمْ سَأَلَ عَنْهُمْ. وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: لَا بُدَّ أَنْ يُسَأَلَ عَنْهُمْ فِي السُّرُّ وَالْعَلَانِيَةِ.

(٩) وَمَا يَتَحَمَّلُ الشَّاهِدُ عَلَى ضَرَبَيْنِ:

(ا) أَحَدُهُمَا: مَا يَبْتُ حُكْمُهُ بِنَفْسِهِ، مِثْلُ الْتَّبِيعِ وَالْإِجَارَةِ وَالنَّكَاحِ وَالْإِقْرَارِ وَالْغَصْبِ وَالْقَتْلِ وَحُكْمُ الْحَاكِمِ، فَإِذَا سَعَ ذَلِكَ الشَّاهِدُ أَوْ رَأَهُ، وَسِعَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِهِ، وَإِنْ لَمْ يُشَهِّدْ عَلَيْهِ، وَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ بَاعَ وَلَا يَقُولُ أَشْهَدَنِي.

(ب) وَمِنْهُ مَا لَا يَبْتُ حُكْمُهُ بِنَفْسِهِ، مِثْلُ الشَّهَادَةِ عَلَى الشَّهَادَةِ، فَإِذَا سَعَ شَاهِدًا يَشْهُدْ بِشَيْءٍ لَمْ يَجِدْ لَهُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى شَهَادَتِهِ إِلَّا أَنْ يُشَهِّدَ.

(١٠) وَكَذَلِكَ لَوْ سَيَعَهُ يُشَهِّدُ شَاهِدًا عَلَى شَهَادَتِهِ، لَمْ يَسْعَ السَّامِعَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَا يَجِلُّ لِلشَّاهِدِ إِذَا رَأَى خَطْهُ أَنْ يَشْهَدَ إِلَّا أَنْ يَتَذَكَّرَ الشَّهَادَةَ.

## ترجمه

(۱) کتاب شهادت

(۲) شهادت دادن فرض است و ادا کردن آن بالای شاهدان لازم است و هرگاه مدعی از شاهدان ادای شهادت را مطالبه نماید نمی توانند که شاهدی را پنهان سازند.

(۳) شاهد در شهادت حدود، اختیار دارد (آن) را پنهان کند و یا آشکارا می سازد. پنهان کردن بهتر است. مگر واجب است تا در مال دزدی شده این طور شهادت بدهد که این را گرفته است و نگوید که این را دزدیده است.

(۴) مراتب شهادت: یکی از آن شهادت به زنا است. در باب زنا شهادت چهار نفر مرد

قبول می‌گردد و شاهدی زن قابل پذیرش نیست. همچنان در باقی حدود و قصاص شاهدی دو نفر مرد قبول می‌گردد و شاهدی زنان قبول نمی‌شود.

۵- غیر از موارد یاد شده در دیگر موضوعات حقوقی شاهدی دو مرد و یا شاهدی یک مرد و دو زن قبول می‌گردد، چه این حقوق مالی باشد یا غیر مالی مانند، نکاح، طلاق، وکالت و وصیت.

۶- در مسایل پیدایش اولاد، بکارت و عیوب زنها در آن مواضعی که مرد آنرا دیده نمیتواند شهادت یک زن قبول می‌شود.

۷- در این همه صورتها عدالت و گفتن لفظ شهادت ضروریست. اگر شاهد لفظ شهادت را ذکر نکرد، و گفت که: میدانم، و باور دارم، شاهدی اش قبول نیست.

۸- امام ابوحنیفه رحمه الله گفته است: حاکم (قاضی) به عدالت ظاهری مسلمان اکتفاء نماید، مگر در حدود و قصاص از (عدالت) شاهدان پرسان کند. اگر خصم (جانب مقابل) بالای آن جرمه (اعتراض) نماید (او را غیر عادل پندارد) قاضی در مورد شان پرسش نماید. امام ابویوسف و امام محمد (رحمهما الله) میگویند: این یک امر ضروری است که قاضی بصورت آشکارا و پنهانی در مورد شاهدان پرسش به عمل آورد.

۹- آنچه شاهد آن را تحمل می‌کند به دو نوع اند:

۱- یکی آنکه حکم‌ش خود بخود ثابت می‌گردد. مانند: بیع، اجاره، اقرار، غصب، قتل و حکم حاکم (قاضی) زمانیکه شاهد آن را بشنود و یا بینند، میتواند بر آن شاهدی بدهد اگر چه بر آن شاهد گرفته نشده باشد. بگوید که: شاهدی میدهم که این را بفروش رسانده و نگوید مرا بر آن شاهد گردانیده.

ب- و دیگر آنست که حکم آن خود بخود ثابت نمی‌شود مانند گواهی بر گواهی اگر از یک شاهد شنید که به یک چیز شاهدی داده، برای او جواز ندارد که بالای شهادت

او شاهدی بدهد، مگر اینکه شاهدش گرداند.

۱۰- همچنان اگر بشنود که یک نفر، شخص دیگر را به شهادت خود گواه گرفته، برای شنونده روانیست که او (نیز) در مورد آن گواهی بدهد. برای شاهد روانیست که با دیدن خط نوشته خود، شاهدی بدهد مگر در صورتیکه شهادتش به یادش بیاید.

## شرح

**تعريف شهادت:** شهادت در لغت عبارت از اخبار به صحبت شی است از روی مشاهده. و در شریعت عبارت است از ایراد سخن راستین در مورد ثبوت حق، مشروط به اینکه شهادت در مجلس قضاء و به لفظ أَشْهَد باشد.

**حکم شهادت:** حکم کردن قاضی به موجب شهادت واجب است. در حقوق عباد ادا نمودن شهادت بر شاهدان فرض است و کتمان آن جواز ندارد.

دلیل آن این فرمان الهی است **﴿وَلَا يَأْبُ الشَّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا﴾** [البقره: ۲۸۲].

ترجمه: شاهدان منع نیاورند وقتی که به شاهدی خواسته شوند.  
الله تعالی می فرماید: **﴿وَلَا تَكُنُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾** [البقره: ۲۸۳].  
ترجمه: و گواهی را مپوشانید و کسیکه شاهدی را پنهان سازد بدرستی که قلبش گنهکار است.

**ارکان و شروط شهادت:** شهادت یک رکن دارد که آن لفظ **(أشهُد)** است و شرطهای آن شش است: ۱- عقل کامل ۲- حریت ۳- اسلام ۴- عدالت ۵- ضبط ۶- ولایت

**مراقب شهادت:** مواردیکه در آن شهادت تحقیق می یابد چهار قسم اند:

۱- شاهدی به زنا: در زنا گواهی چهار نفر مرد اعتبار دارد. الله تعالی می فرماید:

**﴿فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مُّنْكَمْ﴾ [النساء ١٥]**

ترجمه: پس از خودتان چهار نفر (مرد) را بالای آن ها شاهد بگردانيد.

۲- شاهدي در ديگر حدود و قصاص: در اين نوع، گواهی دو نفر مرد قبول می گردد.

۳- شاهدي در مسايل حقوقی: در اين نوع، گواهی دو مرد و يا يك مرد و دو زن مورد قبول واقع می گردد. مانند: نکاح، طلاق، و كالت و وصيت. الله تعالى می فرماید:  
**﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِّجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاء﴾ [البقره: ٢٨٢].**

ترجمه: و شما از مردهای تان دو نفر گواهان بگيريد و اگر دو نفر مرد نباشند پس يك مرد و دو زن، از آن گواهانيكه شما می پسنديد).

۴- گواهی بر آن چيزی که مرد بر آن آگاه نمی باشد. مانند: ولادت، بكارت و عيوب زنانه که مرد آنرا دیده نمی تواند در اينها گواهی يك زن هم كفايت می کند. ناگفته نباید گذاشت که در همه شهادات متذکره عدالت شاهدان ضروري است.

## فعالیت

طلاب در مورد تحمل شهادت و طرز ادای آن در پیشروی صنف از همديگر بپرسند که ادا و تحمل چی را می گويند؟ و در مورد اهمیت شهادت ترجمه دو آيت قرآنی را بيان دارند.



- ۱\_ شهادت را از حیث لغت و اصطلاح تعریف کنید.
- ۲\_ اختلاف نظر میان امام ابوحنیفه و امام ابویوسف (رحمهما الله) را در مورد عدالت شاهد واضح سازید.
- ۳\_ شهادت چند مراتب دارد و در هر مرتبه نصاب شاهدان را بیان نمایید.
- ۴\_ تحمل شهادت از جانب شاهد به چند نوع است؟
- ۵\_ حکم موجودیت مجلس قضاء و اختصاص لفظ شهادت را توضیح کنید.

## قبول عدم قبول شهادت

(١) وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَعْمَى، وَلَا الْمُمْلُوكُ، وَلَا الْمُحْدُودُ فِي الْقَذْفِ وَإِنْ تَابَ، وَلَا شَهَادَةُ الْوَالِدِ لِوَالِدِهِ، وَوَلَدٌ وَلِدٌ وَلَا شَهَادَةُ الْوَلَدِ لِأَبْوَيْهِ وَأَجْدَادِهِ.

(٢) وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ أَحَدِ الرَّوْجَيْنِ لِلْأَخْرِ.

(٣) وَلَا شَهَادَةُ الشَّرِيكِ لِشَرِيكِهِ فِيمَا هُوَ مِنْ شَرِكَتِهِمَا.

(٤) وَتُقْبَلُ شَهَادَةُ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ وَعَمِّهِ.

(٥) وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ مُخْتَىٰ، وَلَا نَائِحَةٍ، وَلَا مُغْنِيَةٍ، وَلَا مُدْمِنِ الْشُّرْبِ عَلَى اللَّهِو، وَلَا مَنْ يَلْعَبُ بِالْطَّنْبُورِ، وَلَا مَنْ يَغْنِي لِلنَّاسِ، وَلَا مَنْ يَاتِي بَابًا مِنْ أَبْوَابِ الْكَبَائِرِ الَّتِي يَتَعَلَّقُ بِهَا الْحَدُّ، وَلَا مَنْ يَدْخُلُ الْحَمَامَ بِغَيْرِ إِزَارٍ، وَلَا أَكِيلُ الرَّبَّا، وَلَا الْمُقَامِرُ بِالنَّرْدِ وَالشَّطَرَنْجِ، وَلَا مَنْ يَفْعُلُ الْأَفْعَالَ الْمُسْتَقْبَحَةَ، وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ مَنْ يُظْهِرُ سَبَّ السَّلَافِ

الصالح.

(٦) وَتُقْبَلُ شَهَادَةُ أَهْلِ الْأَهْوَاءِ إِلَّا الْحَطَابَيَةَ.

(٧) وَتُقْبَلُ شَهَادَةُ أَهْلِ الذَّمَّةِ بِعَضِّهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَإِنْ اخْتَلَفُوا مِلْلَهُمْ.

(٨) وَلَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ الْمَرْبِيِّ عَلَى الذَّمَّيِّ.

(٩) وَإِنْ كَانَتْ الْحَسَنَاتُ أَغْلَبَ مِنِ السَّيِّئَاتِ وَالرَّجُلُ مِنْ يَحْتَنِبُ الْكَبَائِرَ قَبْلَتْ شَهَادَتُهُ وَإِنْ لَمْ يَعْصِمْ.

(١٠) وَتُقْبَلُ شَهَادَةُ الْأَقْلَفِ وَالْمَخْصِيِّ وَوَلَدِ الزَّنَّا وَشَهَادَةُ الْخُشْتِيِّ جَائِزَةٌ.

(١١) وَإِذَا وَافَقَتِ الشَّهَادَةُ الدَّعْوَى قَبْلَتْ وَإِنْ خَالَفَتْهَا لَمْ تُقْبَلْ.

(١٢) وَيَعْتَبُرُ اتْفَاقُ الشَّاهِدَيْنِ فِي الْلَّفْظِ وَالْمَعْنَى، فَإِنْ شَهِدَ أَحَدُهُمَا بِأَلْفِ وَالْآخَرُ

بِالْفَيْنِ، لَمْ تُقْتَلْ شَهَادَتُهُمَا عِنْدَ أَبِي حَيْنَةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: تُقْتَلُ بِالْأَلْفِ. فَإِنْ شَهَدَ أَحَدُهُمَا بِالْأَلْفِ وَالْآخَرُ بِالْأَلْفِ وَخَمْسِمَائَةٍ، وَالْمَدْعِي يَدْعُى أَلْفًا وَخَمْسِمَائَةً قَبْلَ الشَّهَادَةِ بِالْأَلْفِ. وَإِذَا شَهَدَ بِالْأَلْفِ وَقَالَ أَحَدُهُمَا: قَضَاهُ مِنْهَا خَمْسِمَائَةً، قُبِّلَتْ شَهَادَتُهُ بِالْأَلْفِ، وَلَمْ يَقْبِلْ قَوْلُهُ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ مَعَهُ آخَرُ. وَيَبْغِي لِلشَّاهِدِ إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ أَنْ لَا يَشْهَدَ بِالْأَلْفِ حَتَّى يَقِرَّ الْمَدْعِي أَنَّهُ قَبَضَ خَمْسِمَائَةً.

(۱۳) وَإِذَا شَهَدَ شَاهِدَانِ أَنَّ رَيْدًا قُتِلَ يَوْمَ النَّحْرِ بِكَّةَ، وَشَهَدَ آخَرَانِ أَنَّهُ قُتِلَ يَوْمَ النَّحْرِ بِالْكُوفَةِ وَاجْتَمَعُوا عِنْدَ الْحَاكِمِ لَمْ يَقْبِلْ الشَّهَادَتَيْنِ، فَإِنْ سَبَقَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَضَى بِهَا ثُمَّ حَضَرَتِ الْآخِرَى لَمْ تُقْبِلْ.

(۱۴) وَلَا يَسْمَعُ الْقَاضِي الشَّهَادَةَ عَلَى جَرْحٍ وَلَا نَفْيٍ وَلَا يَحْكُمُ بِذَلِكَ.

(۱۵) وَلَا يَحْوِزُ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَشْهَدَ بِشَيْءٍ لَمْ يَعَايِنْهُ إِلَّا النَّسَبَ وَالْمُوتَ وَالتَّكَاحَ وَالدُّخُولَ وَوِلَايَةِ الْقَاضِيِّ فَإِنَّهُ يَسْعُهُ أَنْ يَشْهَدَ بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ إِذَا أَخْبَرَهُ بِهَا مَنْ يُشَقِّ بِهِ.

## ترجمه

- (۱) شاهدی دادن نایینا، غلام و کسیکه بر او حد قذف جاری شده باشد، اگر چه توبه کرده باشد، قبول نمی شود. همچنان شهادت پدر برای پسر و پسر پرسش و بر عکس آن، و شاهدی پسر برای پدر و مادر و اجدادش قبول نیست.
- (۲) شهادت یکی از زوجین برای دیگری و شهادت بادر برای غلام و مکاتبش قبول نمی شود.

(۳) شهادت شریک در حق شریک در مورد مال مشترکه ایشان مورد پذیرش نیست.

(۴) شهادت شخص برای بادر و کاکایش قبول می شود.

(۵) گواهی مُخْنَث و زنان نائحه (که در مقابل اجرت بر مرد نوحه سرایی می کند) و گواهی زنان آوازخوان مقبول نیست و همچنان شهادت کسیکه شراب می نوشد و شهادت طنبور نواز و آوازخوان برای مردم قبول نمی شود و همچنان شهادت کسی که مرتکب گناهان کبیره می شود که تعلق به حد دارد و شهادت کسیکه بدون لنگ (ازار) به حمام می رود و شهادت سُود خوار و قمار باز، نرد و شطرنج، و شهادت کسیکه

کارهای زشت را انجام می‌دهد و شهادت کسیکه بصورت آشکار به سلف صالح جهنّم دشنام می‌گوید، قبول نمی‌گردد.

(۶) غیر از طائفه خطابیه، شهادت اشخاص صاحب هوا و هوس مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

(۷) گواهی اهل ذمه یکی بر دیگری در مسایل مربوط به خود ایشان قبول می‌شود اگر چه در ملت باهم مختلف باشند.

(۸) شهادت کافر حربی بالای ذمی قبول نمی‌شود.

(۹) شهادت کسی که نیکی‌ها ایش بر بدی‌ها ایش غالب و از گناهان کبیره خود داری نماید قبول می‌گردد اگر چه گناهان صغیره از وی سر بزنند.

(۱۰) شهادت شخص ختنه ناشده، خصی و ولد زنا (حرامی) و ختنی قبول می‌گردد.

(۱۱) هرگاه شهادت موافق دعوا باشد پذیرفته می‌شود و اگر به آن مخالف بود، قبول نمی‌گردد.

(۱۲) به نظر امام ابوحنیفه جهنّم اتفاق دو شاهد در لفظ و معنی معتبر است. اگر یکی به یک هزار افغانی شاهدی داد و دیگر به دو هزار افغانی، شاهدی ایشان پذیرفته نمی‌شود. امام ابویوسف و امام محمد (رحمه‌الله) می‌فرمایند: این گواهی در هزار افغانی قبول می‌شود. اگر یکی از شاهدان، به یک هزار گواهی داد و دیگری به یکنیم هزار شاهدی بدهد و مدعی خواستار یکنیم هزار افغانی باشد، این شهادت به هزار افغانی قبول می‌شود. هرگاه یکی به هزار افغانی شاهدی بدهد و دیگر شکنجه می‌گوید: که پنجصد آن را ادا کرده است، شهادت به هزار افغانی پذیرفته می‌شود، و این سخن قابل سمع نیست که گویا وی ادا کرده است تا وقتیکه یک شاهد دیگر (در ادای آن) با او گواهی بدهد و برای شاهد ضروریست که بر هزار، شاهدی ندهد وقتیکه بداند (پنجصد را واپس تأديه نموده) که تا آنکه مدعی اقرار کند که وی پنجصد را گرفته است.

(۱۳) دو نفر گواهی دادند که زید روز عید أضحى در مکه شریفه کشته شده و دو نفر دیگر شهادت دادند که وی در روز عید أضحى در کوفه کشته شده است و در محضر حاکم (در یک وقت جمع شدند) گواهی هر دو فریق قبول نمی‌گردد. هرگاه از دو گروه یکی آن مقدم شود و بر شهادت آن‌ها فصله صورت گیرد، سپس شاهدان گروه دیگر حاضر شدند (شهادت گروه دومی) قبول نمی‌گردد.

(۱۴) قاضی شهادت کسی را در مورد متهم قرار دادن (فاسق بودن شاهدان مدعی) و یا نفی (که این طور نیست) را نشنود و نه به آن فیصله نماید.

(۱۵) چیزی را که شاهد ندیده باشد، شاهدی دادن به آن جایز نیست. مگر در نسب، مرگ، نکاح، دخول و به ولایت قاضی (با وجود آنکه ندیده است) شهادتش در این موارد جایز است که شخصی به موارد اعتماد او اطلاع بدهد.

## شرح عوامل عدم پذیرش شهادت

به ملاحظه تفصیل متن قدوری عوامل و اسباب عدم پذیرش شهادت قرار آتی است:

۱\_ شهادت کسی که به موضوع شهادت آگاهی نداشته و در این مورد مشکل داشته باشد. مانند: نایینا؛ زیرا نایینا بنا بر معذرتبی که دارد بطور درست در باره موضوع علم نمی‌داشته باشد، لذا شهادتش قابل قبول نیست.

۲\_ کسیکه اهلیت او نقصان داشته باشد؛ مانند: غلام و همین طور شهادت کافر بالای مسلمان قبول نمی‌شود.

۳\_ شهادت آن شخص مورد قبول نیست که در اثبات موضوع مشهود به نفعش متصور باشد؛ مانند: شهادت أصول، فروع، شوهر، و گواهی شریک برای شریک که در مال باهم شریک باشند.

۴\_ گواهی فاسق که فسقش آشکار باشد قبول نمی‌گردد؛ زیرا گفتارش مورد اعتماد نبوده و احتمال زیاد دروغ را دارد. مانند کسیکه در قذف، حد بر او تطبیق شده باشد و شخص شرابخوار، زناکار و دیگر فاسقان که فسق شان هویدا باشد.

۵\_ شهادت شخص پست و فرمایه نیز مورد پذیرش نیست؛ زیرا همچو اشخاص با گفتن دروغ، مروت و احترام را رعایت نمی‌دارند، مانند: کسانیکه سگ‌ها و مرغ‌ها را جنگ می‌اندازند، و کسانیکه برخنه آب بازی می‌کنند و کسانیکه از نظر عرف و رسم، کارهای خسیس را انجام میدهند، گواهی شان قبول نمی‌گردد.

کسب و حرفه‌های خسیس مطابق فرهنگ و عرف جامعه می‌تواند تبدیل و تغییر گردد و یک تعداد کسب و پیشه که در گذشته به نظر سبک دیده می‌شد، بعدها مردم صاحبان این نوع کسب و پیشه را به نظر سبک نمی‌بینند.

و عکس آن بعضی از کسب‌ها در گذشته سبک و پست شمرده نمی‌شد، ولی حالاً مردم به آن به نظر حقارت می‌نگرند.  
بناءً قبول و عدم قبول شهادت وابسته به تغییر و تحول عرف و عنونه می‌باشد.

## فعالیت

طلاب به گروه‌ها تقسیم شده فهرست آن چیزها را بنویسند که بر اساس عرف و عادت کنونی سبک و پست شمرده می‌شوند.

**صورت اتفاق و اختلاف شاهدان:** امام ابوحنیفه رحمه‌الله اتفاق هر دو شاهد را در لفظ و معنی شهادت شرط میداند.

امام ابویوسف و امام محمد (رحمهما الله) تنها اتفاق شان را در معنی شرط نموده‌اند. بنا بر این هرگاه یک شاهد، به یک هزار و دیگرش به دو هزار افغانی گواهی بدهد، هردو در معنی به یک هزار اتفاق دارند اما در لفظ باهم اختلاف دارند پس به نزد امام صاحب این گواهی مقبول نیست و به نزد صاحبین گواهی شان بر یک هزار افغانی قبول می‌گردد.

و در یک هزار باقی نصاب شاهدی تکمیل نیست، و شهادت در آن مورد پذیرش واقع نمی‌گردد.

**یاد داشت:** در آن چیز و مورديکه از طریق مشاهده و نظر علم حاصل نمی‌شود شهادت دادن بر آن به اجماع امت، جائز نیست اما در مسائل آتی بدون دیدن و مشاهده، گواهی دادن صحت دارد و آن عبارتند از: ۱- نسب ۲- مرگ ۳- نکاح ۴- دخول (عروسي شده و یکجا شده) ۵- به ولایت قاضی (که او در فلان وقت قاضی بر حال بود) ۶- عنق (آزادی) ۷- ولاء ۸- مهر ۹- وقف.

## فعالیت

طلاب به کمک مدرس صورت مسایل نه گانه فوق را که شهادت دادن بر آنها بدون مشاهده درست است، ترتیب نمایند.

### ارزیابی



- ۱\_ چرا شهادت سود خوار و مرغ باز قبول نمی شود؟
- ۲\_ اختلاف علماء را در مورد اتفاق و اختلاف الفاظ شاهدان، بیان نمایید.
- ۳\_ گواهی دادن پدر برای اولاد و گواهی اولاد برای پدر چه حکم دارد؟
- ۴\_ گواهی دادن برای برادر و کاکا جوازد دارد و یا خیر؟
- ۵\_ شاهد عادل به چه کسی گفته می شود؟
- ۶\_ شاهدی دادن حربی برای ذمی جائز است و یا خیر؟

## شهادت دادن بر شهادت

- (١) والشَّهادَةُ عَلَى الشَّهادَةِ جَائِرَةٌ فِي كُلِّ حَقٍّ لَا يَسْقُطُ بِالشُّبَهَةِ وَلَا تُقْبَلُ فِي الْحُدُودِ وَالْقِصَاصِ.
- (٢) وَيَجُوزُ شَهادَةُ شَاهِدَيْنِ عَلَى شَهادَةِ شَاهِدَيْنِ وَلَا تُقْبَلُ شَهادَةُ وَاحِدٍ عَلَى شَهادَةِ وَاحِدٍ.
- (٣) وَصِفَةُ الْإِشَهَادِ أَنْ يَقُولَ شَاهِدُ الْأَصْلِ لِشَاهِدِ الْفَرعِ: إِشْهَدْ عَلَى شَهادَتِي أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ فُلانَ بْنَ فُلانِ أَقَرَّ عِنْدِي بِكَذَا وَأَشْهَدَنِي عَلَى نَفْسِي، وَإِنْ لَمْ يَقُلْ أَشْهَدَنِي عَلَى نَفْسِي جَازَ.
- (٤) وَيَقُولُ شَاهِدُ الْفَرعِ عِنْدَ الْأَدَاءِ: أَشْهَدُ أَنَّ فُلانًا أَشْهَدَنِي عَلَى شَهادَتِهِ أَنَّهُ يَشْهُدُ أَنَّ فُلانًا أَقَرَّ عِنْدَهُ بِكَذَا وَقَالَ لِي: اشْهَدْ عَلَى شَهادَتِي بِذَلِكَ.
- (٥) وَلَا تُقْبَلُ شَهادَةُ شُهُودُ الْفَرعِ إِلَّا أَنْ يَوْمَ شُهُودُ الْأَصْلِ، أَوْ يَغْيِيُوا مَسِيرَةً ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَصَاعِدًا، أَوْ يَرْضُوَا مَرَضًا لَا يُسْتَطِيعُونَ مَعَهُ حُضُورَ جَمِيلِ الْحَاكِمِ.
- (٦) فَإِنْ عَدَلَ شُهُودُ الْأَصْلِ شُهُودُ الْفَرعِ جَازَ، وَإِنْ سَكَتُوا عَنْ تَعْدِيْلِهِمْ جَازَ، وَيُنْظَرُ الْحَاكِمُ فِي حَالِهِمْ.
- (٧) وَإِنْ أَنْكَرَ شُهُودُ الْأَصْلِ الشَّهادَةَ لَمْ تُقْبَلْ شَهادَةُ الْفَروعِ.
- (٨) وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ فِي شَاهِدِ الزُّورِ: أَشْهِرُهُ فِي السُّوقِ وَلَا أَعْرِرْهُ وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: تُوْجِعُهُ ضَرْبًا وَنَحِسْهُ.
- (٩) إِذَا رَجَعَ الشُّهُودُ عَنْ شَهادَتِهِمْ قَبْلَ الْحُكْمِ بِهَا سَقَطَتْ وَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِمْ، فَإِنْ حُكِمَ بِشَهادَتِهِمْ ثُمَّ رَجَعُوا لَمْ يُفْسَخْ الْحُكْمُ وَوَجَبَ عَلَيْهِمْ ضَمَانٌ مَا أَتَلَفُوهُ بِشَهادَتِهِمْ.
- (١٠) وَلَا يَصِحُ الرُّجُوعُ إِلَّا بِحُضُورِ الْحَاكِمِ.

- (١١) وَإِذَا شَهَدَ شَاهِدًا بِمَا فَحَكَمَ بِهِ الْحَاكُمُ ثُمَّ رَجَعَ ضَمِنًا لِلْمَشْهُودِ عَلَيْهِ، وَإِنْ رَجَعَ أَحَدُهُمَا ضَمِنَ النِّصْفَ.
- (١٢) وَإِنْ شَهَدَ بِالْمَالِ ثَلَاثَةٌ فَرَجَعَ أَحَدُهُمْ فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِ، فَإِنْ رَجَعَ آخَرُ ضَمِنَ الرَّاجِعَانِ نِصْفَ الْمَالِ.
- (١٣) وَإِنْ شَهَدَ رَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ فَرَجَعَتْ امْرَأَةٌ ضَمِنَتْ رُبْعَ الْحَقِّ، وَإِنْ رَجَعَتَا ضَمِنَتَا نِصْفَ الْحَقِّ.
- (١٤) وَإِنْ شَهَدَ رَجُلٌ وَعَشْرُ نِسْوَةٍ فَرَجَعَ ثَمَانٌ فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِنَّ، فَإِنْ رَجَعَتْ أُخْرَى كَانَ عَلَى النِّسْوَةِ رُبْعُ الْحَقِّ، فَإِنْ رَجَعَ الرَّجُلُ وَالنِّسَاءُ كَانَ عَلَى الرَّجُلِ سُدُّسُ الْحَقِّ وَعَلَى النِّسْوَةِ خَمْسَةُ أَسْدَاسِهِ إِنْدَ أَبِي حَيْفَةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: عَلَى الرَّجُلِ النِّصْفُ وَعَلَى النِّسْوَةِ الْعُصْفُ.
- (١٥) وَإِذَا شَهَدَ شَاهِدًا عَلَى الْمُرْأَةِ بِالنِّكَاحِ بِعِقْدَارِ مَهْرِ مِثْلِهَا، أَوْ أَكْثَرَ ثُمَّ رَجَعَ فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِمَا، وَإِنْ شَهَدَا بِأَقْلَلَ مِنْ مَهْرِ الْمِثْلِ ثُمَّ رَجَعَا لَمْ يَضْمِنَا التُّقْصَانَ.
- (١٦) وَكَذَلِكَ إِذَا شَهَدَا عَلَى رَجُلٍ بِتَزْوِيجِ امْرَأَةٍ بِعِقْدَارِ مَهْرِ مِثْلِهَا، أَوْ أَقْلَلَ ثُمَّ رَجَعَا لَمْ يَضْمِنَا، وَإِنْ شَهَدَا بِأَكْثَرَ مِنْ مَهْرِ الْمِثْلِ ثُمَّ رَجَعَا، ضَمِنَا الزِّيَادَةَ.
- (١٧) وَإِنْ شَهَدَا بِبَيْعِ عِيْنَلِ الْقِيمَةِ أَوْ أَكْثَرَ، ثُمَّ رَجَعَا لَمْ يَضْمِنَا، وَإِنْ شَهَدَا بِأَقْلَلَ مِنْ الْقِيمَةِ، ضَمِنَا التُّقْصَانَ.
- (١٨) وَإِنْ شَهَدَا عَلَى رَجُلٍ أَنَّهُ طَلقَ امْرَأَتَهُ قَبْلَ الدُّخُولِ بِهَا ثُمَّ رَجَعَا، ضَمِنَا نِصْفَ الْمَهْرِ، وَإِنْ كَانَ بَعْدَ الدُّخُولِ لَمْ يَضْمِنَا.
- (١٩) وَإِنْ شَهَدَا بِقِصَاصِ ثُمَّ رَجَعَا بَعْدَ الْقَتْلِ، ضَمِنَا الدِّيَةِ وَلَا يَقْتَصُ مِنْهُمَا.
- (٢٠) وَإِذَا رَجَعَ شُهُودُ الْفَرْعَ ضَمِنُوا، وَإِنْ رَجَعَ شُهُودُ الْأَصْلِ وَقَالُوا: لَمْ نُشَهِّدْ شُهُودَ الْفَرْعَ عَلَى شَهَادَتِنَا فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِمْ وَإِنْ قَالُوا: أَشْهَدْنَاهُمْ وَغَلَطْنَا ضَمِنُوا وَإِنْ قَالَ شُهُودُ الْفَرْعِ: كَذَبَ شُهُودُ الْأَصْلِ أَوْ غَلَطُوا فِي شَهَادَتِهِمْ لَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى ذَلِكَ.

(۲۱) وَإِنْ شَهِدَ أَرْبَعَةٌ بِالْزُّنَادِ، وَشَاهِدَانِ بِالْإِحْصَانِ، فَرَجَعَ شُهُودُ الْإِحْصَانِ، لَمْ يَضْمِنُوا.

(۲۲) وَإِذَا رَجَعَ الْمُرْكُونَ عَنِ التَّرْكِيَّةِ ضَمِنُوا.

(۲۳) وَإِذَا شَهِدَ شَاهِدَانِ بِالْيَمِينِ وَشَاهِدَانِ بِوُجُودِ الشَّرْطِ ثُمَّ رَجَعُوا فَالضَّمَانُ عَلَى شُهُودِ الْيَمِينِ خَاصَّةً.

## ترجمه

(۱) هر آن حقی که با شبھه ساقط نمی شود در آن شهادت دادن بالای شهادت، جایز است، مگر در حدود و قصاص مجاز نیست.

(۲) گواهی دو شاهد بالای گواهی دو شاهد جایز است و گواهی یک نفر شاهد بر شهادت یک نفر شاهد مورد پذیرش واقع نمی گردد.

(۳) طریقه شاهد گرفتن این طور است که شاهد اصل به شاهد فرع بگوید: به گواهی من شاهد باش (من گواهی میدهم که فلان بن فلان در حضور من به این مقدار اقرار کرد و مرا شاهد خود قرار داد) اگر این را نگفت که مرا بر خود شاهد گردانید، نیز جواز دارد.

(۴) شاهد فرع (حين ادائی شهادت) بگوید: من بر این سخن گواهی میدهم که فلان ابن فلان مرا بر شاهدی خود گواه قرار داد که وی گواهی میدهد که فلان شخص در نزد او به این اندازه (پول و یا مال) اقرار نموده و بمن گفت: به این گواهی من گواهی بدده.

(۵) شهادت شاهدان فرع قبول نمی شود مگر در صورتیکه شاهدان اصل فوت نمایند، یا به مقدار سفر سه روز غایب شوند و یا به مریضی یی مبتلا شوند که به اثر آن در مجلس حاکم حاضر شده نتوانند.

(۶) اگر شاهدان اصل، شاهدان فرع را عادل شمردند جائز است، اگر از تعديل (عادل قراردادن شاهدان فرع) ساكت شدند باز هم جائز است، و قاضی وضعیت حال آنان را بینند (که عادل هستند و یا خیر؟).

(۷) اگر شاهدان اصل از شاهدی انکار نمودند، شهادت شاهدان فرعی مورد قبول واقع نمی‌شود.

(۸) در باره شاهد دروغگو امام ابوحنیفه جهنّم می‌گوید: او را باگشت و گذار در بازار تشهیر می‌نمایم (تا دروغگو بودنش در محضر عام افشاء گردد). ابو یوسف و محمد رحمة الله می‌گویند: که با زدن او را متألم می‌سازیم و به زندان می‌اندازیم.

(۹) زمانیکه شاهدان قبل از صدور حکم از شهادت رجوع کنند، شاهدی شان ساقط می‌شود. اگر به گواهی آن‌ها فیصله صورت گرفت و بعد از آن منصرف شدند حکم فسخ نمی‌گردد، و آنچه با گواهی آن‌ها از بین رفته باشد پرداخت خساره بر آن‌ها واجب است.

(۱۰) بدون حضور حاکم از شاهدی انصراف نمودن درست نیست.

(۱۱) هرگاه دو شاهد به یک مال گواهی بدھند و حاکم در مورد آن حکم صادر نماید، سپس هر دو شاهد از گواهی خود بگردند، هر دو ضامن مشهود عليه (آنکه برخلافش گواهی داده شده) می‌شوند و اگر یکی از آنان از گواهی خود بر گردد، ضامن نصف مال است.

(۱۲) اگر سه نفر در یک مال شاهدی دادند و یکی از ایشان انصراف کرد، بالای او ضمان (تاوان) عائد نمی‌گردد. اگر دیگری هم از شاهدی انصراف کرد، در این صورت هردو منصرف شوند گان ضامن نصف مال می‌گردد.

(۱۳) اگر یک مرد و دو زن شاهدی دادند سپس یک زن از شهادت خود انصراف

کرد، ضامن (جبان خساره) چهارم حصه حق می‌گردد. اگر هر دو زن از شهادت شان انصراف نمودند در این صورت ضامن نصف حق می‌گرددند.

(۱۴) اگر یک مرد و ده زن شاهد شدند و هشت زن از گواهی خود برگشتند بالای انها ضامن نیست، اگر یک زن دیگر نیز از گواهی خود برگشت سپس ذمه واری چهارم حصه بر همه این زنها لازم می‌گردد، اگر مرد و همه زنها از گواهی برگشتند به نزد امام ابوحنیفه رحمه‌للہ بالای مرد ششم حصه حق است و بالای زنها در شش پنج حصه حق است و ابویوسف و محمد (رحمهما اللہ) می‌گویند که نصف حق بر مرد و نصف بر زنها است.

(۱۵) اگر دو نفر بر یک زن گواهی نکاح را دادند، که مهر آن را به اندازه مهر مثل بیان کردند و یا از آن بیشتر، سپس رجوع کردند، توان بالای شان نیست و اگر مهر او را کمتر از مهر مثل بیان کردند، سپس از گواهی خود رجوع نمودند (در این صورت) ضامن نقصان نمی‌گرددند.

(۱۶) همچنان اگر هر دو بر یک شخص به نکاح کردن با یک زن به مهر مثل و یا از آن کمتر شاهدی دادند سپس رجوع کردند، ضامن شمرده نمی‌شوند و هر گاه از اندازه مهر مثل به زیادت گواهی دادند و سپس رجوع کردند ضامن زیادت می‌باشند.

(۱۷) اگر به بیع به قیمت مثل و یا زیاده از آن شاهدی دهنند، سپس هر دو از شاهدی خود برگشند ضامن نمی‌گرددند و اگر از قیمت به اندازه کم گواهی دادند، ضامن نقصان می‌شوند.

(۱۸) اگر کسی بر یک شخص شاهدی بدهد که او زن خود را قبل از دخول (یکجا شدن) طلاق داده است و بعد هر دو از گواهی برگشتند، هر دو ضامن نصف مهر اند و اگر گواهی شان به طلاق بعد از دخول بود در این صورت ضامن نیستند.

(۱۹) اگر (دو نفر) به قصاص گواهی دادند، سپس بعد از قتل (قاتل) رجوع کردند  
ضامن پرداخت دیت می گردند و قصاص از آن‌ها گرفته نمی‌شود.

(۲۰) اگر شاهدان فرع برگشتند، ضامن شمرده می‌شوند و اگر شاهدان اصل برگردند و  
بگویند که: ما شاهدان فرع را شاهد نگردانیده ایم، پس بر آن‌ها ضمان عائد نمی‌گردد  
و اگر گفتند که ما اینها را شاهد گردانیدیم و اشتباه کردیم در این صورت ضامن  
شمرده می‌شوند.

اگر شاهدان فرع گفتند: شاهدان اصلی دروغ گفته اند و یا در گواهی شان مرتكب اشتباه  
شده اند به این گفتار شان توجه نمی‌شود (کدام اثری بر این بیان شان مرتب نمی‌گردد).

(۲۱) اگر چهار نفر به زنا شاهدی دادند و دو تن آنان به احصان، سپس کسانیکه  
به احصان شاهدی داده بودند برگشتند، ضامن نیستند. (مفهوم احصان اینست که زن  
شوهر و مرد زن داشته باشد).

(۲۲) هرگاه تزکیه کننده از تزکیه برگردد ضامن پنداشته می‌شود.

(۲۳) زمانیکه دو شاهد بر قسم گواهی دادند و دو شاهد دیگر به موجودیت شرط،  
گواهی دادند سپس همه از گواهی خود برگشتند، در این صورت ضمان صرف بر  
شاهدان قسم است.

## شرح

**شهادت بالای شهادت:** گاه گاهی شاهد اصلی نظر به مشکلات نمی‌تواند به محکمه  
بیاید و نزد قاضی شهادت ادا کند و شخص دیگری را طور فرعی بر گواهی خود شاهد  
می‌گرداند و به او می‌گوید: من شاهد این قضیه هستم، شما در مجلس قاضی (محکمه)  
به این گواهی من، گواهی بدھید، و شاهدان فرعی که این کار را انجام دهنند، گواهی  
شان قبول می‌گردد.

**شرط پذیرش شهادت شاهد فرع:** شاهدی گواهان فرع زمانی قبول می‌گردد که شهادت شاهدان اصلی با مشکلی مواجه گردد یا فوت نمایند یا در سفر مدت سه روز غایب شوند و یا به مریضی بی دچار گردند که به مجلس قاضی آمده نتوانند و ادای شهادت نمایند، در این صورتها شهادت گواهان فرع پذیرفته می‌شود، اما در صورتی که در موجودیت شاهدان اصل کدام مشکل متصور نبوده باشد، عوضی آن قبول نمی‌شود؛ زیرا در صورت موجودیت آب، تیمیم جواز ندارد.

همچنان شرط است که شاهدان اصلی از گواهی خود منصرف نشده باشند، اگر آنان از شاهدی خود منصرف شده باشند و یا مردہ باشند و یا غایب شده باشند، شاهدی شاهدان فرع قبول نمی‌گردد.

**شاهد دروغگو:** کسیکه شهادت دروغ بدهد، و سپس از شاهدی خود برگردد، شاهد زور (دروغگو) گفته می‌شود. جزای او نزد امام ابوحنیفه رحمه‌الله اینست که تشهیر کرده شود در جاییکه زنده گی میکند و با کسانیکه تعلقات و ارتباط دارد او را به آنها به این صفت معرفی نمایند. این در صورتی که بگوید: قصداً دروغ گفته بودم، واگر گفته بود در شهادت اشتباه کردم، در آن صورت بروی جزاء نیست.

یاران (رحمه‌الله) دو نوع جزاء برای شاهد دروغگو تعیین نموده اند یکی آن دره زدن و دیگریش بندی کردن است.

**رجوع از گواهی:** در این مورد دو حکم است:

۱\_ رجعت و برگشتن از گواهی قبل از فیصله، شهادت ساقط می‌شود و کدام اثری بر آن مرتب نمی‌گردد.

۲\_ اگر شاهدان بعد از فیصله (صدور حکم قاضی) از گواهی برگشتند، فیصله فسخ نمی‌گردد و برای کسیکه بنا بر شاهدی آن‌ها متضرر گردیده، جبران خساره و توان بر شاهدان لازم می‌گردد.

انصراف از شاهدی صرف در مجلس قاضی صورت می‌گیرد. شرط صحت انصراف از شاهدی اینست که در مجلس قاضی باشد همانطوریکه ادای شاهدی صرف در مجلس قاضی صورت می‌گیرد، به همین طور رجوع کردن از شهادت نیز تنها در مجلس قاضی تحقق یافته می‌تواند؛ زیرا این رجوع، فسخ کردن شهادت است و برای آن همان ویژگی داده می‌شود که برای شهادت مقرر می‌باشد.

**نصاب شهادت در حین رجوع:** قاعده در مورد رجوع برخی از شاهدان اینطور است که: به آنانیکه در گواهی باقی مانده اند اعتبار داده می‌شود، نه به رجوع کننده گان، اگر نصاب شهادت بعد از رجوع بعضی از شاهدان تکمیل بود، حکم قاضی در مورد نافذ بوده و بر شاهدان رجوع کننده کدام ضمانت و خساره لازم نمی‌گردد، ولی هرگاه با رجوع برخی از شاهدان، در نصاب کمبود احساس گردید، بالای رجوع کننده گان همان اندازه خسارت عائد می‌گردد که با رجوع آن‌ها از شهادت بدون دلیل و گواه مانده است که تفصیل آن در متن توضیح گردید.

**اختلاف در زیادت و نقصان (مهرمثل):** اگر شاهدان در دعواهی نکاح گواهی دادند که این زن در قید نکاح فلان شخص است اگر مهر را معادل مهر مثل و یا زیاد از آن اظهار نمودند و سپس از آن رجوع کردند، به زن کدام زیان را متوجه نکرده اند بناءً جبران خساره بالای شاهدان لازم نمی‌گردد.

اگر مهر را از مهر مثل کم گفته باز هم توان بر شاهدان لازم نمی‌گردد، زیرا در

شريعه معاشرت جنسی از زن مال متقوم شمرده نمی شود که جبران خساره گردد.  
در صورت دعواهی زن بالای شوهر اگر شاهدی دادند که این مرد با آن زن نکاح نموده  
است و بعد از شهادت رجوع کردند در صورت مساوی بودن (مهر زن) با مهر مثل و یا  
کم از آن، توان بالای شاهدان نیست، زیرا مرد با بدست آوردن زن زیانمند نگردیده  
و اگر از آندازه مهرمثل مهرش را زیاد ارائه نموده بودند مقدار زیادت را گواهان  
پردازنند، زیرا زیادت با شهادت گواهان ضائع گردیده است.

**رجوع از شهادت در موضوع قصاص:** هر گاه شاهدان بعد از تطبیق قصاص از گواهی  
شان برگشتند، در این صورت بالای شاهدان پرداخت دیت لازم می گردد؛ زیرا اینها  
عامل کشته شدن آن شخص شده اند، و قصاص بالای شان نیست.  
زیرا آنها بصورت مُباشر (بالفعل) مُرتکب قتل نگردیده و تنها سبب قتل شده اند  
و قصاص تنها در قتل مُباشر لازم می گردد.

**رجوع از گواهی در موضوع زنا:** اگر چهار نفر بالای کسی به زنا، و دو تن دیگر  
شهادت احسان (بلغ، عقل، اسلام، حریت و ازدواج) را ادا کردنند، و مشهود عليه  
رجم (سنگسار) شد. در این صورت اگر شاهدان زنا رجوع کردند توان بر آنها لازم  
می گردد و اگر شاهدان احسان رجوع کردند ضمان بالای شان لازم نمی گردد؛ زیرا  
حد رجم بر عمل زنا لازم می گردد نه به احسان. و در احسان برخی از صفات کمال  
وجود دارد که بصورت ویژه رجم را واجب نمی گردد، هکذا احسان شرط رجم  
است و حکم (رجم) به سبب (زنا) نسبت داده می شود، نه به شرط.

## فعالیت

طلاب تحت هدایت استاد، شاهدان اصلی و فرعی را در دو گروپ تمثیل نمایند تا بر آنان مطالب و مفاهیم درس ذهن نشین گردد.

؟ ارزش‌بازی **شهادت‌بلای** چه وقت شهادت جائز است؟

- ۲\_ طریقه گواه گرفتن بر گواهی را بیان کنید.
- ۳\_ در کدام صورت گواهی فرع قبول نمی‌گردد.
- ۴\_ حکم رجوع از گواهی در قصاص را واضح سازید.
- ۵\_ حکم رجوع شاهدان را در مورد زیادت و نقصان از مهر مثل بیان نمایید.
- ۶\_ حکم رجوع شاهدان را در مورد زنا و احصان توضیح بدارید.

## آداب قضاء

- (١) كِتَابُ آدَابِ الْقَاضِي:
- (٢) لَا تَصْحُّ وِلَايَةُ الْقَاضِي حَتَّى يَجْتَمِعَ فِي الْمُوْلَى شَرَائِطُ الشَّهَادَةِ وَيَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْإِجْتِهَادِ.
- (٣) وَلَا بَأْسَ بِالدُّخُولِ فِي الْقَضَاءِ لِمَنْ يَقُولُ مِنْ نَفْسِهِ أَنْ يُؤْدِي فَرْضَهُ، وَيُكْرِهُ الدُّخُولُ فِيهِ لِمَنْ يَخَافُ الْعَجْزَ عَنْهُ وَلَا يَأْمُنُ عَلَى نَفْسِهِ الْحَيْفَ فِيهِ.
- (٤) وَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَطْلُبَ الْوِلَايَةَ وَلَا يَسْأَلُهَا.
- (٥) وَمَنْ قُلِّدَ الْقَضَاءَ يُسَلِّمُ إِلَيْهِ دِيْوَانُ الْقَاضِي الَّذِي قَبْلَهُ.
- (٦) وَيَنْظُرُ فِي حَالِ الْمُسْجُونِينَ، فَمَنْ اعْتَرَفَ مِنْهُمْ بِحَقِّ الْرَّمَدِ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَنْكَرَ لَمْ يُقْبَلْ قَوْلَ الْمُرْزُولِ عَلَيْهِ إِلَّا بِيَسْتَدِيرَةٍ، فَإِنْ لَمْ تَقْعُمْ بَيْنَهُ لَمْ يُعَجِّلْ بِتَخْلِيَتِهِ حَتَّى يَنْادِي عَلَيْهِ وَيَسْتَظْهِرَ فِي أَمْرِهِ.
- (٧) وَيَنْظُرُ فِي الْوَدَائِعِ وَفِي ارْتِفَاعَاتِ الْوُقُوفِ، فَيَعْمَلُ عَلَى مَا تَقْوُمُ بِهِ الْبَيْنَةُ أَوْ يَعْتَرِفُ بِهِ مَنْ هُوَ فِي يَدِهِ.
- (٨) وَيَحِلِّسُ الْحَاكِمُ جُلُوسًا ظَاهِرًا فِي الْمُسْجِدِ.
- (٩) وَلَا يَقْبَلُ هَدِيَةً إِلَّا مِنْ ذِي رَحْمٍ حُمْرَمٍ مِنْهُ أَوْ مِنْ جَرَتْ عَادَتُهُ قَبْلَ الْقَضَاءِ بِهَا دَاتِهِ،

وَلَا يُحْضِرُ دَعْوَةً إِلَّا أَنْ تَكُونَ عَامَّةً، وَيُشَهِّدُ الْجَنَائِزَ وَيُعُودُ الْمَرْضَى، وَلَا يُضَيِّفُ أَحَدًا  
الْخَصْمِينِ دُونَ خَصْمِهِ.

(١٠) فَإِذَا حَضَرَ اسْتَأْنَافَ بَيْنَهُمَا فِي الْجَلِسِ وَالْإِقْبَالِ، وَلَا يُسَارِرُ أَحَدَهُمَا وَلَا يُشِيرُ إِلَيْهِ  
وَلَا يَلْقَئَهُ حُجَّةً.

(١١) فَإِذَا ثَبَّتَ الْحَقُّ عِنْدَهُ وَطَلَبَ صَاحِبُ الْحَقِّ حَبْسَ غَرِيمِهِ لَمْ يُعَجِّلْ بِحَبْسِهِ وَأَمْرَهُ  
يُدْفَعُ مَا عَلَيْهِ، فَإِنْ امْتَنَعَ حَبْسُهُ فِي كُلِّ دِينِ لَزِمَّهُ بَدَلًا عَنْ مَا لِهِ حَصْلَ فِي يَدِهِ، كَثَمَنِ  
الْمُبِيعِ وَبَدَلِ الْقَرْضِ، أَوْ التَّرْمِهِ بِعَقْدِ كَالْمُهْرِ وَالْكَفَالَةِ، وَلَا يُحْبِسُهُ فِيمَا سَوَى ذَلِكَ إِذَا  
قَالَ: إِنِّي فَقِيرٌ، إِلَّا أَنْ يُبْتَغِتَ غَرِيمُهُ أَنْ لَهُ مَالًا، فَيُحْبِسُهُ. وَيُحْبِسُهُ شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةَ ثُمَّ  
يُسْأَلُ عَنْهُ فَإِنْ لَمْ يَظْهُرْ لَهُ مَالٌ خَلَّى سَبِيلَهُ.

(١٢) وَلَا يُحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَرَماَئِهِ.

(١٣) وَيُحْبِسُ الرَّجُلُ فِي نَفَقَةِ زَوْجِهِ، وَلَا يُحْبِسُ وَالِدُ فِي دِينِ وَلَدِهِ، وَيُحْبِسُ إِذَا امْتَنَعَ  
مِنِ الْإِنْفَاقِ عَلَيْهِ.

(١٤) وَيُحُوزُ قَضَاءُ الْمُرْأَةِ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي الْحُدُودِ وَالْقِصَاصِ.

## ترجمه

١- كتاب آداب قاضى

٢- تقرر قاضى تتها در آن صورت صحت دارد، که در قاضى تعین شده شرایط

شهادت موجود و اهل اجتهاد باشد.

۳- پذیرفتن منصب قضاء به کسی باکی ندارد (گناه نیست)، که بر نفس خود اعتماد و باور داشته باشد که وظیفه اش را به گونه درست انجام داده می‌تواند، قبول منصب قضاء به شخصی که در انجام دادن فریضه قضاء ناتوان، و یا از جهت سرزدن ظلم، ترس داشته باشد مکروه است.

۴- خواستن اقتدار مناسب نیست، و نباید مسلمان برای حصول این منصب حریص باشد.

۵- شخصی که منصب قضاء را پذیرفت، لازم است دیوان (دفتر و دوسيه‌های) قاضی اسبق برایش سپرده شود.

۶- و حال محبوسین را مشاهده کند، کسی که به حق اعتراف نموده بر او لازم گرداند، و کسی که انکار نماید، سخن قاضی بر کنار شده را بر خلاف او بدون شاهدان نپذیرد، اگر شاهدی صورت نگرفت، به رهایی آن عجله نکند تا وقتی که در موردش اشتهرار (اطلاع و اعلان عمومی) نکرده باشد و وضعیت او را به صورت واضح در ک نکرده باشد.

۷- همین طور قاضی امانت‌ها و غله و دانه اوقف را مشاهده کند، و از طریق اقامه شاهد و یا با اعتراف شخص بر مال دست داشته اش عمل کند.

۸- قاضی جهت صدور حکم و فیصله به صورت آشکار در مسجد بنشیند.

۹- هیچ نوع تحفه (بخشنوش) را نپذیرد، مگر از خویشاوندان محروم خود و یا از کسی که قبل از منصب قضاء عادتاً به یکدیگر هدیه می‌دادند و می‌گرفتند. به هیچ دعوت (مهمانی) حاضر نگردد، مگر در صورتی که دعوت عام باشد. به جنائزه‌ها حاضر گردد

و عیادت مریض را کند و یک جانب دعوا را بدون حضور جانب دیگر مهمانی ندهد.

۱۰- زمانی که هر دو طرف دعوا حاضر شدند، قاضی در بین هر دو؛ در نشست و رو برو شدن برابری و مساوات را رعایت کند. با یک طرف سخن پنهانی نگوید، به او طوری اشاره نکند که در اثر آن تشویق و یا تهدید شود و نه به او دلیل تلقین نماید.

۱۱- هرگاه حق نزد قاضی ثابت شد، و صاحب حق خواستار حبس قرضدار خود شد، پس در بندی کردنش شتاب نکند، چیزی که بر او لازم است تأدیه (پرداخت) آن را امر نماید، اگر از سپردن آن امتناع نمود، پس او را در مقابل آن قرض زندانی سازد، که عوض مال به دست آمده اش باشد، مانند ثمن مبیعه و بدل قرض، و یا این که الزام آن را در عقد نموده باشد، مانند: مهر و کفالت، غیر از این در حقوق دیگر اگر اظهار داشت که: من فقیر هستم پس وی را بندی نکند، مگر در صورتی که صاحب قرض ثابت کند که او (مقرض) مال دارد، پس او را دو یا سه ماه بندی نماید، و در موردش پرسان کند، اگر معلوم گردید که مال ندارد او را رها سازد.

۱۲- در بین او و قرضدارانش حائل واقع نشود.

۱۳- شوهر در نفقه خانمش بندی می شود، پدر در قرض پسر زندانی نمی گردد، اگر از نفقه اولادش امتناع ورزید، زندانی می شود.

۱۴- قضای زن در همه موارد جایز است مگر در حدود و قصاص جایز نیست.

## شرح

چه کسی می تواند منصب قضاء را به دست آورد؟ مؤلف کتاب دو صفت را برای منصب قضاء متذکر شده، اینکه قاضی کسی باشد که اهلیت شهادت را داشته باشد، کسی که شرایط شهادت را نداشته باشد قاضی شده نمی تواند، شروط اهلیت شهادت در درس های گذشته توضیح گردیده که مسلمان، عاقل، بالغ و عادل باشد.

صفت دوم: این است که قاضی قابلیت اجتهاد را داشته باشد، این یک وصف برای اولیت است، جمهور علماء مذهب احناف می گویند: از آنجایی که تدارک شخص مجتهد برای منصب قضاء ناممکن است، پس برای منصب قضاء گزینش فردی که به فیصله دعوای دو خصم آگاهی داشته باشد و به فتواها و فیصله های علماء دسترسی داشته باشد کفايت می کند.

حکم پذیرفتن قضاء: تقاضا کردن قضاء در شريعت ممنوع است؛ زیرا اين منصب يك امتحان است و انتخاب ساختن خود را به اين سمت از خطر خالي نیست.  
اگر متيقن بود که از عهده اين وظيفه سنگين برآمده نمی تواند، در اين صورت پذيرفتن منصب قضا روا نیست، و اگر به گمان غالب از ظلم نمودن، خود را ايمن دانست و نیت عدالت کردن و انصاف را داشت در اين صورت قبول نمودن منصب قضاء مباح است.

وظایف قاضی: قضاء در اسلام به خاطر اقامه عدالت و تأمین حقوق يك وسیله اساسی است، از همین رو اين يك فريضه اجتماعی است که دولت ها مکلف اند تا نظام قضایي را در کشور تشکيل دهند.

قاضی از آن عملکردها و کشمکش‌ها خود داری نماید که او را مورد اتهام (سوء ظن) قرار دهد و یا در بین دو طرف دعوا یکی مأیوس و دیگری تشویق گردد.

**راه و روش ثابت نمودن حق:** شریعت اسلامی جهت رسیدن حق به حقدار یک سلسله اصول و مقررات را وضع نموده تا حق به صاحب حق سپرده شود، تا از یک سو از اتلاف حق جلوگیری شود و از طرف دیگر کسی بدون موجب متضرر نگردد.

مدعی علیه باید از الله تعالیٰ و از روز آخرت حیاء و خوف کند و به صاحب حق به خوشی و رغبت خود بدون کدام اکراه و اجبار، اعتراف نماید که این حق اوست.

واگر مدعی علیه از پذیرفتن حق مدعی انکار نماید در این صورت مدعی شاهدان را حاضر نماید، اگر شاهدان، گواهی دادند، حق بالای مدعی علیه ثابت می‌شود، لیکن تا وقتی که مدعی شاهدان داشته باشد، به مدعی علیه سوگند داده نمی‌شود، اگر مدعی شاهد نداشت، در این صورت به مدعی علیه که منکر است سوگند متوجه می‌گردد.

در کدام حالات مدعی علیه بندی می‌شود؟ در دو صورت مدعی علیه بندی می‌شود:

۱- دینی که در عوض و بدل مال که بدست دارد بالایش لازم شده باشد، مانند ثمن مبیعه یا بدل قرض، زیرا وقتی که مال به دستش آمد غنامندی اش ثابت شد و بندی می‌شود، زمانی که صاحب مال و دارایی باشد.

انسان فقیر و بینوا بندی نمی‌شود و هدف از مهر در سطور قبلی مهر معجل می‌باشد. نه مهر مؤجل

۲- اینکه توسط کدام عقد چیزی را بر خود لازم نموده باشد، مانند مهر زن یا کفالت

کسی را به ذمه گرفته باشد. دارایی طرف قرض گیرنده توسط شاهدان ثابت می‌شود.  
همین گونه شوهر در برابر ندادن نفقة به همسرش به خاطری بندی می‌گردد که او ظالم است، مگر پدر در برابر قرض اولادش بندی نمی‌گردد، زیرا بندی کردن یک نوع عقوبیت و مجازات است و پسر حق عقوبیت پدر را ندارد، زیرا شریعت کمترین اذیت و ضرر رساندن را به پدر و مادر منع کرده و حبس یک نوع ضرر است.

هر گاه اولاد خورد سال و فقیر باشند در این صورت پدر در مورد امتناع از نفقة دادن شان بندی شده می‌تواند و این جواز دارد.

**حکم منصب قضاء زن:** همانگونه که شریعت مطهر اسلامی شهادت زنان را در برخی موارد قبول می‌کند، همچنان قضاء زنان را در برخی موارد می‌پذیرد، در متن تذکر رفته که زن در تمام ساحات زنده گی منصب قضاء را متuehd شده می‌تواند، امام ابوحنیفه ج فرموده است: زن امور قضایی را انجام داده می‌تواند، مگر در آن مواردی که شهادت زن قابل پذیرش نیست، قضای زن نیز در همچو موارد جایز نیست، مانند قصاص و حدود، این به خاطریکه زن یک مخلوق با عاطفه و ضعیف است که توانمندی دیدن همچو صحنه‌ها و تطبیق حدود و قصاص را ندارد از این لحاظ در چنین موارد قضاوتش صحیح نیست.

## فعالیت

طلاب در سه گروپ حکم قبول نمودن قضا را در روشنایی مباحث درس با هم مذاکره نموده و نتیجه را ابراز دارند.

## ارزیابی



- ۱\_ کسی که شرایط شهادت را نداشته باشد به حیث قاضی توظیف شده می‌تواند یا خیر؟
- ۲\_ وظایف قاضی را بیان دارید.
- ۳\_ اسباب اثبات حق بر مدعی علیه کدام است؟ واضح نمایید.
- ۴- در کدام موارد قضای زن جایز نیست؟

## کارخانه گی



خلاص مطلب و موضوع درس قضاء را در کتابچه‌های خویش بنویسید.

## نامه قاضی به قاضی دیگر

طلاب عزیر! در درس گذشته راجع به شرایط قاضی معلومات ارائه کردیم. در این درس خواهیم خواند که ارسال نامه یک قاضی به قاضی دیگر در موضوعات قضایی چه حکم دارد؟ همچنان موضوع تعیین حکم فیصله کننده را که از طرف مردم تعیین می‌گردد نیز مورد بحث قرار خواهیم داد.

- (۱) وَيُقْبَلُ كِتَابُ الْقَاضِي إِلَى الْقَاضِي فِي الْحُقُوقِ إِذَا شَهَدَ بِهَا عِنْدُهُ.
- (۲) فَإِنْ شَهِدُوا عَلَى خَصْمٍ حَكَمَ بِالشَّهَادَةِ، وَكَتَبَ بِحُكْمِهِ، وَإِنْ شَهِدُوا بِغَيْرِ حَضُورٍ خَصْمٌ لَمْ يَحْكُمْ، وَكَتَبَ بِالشَّهَادَةِ لِيَحْكُمَ بِهَا الْمَكْتُوبُ إِلَيْهِ.
- (۳) وَلَا يُقْبَلُ الْكِتَابُ إِلَّا بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ، أَوْ رَجُلٍ وَامْرَأَتَيْنِ.
- (۴) وَيَجِبُ أَنْ يَقْرَأَ الْكِتَابَ عَلَيْهِمْ لِيَعْرِفُوا مَا فِيهِ، ثُمَّ يَخْتَمُهُ بِحَضُورِهِمْ وَيَسْلِمُهُ إِلَيْهِمْ، فَإِذَا وَصَلَ إِلَى الْقَاضِي لَمْ يَقْبِلْهُ إِلَّا بِحَضُورِ الْخَصْمِ، فَإِذَا سَلَمَهُ الشُّهُودُ إِلَيْهِ نَظَرَ إِلَى خَتْمِهِ، فَإِنْ شَهِدُوا أَنَّهُ كِتَابٌ فُلَانٌ الْقَاضِي سَلَمَهُ إِلَيْنَا فِي جَمِيلٍ حُكْمِهِ وَقَرَأَهُ عَلَيْنَا وَخَتَمَهُ، فَضَّلَهُ الْقَاضِي، وَقَرَأَهُ عَلَى الْخَصْمِ، وَأَلْزَمَهُ مَا فِيهِ.
- (۵) وَلَا يُقْبَلُ كِتَابُ الْقَاضِي إِلَى الْقَاضِي فِي الْحُدُودِ وَالْقِصَاصِ.
- (۶) وَلَيْسَ لِلْقَاضِي أَنْ يَسْتَخِلْفَ عَلَى الْقَضَاءِ إِلَّا أَنْ يَفْوَضَ إِلَيْهِ ذَلِكَ.
- (۷) وَإِذَا رُفِعَ إِلَى الْقَاضِي حُكْمُ حَاكِمٍ آخَرَ أَمْضَاهُ إِلَّا أَنْ يَخَالِفَ الْكِتَابَ أَوْ السُّنَّةَ أَوْ الْإِجْمَاعَ، أَوْ يَكُونَ قَوْلًا لَا دَلِيلَ عَلَيْهِ.
- (۸) وَلَا يَقْضِي الْقَاضِي عَلَى غَائِبٍ إِلَّا أَنْ يَحْضُرَ مَنْ يَقُولُ مَقَامُهُ.
- (۹) وَإِذَا حَكَمَ رَجُلَانِ رَجُلًا لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمَا وَرَضِيَا بِحُكْمِهِ جَازَ إِذَا كَانَ بِصَفَةِ الْحَاكِمِ.

- وَلَا يجُوز تَحْكِيم الْكَافِرِ، وَالْعَيْدِ، وَالذُّمِّيِّ، وَالْمُحْدُودُ فِي قَدْفٍ، وَالْفَاسِقِ، وَالصَّبِّيِّ.
- (۱۰) وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ الْحُكَّمَيْنِ أَنْ يُرْجِعَ مَا لَمْ يُحْكُمْ عَلَيْهِمَا، فَإِذَا حَكَمَ لَزِمَهُمَا وَإِذَا رُفِعَ حُكْمُهُ إِلَى الْقَاضِي فَوَافَقَ مَذْهَبَهُ أَمْضَاهُ، وَإِنْ خَالَفَهُ أَبْطَاهُ.
- (۱۱) وَلَا يجُوز التَّحْكِيم فِي الْمُحْدُودِ وَالْقِصَاصِ.
- (۱۲) وَإِنْ حَكَمَا فِي دَمِ الْمُخْطَأِ فَقَضَى الْحَاكِمُ عَلَى الْعَاقِلَةِ بِالدُّلُّيَّةِ لَمْ يُنْفَدِ حُكْمُهُ. وَيَجُوزُ أَنْ يُسْمَعَ الْبَيْنَةَ وَيُقْضَى بِالنُّكُولِ.
- (۱۳) وَحُكْمُ الْحَاكِمِ لِأَبَوَيْهِ وَوَلَيْهِ وَزَوْجَتِهِ بَاطِلٌ.

## ترجمه

- (۱) نامه قاضی به قاضی دیگر در موضوعات حقوقی پذیرفته می شود که در زمینه حضور او بالایش شهادت ادا شود.
- (۲) اگر (شهود) علیه خصم (یک طرف دعوا) شهادت دادند، به شاهدی شان حکم کرده می شود (و به قاضی ارسال می شود که قضیه جهت تطبیق به وی ارسال می گردد) اما اگر (شهود) در غیاب خصم ادای شهادت نمودند (قاضی) در زمینه اصدار حکم نمی کند، (بلکه) شهادت را نوشته و (به قاضی ارسال میدارد که قضیه جهت تطبیق به وی ارسال می گردد)، تا حکم خویش را در زمینه صادر نماید.
- (۳) نامه (قاضی) بدون ادای شهادت دو نفر شاهد مرد یا یک مرد و دو زن پذیرفته نمی شود.
- (۴) بر (قاضی ای) که نامه را ارسال می دارد) واجب است نامه را برای (شهود) بخواند تا ایشان بفهمند که در نامه چیست، سپس در حضور ایشان مهر و به ایشان تسلیم نماید. وقتیکه به قاضی رسید، بدون از حضور خصم آن را قبول نکند، پس وقتیکه شهود آن را به قاضی تسلیم کردند به مهر آن بینند. اگر (شهود نزد قاضی دوم) ادای شهادت

نمودند که این نامه فلاں قاضی است، برای مایان در مجلس قضا تسليم کرده، خوانده و مهر نموده پس قاضی آن را باز می‌کند، و برای طرف مقابل می‌خواند و آن چیز را بالایش لازم می‌سازد که در نامه است.

(۵) نامه یک قاضی برای قاضی دیگر در حدود و قصاص پذیرفته نمی‌شود.

(۶) قاضی نمی‌تواند بجای خود کسی دیگری را نائب تعیین کند مگر در صورتیکه صلاحیت برایش تفویض شده باشد.

(۷) هنگامیکه برای قاضی فیصله حاکم تقدیم گردد باید آنرا تطبیق نماید، مگر اینکه مخالف قرآن، سنت یا اجماع و یا گفتار بی دلیل باشد.

(۸) قاضی باید بالای غایب حکم صادر نماید مگر در حضور نماینده و ممثل وی.

(۹) اگر دو نفر برای حل دعوای خویش شخصی را حکم تعیین کردند و به حکم وی راضی شدند بشرطی روا است که در شخص تعیین شده صفات حاکم موجود باشد. تعیین کافر، غلام، ذمی، محدود شده در حد قذف، فاسق و طفل به صفت حکم روا نیست.

(۱۰) اشخاصیکه حکم تعیین کرده اند می‌توانند قبل از فیصله و حکم آن از تعیین وی روی گردان شوند، هنگامیکه حکم فیصله نمود (نمی‌توانند از حرف خویش روی گردان شوند) وقتیکه فیصله حکم به قاضی تقدیم گردد بشرطی آن را تأیید می‌دارد که طبق مذهب وی صادر گردیده باشد ورنه آن را باطل می‌سازد.

(۱۱) تعیین حکم در حدود و قصاص روا نیست.

(۱۲) اگر (خصمین) در قتل خطا شخصی را حکم تعیین نمایند و وی در زمینه دیت را بالای عاقله حکم کند حکم او، نافذ نمی‌شود. برای حکم جایز است شاهدی را بشنود و به نکول حکم صادر نماید.

(۱۳) فیصله قاضی بر نفع والدین، اولاد و همسرش باطل است.

## شرح

**نامه قاضی به قاضی دیگر:** مراد از این نامه، نامه ایست که قاضی راجع به قضیه ای که بمحکمه نزد او مواصلت ورزیده به قاضی دیگر می‌نویسد. بطور مثال قاضی شهر کندز به قاضی شهر هرات بخاطری نامه می‌نویسد که مدعی علیه در آنجا قرار دارد. نامه قاضی تنها در آنده حقوق پذیرفته می‌شود که به شبهه ساقط نمی‌شوند، مانند امانت، غصب، نکاح و غیره و در آنده قضايانی که به شبهه ساقط می‌گردند مانند حدود و قصاص، قاضی نمی‌تواند به قاضی دیگر نامه بفرستد. چرا که ارسال نامه قاضی به قاضی دیگر در اثبات جرم شبهه بار می‌آورد، در حالیکه قصاص و حدود به شبهه ساقط می‌گردد.

**اقسام نامه‌های قاضی:** طبق متن نامه قاضی به دو قسم است؛ مانند:

۱- قاضی شهر کندز علیه احمد که در شهر هرات سکونت دارد با حضور وی یا وکیلش فیصله صادر نماید و فیصله را فقط برای تطبیق به قاضی شهر هرات ارسال بدارد، تا از انکار مدعی علیه و دعوی جلوگیری بعمل آید.

۲- قاضی شهر کندز شهادت شهود را در این قضیه استماع می‌نماید، لیکن بسبب غیاب مدعی علیه (احمد) و یا وکیل وی جهت اجرایات بعدی او فیصله به قاضی شهر هرات ارسال میدارد، چرا که در غیاب مدعی علیه اصدار حکم درست نیست، و همچنان از یک سو رفت و آمد شهود به شهر هرات یک عمل پر مشقت است و از سوی دیگر ارسال دوسيه به شهر هرات بخاطری ضروری است که مدعی علیه (احمد) در آن جا قرار دارد.

قاضی ای که نامه را می‌فرستد، باید بالای نامه یاد شده شهود بگیرد و برایشان بخواند تا ایشان محتوای آنرا درک نمایند، چرا که شهادت بغیر از فهم آن درست نیست، سپس آنرا بخاطر از بین رفتن شک بحضور ایشان مهر کند.

**رسیدن نامه به قاضی موسیل الیه:** وقتیکه نامه قاضی کاتب به قاضی مرسیل الیه برسد

قاضی در مجلس قضا و در حضور خصم بعد از شهادت شهود نامه را باز می کند، چرا که نامه بمعنی شهادت است و شهادت بغیر از موجودیت خصم درست نیست. سپس قاضی محکوم علیه را به آنچیز مکلف می سازد که در نامه به آن حکم صادر گردیده است.

**نامه قاضی در حدود و قصاص:** ارسال نامه قاضی به قاضی دیگر در حدود و قصاص درست نبوده و در زمینه حد ثابت نمی گردد. چرا که حدود و قصاص به شبهه ساقط می گردد و رسیدن نامه یک قاضی به قاضی دیگر از شباهه خالی نمی باشد، چرا که نامه ها با هم شباهت دارند ممکن در زمینه جعل و تزویر صورت گیرد که این عمل در اثبات جرم یک شباهه است.

از سوی دیگر نامه قاضی به قاضی دیگر به شهادت بر شهادت مشابهت دارد و به دادن شاهدی بالای شهادت حد و قصاص ثابت نمی گردد.

**نامه قاضی در مسایل اجتهادی:** هرگاه قاضی در یک مسئله اجتهادی بعد از صحبت دعوا اصدار حکم نماید و جهت تطبیق به قاضی دیگر ارسال کند، لیکن قاضی دومی در این مسئله اجتهادی با نظر قاضی اول موافق نباشد، در این صورت بالای قاضی دومی لازم است تا فیصله یاد شده را تطبیق و از نظر خویش صرف نظر کند، چرا که در مسایل اجتهادی اجتهادها باهم مساوی بوده و یکی بالای دیگر کدام برتری ندارد، یعنی یک اجتهاد اجتهاد دیگری را نقض کرده نمی تواند.

مگر اینکه نظر قاضی نویسنده اول با قرآنکریم در تضاد باشد، بطور مثال سود را جواز داده باشد، یا اینکه با سنت در مخالفت قرار داشته باشد، بطور مثال: با شاهد مدعی علیه اصدار حکم نموده باشد، یا با اجماع در تضاد باشد، مانند حکم به مشروعيت متعه یا گفتاری باشد که در شريعت کدام دليلی نداشته باشد مانند از بين بردن قرض به مرور زمان. در اين موارد بالاي قاضي لازم است که فیصله یاد شده را رد نماید.

تعیین حکم (فیصله کننده) از طرف خصمین: یک طرف دعوا بر پرایت طرف مقابل می‌تواند بدون قاضی رسمی شخصی دیگری را بصفت فیصله کننده دعوا خویش تعیین نماید. چرا که طرفین دعوا از اختیار خویش برخوردار اند، پس برایشان تعیین حکم هم روا می‌باشد و فیصله حکم تنها در مورد آنان قابل تطبیق است نه در حق دیگران. از اینکه حکم حیثیت قاضی را دارد باید شروط قاضی در روی موجود باشد، بناء تعیین کافر، غلام، ذمی، مقدوف بعد قذف، فاسق و طفل بصفت حکم روانیست.

فرق حکم با قاضی در این است که حکم از طرف مردم تعیین می‌گردد و فیصله اش مشروط بر پرایت ایشان بوده، لذا طرف دعوا می‌تواند که قبل از اصدار فیصله از حکمیت وی منصرف شود، اما پس از اصدار حکم حق ندارد که از فیصله وی انکار نماید. و قاضی چون از طرف دولت تعیین می‌شود فیصله و حکممش لزوماً قابل تنفید است.

همچنان اگر فیصله حکم به قاضی تقديم گردد لیکن با نظر وی موافق نباشد می‌تواند آنرا نقض کند، چرا که وی از طرف مردم تعیین گردیده نه از طرف حکومت، لذا پذیرش فیصله وی بر قاضی لازم نمی‌باشد.

تعیین حکم در حدود و قصاص: به استناد دلایل آتی روانیست:

۱- حدود حق الله ﷺ است و برای تطبیق آن امام (قاضی) تعیین گردیده پس بغیر از امام کسی دیگری حق ندارد آن را تطبیق نماید.

۲- تعیین حکم و میانجی برای صلح بوده که ممکن در همچو موارد شخصی حق خویش را بکسی دیگری بخشد، اما از اینکه حدود حق الله بوده و کسی دیگری حق ندارد آن را بخشن کند پس تحکیم هم در آن روانیست.

۳- حدود و قصاص توسط شبهه ساقط می‌گردد. از اینکه میانجی بغیر از اشخاص تعیین کننده بالای کسانی دیگر تسلط و ولایت ندارد، که محدودیت اختیار خودش یک شبهه بوده پس بدین اساس در حدود و قصاص تحکیم (تعیین میانجی) جواز

ندارد.

فیصله حکم مبنی بر لزوم دیت بر عاقله: اگر حکم در قضیه قتل خطا حکم پرداخت دیت را بر عاقله صادر نماید، حکم اش نافذ نیست، زیرا قبل از ذکر دادیم که: ولایت حکم تنها در مورد کسانی است که وی را تعیین نموده اند، چون در اینجا حکم پرداخت دیت بالای عاقله صادر گردیده و عاقله حکم را تعیین ننموده اند پس حکم اش در مورد عاقله قابل قبول نمی باشد.

مسئله: مسئله ختامی درس را حکم حکم و قاضی تشکیل می دهد که به نفع پدر، مادر، اولاد یا همسر خویش صادر کرده باشد این حکم باطل است چرا که در زمینه شبهه قرابت وجود دارد، اما اگر حکم مذکور بضرر ایشان صادر شده باشد درست است چرا که شبهه یاد شده در زمینه مطرح نمی باشد.

در جرگه‌ها باید به نقاط آتی توجه صورت گیرد

۱- در جرگه‌ها باید اشخاصی به صفت میانجی تعیین گردد، که راجع به موضوع از احکام حلال و حرام آگاهی و قدرت فناعت طرفین را داشته و حالت روانی ایشان را بشناسند، تا حلال را حرام و حرام را حلال نسازند یا اینکه بجای حل مشکل را گسترش ندهند.

۲- میانجینیگران باید هنگام میانجیگری شروط طرفین را مد نظر گیرند خواه شروط یاد شده جهت دریافت حق وضع گردیده باشد یا صلح، یعنی باید به شروط پابند باشند ورنه خصمین به پذیرش فیصله مکلف نیستند.

۳- میانجیگران باید به تأمین عدالت توجه خاص داشته باشند، باید بعد امکان مردم زورآور را به پذیرش فیصله عادلانه مجبور سازند، چرا که خداوند متعال به عدالت امر نموده و تأمین عدالت یک امر واجب است.

۴- میانجیگران باید به حلال و حرام توجه خاص داشته باشند؛ دادن دختران در بد و تجاوز از شریعت در منازعات جنایی و مدنی یک امر ناروا است، باید از آن اجتناب شود.

## فعالیت

در جامعه ما تعیین حَکم برای حل منازعات مختلف رایج است، طلاب عزیز در روشنی درس راجع به صورت‌های مختلف تحکیم مباحثه نمایند.

## ارزیابی



- ۱- اقسام نامه یک قاضی به قاضی دیگر را در روشنی درس واضح سازید.
- ۲- قاضی مرسلاً ایه بعد از رسیدن نامه باید به کدام اجراءات پردازد؟
- ۳- چرا نامه یک قاضی به قاضی دیگر در حدود و قصاص درست نیست؟
- ۴- چرا یک قاضی از فیصله قاضی دیگر در مسایل اجتهادی مخالفت کرده نمی‌تواند؟
- ۵- چرا تعیین حَکم از طرف مردم در حدود و قصاص درست نیست؟ دلایل آن را بیان دارید.
- ۶- در قتل خطا حکم پرداخت دیت بر عاقله از طرف حَکم چرا درست نیست؟

## أحكام تقسيم اموال

در بعض اوقات میان شرکا ضرورت احساس میشود تا اموال مشترک میان شان تقسیم گردد لیکن شریعت جهت جلوگیری از متضرر شدن بعضی شرکا از تقسیم بعض رهنمودهایی را وضع نموده که در این درس به آن میپردازیم.

(۱) **كتاب القسمة**

(۲) يَبْغِي لِلإِمَام أَنْ يَنْصُبْ قَاسِمًا يَرْزُقُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ لِيُقْسِمَ بَيْنَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَجْرٍ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ نَصَبَ قَاسِمًا يَقْسِمُ بِالْأَجْرِ.

(۳) وَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَدْلًا، مَأْمُونًا، عَالِلًا بِالْقِسْمَةِ.

(۴) وَلَا يُجْرِي الْقَاضِي النَّاسَ عَلَى قَاسِمٍ وَاحِدٍ، وَلَا يَتْرُكُ الْقُسُّامَ يَشْتَرِكُونَ.

(۵) وَأَجْرَةُ الْقِسْمَةِ عَلَى عَدْدِ الرُّءُوسِ عِنْدَ أَبِي حَيْنَةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ عَلَى قَدْرِ الْأَنْصِبَاءِ.

(۶) وَإِذَا حَضَرَ الشُّرَكَاءُ، وَفِي أَيْدِيهِمْ دَارُ أَوْ ضَيْعَةُ، ادْعُوا أَنَّهُمْ وَرِثُوهَا عَنْ فُلَانٍ، لَمْ يُقْسِمُهَا عِنْدَ أَبِي حَيْنَةَ حَتَّى يَقِيمُوا الْبَيْنَةَ عَلَى مَوْتِهِ وَعَدْدِ وَرَثَتِهِ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: يُقْسِمُهَا بِاعْتِرَافِهِمْ وَيَذْكُرُ فِي كِتَابِ الْقِسْمَةِ أَنَّهُ قَسَمَهَا بِقَوْلِهِمْ.

(۷) وَإِذَا كَانَ الْمُشَرِّكُ إِمَامًا سَوِيَ الْعَقَارِ، ادْعُوا أَنَّهُمْ وَرِثُوهُ قَسْمَهُ فِي قَوْلِهِمْ جَمِيعًا، وَإِنْ ادْعُوا فِي الْعَقَارِ أَنَّهُمْ اشْتَرَوْهُ قَسْمَهُ بَيْنَهُمْ، وَإِنْ ادْعُوا الْمِلْكَ وَلَمْ يَذْكُرُوا كَيْفَ انتَقَلَ إِلَيْهِمْ قَسْمَهُ بَيْنَهُمْ.

(۸) وَإِذَا كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ الشُّرَكَاءِ يَتَنَقَّعُ بِنَصْبِهِ، قَسَمَ بِطَلْبِ أَحَدِهِمْ، وَإِنْ كَانَ

أَحَدُهُمْ يَنْتَفِعُ وَالْآخَرُ يَسْتَضِرُ لِقْلَةُ نَصِيبِهِ، فَإِنْ طَلَبَ صَاحِبُ الْكَثِيرِ قَسْمًا، وَإِنْ طَلَبَ صَاحِبُ الْقَلِيلِ، لَمْ يَقُسِّمْ، وَإِنْ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ يَسْتَضِرُ، لَمْ يَقُسِّمْهَا إِلَّا بِتَرَاضِيهِمَا.

(٩) وَيُقْسِمُ الْعُرُوضَ إِذَا كَانَتْ مِنْ صِنْفِ وَاحِدٍ.

(١٠) وَلَا يُقْسِمُ الْجِنْسَانِ بَعْضُهُمَا فِي بَعْضٍ، وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: لَا يُقْسِمُ الرَّقِيقُ وَلَا الجَوَاهِرُ لِتَفَاوِتِهِ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفُ وَمُحَمَّدٌ: يُقْسِمُ الرَّقِيقُ.

(١١) وَلَا يُقْسِمُ حَمَامٌ وَلَا بَئْرٌ وَلَا رَحَى إِلَّا أَنْ يَرَاضِي الشَّرَكَهُ.

## ترجمه

### (۱) کتاب تقسیم

(۲) امام باید تقسیم کننده بی را تعین کند که معاش وی از بیت المال پرداخته شود، تا برای مردم (مالهای شان) را بدون اجرت تقسیم نماید اگر از (بیت المال) تعین ننمود پس قاسمی را تعین کند که (برای مردم) مالهایشان را به اجوره تقسیم کند.

(۳) واجب است که تقسیم کننده عادل، امین و از امور تقسیم اگاهی داشته باشد.

(۴) قاضی باید مردم را به یک قاسم مجبور نسازد و تقسیم کننده گان را نگذارد که در (اجرت) شریک شوند.

(۵) به نظر امام ابوحنیفه اجوره تقسیم به حساب سرهای (اشخاص) است. امام ابویوسف و امام محمدرحمه‌الله می گویند: به اندازه (حساب) سهام است.

(۶) اگر شرکا در خانه یا زمین نزد (قاضی) آیند و دعوا نمایند که آنرا از فلانی بمیراث برده اند، نزد امام ابوحنیفه حَفَظَهُ اللَّهُ تا وقتی تقسیم نگردد که بر مرگ وی و تعداد ورثه شهدود اقامه نشده باشد. اما امام ابویوسف و امام محمدرحمه‌الله می گویند: به اساس اعتراف ایشان تقسیم گردد و در کتاب نوشته شود که به اساس گفتار ایشان تقسیم گردیده است.

(۷) اما اگر (مال) مشترک بدون زمین چیزهای دیگر باشد و دعوا نمایند که میراث (ایشان) است، به نظر تمام ائمه تقسیم می‌گردد. اما اگر در مورد زمین دعوا نمودند که به بیع خریده اند، میان ایشان تقسیم نمایند. اگر دعوای ملکیت نمودند و مدرک تملیک آن را بیان ننمودند، در میان آنها تقسیم گردد.

(۸) اگر هر شریک از حصة خویش استفاده می‌کرد به اساس مطالبه یکی ایشان تقسیم نماید، اما اگر یکی از ایشان از (حصة خویش) نفع میبرد و دومی جهت کمی حصه متضرر می‌گردید اگر صاحب حصة زیاد مطالبه (تقسیم) نماید، تقسیم نماید، اما اگر صاحب حصة اندک مطالبه تقسیم نماید، تقسیم ننماید. اگر هر دو از (تقسیم) متضرر می‌گردیدند بدون رضایت هر دو تقسیم ننماید.

(۹) اگر بدون زمین اشیای دیگری از یک جنس باشد، تقسیم نماید.

(۱۰) دو جنس مستقل یکی بجای دیگر تقسیم شود. امام ابوحنیفه گفته است: برده گان و احجار کریمه را به سبب تفاوت (زیادی که میان شان وجود دارد) یکی بجای دیگر تقسیم نکند. امام ابویوسف و امام محمد رحمه‌الله گفته اند: برده گان را تقسیم کنند.

(۱۱) حمام، چاه و آسیاب بدون رضایت شرکا تقسیم نشود.

## شرح

**تعريف قسمت (تقسیم):** (قسمت) در لغت بمعنی افزار و جدا کردن است؛ در اصطلاح جمع کردن حصه‌های پراگنده به یک جای را قسمت (تقسیم) گویند. تقسیم اموال به اساس مطالبه مالکان آن بدین شرط صورت می‌گیرد که به اثر تقسیم بهره برداری آن از بین نرود و همچنان بعد از تقسیم قابل استفاده باقی بماند.

**تعیین قاسم:** تقسیم اموال به این سبب از مکلفیت‌های قضا بحساب می‌رود که جهت حل و فصل مشکلات مردم بعمل می‌آید. مثیلکه معاش قاضی از بیت المال تأديه می‌گردد بالای امام لازم است معاش قاسم را هم از بیت المال تعیین نماید؛ از اینکه فایده قاسم به اصحاب اموال می‌رسد حاکم می‌تواند قاسم را تعیین و اجرت وی را از اصحاب اموال بگیرد. به هر حال تعیین قاسم از مسئولیت‌های امام است.

**شروط قاسم:** تقسیم کننده باید عادل باشد؛ یعنی: دارای شروط قاضی باشد. تا مردم بالایش اعتماد کنند، باید امین باشد و از احکام تقسیم اگاهی داشته باشد.

قاضی نمی‌تواند مردم را به این امر مجبور سازد تا اموال خویش را توسط قاسمی تقسیم کنند که از طرف وی تعیین گردیده و اجرت خویش را از مردم می‌گیرد، چرا که تقسیم مال به اجرت یک عقد است و قاضی نمی‌تواند مردم را به انعقاد عقد مجبور سازد. قاضی نه گذارد که قاسمنی با هم عقدی را بسته کنند که در هر تقسیم اجرت آن را میان خویش تقسیم کنند. چرا که در صورت توافق ایشان مردم به ایشان مجبور می‌شوند و اجرت به میل تقسیم کننده گان بالا می‌رود.

**اجرت تقسیم:** نزد امام ابوحنیفه حَفَظَهُ اللَّهُ اجرت تقسیم به تناسب افراد داده می‌شود، یعنی اگر مال چهار فرد را تقسیم کند و اجرت آن چهار صد افغانی تعیین گردد بالای هر یکی ایشان صد صد افغانی است، چرا که این مzd تقسیم است و در تقسیم حصص یکسان می‌باشد.

نزد امام ابویوسف و امام محمد (رحمه‌ما الله) اجرت تقسیم به تناسب سهام داده می‌شود، یعنی حصة کسی که بیشتر باشد مزد بیشتر و سهم کسی که کم باشد مزد کم می‌پردازد. بطور مثال دو نفر دو جریب زمین مشترک خویش را تقسیم کردند، سهم یکی ایشان یک و نیم جریب و برای دیگر نیم جریب رسید، در این صورت اگر

اجرت آن دو صد افغانی باشد صاحب نیم جریب پنجاه افغانی و صاحب یک و نیم جریب یک صد پنجاه افغانی می‌پردازد، چرا که تقسیم مال کم، تکلیف کم و تقسیم مال زیاد تکلیف بیشتر دارد.

مطلوبه تقسیم مال از قاسم: اگر اصحاب اموال منقول یا غیر منقول نزد (قاسم) آیند و سبب ملکیت را بیع یا میراث تذکر دهند یا اینکه سبب ملکیت را ذکر نه کنند و طالب تقسیم آن شوند. در تمام این موارد باید مال میان ایشان تقسیم شود مگر در صورت آتی:

در صورتیکه اصحاب زمین یا خانه ایکه در دست دارند به نزد قاضی آمده دعوای وراثت زمین را کنند و طالب تقسیم آن گرددند. نزد امام ابوحنیفه رحمه الله قاضی در این صورت نمی‌تواند زمین و خانه را میان شان تقسیم کند بلکه از ایشان شهود موت مورث و عدد وارثین بخواهد، وقتیکه شهود وی در محکمه ادای شهادت کنند در این صورت قاضی زمین و خانه را میان شان تقسیم می‌کند. اما، امام ابویوسف و محمد رحمهما الله می‌گویند مال نظر به اعتراف آنان بین شان تقسیم گردد.

دلیل امام ابوحنیفه رحمه الله این است که ترکه قبل از تقسیم ملکیت میت است و حقوق وی مانند وصیت، قرضه‌ها به آن بسته می‌باشد. بدین دلیل در این صورت تقسیم مال بالای میت فیصله تلقی می‌گردد و این فیصله بدون شهود درست نیست.

دلیل یاران این است که ذوالیدی ایشان دلیل ملکیت ایشان تلقی می‌گردد حال اینکه در زمینه کدام مدعی دیگری هم وجود ندارد مال باید میان ایشان تقسیم گردد، و باید در سند تقسیم تحریر گردد که این تقسیم به اساس مطالبه ایشان صورت گرفته است.

**تاپیر نقصان بالای تقسیم:** صاحب قدوری نقصاناتی را که به اثر تقسیم به وجود می‌آید در چند صورت آورده که شرح آن قرار ذیل است:

۱- مال طوری باشد که بعد از تقسیم هر دو شریک از حصة خویش استفاده کرده بتواند، چرا که به اثر تقسیم کدام نقصان بمیان نمی‌آید.

۲- مال طوری باشد که حصة یکی از شریکان بیشتر و دیگر کمتر بوده و صاحب مال کم به تقسیم آن متضرر می‌گردد، در این صورت اگر صاحب مال زیاد طالب تقسیم گردد مال تقسیم و به مطالبه صاحب مال کم کدام اعتباری نیست چرا که استفاده از مال خویش حق صاحب مال بیشتر است.

۳- اگر در صورت قبلی صاحب مال کم ولو که بتقسیم مال متضرر هم می‌شود طالب تقسیم گردد، مال تقسیم نمی‌گردد، چرا که مطالبه وی در این صورت به دشمنی و عناد مبنی است نه بکدام دلیل معقول دیگر.

۴- اگر در تقسیم به هر دو ضرر می‌رسید در این صورت بدون رضایت طرفین تقسیم درست نبوده، یعنی در صورت مخالفت یکی ایشان تقسیم شده نمی‌تواند، چرا تقسیم اجباری در صورت فایده صورت می‌گیرد اما در این صورت در تقسیم کدام فایده ای دیده نمی‌شود.

اموالیکه قابلیت تقسیم را دارا است: مثیلکه واضح است اموال بدو قسم است: اموال منقول و غیر منقول. عروض (اموال منقول) اگر از یک جنس باشد، قاضی میتواند بدون رضایت شریکان میان شان تقسیم نماید چرا که تقسیم آن بطوری که از آن استفاده بعمل آید یک کار ممکن است مانند تقسیم تیل، گندم، جو وغیره.

اما عروضیکه از یک جنس نباشد قاضی نمی‌تواند میان شرکا به تقسیم آن بپردازد. چرا که میان آنها برابری وجود ندارد، لیکن قاضی در صورتی می‌تواند به تقسیم آن

میان شر کا پردازد کہ ایشان راضی و طوری تقسیم شود کہ بتمام شر کا مطابق قیمت سهام ایشان سهمیه های برابر برسد.

مسئلہ: اگر چہ تمام بردہ گان از یک جنس حساب می شوند لیکن ایشان از لحاظ اوصاف و عادات باهم تفاوت زیادی دارند، نزد امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ مانند اموال همجنس تقسیم برابر آنها درست نیست بلکہ به اساس اوصاف اجناس مختلف محاسبہ شود و به هر یکی ایشان قیمت جدا وضع گردد و به اساس قیمت تعین شده یک با دیگر معاوضہ و معاملہ شوند. حکم جواهر و احجار کریمه مختلفه به اساس اختلاف قیمت حکم برد گان را داراست. در آغاز درس خواندیم اموال به این شرط تقسیم می گردد کہ بعد از تقسیم قابل استفادہ باشد. از این خاطر که حمام، چاه و آسیاب بعد از تقسیم قابل استفادہ نمیماند لذا قاضی نمی تواند که بدون رضایت شر کا آن را تقسیم نماید. اگر شر کا راضی باشند تقسیم اش روا است.

## فعالیت

طلاب به دو گروہ تقسیم شوند، یک گروہ اسماء اموال را بگیرند کہ باهم تفاوت ندارد و قاضی می تواند بدون رضایت شر کا میان شان تقسیم نماید و گروہ دومی نام اموال را بگیرند کہ قاضی بدون رضایت شر کا نمی تواند آن را تقسیم کند.

## ارزیابی



۱\_ تقسیم را تعریف و شرط صحت آن را بیان دارید، و هم واضح سازید که تقسیم چه وقت بمیان می آید؟

- ۲\_ شروط قاسم را بیان دارید.
- ۳\_ اجرت تقسیم به کدام اساس پرداخته می شود؟ در زمینه اختلاف ائمه را تشریح نمایید.
- ۴\_ در صورتیکه زمین و خانه در دست مالکان شان باشد، و ایشان در دعوای وراثت طالب تقسیم آن باشند، در این صورت قاضی چه باید کند؟ در زمینه اختلاف ائمه را تشریح نمایید.
- ۵\_ عروض چه طور تقسیم می گردد؟ با در نظرداشت اختلاف اجناس احکام ایشان را بیان دارید.
- ۶\_ چاه و آسیاب چرا بدون رضایت مالکان آن قابل تقسیم نیست؟

## أحكام تقسيم زمين

در اين درس علاوه بر طرق تقسيم زمين راجع به تقسيم يك سلسله احکام را واضح خواهيم نمود.

(۱) وَإِذَا حَضَرَ وَارِثَانِ، وَأَقَامَ الْبُيْتَةَ عَلَى الْوَفَاءِ وَعَدَ الْوَرَثَةَ وَالدَّارُ فِي أَيْدِيهِمْ وَمَعَهُمْ وَارِثٌ غَائِبٌ، قَسَمَهَا الْقَاضِي بِطَلْبِ الْمُحَاذِرِينَ، وَنَصَبَ لِلْغَائِبِ وَكِيلًا يَقْبِضُ نَصِيبَهُ.

(۲) وَإِذَا كَانُوا مُشْتَرِينَ لَمْ يَقْسِمْ مَعَ غَيْرَةَ أَحَدِهِمْ.

(۳) وَإِنْ كَانَ الْعَقَارُ فِي يَدِ الْوَارِثِ الْغَائِبِ لَمْ يَقْسِمْ، وَإِنْ حَضَرَ وَارِثٌ وَاحِدٌ لَمْ يَقْسِمْ.

(۴) وَإِنْ كَانَتْ دُورُ مُشْتَرَكَةً فِي مِصْرٍ وَاحِدٍ، قُسِّمَتْ كُلُّ دَارٍ عَلَى حِدَتِهَا فِي قُولٍ أَبِي حَنِيفَةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَحْمَدٌ: إِنْ كَانَ الْأَصْلُحُ هُمْ قِسْمَةٌ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ قَسَمَهَا.

(۵) وَإِذَا كَانَتْ دَارٌ وَضِيَعَةً، أَوْ دَارٌ وَحَانُوتٌ، قَسَمَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَتِهِ.

(۶) وَيَنْبَغِي لِلْقَاسِمِ أَنْ يُصَوِّرَ مَا يَقْسِمُهُ وَيَعْدِلَهُ وَيَذْرَعُهُ وَيُقَوِّمُ الْبَلَةَ وَيُفَرِّزَ كُلُّ نَصِيبٍ عَنِ الثَّانِي بِطَرِيقِهِ وَشُرُبِهِ حَتَّى لَا يَكُونَ لِنَصِيبٍ بَعْضِهِمْ بَعْضِهِمْ بِنَصِيبِ الْآخِرِ تَعْلُقٌ، ثُمَّ يَكْتُبُ أَسْمَاهُمْ وَيَجْعَلُهَا قَرْعَةً ثُمَّ يُلَقِّبُ نَصِيبًا بِالْأَوَّلِ، وَالَّذِي يَلِيهِ بِالثَّانِي وَالثَّالِثِ، وَعَلَى هَذَا، ثُمَّ يُخْرِجُ الْقَرْعَةَ فَمَنْ خَرَجَ اسْمُهُ أَوَّلًا فَلَهُ السَّهْمُ الْأَوَّلُ، وَمَنْ خَرَجَ ثَانِيَا فَلَهُ السَّهْمُ الثَّانِي.

(۷) وَلَا يُدْخِلُ فِي الْقِسْمَةِ الدَّرَاهِمَ وَالدَّنَارِيَّاتِ إِلَّا بِتَرَاضِيهِمْ.

(۸) وَإِنْ قَسَمَ بَيْنَهُمْ وَلَا حِدَهُمْ مَسِيلٌ فِي مِلْكِ الْآخِرِ، أَوْ طَرِيقٌ لَمْ يُشَرِّطْ فِي الْقِسْمَةِ، فَإِنْ أَمْكَنَ صَرْفُ الطَّرِيقِ وَالْمُسِيلِ عَنْهُ فَلَا يُسْتَطِرِقُ وَيُسَيَّلُ فِي نَصِيبِ الْآخِرِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فُسِّخَتِ الْقِسْمَةُ.

(٩) وَإِنْ كَانَ سُفْلُ لَا عُلُوًّا لَهُ، وَعُلُوًّا لَا سُفْلَ لَهُ، وَسُفْلٌ لَهُ عُلُوٌّ، قَوْمٌ كُلُّ وَاحِدٍ عَلَى حِدَتِهِ، وَقُسْمٌ بِالْقِيمَةِ، وَلَا يُعْتَبِرُ بِغَيْرِ ذَلِكَ.

(١٠) وَإِذَا اخْتَلَفَ الْمُتَقَاسِمُونَ فَشَهِدَ الْقَائِمَانِ قُبْلَتْ شَهَادَتُهُمَا.

(١١) فَإِنْ ادْعَى أَحَدُهُمَا الْغَلَطَ وَزَعَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ شَيْءٌ فِي يَدِ صَاحِبِهِ، وَقَدْ أَشَهَدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْإِسْتِيَافِ، لَمْ يُصَدِّقْ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا بِيَتِينَهُ.

(١٢) وَإِنْ قَالَ: (اسْتَوْفِيتُ حَقِّي) ثُمَّ أَخَذْتُ بَعْضَهُ فَالْقُولُ قُولُ خَصْمِهِ مَعَ يَتِينَهُ.

(١٣) وَإِنْ قَالَ: (أَصَابَنِي إِلَى مَوْضِعٍ كَذَا وَلَمْ يَسْلِمْهُ إِلَيَّ) وَلَمْ يُشَهِّدْ عَلَى نَفْسِهِ بِالْإِسْتِيَافِ، وَكَذَبَهُ شَرِيكُهُ تَحَالَّفَا، وَفُسِّخَتِ الْقِسْمَةُ.

(١٤) وَإِنْ اسْتَحَقَّ بَعْضُ نَصِيبِ أَحَدِهِمَا بِعِينِهِ لَمْ تُفْسَخْ الْقِسْمَةُ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ وَرُجِعَ بِحِصَّةِ ذَلِكَ مِنْ نَصِيبِ شَرِيكِهِ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ: تُفْسَخُ الْقِسْمَةُ.

### ترجمه

(۱) وقتیکه دو وارث حاضر گردند، و راجع به موت (مورث) و به تعداد وارثین شهود را در حالی اقامه نمایند که خانه در دست ایشان باشد لیکن یکی از وارثین غایب باشد، قاضی باید خانه را به مطالبه (وارثین) حاضر تقسیم و برای (وارث) غایب و کیل تعیین نماید تا سهمیه وی را تسلیم شود.

(۲) اگر (مطلوبه کنندگان تقسیم) خانه را به بیع خریداری نموده باشند، در صورت غیاب یکی از ایشان تقسیم صورت نمی‌گیرد.

(۳) اگر عقار در دست وارث غایب باشد، تقسیم نکند. اگر یک وارث حاضر گردید و (شهود را اقامه کرد)، تقسیم نکند.

(۴) اگر در یک شهر چند خانه مشترک باشد، نزد امام ابوحنیفه رحمه الله هر خانه را جدا تقسیم کند. امام ابویوسف و امام محمد (رحمهما الله) گفته اند: اگر تقسیم یکی بجای دیگر برای همه مفاد داشته باشد تقسیم کند.

(۵) اگر خانه و زمین یا خانه و دکان باشد، هر یکی آنها را جدا تقسیم کند.

(۶) تقسیم کننده باید سهمیه‌ها را به روی ورق ترسیم و برابر سازد مساحت و قیمت آنرا معلوم نماید، تمام سهمیه‌ها را با راه و جوی آن از دیگران جدا کند تا حق کدام حصه با دیگر آن متعلق نماند، بعد نامهای شان را نوشته و قرعه بیاندازد، سپس حصه اولی را به اول، بعدی را به دوم و سوم را به سوم و هکذا تمام سهمیه‌ها را مسمی و سپس قرعه کشی کند، نام کسی که اول برآمد حصه اولی از وی و حصه دومی از دوم می‌شود.

(۷) دراهم و دنانیر در تقسیم خلط نشود، مگر به رضایت شرکا.

(۸) اگر تقسیم طوری صورت گرفت که راه و آب رو یکی در ملکیت دیگری قرار داشت، و آن را در تقسیم شرط نکرده بود، اگر تحويل آب رو ممکن بود در راه و جوی (شريك) دیگر نرود، و اگر ممکن نبود تقسیم فسخ گردد.

(۹) اگر خانه بی باشد که منزل دوم نداشت، یا منزل بالا طوری بود که منزل پائین (در ملکیت شرکا) را نداشت، یا منزل پائین که منزل بالا داشت، هر یک جدا قیمت شده و (به اساس) قیمت تقسیم گردد، بغير از اين چيزی دیگری قابل اعتبار نیست.

(۱۰) اگر میان مطالبه کنندگان تقسیم اختلاف بروز کرد و دو قاسم شاهدی داد، شاهدی آنان قبول می‌شود.

(۱۱) اگر یکی ایشان دعوی نماید که در زمینه سهو صورت گرفته و گمان می‌کرد که بعضی از سهمیه وی در دست رفیقش قرار دارد در حالی که بالای خود شاهدی می‌داد که سهم خویش را پوره تسلیم شده، دعوایش قابل شنیدن نیست مگر به اقامه شهد.

(۱۲) اگر گفت: حق خود را گرفتم، سپس بگویید: بعضی از حق خویش را گرفتم. (در این صورت) سخن خصم با حلف قابل اعتبار است.

(۱۳) و اگر گفت: تا اینجا برایم رسیده بود، لیکن برایم تسلیم نکرده و راجع به تسلیمی حق کامل بالای خود شاهدی ننموده بود و هم از طرف شريك کاذب شمرده شد، هر دو قسم می‌کنند و تقسیم فسخ می‌گردد.

(۱۴) اگر حصة معلوم یک شریک به استحقاق برده شود، بنظر امام ابوحنیفه رحمه‌للہ تقسیم فسخ نمی‌گردد لیکن به اندازه حصة که به استحقاق برده شده از شریک خود می‌گیرد. امام ابویوسف رحمه‌للہ گفته است: تقسیم فسخ می‌گردد.

## شرح

مطلوبه تقسیم خانه در صورت غیابت وارث: در درس گذشته صورت و حکم مطالبه تقسیم خانه ایکه که از طرف وارثین بعمل می‌آید بیان گردید، در این درس صورتی را بررسی خواهیم کرد که دو وارث از قاضی در حالی مطالبه تقسیم خانه کنند که یک وارث حقدار شان غایب باشد. در این صورت اگر وارثین به موت مورث و تعداد ورثه شهود اقامه کردند، قاضی خانه را میان شان تقسیم می‌کند، یک وارث شان از طرف میت خصم و دیگران خصم ورثه تلقی می‌گردد، و برای وارث غایب وکیل تعیین می‌گردد تا در تقسیم از وی نمایندگی کند.

اگر وارث حاضر یکی باشد باز هم خانه تقسیم نمی‌گردد چرا که یک شخص خصم میت و ورثه هر دو شده نمی‌تواند.

اگر در مسئله قبلی دعوای تقسیم خانه به اساس بیع باشد نه میراث، قاضی نمی‌تواند که در غایب شریک غایب خانه را تقسیم نماید، چرا که ملکیت میراث با ملکیت بیع فرق دارد و آن اینکه در ملکیت میراثی حاضر نماینده غایب شده می‌تواند لیکن در ملکیتی که به بیع خریده شده باشد حاضر خصم غایب شده نمی‌تواند.

اگر خانه میراث و در دست غایب قرار داشته باشد تقسیم نمی‌گردد، چرا که ذوالید غایب و بالای غایب فیصله کردن درست نیست.

تقسیم خانه‌ها: اگر شرکا در یک شهر چند خانه داشتند، هر خانه جدا بر شرکا تقسیم و یکی بجای دیگر تقسیم نمی‌شود هر خانه جنس جدا شمرده می‌شود چرا که خانه‌ها از نظر موقعیت، همسایه و امور دیگر با هم یکسان نیست. امام ابویوسف و امام

محمد(رحمه‌ما الله) میگویند: تقسیم جدا و یا یکجا از صلاحیت قاضی است. قاضی با در نظر داشت حالات هر قسمی را که مناسب دانست همانطور تقسیم می‌کند. اما اگر اموال تقسیم خانه، زمین و یا دکان باشد با اتفاق علماء جدا تقسیم می‌گردد، چرا که این اجناس مختلف است و یکی بجای دیگری تقسیم نمی‌گردد.

#### طريقه تقسيم خانه‌ها: قرار ذيل است:

- ۱- قاسم باید خانه‌ها را جهت وضاحت و تشخیص خوب روی کاغذ ترسیم نماید.
- ۲- حচص را به سهام مساوی تقسیم می‌کند.
- ۳- سهمیه‌ها را به حساب متر معلوم کند.
- ۴- قیمت خانه‌ها را معلوم کند.
- ۵- تمام سهمیه‌ها را با راه و جوی آن از دیگر طوری جدا سازد که میان شان چیزی مشترک باقی نماند.
- ۶- سهمیه‌ها را حسب تعداد شرکا به اولی، دومی و سومی... مسمی سازد.
- ۷- اسمای شرکار روی کاغذ طوری تحریر نماید که بدون باز کردن آن معلوم نشود، سپس یک یک کاغذ آن را باز و اسم هر یک شان که نخست برآمد حصه اولی از او و اسمی که دوم برآمد حصه دومی از او و همچنان متباقی آن. در تقسیم خانه‌ها پول شامل شده نمی‌تواند مگر اینکه از طرف شرکا مطالبه گردد. در تقسیم منازل چند طبقه هر منزل قیمت جدا دارد.

#### دعوای سهو بعد از تقسیم: در متن راجع به موضوع سه صورت آمده:

- ۱- اگر کسی بعد از تقسیم در حالی دعوی نماید که بالای خود شاهدی تسلیمی حق کامل را گفته باشد، که گویا بخشی از حصه وی در دست رفیق اش قرار دارد، از اینکه وی در این صورت مدعی فسخ تقسیم شده است پس سخنش بدون اقامه شهود قابل قبول نیست، چرا که اقامه شهود بر مدعی است.

۲- در صورت دومی که می‌گوید: حق خود را پوره اخذ نمودم. سپس می‌گوید: بعضی آن را اخذ نمودم. از اینکه اقامه شهود بر مدعی است همچنان در (این صورت) سخشن بدون اقامه شهود پذیرفته نمی‌شود چرا که وی علیه طرف مقابل دعوای غصب را در حالی نموده که به تسلیمی حق کامل خویش اعتراف کرده.

۳- در صورت سومی که بالای خود شاهدی تسلیمی کامل حق خود را نداده لیکن در حالی طالب حق خویش گردیده که از طرف مقابل کاذب تلقی گردیده، هر دو قسم می‌خورند و تقسیم را فسخ می‌کند.

## فعالیت

طلاب یک خانه سه منزله را که هر منزل آن دارای شش اطاق باشد به سه شریک برابر تقسیم نمایند.

## ارزیابی



۱- مطالبه دو شریک که به اساس میراث یا بیع در حال غیابت شریک دیگر طالب تقسیم گردند چه حکم دارد؟

۲- خانه‌های مشترک که در یک شهر واقع باشد باید جدا جدا جدا تقسیم گردد یا یکی بجای دیگر؟ حکم آنرا با دلیل واضح سازید.

۳- کیفیت تقسیم خانه‌ها و زمین را بیان دارید.

۴- سه صورت دعوای سهو بعد از تقسیم را بیان نمایید.

۵- در صورت اختلاف مطالبه کنندگان تقسیم آیا شهادت تقسیم کننده گان قابل قبول است؟

۶- اگر بعد از تقسیم سهمیه یکی از شرکا به استحقاق برد شود، مشکل چه طور حل می‌شود؟

## اکراه (۱)

در شریعت اسلامی برای انجام معاملات رضایت عاقدین شرط است. در بعض اوقات برخی از عقود بدون رضایت عاقدین از روی اکراه و اجبار صورت می‌گیرد. در فقه اسلامی اکراه احکام خاصی دارد که در این درس آن را می‌خوانیم.

### (۱) کتاب الْإِكْرَاهِ

- (۲) الْإِكْرَاهُ يُثْبُتُ حُكْمُهُ إِذَا حَصَلَ مِنْ يُقْدِرُ عَلَى إِيقَاعِ مَا تَوَعَّدَ بِهِ سُلْطَانًا كَانَ أَوْ لِصًّا.
- (۳) وَإِذَا أُكْرِهَ الرَّجُلُ عَلَى بَيْعِ مَالِهِ، أَوْ عَلَى شِرَاءِ سِلْعَةٍ، أَوْ عَلَى أَنْ يُقْرَرَ لِرَجُلٍ بِأَلْفِ، أَوْ يُؤَاجِرَ دَارَةً وَأُكْرِهَ عَلَى ذَلِكَ بِالضَّرْبِ الشَّدِيدِ، أَوْ بِالْحَبْسِ الْمَدِيدِ - فَبَاعَ أَوْ اشْتَرَى، فَهُوَ بِالْخِيَارِ: إِنْ شَاءَ أَمْضَى الْبَيْعَ، وَإِنْ شَاءَ فَسَخَّهُ.
- (۴) وَإِنْ كَانَ قَبْضَ الشَّمْنَ طَوْعًا فَقَدْ أَجَازَ الْبَيْعَ. وَإِنْ كَانَ قَبْضَهُ مُكْرَهًا فَلَيْسَ بِإِجَارَةٍ، وَعَلَيْهِ رَدُّهُ إِنْ كَانَ قَائِمًا فِي يَدِهِ، وَإِنْ هَلَكَ الْمُبَيْعُ فِي يَدِ الْمُشْتَرِي وَهُوَ غَيْرُ مُكْرَهٍ ضَمِنَ قِيمَتَهُ لِلْبَاعِ، وَلِلْمُكْرَهِ أَنْ يُضْمِنَ الْمُكْرَهَ إِنْ شَاءَ.
- (۵) وَمَنْ أُكْرِهَ عَلَى أَنْ يَأْكُلَ الْمِيَّةَ أَوْ يَشْرَبَ الْحَمْرَ، وَأُكْرِهَ عَلَى ذَلِكَ بِحَبْسِ، أَوْ ضَرْبِ أَوْ قِيَدِ، لَمْ يَحِلَّ لَهُ، إِلَّا أَنْ يُكْرِهَ بِمَا يَخَافُ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ، أَوْ عَلَى عُضُوٍّ مِنْ أَعْضَائِهِ، فَإِذَا خَافَ ذَلِكَ وَسِعَهُ أَنْ يُقْدِمَ عَلَى مَا أُكْرِهَ عَلَيْهِ، وَلَا يَسْعُهُ أَنْ يَصْبِرَ عَلَى مَا تَوَعَّدَ بِهِ، فَإِنْ صَرَبَ حَتَّى أَوْقَعُوا بِهِ وَلَمْ يَأْكُلْ فَهُوَ آثِمٌ.

### ترجمه

- (۱) کتاب اکراه
- (۲) حکم اکراه هنگامی ثابت می‌گردد که اکراه کننده توان واقع کردن تهدید را

داشته باشد خواه پادشاه باشد یا دزد.

(۳) اگر شخصی بسبب تهدید مرگ، لت و کوب سخت یا حبس طویل به فروختن مال خود یا خریدن یک چیز یا به پرداخت هزار افغانی اقرار نماید، یا مجبور گردید تا خانه خود را به کرایه بدهد و این داد و ستد انجام گردید، (بعد از بین رفتن اکراه) اختیار دارد اگر خواسته باشد بیع را بحال خود بگذارد یا فسخ کند.

(۴) اگر پول (ثمن) را به رضایت خود گرفته باشد، به بیع اجازه داده است. و اگر پول را به زور گرفته بود، اجازه شمرده نمی‌شود و پول را در صورت موجودیت آن اعاده کند.

اگر میعه در دست خریدار که مکره نباشد، هلاک گردد، ضامن قیمت آن است، اگر مکره (شخصی مجبور شده) خواسته باشد از مکره توان گیرد.

(۵) اگر شخصی به خوردن مردار یا نوشیدن شراب، از راه تهدید، حبس، زدن و قید کردن مجبور گردانیده شد روانیست آن را بخورد یا بنوشد مگر در صورتیکه ترس از بین رفتن جان یا یکی از اعضاء بدن وی موجود باشد. اگر ترس آن موجود باشد روا است به انجام اعمالی که مجبور گردانیده شده اقدام کند. روانیست که در برابر انجام تهدید صبر کند اگر تا حدی صبر کرد که تهدید یاد شده را بالایش عملی کرد و نخورد، و نه نوشید گنهگار است.

## شرح

**تعريف اکراه:** اکراه در لغت عبارت از مجبور ساختن انسان است به عملی که آن را بد می‌بینند. و در اصطلاح عبارت است از مجبور ساختن یک انسان به انجام یک عمل که اگر مجبور نشود آن را انجام نمی‌دهد. اهلیت مُکره به جای می‌باشد ولی رضایتش از بین برده می‌شود و اختیار وی فاسد می‌گردد.

**اقسام اکراه:** اکراه به دو قسم است:

۱- اکراه ملجه (مضطربه) که آن را اکراه کامل نیز گویند: عبارت از اکراهی است که

مکره به مرگ یا به از بین رفتن یکی از اعضای بدن تهدید گردد.

۲- اکراه غیر ملجهة که اکراه ناقص نیز گفته می شود (غیر مضطربة): عبارت از اکراهی است که مکره به لت و کوب، حبس یا بستن تهدید گردد.

**اثبات اکراه:** اکراه وقتی ثابت و حکم بالایش مرتب می گردد که تهدید کننده قدرت عملی کردن تهدید خود را نداشت، اکراه پنداشته نمی شود.

**حکم داد و ستد در حالت اکراه:** اگر شخصی در اثر تهدید مرگ یا لت و کوب سخت و سنگین مال خود را بفروش برساند، در صورت از بین رفتن تهدید اختیار فسخ آنرا دارد، چرا که در بیع رضایت عاقدين که توسط اکراه از بین رفته، شرط است پس بیع فاسد است و بایع اختیار فسخ آن را دارد.

و در صورت قبلی اگر شخص مجبور شده پول ثمن را به رضایت خود تسلیم نمود، اکراه از بین می رود و بیع کامل پنداشته می شود، چرا که اکراه به عقد بیع صورت گرفته نه به تسلیمی پول، یعنی بایع می تواند مال را اعاده و از تسلیمی پول خود داری نماید، عدم اجتناب بایع از تسلیمی پول بمعنی رضایت وی است.

اگر در صورت قبلی بایع ایجاب و قبول را به اکراه انجام داده و پول را هم به اکراه تسلیم کرده باشد، بسبب عدم موجودیت رضا بیع صورت نه گرفته و پول نزد شخص مجبور شده امانت است که بعد از رفع خطر در صورت موجودیت آن را به مشتری تسلیم می نماید، اگر پول بدون تعدی و تجاوز او از بین رفت، ضامن نیست.

در صورت قبلی اگر مشتری مبیعه را بدون اکراه تسلیم کرده باشد و مبیعه نزد مشتری هلاک گردد، خریدار ضامن است چرا که بدون عقد صحیح مال غیر در دست اش هلاک گردیده. در این صورت شخص مجبور شده اختیار دارد که از شخص مجبور کننده طلب خساره را می کند یا از مشتری.

اکراه به نوشیدن شراب یا خوردن گوشت حیوان خود موده: در این صورت دو قسم اکراه (ملجی و غیر ملжی) صورت گرفته می‌تواند.

صورت اکراه غیر ملجی: اگر کسی در اکراه غیر ملجی به لت و کوب، بستن، حبس یا ضرر مشابه دیگری تهدید گردد که در آن خطر جان یا از بین رفتن یکی از اعضاء بدن وی نباشد و شراب بنوشد یا گوشت مردار را بخورد، روانیست که این عمل را انجام دهد لیکن در نوشیدن شراب حد بالایش جاری نمی‌شود.

صورت اکراه ملجی: اگر کسی در اکراه ملجی (به مرگ یا از بین بردن یکی از اعضاء بدن) شخصی را تهدید کند تا شراب بنوشد یا گوشت مردار بخورد، مانند حالت مخصوصه بالایش واجب است که این عمل را انجام دهد و خود را از مرگ و بریدن عضو بدن نجات دهد. اگر کسی در این صورت از خوردن گوشت مردار و نوشیدن شراب انکار نماید و از طرف اکراه کننده کشته شود، گنهگار است چرا که در صورت اکراه ملجی خوردن چیز مردار روا است و کشتن نفس به سبب خود داری از اشیای روا گناه است.

## ارذیابی



- ۱- معنی لغوی و اصطلاحی اکراه را بیان دارید.
- ۲- اقسام اکراه را واضح سازید.
- ۳- اکراه چه وقت قابل اعتبار است؟
- ۴- یعنی که در صورت اکراه لت و کوب بعمل آید چه حکم دارد؟
- ۵- یعنی که در صورت اکراه صورت گیرد و پول در دست بایع از بین رود، چه حکم دارد؟
- ۶- در صورت اکراه ملجی آیا خود داری از خوردن گوشت مردار روا است؟ آن را با دلیل واضح سازید.

## اکراه (۲)

در درس گذشته تعریف اکراه و برخی از احکام آن را آموختیم. در این درس احکام متباقی اکراه را خواهیم اموخت.

- (۱) وَإِنْ أُكْرِهَ عَلَى الْكُفْرِ بِاللَّهِ تَعَالَى، أَوْ سَبَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَيْدٍ، أَوْ حَبْسٍ أَوْ ضَرْبٍ، لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ يِإِكْرَاهٍ حَتَّى يُكْرَهَ بِأَمْرٍ يَخَافُ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ، أَوْ عَلَى عَضُوٍّ مِنْ أَعْصَائِهِ. فَإِذَا خَافَ ذَلِكَ وَسَعْهُ أَنْ يُظْهِرَ مَا أَمْرُوهُ بِهِ، وَيُورِي. فَإِذَا أَظْهَرَ ذَلِكَ وَقْلَبُهُ مُطْمَئِنًّا بِالْإِيمَانِ فَلَا إِثْمٌ عَلَيْهِ، وَإِنْ صَرَّ حَتَّى قُتِلَ وَلَمْ يُظْهِرِ الْكُفْرَ كَانَ مَأْجُورًا.
- (۲) وَإِنْ أُكْرِهَ عَلَى إِتْلَافِ مَالِ مُسْلِمٍ بِأَمْرٍ يَخَافُ مِنْهُ عَلَى نَفْسِهِ، أَوْ عَلَى عَضُوٍّ مِنْ أَعْصَائِهِ وَسَعْهُ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ، وَلِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يُضْمِنَ الْمُكْرِهَ.
- (۳) وَإِنْ أُكْرِهَ بِقَتْلٍ عَلَى قَتْلٍ غَيْرِهِ لَمْ يَسْعُهُ أَنْ يُقْدِمَ عَلَيْهِ، وَيَصْرِرُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَإِنْ قُتِلَ كَانَ أَنَّمَا، وَالْقِصَاصُ عَلَى الَّذِي أَكْرَهَهُ إِنْ كَانَ الْقَتْلُ عَمْدًا.
- (۴) وَإِنْ أُكْرِهَ عَلَى طَلاقِ امْرَأَتِهِ، فَفَعَلَ، وَقَعَ مَا أُكْرِهَ عَلَيْهِ، وَيَرْجِعُ عَلَى الَّذِي أَكْرَهَهُ بِنِصْفِ مَهْرِ الْمُرْأَةِ إِذَا كَانَ الطَّلاقُ قَبْلَ الدُّخُولِ.
- (۵) وَإِنْ أَكْرَهَهُ عَلَى الرِّزْنَا وَجَبَ عَلَيْهِ الْحَدُّ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، إِلَّا أَنْ يُكِرِهَهُ السُّلْطَانُ. وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: لَا يُلْزَمُهُ الْحَدُّ.
- (۶) وَإِنْ أُكْرِهَ عَلَى الرِّزْدَةِ لَمْ تُبْنَ مِنْهُ إِمْرَأَتُهُ.

## ترجمه

- (۱) اگر کسی به تهدید بستن حبس یا زدن، به کفر یا دشنام گفتن به پیامبر ﷺ مجبور گردید، اکراه پنداشته نمی‌شود، مگر اینکه توسط عملی تهدید گردد که در آن خطر مرگ یا از بین رفتن یکی از اعضای بدنش موجود باشد. اگر از این کارها ترسید روا است آنچه را که مُکرِّه برایش امر کرده بزیان بگوید و توریه نماید. وقتیکه به (زبان) آشکار ساخت و قلب اش به ایمان مطمئن باشد، گناه بالایش نیست، اما اگر صبر نمود و به کفر و دشنام اظهار نکرد و کشته شد مأجور است.
- (۲) اگر به اثر تهدیدیکه در آن خطر جان و یا (از بین رفتن) یکی از اعضاء بدنش بود به اتلاف مال غیر مجبور گردد، روا است تا آن عمل را اجرا نماید، و صاحب مال از اکراه کننده خساره می‌گیرد.
- (۳) اگر به تهدید مرگ به کشتن کسی وادار شد روا نیست به کشتن وی دست زند، بلکه صبر کند تا کشته شود، اگر قتل نمود گنهگار است، اگر قتل عمد بود قصاص بالای کسی است که وی را مجبور ساخته است.
- (۴) اگر به طلاق زن مجبور گردد و (شخص مجبور) این عمل را انجام داد طلاق واقع می‌گردد در صورتیکه طلاق قبل از دخول باشد از اکراه کننده نصف مهر می‌گیرد.
- (۵) اگر به زنا مجبور شد، به نظر امام ابوحنیفه رحمه الله حد بالایش واجب می‌گردد مگر در صورتیکه پادشاه وقت وی را مجبور ساخته باشد. امام ابویوسف و امام محمد (رحمهما الله) گفته اند: حد بالایش نیست.
- (۶) اگر به ارتداد مجبور گردید، زنش باین ( جدا ) نمی‌گردد.

## شرح

اکراه به کفو: اگر کسی در اکراه غیر ملجمی (ناقص) به لت و کوب، بستن یا حبس تهدید گردید تا کلمات کفری یا دشنام به پیغمبر ﷺ گوید، اکراه یاد شده قابل اعتبار نیست و مکره اجازه ندارد همچو کلمات را استعمال کند. ازینکه در همچو اکراه نوشیدن شراب جواز نداشت پس گفتن کفر و دشنام پیامبر ﷺ بمقایسه آن گناه بزرگتر است. و بطريق اولی جواز ندارد

اما اگر شخصی را در اکراه ملجمی یعنی تهدید مرگ یا از بین رفتن یکی از اعضای بدن به گفتن کلمات کفری یا دشنام دادن به پیامبر ﷺ مجبور سازد، برایش بشرطی روا است که این کلمات را تنها به زبان خود بگوید و قلبش به ایمان مطمئن باشد. طبق روایت بیهقی مشرکین مکه عمار خلیفه عنده را به دشنام پیامبر ﷺ مجبور می‌ساخت و وی از این واقعه رسول اکرم ﷺ را آگاه ساخت، رسول اکرم ﷺ پرسید حال قلبت چطور است؟ گفت: به ایمان مطمئن است، سپس رسول اکرم ﷺ وی را از این عمل منع نکرد. همچنان در صورت اکراه تنها تلفظ کلمات کفری حقیقی ایمان انسان را از بین نمی‌برد بلکه تصدیق قلبی اش موجود می‌باشد، ازینکه در صورت خود داری از کلمات کفری حیات انسان بطور حقیقی از بین می‌رود، بدین اساس در حالت اکراه ملجمی گوینده کلمات کفری معذور پنداشته می‌شود. البته در همچو حالات جهت بزرگداشت و احترام دین، خود داری از گفتن کلمات کفری عمل به عزیمت و کار خوبی است.

اکراه به تهدید از بین بردن مال: اگر شخصی بوسیله اکراه ملجمی کسی را به از بین بردن مال شخصی دیگری مجبور نماید، روا است که مال غیر را هلاک سازد، زیرا در حالت ضرورت از بین بردن مال غیر روا بوده و در صورت اکراه ملجمی ضرورت

آشکار عرض وجود نموده است. از اینکه در حالت اکراه هلاک کننده مال بصفت یک آله قرار گرفته است بناءً خسارةً مال هلاک شده بالای اکراه کننده است.

**اکراه به مرگ:** اگر شخصی بواسیله تهدید مرگ به قتل شخصی دیگر مجبور گردد، روا نیست که مرتکب قتل شود؛ زیرا قتل گناهی است که هر گز بدون حق جایز شده نمی‌تواند. اگر شخص مجبور شده عمداً مرتکب قتل گردد اکراه کننده قصاص می‌گردد.

**اکراه به طلاق:** اگر شخصی بواسیله اکراه ملجمی یا غیر ملجمی به طلاق زن خود مجبور گردانیده شود و شوهر به زن خود طلاق دهد، طلاق واقع می‌گردد، چرا که مکره از دو ضرر (لت و کوب یا طلاق) یکی انها (طلاق) را به اختیار خود انتخاب نموده است. از طرف دیگر طلاق از آنده اموری است که مزاح و راست آن هر دو یکسان است. اگر طلاق مکره قبل از دخول در حالتی واقع گردد که مهر تعیین شده باشد در این صورت شخص مجبور شده از اکراه کننده خساره (نصف مهر) را می‌گیرد، اما اگر طلاق شخص مجبور شده بعد از دخول صورت گرفته باشد، بالای اکراه کننده خساره لازم نمی‌گردد.

چرا که قبل از دخول، مهر حقی است که از بین رفتن آن محتمل است، بطور مثال به ارتداد زن از بین می‌رود و در اینجا بسبب اکراه شخص مکره این حق توسط طلاق ثابت و متحقق گشت و از سقوط آن جلو گیری بعمل آمد بدین سبب بر اکراه کننده توان آن می‌گردد.

بعد از دخول اکراه کننده بخاطری ضامن نیست که مهر بسبب طلاق اکراه کننده ثابت نشده، بلکه به دخول ثابت گردیده است.

**اکراه به زنا:** به نظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ بدون اکراه سلطان (پادشاه) به اکراه شخصی

دیگر حکم و اثر مرتب نمی‌گردد، لذا اگر اکراه به زنا بدون از سلطان از طرف کسی دیگری صورت گیرد زانی حد می‌شود. اما بنظر امام ابویوسف و امام محمد (رحمه‌ما الله) اکراه از هر شخصی که واقع گردد شرعاً قابل اعتبار است و اگر بدون سلطان از طرف شخصی دیگری باشد حد را ساقط می‌سازد.

حکم تکاح مرقد مکره: اگر کسی به اثر اکراه ملجمی کلمه کفری گوید، زنش باین (جدا) نمی‌گردد، چرا که ارتداد به یقین قلبی تعلق دارد و در قلب این مکره ایمان موجود است.

## فعالیت

در حالت اکراه مسئولیتی که از انسان مرفوع می‌گردد رحمت و مهربانی الله ﷺ و سهولت شریعت اسلامی را وانمود می‌سازد.

طلاب عزیر! راجع به موضوع فوق با هم مباحثه نموده، برای توضیح بیشتر، مثالهایی از فقه اسلامی و سهولت‌های دیگر که شریعت اسلامی آن را برای انسان‌ها مراعات فرموده، به کمک استاد ذکر نمایید.

## ارزیابی



- ۱- گفتن کلمه کفر در کدام اکراه روای است؟ دلیل آن را واضح سازید.
- ۲- اگر شخصی به تهدید لت و کوب اندک به هلاک نمودن مال کسی مجبور گردد،

آیا هلاک ساختن مال برایش روا است؟

۳- اگر شخصی به تهدید مرگ به قتل یک انسان مجبور گردد، آیا قتل وی برایش روا است؟

۴- آیا طلاق مکره واقع می‌گردد؟ موضوع را با دلایل آن واضح سازید؟

۵- حکم نکاح مرتد مُکره را بیان دارید.

## احکام سیر (جہاد) (۱)

جهاد یکی از عبادات بزرگ دین مقدس اسلام است که در احادیث مبارک پیامبر ﷺ فضیلت زیاد آن تذکر رفته است. این عبادت مهم در شریعت اسلامی احکام ویژه یی دارد که از قرآن و احادیث اخذ گردیده و در چند درس آینده احکام آن را خواهیم حواند.

- (١) **كتاب السير والجهاد**

(٢) **الجهاد فرض على الكفاية، إذا قام به فريق من الناس سقط عن الباقي، وإن لم يقم به أحد أئمّة جميع الناس بتركه.**

(٣) **وقتال الكفار واجب علينا وإن لم ينفعونا.**

(٤) **ولَا يجب الجهاد على صبيٍّ، ولَا على عبْدٍ، ولَا امرأة، ولَا أعمى، ولَا مُقعدٍ، ولَا أقطع.**

(٥) **فإن هاجم العدو على بلدٍ وجب على جميع الناس الدفع: تخرج المرأة بغير إذن زوجها، والعبد بغير إذن سيده.**

(٦) **وإذا دخل المسلمين دار الحرب فحاصروا مدینة أو حضنا دعوهם إلى الإسلام، فإن أجابوهم كفوا عن قتالهم، وإن امتنعوا دعوهם إلى أداء الجزية، فإن بذلوها فلهم ما للمسلمين وعليهم ما عليهم.**

(٧) **ولَا يجوز أن يقاتل من لم تبلغه دعوة الإسلام، إلا بعد أن يدعوهם، ويُستحب أن**

يَدْعُوَ مَنْ بَلَغَتْهُ الدَّعْوَةُ، وَلَا يَجِبُ ذَلِكَ.

(٨) إِنْ أَبْوَا اسْتَعَانُوا بِاللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ وَحَارِبُوهُمْ وَنَصَبُوا عَلَيْهِمُ الْجَانِقَ، وَحَرَقُوهُمْ، وَأَرْسَلُوا عَلَيْهِمُ الْمُلْكَ، وَقَطَعُوا أَشْبَارَهُمْ وَأَفْسَدُوا زُرُوعَهُمْ، وَلَا بَأْسَ بِرَمِيمِهِمْ وَإِنْ كَانَ فِيهِمْ مُسْلِمٌ أَسِيرٌ أَوْ تَاجِرٌ.

(٩) فَإِنْ تَرَسُوا بِصِبَابِ الْمُسْلِمِينَ أَوْ بِالْأَسَارِيَ لَمْ يُكُفُوا عَنْ رَمِيمِهِمْ وَيَقْصِدُونَ بِالرَّمِيمِ الْكُفَّارَ.

(١٠) وَلَا بَأْسَ بِإِخْرَاجِ النَّسَاءِ وَالْمَصَاحِفِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا كَانَ عَسْكُرٌ عَظِيمٌ يَؤْمِنُ عَلَيْهِ، وَيُنْكِرُهُ إِخْرَاجُ ذَلِكَ فِي سَرِيرَةٍ لَا يَؤْمِنُ عَلَيْهَا.

## ترجمه

(۱) کتاب سیر و جهاد

(۲) جهاد یک فریضه کفایی است، هر گاه گروهی از مسلمانان آن را ادا نماید فرضیت آن از مردم متباقی ساقط می گردد، اما اگر هیچ کسی آن را ادا نکرد تمام مردم به ترک آن گنهگار هستند.

(۳) جنگ با کفار واجب است ولو که ایشان جنگ را علیه مایان آغاز نکرده باشد.

(۴) بر طفل، غلام، زن، کور، لنگ و مفلوج جهاد واجب نیست.

(۵) اگر دشمن بر کدام شهر حمله آورد، بالای تمام مسلمانان دفاع واجب است، زن بدون اجازه شوهر و غلام بدون اجازه بادر می توانند برای جنگ برایند.

(۶) وقتیکه مسلمانان داخل دار حرب شوند و کدام قلعه یا شهر را محاصره نمایند نخست ایشان را به اسلام دعوت کنند، اگر پذیرفتند، از جنگ ایشان دست بر دارند، اگر نه پذیرفتند به پرداخت جزیه ایشان را دعوت می نمایند، اگر پرداختند بر ایشان (حقوقی) ثابت می گردد که برای مسلمانها است و بالای ایشان (مسئولیت های) است که بالای مسلمانها است.

(۷) جنگ با کسانی روا نیست که دعوت اسلام برایشان نرسیده باشد، مگر بعد از دعوت (اسلام). کسانیکه دعوت به آنها نرسیده باشد دعوت نمودن آنها مستحب است و واجب نیست.

(۸) اگر از (پرداخت جزیه) اجتناب کردند، از الله ﷺ کمک خواسته و جنگ را بر علیه آنها آغاز نمایند، منجنیقها را برعهای ایشان نصب نمایند و ایشانرا بسوزانند، آب را بر علیه شان جاری سازند، درختان شان را قطع و فصلهای ایشان را از بین ببرند. انداخت بالای شان باکی ندارد ولو که میان ایشان محبوسین، و تجار مسلمین قرار داشته باشند.

(۹) اگر اطفال مسلمانان یا محبوسین را سپر قرار دادند آتش باران را متوقف نسازند، لکن قصد ایشان کفار باشند.

(۱۰) اگر لشکر مسلمانان بزرگ و محفوظ بود بردن مصاحف و زنان (به میدان جنگ) باکی ندارد. در گروههای نامن و غیر محفوظ بیرون کردن و بردن آن (زنها و مصاحف) روا نیست.

## شرح

**تعریف سیر و جهاد:** (سیر) به کسر (سین) و فتح (یا) جمع (سیرة) که بمعنى راه و روش در امور را گویند؛ و در اصطلاح روش پیامبر ﷺ در غزوات را سیرت گویند، اسم دیگر آن جهاد است.

جهاد در لغت سعی و کوشش یا تحمل مشکلات را گویند؛ و در اصطلاح دعوت به دین الله ﷺ و در صورت ایجاد مانع بر سر راه دعوت، نبرد با ممانعت کننده گان را جهاد گویند.  
**حکم جهاد:** جهاد در حالت عادی فرض کفایی است، یعنی هر گاه یک گروهی کافی از مسلمانان دست به جهاد زند، گردن تمام مسلمانان خلاص می‌شود. اگر تعداد ایشان برای مقابله با دشمن کافی نباشد پس بالای مردم مناطق نزدیک فرض می‌گردد تا

بجهاد روند و برای مقابله دشمن کفایت کنند. اما اگر هیچکدام ایشان به جهاد نرفتند تمام مردم گنهکار اند.

جهاد در حالت نفیر عام (طلب عمومی) از سوی امیر، و در حالت رویرو شدن در جنگ با دشمن فرض عین میباشد، که تفاصیل آن در کتب مفصل موجود است.

بر فرضیت جهاد آیات زیادی دلالت میکند، بطور مثال آیه مبارکه: **﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةً﴾** [البقرة: ۱۹۳] ترجمه: و شما با ایشان بجنگید تا فتنه (شرک) نابود شود. همچنان الله ﷺ میفرماید: **﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُم﴾** [البقرة: ۲۱۶] ترجمه: جنگ بر شما فرض گردیده و شما آن را نمیپسندید.

جهاد بالای کدام اشخاص فرض نیست؟ اگر جهاد فرض کفایی باشد، مردم آنی مکلف نیستند تا به جهاد بروند:

۱- طفل: زیرا او به عملی نمودن احکام مکلف نیست.

۲- برد و زن: چرا که حق بادر و شوهر مقدمتر است.

۳- کور، لنگ و کسیکه از دست شل باشد، چرا که ایشان قدرت جهاد را ندارند. اگر کفار به سر زمین مسلمانها حمله کردن، در این صورت بالای تمام مسلمانها جهاد فرض عین میگردد، زن میتواند بدون اجازه شوهر و برد بدون اجازه بادر به جهاد روند.

چگونگی آغاز نبرد: هنگامیکه از طرف مجاهدین منطقه کفار محاصره گردد نخست آنان را به اسلام دعوت مینمایند. قبل از دعوت جنگ با ایشان روا نیست چرا که هدف از جهاد اعلاء کلمه الله و اشاعت دین است نه گرفتن غنیمت و ترساندن مردم. در روایت حاکم ابن عباس رض فرموده است: **«مَا قَاتَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْمًا حَتَّىٰ دَعَاهُمْ»** ترجمه: رسول الله ﷺ قبل از دعوت با هیچ قومی جنگ نکرده است.

اگر قبل از محاصره دعوت دین برایشان رسیده بود، دعوت دومی ایشان واجب نه بلکه مستحب است. رسول الله ﷺ بر قبیله بنی مصطلق بدون دعوت ایشان حمله آور شد چرا که دعوت ایشان قبلًا صورت گرفته بود.

اگر کفار دعوت اسلام را پذیرفتند مجاهدین از جنگ دست بکشند چرا که هدف مطلوب که پذیرش اسلام بود بدهست آمد.

اگر کفار از پذیرفتن اسلام انکار ورزیدند، طلب تادیه جزیه از آنان بعمل می‌آید. دعوت جزیه بدون مشرکین عرب و مرتدین به کفار دیگر داده می‌شود، ایشان یا اسلام را میپزیرند و یا به نبرد می‌پردازنند. اگر کفار جزیه را پذیرفتند مالها و خون ایشان مانند مسلمانها محفوظ می‌گردد. اما اگر از پرداخت جزیه انکار کردند، لشکر اسلام با ایشان به جنگ می‌پردازد.

در جنگ کدام کارها روا است؟ مسلمان‌ها باید جهت شکست قدرت کفار به اعمال آتی دست زنند.

هدف قرار دادن قلعه‌های کفار به منجنيق (سلاح پرتاپ کننده) و در وقت فعلی به سلاح‌های مانند هاووان و توپ‌ها اطلاق می‌شود.  
انداختن آتش در مناطق کفار.  
جاری کردن آب بالایشان.

قطع درختان ایشان.  
تخربیب فصل‌های ایشان.

رسول الله ﷺ در جنگ طائف از منجنيق کار گرفته بود، همچنان در صحیح بخاری آمده است: **حَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْلَ بَنَى النَّصِيرِ وَقَطَعَ**. ترجمه:  
رسول الله ﷺ درخت‌های بنی نصیر را در داد و آن را قطع نمود.

قابل تذکر است که این تکتیک‌های جنگی هنگامی بکار برده می‌شود که بدون آن

کدام راه دیگری برای شکست دشمن نباشد.

مسلمان‌ها را سپر قرار دادن: هنگام نبرد موجود بودن تجار و محبوسین مسلمان‌ها میان کفار مانع جنگ و هدف قرار دادن ایشان نمی‌گردد، حتی اگر کفار محبوسین و اطفال مسلمان‌ها را بطور سپر قرار دهند باز هم برای مسلمان‌ها جنگ ایشان روا است. چرا که اکثرًا در قلعه‌ها و شهرهای کفار مسلمان‌ها موجود می‌باشند، پس اگر بخاطر ایشان جنگ متوقف گردد جهاد به تاخیر مواجه خواهد شد، و اگر گرفتن مسلمانها بصفت سپر عامل بندش جنگ گردد، پس کفار دائمًا جهت بندش جهاد از این شیوه کار خواهند گرفت.

## فعالیت

طلاب در روشنی مفاهیم این درس راجع به حکم کاربرد سلاح‌ها در جهاد و استعمال توبه‌ایکه نو اختراع گردیده، صحبت نمایند.

## ارزیابی



- ۱- سیر و جهاد را تعریف نمایید.
- ۲- حکم جهاد را در روشنی دلایل بیان دارید.
- ۳- از حکم جهاد کدام اشخاص مستثنی هستند؟
- ۴- جهت شکست قوت کفار در جهاد کدام کارها روا است؟
- ۵- اگر کفار در جهاد، مسلمانان‌ها را سپر قرار دهند، آیا جنگ در این حال با ایشان روا است؟
- ۶- برای مجاهد بردن مصحف به میدان جنگ در کدام نوع نبرد روا است؟

## احکام جهاد (۲)

در این درس راجع به مسئولیت‌های مجاهد در میدان جنگ، حکم صلح، استفاده از غنیمت قبل از تقسیم و در صورت فتح حکم جان و مال مسلمانان در دار حرب را بیان خواهیم نمود.

(۱) وَلَا تُقَاتِلُ الْمُرْأَةَ إِلَّا بِإِذْنِ رَوْجَهَا إِلَّا أَنْ يَهْجُمَ الْعَدُوُّ.

(۲) وَيَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ لَا يَغْدِرُوا، وَلَا يَغْلُلُوا، وَلَا يُمْثِلُوا، وَلَا يَقْتُلُوا امْرَأً، او شَيْخًا فَانِيًّا، وَلَا صَبِيًّا، وَلَا أَعْمَى، وَلَا مُقْعَدًا، إِلَّا أَنْ يَكُونَ هَؤُلَاءِ مِنْ لَهُ رَأْيٌ فِي الْحَرْبِ، أَوْ تَكُونَ الْمُرْأَةُ مَلِكَةً، وَلَا يَقْتُلُوا بَمْنُونًا.

(۳) وَإِذَا رَأَى الْإِمَامُ أَنْ يَصَالِحَ أَهْلَ الْحَرْبِ أَوْ فَرِيقًا مِنْهُمْ وَكَانَ فِي ذَلِكَ مَصْلَحةً لِلْمُسْلِمِينَ فَلَا بَأْسَ بِهِ، وَإِنْ صَالَحُوهُمْ مُدَّةً ثُمَّ رَأَى أَنَّ نَفْضَ الصَّلْحِ أَنْفَعُ نَبَذَ إِلَيْهِمْ وَقَاتَلَهُمْ، وَإِنْ بَدَءُوا بِخِيَانَةٍ قَاتَلَهُمْ وَلَمْ يَنْبِذْ إِلَيْهِمْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ بِاتْفَاقِهِمْ

(۴) وَلَا بَأْسَ أَنْ يَعْلِفَ الْعَسْكُرُ فِي دَارِ الْحَرْبِ، وَيَاكُلُوا مَا وَجَدُوهُ مِنَ الطَّعَامِ، وَيَسْتَعْمِلُوا الْحَطَبَ، وَيَدِهُنُوا بِالدُّهْنِ، وَيُقَاتِلُوا بِمَا يَجِدُونَهُ مِنْ السَّلَاحِ كُلُّ ذَلِكَ بِغَيْرِ قِسْمَةٍ.

(۵) وَلَا يَحُوزُ أَنْ يَبِيعُوا شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ وَلَا يَتَمَوَّلُونَهُ.

(۶) وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْهُمْ أَحَرَّزَ بِإِسْلَامِهِ نَفْسَهُ وَأَوْلَادَهُ الصَّعْدَارَ وَكُلُّ مَالٍ هُوَ فِي يَدِهِ أَوْ وَدِيَعَةٌ فِي يَدِ مُسْلِمٍ أَوْ ذَمِّيٍّ، فَإِنْ ظَهَرْنَا عَلَى الدَّارِ فَعَقَارَهُ فِيَّ، وَرَوْجَتُهُ فِيَّ، وَحَمْلُهَا فِيَّ، وَأَوْلَادُهُ الْكِبَارُ فِيَّ.

## ترجمه

(۱) زن بدون اجازه شوهر جنگ نکند مگر اینکه دشمن به سر زمین مسلمانها حمله نماید.

(۲) بر مسلمانها لازم است که فریب کاری نکنند، از غنیمت چیزی را دزدی نکنند، (جنگجو را) مثله نکنند (گوشها، بینی و اعضاء دیگری ایشان را قطع نکنند) زن، ریش سفید، طفل، کور و شل را نکشند، مگر در صورتیکه از مشاورین جنگ باشند، یا اینکه زن پادشاه باشد و دیوانه را هم نکشند.

(۳) هنگامیکه امام صلح را با حرbi‌ها یا یک گروهی ایشان مناسب دید و در صلح مفاد مسلمانان بود (صلح کردن) باکی ندارد. اگر مدتی با ایشان صلح نمود و سپس دید که خاتمه صلح بمفاد ایشان است صلح را (توسط اعلان) خاتمه می‌بخشد و جنگ می‌نماید. اگر تمام (کفار) خیانت کردند بدون اعلان (خاتمه صلح) با ایشان جنگ کند.

(۴) اگر لشکر (حیوانات) در دار حرب بیجرد باکی ندارد، یا لشکر از آن اذوقه استفاده کنند که در آنجا به دست رسی ایشان قرار می‌گیرد. (مجاهدین) می‌توانند از چوب‌های (دار حرب) استفاده کنند، به تیل ایشان خود را چرب کنند و توسط سلاح‌های ایشان که بدست آمده با ایشان بجنگند.

(۵) فروختن یا در ملکیت خود آوردن اشیاء یاد شده جواز ندارد.

(۶) آنایکه از ایشان مسلمان می‌شوند، توسط پذیریش اسلام جان شان، اولاد کوچک شان و تمامی اموالیکه در دست شان یا در دست مسلمان‌ها یا ذمی‌ها بصفت امانت قرار داشته باشد، تحفظ می‌باید. داریکه در دست (مجاهدین) می‌افتد زمین آن و زن آن فی است، حمل زن و همچنان اولاد کلان فی است.

## شرح

یک سلسله مطالب بعضی درسهای آینده مربوط اصطلاحات دار حرب و دار اسلام

است، لذا طلاب عزیر باید نخست با این مصطلحات آشنایی پیدا کنند.

**دار اسلام:** هر آن منطقه ایست که احکام اسلام در آن غالب باشد.

**دار حرب:** هر آن منطقه ایست که احکام کفری در آن غالب باشد.

**دار عهد:** منطقه ایست که باشندگان آن با مسلمانان به عدم جنگ و صلح عهد کرده و زمین اش از باشندگان آن باشد.

**حکم جهاد زنان:** در درس گذشته خواندیم که جهاد بر زنان فرض نیست، مگر در صورتیکه دشمن بر سر زمین مسلمانان یورش آرند و ضرورت دفاع احساس گردد. در این درس به این مطلب اشاره خواهیم نمود که بدون حالت فرضی اگر زن به اجازه شوهرش به جهاد رود، روا است.

**ممنوعات میدان جنگ:** شریعت اسلامی جهاد را تنها برای شکست دشمن و بدست آوردن غنایم روا نه ساخته بلکه برای هدف بزرگ که عبارت از غلبه حق بر باطل است روا نموده، به همین ترتیب اسلام برای جهاد یک سلسله آداب و اصول گذاشته که مجاهدین راه اسلام از آن پیروی جدی نمایند. که این آداب قرار ذیل است: مجاهدین باید در جهاد به تعهدات خویش محکم و با دشمن در تعهدات قبلی ایشان وفادار باشند و آن را نقض نکنند و از خیانت اجتناب ورزند.

از غنیمت‌های که بدست آمده چیزی بسیار خورد و ناچیز را هم دزدی نکنند. مثله نه کنند. (قطع بینی، لب انگشت یا یک عضو دیگری از جسد میت جهت بد نمود ساختن آن را مثله گویند).

زنها، اطفال و ریش سفیدانی که توان جنگ را نداشته باشند، کور، مسلول و لنگ را نه کشند.

در صحیح مسلم آمده که رسول الله ﷺ فرموده است: اْغُزُوا وَلَا تَغْلُبُوا وَلَا تَمْثُلُوا وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيَدًا. ترجمه: غزا بکنید، از مال غنیمت چیزی را دزدی نکنید، خیانت نکنید، مثله نکنید، اطفال را نکشید.

در سنن سعید بن منصور این حدیث شریف آمده که می‌فرماید: وَلَا تَقْتُلُوا اُمَّةً، وَلَا صَيْباً، وَلَا شَيْخًا هِمَّا. ترجمه: زن را نکشید، صغیر را نکشید، ریش سفید ضعیف را نکشید.

سبب کشتن در جهاد مقاتله و جنگ با دشمن است، ازینکه اشخاص یاد شده قدرت جنگ را ندارند لذا کشتن ایشان هم مجاز نیست.

اگر این اشخاص به یک نوعی در جنگ سهیم باشند؛ بطور مثال ریش سفید بصفت مشاور جنگی در جنگ سهم گیرد، کشتن اش روا است. همچنان اگر زن پادشاه بوده باشد، در این صورت جهت پرآگنده ساختن قومش کشتن وی رواست.

صلح با دشمن: اگر امام به کفار حربی صلح را مناسب دید، صلح جایز است، ولو که صلح در مقابل پول باشد، یعنی مسلمانها در مقابل صلح به کفار پول پردازنند بشرطیکه در صلح فایده مسلمانها باشد؛ زیرا صلحی که به مفاد مسلمانان باشد جهاد پنداشته می‌شود. ازینکه مقصد اصلی جهاد دفع شر است اگر این شر توسط صلح دفع شود روا است. رسول الله ﷺ با مشرکین مکه برای ده سال توافق نامه صلح را امضا کرد.

اگر امام در نقض صلح برای مسلمانان مفاد میدید، روا است که صلح را از بین برد، لکن قبل از آغاز جنگ باید به طرف مقابل توسط اعلان از اختتام صلح خبر دهد و برایشان اینقدر وقت فراهم نماید که لشکر خویشا از اختتام صلح با خبر سازند، اگر ایشان بدون اعلان، معاهده صلح را نقض کردند برای مسلمانها روا است که بدون اعلان علیه ایشان حمله آور شوند.

اگر چند نفر عسکر دشمن بدون اجازه قوماندان خویش بالای مسلمانان حمله آورند، معاهده صلح تا وقتی از بین نمی‌رود که به اجازه و کمک قوماندان حمله نکنند.

استفاده از غنیمت قبل از تقسیم: نخست باید معنی غنیمت را بدانیم. غنیمت در لغت به معنی فایده است و در اصطلاح عبارت از مالی است که مجاهدین از حرbi‌ها در نتیجه جنگ به زور و غلبه گرفته باشند. از اینکه فیء با غنیمت رابطه نزدیک دارد فیء را باید هم تعریف نمود: فیء در لغت بمعنای سایه است و در اصطلاح مالی را گویند که از کفار بدون جنگ بدست آید.

به مجاهدین روا نیست که قبل از تقسیم غنیمت آن را در ملکیت خویش در آورند، بلکه برایشان روا است که آسپ‌هایشان در چراگاه دار حرب علف بخورند و خود شان هم از اموال بدست آمده ایشان مانند چوب، روغن، گوگرد و غیره استفاده کنند. در این حکم غنی و فقیر برابر اند. در روز فتح خیر رسول الله ﷺ به اصحاب کرام ﷺ فرمود: **كُلُوا وَاعْلِفُوا وَلَا تَحْمِلُوا**. ترجمه: بخورید و حیوانات تان را بچرانید لیکن با خود نبرید.

همچنان به مجاهدین روا است که از غنیمت‌های تقسیم ناشده سلاح بگیرند، لکن این همه در وقت ضرورت و برای کسی روا است که در غنیمت حصه دار باشد، و به کسانیکه جهت تجارت به دار حرب رفته اند روا نیست که اشیای یاد شده را مورد استفاده خویش قرار دهنند.

همچنان مجاهدین نمی‌توانند که قبل از تقسیم چیزی را از اشیاء یاد شده بفروش برسانند چرا که غنایم قبل از تقسیم مال مشترک غازیان است.

حکم مسلمان و مال وی در دار حرب: شخصی که در دار حرب قبل از تصرف آن توسط مجاهدین مسلمان شده باشد، آزاد و از بردگی خلاص است، همچنان اولادهای صغیر (کوچک) وی از بردگی خلاص اند، چرا که ایشان تابع پدر خود اند. تمام اموال وی خواه در دست وی قرار داشته باشد یا در دست کدام مسلمان یا ذمی دیگری باشد غنیمت شده نمی‌تواند، لیکن زمین شخص یاد شده فی است، چرا که زمین در دار حرب موقعیت دارد و در دست وی نیست. زن کافر این شخص هم فی است و تابع مرد نیست، حمل این زن هم فی است چرا که حمل جزء زن است، در صورت کفر اولادهای کبیر (بزرگ) این شخص که شخصیت‌های مستقل باشند هم فی است.

## فعالیت

اگر در دار حرب فرد مسلمانی باشد که پدرش کافر بود، بعد از فتح حکم پدر مسلمان چیست؟ آیا فی است یا آزاد؟  
طلاب در روشنی دلایل راجع به موضوع بحث نمایند.

## ارزیابی

- ۱- حکم جهاد بر زنان را بیان کنید.
- ۲- در میدان جنگ مجاهدین از کدام چیزها باید اجتناب کنند؟
- ۳- صلح با دشمن در کدام وقت روا است؟
- ۴- قبل از تقسیم استفاده از غنایم چه حکم دارد؟ جواب تفصیلی آن را بیان دارید.
- ۵- بعد از فتح حکم مسلمانان موجود در دار حرب و مالهای شان را بیان دارید.

## احکام جهاد (۳)

طلاب عزیزاً در این درس از احکام جهاد، موضوع فروش سلاح به کفار، تقسیم زمین‌های مفتوحه و امان بخشیدن به کفار بحث خواهیم کرد.

(۱) وَلَا يُبَغِّى أَنْ يُتَابَعَ السَّلَاحُ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ، وَلَا يُجَهَّرُ إِلَيْهِمْ.

(۲) وَلَا يَفَادِي بِالْأُسَارَى عِنْدَ أَبِي حِينَيْةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: يَفَادِي بِهِمْ أُسَارَى الْمُسْلِمِينَ، وَلَا يَجُوزُ الْمُنْ عَلَيْهِمْ.

(۳) وَإِذَا فَتَحَ الْإِمَامُ بَلَدًا عَنْهُ فَهُوَ بِالْخِيَارِ: إِنْ شَاءَ قَسَمَهَا بَيْنَ الْغَائِمِينَ، وَإِنْ شَاءَ أَقْرَأَ أَهْلَهَا عَلَيْهَا وَوَضَعَ عَلَيْهِمُ الْخَرَاجَ، وَهُوَ فِي الْأُسَارَى بِالْخِيَارِ: إِنْ شَاءَ قَتَلَهُمْ، وَإِنْ شَاءَ اسْتَرْقَهُمْ، وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُمْ أَحْرَارًا ذِمَّةً لِلْمُسْلِمِينَ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُرْدَهُمْ إِلَى دَارِ الْحَرْبِ.

(۴) وَإِذَا أَرَادَ الْعَوْدَ وَمَعَهُمْ مَوَاسِ فَلَمْ يُقْدِرْ عَلَى نَقْلِهَا إِلَى دَارِ الْإِسْلَامِ ذَبَحُوهَا وَحَرَقُوهَا وَلَا يَعْقِرُوهَا وَلَا يَتُرْكُوهَا.

(۵) وَلَا يَقْسِمُ غَنِيمَةً فِي دَارِ الْحَرْبِ حَتَّى يُخْرِجَهَا إِلَى دَارِ الْإِسْلَامِ، وَالرِّدْءُ، وَالْمُقَاتَلُ فِي الْعَسْكَرِ سَوَاءً.

(۶) وَإِذَا لَحِقَهُمُ الْمَدْدُ فِي دَارِ الْحَرْبِ قَبْلَ أَنْ يُخْرِجُوا الْغَنِيمَةَ إِلَى دَارِ الْإِسْلَامِ، شَارِكُوهُمْ فِيهَا، وَلَا حَقَّ لِأَهْلِ سَوْقِ الْعَسْكَرِ فِي الْغَنِيمَةِ إِلَّا أَنْ يَقَاتِلُوا.

(۷) وَإِذَا أَمِنَ رَجُلٌ حُرًّا أَوْ امْرَأَةً حُرَّةً كَافِرًا أَوْ جَمَاعَةً أَوْ أَهْلَ حِصنٍ أَوْ مَدِينَةٍ صَحَّ أَمَانُهُمْ وَلَمْ يَحِزْ لِأَحَدٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ قَتْلُهُمْ إِلَّا أَنْ يَكُونُ فِيهِ مَفْسَدَةٌ فَيَنْبَذِلُ إِلَيْهِمُ الْإِمَامُ.

(۸) وَلَا يَجُوزُ أَمَانُ ذَمَّى وَلَا اَسِيرِ، وَلَا التَّاجِرِ الَّذِي يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ.

## ترجمه

- (۱) مناسب نیست (روا نیست) بالای حربی‌ها سلاح فروخته شود و یا کاروان‌های تجارتی به دیار شان ارسال گردد.
- (۲) به نظر امام ابوحنیفه (امام) نباید محبوبین (کافر) را در بدл محبوبین (مسلمان) آزاد سازد. (یاران) گفته اند محبوبین کافر را در مقابل محبوبین مسلمان باید آزاد کنند. آزادی بلاعوض محبوبین کفار روا نیست.
- (۳) اگر امام کدام شهری را به زور تصرف کرد اختیار دارد: اگر خواسته باشد میان مجاهدین تقسیم کند و اگر خواسته باشد نزد مالکان قبلی گذاشته و بالایشان خراج وضع نماید. در محبوبین نیز اختیار دارد: اگر خواسته باشد بقتل برساند اگر خواسته باشد آنها را بصفت برده گان نگاه کند و یا ایشان را مانند ذمی‌ها آزاد بگذارد. روا نیست که ایشان را دو باره به دار حرب ارسال نماید.
- (۴) هنگامیکه امام بخواهد برگردد و با آنان حیوانات باشد لیکن توان بردن آن را به دار اسلام نداشته باشد، حیوانات را ذبح کنند و بسوzanد. حیوانات را نباید مجروح ساخت و نه برای اهل دار حرب گذاشت.
- (۵) غنیمت در دار حرب تقسیم نمی‌شود تا آنکه به دار اسلام آورده نشود. افراد کمکی و جنگی لشکر (در غنیمت) باهم برابر اند.
- (۶) اگر قبل از اینکه غنیمت را به دار اسلام آورد، افراد کمکی با ایشان در دار حرب یکجا شوند، در غنیمت با ایشان شریک می‌شوند. تجار موجود در لشکر در غنیمت حق ندارند مگر اینکه جنگ نمایند.
- (۷) اگر مرد آزاد یا زن آزاد به کافر، یا یک گروه، یا باشندۀ گان یک قلعه یا تمام باشندۀ گان یک شهر امان داد، امانش درست و به هیچ مسلمانی کشتن ایشان روا نیست، مگر اینکه در (امان دادن ایشان) خساره و فساد باشد، که در این صورت می‌تواند امان داده شده را مسترد کند.
- (۸) امان دادن ذمی، محبوس و تجاريکه میان کفار باشد روا نیست.

## شرح

**ممانتع از نیرومند ساختن کفار:** به طور عموم برای مسلمانان روانیست تا دست بکاری زنند که سبب نیرومندی قوت عسکری کفار گردد. که از این جمله یکی فروش سلاح به کفار است. به اساس روایت بیهقی رسول اکرم ﷺ در وقت فتنه از فروش سلاح ممانعت کرده است، بیشک بالای کفار فروش سلاح جای فتنه است. همچنان برای تجار مسلمانان روانیست که بشکل قافله به کفار سلاح روان کنند. اما فروش مواد غذائی بالایشان رواست، به اساس روایت بیهقی رسول الله ﷺ به صحابی جلیل القدر شمامه خلیفه اجازه داده بود تا بالای مشرکین مکه مواد غذائی را بفروش برساند.

به آزادی محبوسین کفار لشکر کفار تقویت می‌یابد لذا امام ابوحنیفه خلیفه روانی داند تا در مقابل محبوسین مسلمان‌ها محبوسین کفار آزاد گردند، ولو که توسط تبادله یک محبوس مسلمان آزاد می‌گردد؛ زیرا که امام ابوحنیفه خلیفه آزادی محبوس مسلمان را مصلحت شخصی می‌داند و در مقابل عدم تقویت کافر را یک مصلحت عام و برتر دانسته لذا تبادله را ناروا می‌داند.

یاران بمقایسه قتل کفار آزادی مسلمان را سودمند دانسته اند و تبادله محبوسین را با کافران روا می‌دانند.

آزادی بلاعوض کفار ناروا است، چرا که از یک طرف سبب تقویت کفار می‌گردد و از طرف دیگر حق اصحاب غنیمت در آن از بین می‌رود.

**تقسیم زمین‌های تصرف شده:** اگر امام در نتیجه جنگ و زور زمین کفار را در تصرف خود درآورد راجع به تقسیم زمین یاد شده دو اختیار دارد:

- ۱- تقسیم آن بالای غازیان، مثیلکه رسول اکرم ﷺ بعد از فتح خیر زمین‌های آن را بالای غازیان تقسیم نمود.

- ۲- گذاشتن زمین‌های مفتوحه در دست مالکین قبلی و وضع خراج بالایشان، مثیلکه خلیفه دوم حضرت عمر خلیفه به موافقه صحابه کرام زمین‌های مفتوحه عراق را بعد از فتح در دست مالکین قبلی آن گذاشت و بالایشان خراج مقرر نمود. خراج عبارت از

تکسی است که امام بالای زمین های خراجی حاصل دهنده مقرر می کند.

حکم محبوسین: راجع به محبوسین امام سه اختیار دارد:

۱- قتل محبوسین تا از فساد جلوگیری بعمل آید، زیرا رسول الله ﷺ از بندی های بدرا عقبه بن ابی معیط را بقتل رساند، اما اگر اسیران، اسلام را پذیرند کشتن ایشان روان نیست، زیرا به پذیرفتن اسلام شر آنها دفع می گردد.

۲- به برده گی گرفتن اسیران، ولو که بعد از حبس اسلام را پذیرفته باشند، چرا که به این کار مسلمانان از شر آنها در امان میشوند، و فایده خدمت هم بدهست می آید. بعد از پذیریش اسلام به برده گی گرفتن ایشان هم روا است چرا که برده گی ضد اسلام نیست و هر دو یکجا شده می تواند.

۳- در دولت اسلامی گذاشتن ایشان بصفت ذمی ها، مثلیکه خلیفه دوم عمر خلیفه اسیران عراق را آزاد گذاشت و بالایشان جزیه وضع کرد.

گذاشتن اسیران بصفت ذمی ها بشرطی روا است که آنان از مشرکین و مرتدین عرب نباشند، چرا که در مورد انها فقط دو راه وجود دارد: کشتن و یا پذیرفتن اسلام از طرف آنها چرا که الله ﷺ در حق ایشان فرموده است: (تقاتلونهم أو یسلمون) (الفتح: ۱۶) ترجمه: با آنها جنگ میکنید یا اسلام می آورند. به امام روا نیست تا اسیران را به دار حرب ارسال نماید، چرا که بدین عمل کفار تقویت می شوند.

کشن حیوانات: اگر مجاهدین بعد از نبرد حیوانات کفار را در تصرف خویش درآورند و توان انتقال آن را به دار اسلام نداشته باشند ازینکه دو باره در دست کفار نه افتاد و سبب تقویت شان نگردد، امام باید این حیوانات را ذبح کند و گوشت آنها را بسوزاند، تا برای کفار زمینه استفاده از حیوانات زنده و گوشت حیوانات مذبوحه میسر نشود. زخمی ساختن حیوانات روا نیست زیرا در این صورت حیوانات بی مورد، مورد اذیت قرار می گیرند.

مستحقین غنیمت و جای تقسیم آن: جای تقسیم غنیمت دار اسلام است، و تقسیم آن در دار حرب روانیست زیرا در آن جا برای مجاهدین ملکیت آنها ثابت نمی شود چرا

که ملکیت به انتقال آن‌ها به دار اسلام ثابت می‌گردد.

اما اینکه در مقابل کفار در نبرد رویارویی می‌جنگند و آنانیکه در جنگ با کفار کمک می‌کنند در استحقاق غنیمت حق یکسان اند، چرا که حق غنیمت به نیت جنگیدن و حضور در میدان جنگ ثابت می‌گردد و از این سبب شخصی که در نبرد رویارویی سهم می‌گیرد و شخصی که به ایشان کمک می‌کند یکسان هستند، از این رو اگر مجموعه کمکی به نیت جنگ به منطقه در حالی برسند که جنگ خاتمه یافته باشد و غنیمت هنوز به دار اسلام نرسیده باشد، کمک کنندگان هم در غنیمت حقدار هستند، چرا که ایشان به نیت جنگ به میدان حاضر گردیده اند. اما اگر غنیمت قبل از وصول ایشان در دار حرب تقسیم، یا فروخته شده و یا اینکه به دار اسلام انتقال شده باشد در غنیمت کدام سهمی ندارند. تجار و اشخاصی که در منطقه جنگ حاضر باشند لیکن در جنگ سهیم نباشند، حقدار غنیمت نیستند.

مسئله امان دادن: زن و مرد آزاد هر دو می‌توانند به یک تن کافر، یک گروهی از کفار و حتی به کفار یک شهر هم امان دهند. به اساس روایت ابن ماجه که رسول اکرم ﷺ فرموده است: «الْمُسِلِّمُونَ تَسْكَافُ دِمَاؤُهُمْ، وَيَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ، وَبَجِيرُ عَلَيْهِمْ أَقْصَاهُمْ». ترجمه: خون مسلمانان باهم برابر است، ضعیف تر آنان هم به تأمین تعهد ایشان سعی می‌ورزند، و از همه ضعیف تر ایشان شایستگی امان دادن را دارد. به اساس روایت امام بخاری رسول الله ﷺ به امہانی اجازه داد تا به مشرکین امان دهد.

و از طرف دیگر زن شرعاً شایستگی جنگ را دارد و می‌تواند در نبرد سهیم باشد لذا مانند مردها از حق امان دادن نیز برخوردار است. اگر امنیکه از طرف مسلمان داده شده و به مصلحت و مفاد ایشان نباشد، امام می‌تواند اینگونه امان را لغو اعلان نماید.

امان ذمی ازینرو درست نیست که از یک طرف وی به کمک کفار متهم است و از طرف دیگر بالای مسلمانان کدام اختیاری ندارد. به همین اساس امان دادن تجار و

محبوسین مسلمان که در بین کفار موجود هستند، درست نیست چرا که ایشان زیر تسلط کفار اند. همچنان اگر امان دادن شان برای کفار درست گردد، کفار از آن بهره نادرست خواهند گرفت، چرا که در مناطق کفار دائمًا تجار و محبوسین مسلمان وجود دارند.

## فعالیت

اگر مجاهد در ساحة نبرد مريض گردد و جنگ نکند، مستحق غنيمت شده می تواند یا خير؟

طلاب در روشنی دلایل در حکم اين مسئله بحث کنند.

## ارزیابی



۱\_ تقویت کفار حرbi ممنوع است. بدین اساس به دار حرب ارسال کدام چیزها روا و کدام چیزها ناروا است؟

۲\_ در تقسیم زمین های مفتوحه امام چه اختیارات دارد؟ به تفصیل واضح سازید.

۳\_ حکم اسیران جنگی را بتفصیل بیان دارید.

۴\_ غنایم میان غازیان باید در کدام جای تقسیم گردد و نیز واضح سازید سهم شخصی که با دشمن رویارویی می جنگد و کسیکه با این غازیان کمک می کند چرا در غنيمت با هم یکسان است؟

۵\_ مسئله امان دادن کفار را به تفصیل واضح سازید.

## احکام جهاد (۴) احکام غنیمت

در این درس راجع به این مسأله صحبت خواهیم نمود که آیا ملکیت اموالیکه در نتیجه جنگ بدست آمده از یک گروه به گروه دیگری نقل می گردد یا خیر؟ همچنان راجع به حکم جوائزیکه از طرف امام برای مجاهدین در جهاد تعیین می گردد نیز صحبت خواهد نمود.

- (۱) وَإِذَا غَلَبَ الْتُّرُكُ عَلَى الرُّومِ فَسَبَوْهُمْ وَأَخْذُوا أَمْوَالَهُمْ مَلَكُوهَا، فَإِنْ غَلَبْنَا عَلَى الْتُّرُكِ حَلَّ لَنَا مَا تَأْخُذْنَا مِنْ ذَلِكَ.
- (۲) وَإِذَا غَلَبُوا عَلَى أَمْوَالِنَا فَأَحْرَزُوهَا بِدَارِهِمْ مَلَكُوهَا، فَإِنْ ظَهَرَ عَلَيْهَا الْمُسْلِمُونَ فَوَجَدُوهَا قَبْلَ الْقِسْمَةِ فَهِيَ لُهُمْ بِغَيْرِ شَيْءٍ، وَإِنْ وَجَدُوهَا بَعْدَ الْقِسْمَةِ أَخْذُوهَا بِالْقِيمَةِ إِنْ أَحَبُّوا.
- (۳) وَإِنْ دَخَلَ دَارَ الْحَرْبِ تَاجِرٌ فَاشْتَرَى ذَلِكَ وَأَخْرَجَهُ إِلَى دَارِ الْإِسْلَامِ فَمَا لِكُهُ بِالْمُحْيَا: إِنْ شَاءَ أَخْنَهُ بِالثَّنَينِ الَّذِي اشْتَرَاهُ بِهِ التَّاجِرُ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ.
- (۴) وَلَا يَمْلِكُ عَلَيْنَا أَهْلُ الْحَرْبِ بِالْغَلَبةِ أَحْرَارَنَا، وَنَمْلِكُ عَلَيْهِمْ ذَلِكَ. وَإِنْ نَدَّ بَعْرِيْلَيْهِمْ فَأَخْذُنُوهُ مَلَكُوهُ.
- (۵) وَإِذَا لَمْ يُكُنْ لِلْإِمَامِ حُمُولَةً يَحْمِلُ عَلَيْهَا الْغَنَائمَ قِسْمَهَا بَيْنَ الْغَانِمِينَ قِسْمَةً إِيدَاعٍ لِيَحْمِلُوهَا إِلَى دَارِ الْإِسْلَامِ ثُمَّ يُرْتَجِعُهَا فَيَقْسِمُهَا. وَلَا يَحُوزُ بَعْضُ الْغَنَائمِ قَبْلَ الْقِسْمَةِ.

- (٦) وَمَنْ مَاتَ مِنْ الْغَائِمِينَ فِي دَارِ الْحَرْبِ فَلَا حَقُّ لَهُ فِي الْغَنِيمَةِ، وَمَنْ مَاتَ مِنْهُمْ بَعْدَ إِخْرَاجِهَا إِلَى دَارِ الْإِسْلَامِ فَنَصِيبُهُ لِوَرَثَتِهِ.
- (٧) وَلَا بَأْسَ أَنْ يَنْفِلَ الْإِمَامُ فِي حَالِ الْقِتَالِ، وَيُحَرَّضَ بِالنَّفْلِ عَلَى الْقِتَالِ فَيَقُولُ: مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبٌ، أَوْ يَقُولُ لِلسُّرِّيَّةِ: قَدْ جَعَلْتُ لَكُمُ الرُّبُعَ بَعْدَ الْخُمُسِ.
- (٨) وَلَا يَنْفِلُ بَعْدَ إِحْرَازِ الْغَنِيمَةِ إِلَّا مِنْ الْخُمُسِ، وَإِذَا لَمْ يَجْعَلِ السَّلْبَ لِلْقَاتِلِ فَهُوَ مِنْ جُمِلَةِ الْغَنِيمَةِ، وَالْقَاتِلُ وَغَيْرُهُ فِيهِ سَوَاءُ.
- (٩) وَالسَّلْبُ: مَا عَلَى الْمُقْتُولِ مِنْ ثِيَابِهِ وَسِلَاحِهِ وَمَرْكِبِهِ.

#### ترجمه

- (۱) اگر ترکها بر رومی‌ها غالب گردند و آنان را به بردگی بگیرند و مالهای شان را در تصرف خویش در آوردنده، مالک آن می‌گردند. اگر ما (مسلمانان) بر ترک‌ها غلبه حاصل نمودیم اشیاء دریافت شده نزد آنان برای ما روا است.
- (۲) و اگر بر مالهای مایان غلبه حاصل نمودند، و در مناطق خود جابجا کردند، در ملکیت ایشان داخل می‌شود، اما اگر مسلمانان قبل از تقسیم پس آن را بدست آوردنده، بدون عوض حق (مالکین قبلی) است. اگر بعد از تقسیم از ایشان گرفتند (مالکین قبلی) در صورتی که خواسته باشد با پرداخت قیمت آن را دریافت نموده می‌توانند.
- (۳) اگر تاجری به دارحرب داخل شود، و این مالها را خریداری نماید و به دار اسلام انتقال دهد مالک (اولی) اختیار دارد: اگر خواسته باشد به آن قیمت خریداری نماید که تاجر خریده و اگر خواسته باشد ترک کند.
- (۴) حرbi‌ها بر غلبه‌ی که بر ما حاصل کنند مالکین (انسان‌های) آزاد مانده نمی‌توانند. ما (مالکین) ایشان (حرbi‌ها) شده می‌توانیم. اگر شتر به طرف ایشان بگریزد و در

تصرف ایشان در آید، مالکین آن می‌شوند.

(۵) اگر نزد امام وسیله حمل و نقل نباشد، غنایم را طور ودیعت بر مجاهدین جهت انتقال به دار اسلام تقسیم کند، تا به دار اسلام برسانند، سپس از آن‌ها بگیرد و تقسیم کند. قبل از تقسیم فروش آن جواز ندارد.

(۶) اگر از مجاهدین شخصی در دار حرب بمیرد، در غنیمت حق ندارد، لیکن اگر شخصی بعد از انتقال (غنیمت‌ها) به دار اسلام، بمیرد حصه او از وارثان اش می‌شود.

(۷) باکی ندارد اگر امام در حالت جنگ جوائز را اعلان و توسط آن (مردم) را به جنگ تشویق کند، (بطور مثال) بگویید: اگر شخصی کسی را بقتل برساند سلب اش از وی است. یا به گروه نمازیان اعلان نماید: بعد از پنجم چهارم حصه را از شما کردم.

(۸) (در دار اسلام) بعد از دریافت غنایم جوائز را اعلان نکند مگر از حصه پنجم. اگر سلب را به قاتل اعلان نکرد از غنیمت حساب می‌شود، قاتل و دیگران باهم در آن یکسان هستند.

(۹) سلب عبارت از آن چیزی است که نزد مقتول باشد، مانند لباس، سلاح و وسیله سواری.

## شرح

**انتقال ملکیت توسط غنیمت:** اگر ترک‌ها در نبرد در برابر رومی‌ها غالب شوند و مالهایشان را تصرف کنند، از اینکه مالهای حربی‌ها مباح بوده توسط تصرف و در حرز آوردن در ملکیت ترک‌ها داخل می‌شود. مقصد از ترک‌ها و رومی‌ها ترک‌ها و رومی‌های کافر است. اگر مسلمانان بر مالهای ایشان در نتیجه جنگ غلبه حاصل کنند، گرفتن ان برایشان مباح است.

علاوه بر این، اگر کفار بر مالهای مسلمانان غلبه حاصل کنند و آن را در حرز خود در

آورند مال‌های یاد شده در ملکیت ایشان داخل می‌شود. ولو که به اساس حکم شریعت مال مسلمان از تعرض مصیون و به ناحق کسی مالک آن شده نمی‌تواند لیکن از این خاطر که کفار حربی مخاطب احکام شرعی نیستند لذا نزد ایشان مال‌های مسلمان‌ها محفوظ نبوده و در صورت در آمدن آن در حرز در ملکیت ایشان داخل می‌شود.

اگر مسلمان‌ها مال‌های کفار را به غنیمت بگیرند و در آن، مال کدام مسلمانی باشد که کفار به زور از وی گرفته بود، اگر مسلمان یاد شده مال خود را قبل از تقسیم غنایم دریافت کرد، بدون عوض و پرداخت قیمت حق وی بحساب می‌رود. چرا که مال متذکره بدون رضاء وی از ملکیت اش خارج گردیده بود، اکنون که در تصرف مسلمانان قرار گرفته، وی حقدار آن است، اما اگر بعد از تقسیم غنایم در دست کدام مجاهد مشاهده گردد بدون پرداخت قیمت اعاده نمی‌شود، چرا اگر بدون پرداخت قیمت اعاده گردد غازی از غنیمت محروم می‌شود.

این حکم در مورد مالی نیز تطبیق می‌گردد که یک تاجر مسلمان از کفار خریده و به دار اسلام انتقال دهد.

اگر کفار در جنگ مسلمان‌ها را به اسارت بگیرند، مالک ایشان نمی‌گردد؛ زیرا یک مسلمان آزاد به اساس حرمتی که شریعت اسلام برایش داده است، مال تلقی نمی‌شود بناءً به گرفتن ایشان در ملکیت کسی داخل نمی‌گردد، البته این حرمت به کفار داده نه شده لذا برده شده می‌تواند.

**انتقال غنیمت‌ها:** قبل‌آید آور شدیم که تقسیم غنیمت‌ها در دار حرب روان نبوده، بلکه اولاً به دار اسلام انتقال و سپس تقسیم می‌شود. اگر امام برای انتقال غنیمت‌ها وسیله حمل و نقل نداشته باشد، بر مجاهدین مؤقتاً تقسیم و انتقال می‌گردد، البته این تقسیم تقسیم سهام مجاهدین نبوده بلکه فقط برای انتقال مال صورت گرفته، هنگامیکه مال به

دار اسلام برسد، دو باره از ایشان جمع آوری و طبق سهام هر یک به مجاهدین تقسیم می‌گردد.

**مرگ مجاهد:** اگر مجاهدی بعد از نبرد و قبل از گرفتن سهم خود از غنیمت در دار حرب بمیرد، در غنیمت حق ندارد. چرا که حق وی در غنیمت هنگامی ثابت می‌گردد که به دار اسلام منتقل و در ملکیت او در آید. اما اگر بعد از انتقال مال به دار اسلام بمیرد مستحق غنیمت است چرا که غنیمت در حrz او داخل و از جمله مالکین آن گردیده است. سهمیه مجاهد به شکل میراث به ورثه وی پرداخته می‌شود.

**تعیین جوائز از مال غنیمت:** امام می‌تواند جهت تشویق مجاهدین به جنگ و ترانندن دشمن علاوه بر غنیمت برایشان جوائز اعلان نماید که از مال غنیمت پرداخته می‌شود. بهتر است که این اعلان قبل از اغاز نبرد صورت گیرد تا مجاهدین از اول تشویق گردند همچنان امام می‌تواند قبل از انتقال غنیمت به دار اسلام به مجاهدین جوائز بدهد. وقتی که غنیمت به دار اسلام منتقل و در حrz مجاهدین قرار بگیرد ملکیت ایشان می‌گردد بناءً به امام روانیست که بکسی بطور جائزه از آن چیزی بدهد، البته از خمس (حصة پنجم) غنیمت پرداخته می‌تواند.

مثال دادن جائزه این است که امام بگوید: شخصی که کافر را بقتل رساند سلب اش از وی است.

سلب عبارت از اشیایی است که نزد مقتول باشد مانند شمشیر، اسپ، کالا و غیره.

## ارزیابی



- ۱\_ اگر کفار در نبرد مال‌های یک دیگر را بگیرند، آیا مالک آن می‌گردند؟ با دلیل موضوع را واضح سازید.
- ۲\_ آیا کفار به تصرف مال‌های مسلمانان در نبرد، مالکین آن می‌شوند؟ دلیل آنرا واضح سازید.
- ۳\_ اگر مسلمان در بین غنیمت مال خود را مشاهده کند که کفار بزور از وی گرفته بودند، آیا این شخص مال خویش را از غنیمت گرفته می‌تواند؟ این مسأله را با دلایل آن واضح سازید.
- ۴\_ اگر مجاهدی قبل یا بعد از آنتقال مال غنیمت به دار اسلام بمیرد، در هر دو صورت حکم مال غنیمت او را بیان دارید.
- ۵\_ سلب چه چیز را گویند و آیا امام صلاحیت تعیین جوائز را دارد یا خیر؟

## احکام جهاد (۵) احکام غنیمت

در درس امروزی موضوع تقسیم غنیمت، مستحقین خمس و احکام مستامن را خواهیم  
خواند.

(۱) وَإِذَا خَرَجَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ دَارِ الْحَرْبِ لَمْ يَجِدُواْ أَنْ يَعْلَفُوا مِنْ الْغَنِيمَةِ وَلَا يَأْكُلُوا مِنْهَا.  
وَمَنْ فَضَلَ مَعَهُ عَلَفُ أَوْ طَعَامُ رَدَهُ إِلَى الْغَنِيمَةِ.

(۲) وَيَقْسِمُ الْإِمَامُ الْغَنِيمَةَ فَيَخْرُجُ خُسْنَاهَا، وَيَقْسِمُ أَرْبَعَةَ أَخْسَاسَهَا بَيْنَ الْغَانِيِّينَ، لِلْفَارِسِ  
سَهْمَانِ، وَلِلرَّاجِلِ سَهْمُ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: لِلْفَارِسِ ثَلَاثَةُ  
أَسْهُمٍ.

(۳) وَلَا يُسْهِمُ إِلَّا لِفَرَسٍ وَاحِدٍ، وَالْبَرَادِينُ وَالْعُتَاقُ سَوَاءٌ، وَلَا يُسْهِمُ لِرَاجِلٍ وَلَا  
بَغْلٍ.

(۴) وَمَنْ دَخَلَ دَارَ الْحَرْبِ فَارِسًا فَنَفَقَ فَرْسُهُ اسْتَحْقَقَ سَهْمَ فَارِسٍ، وَمَنْ دَخَلَ رَاجِلًا  
فَاشْتَرَى فَرَسًا اسْتَحْقَقَ سَهْمَ رَاجِلٍ.

(۵) وَلَا يُسْهِمُ لِمَلُوكٍ، وَلَا امْرَأَةً، وَلَا ذِمَّةً، وَلَا صَبِّيًّا، وَلَكِنْ يَرْضَخُ لَهُمُ الْإِمَامُ عَلَى  
حسبِ مَا يَرَاه.

(۶) فَإِمَّا الْخُمُسُ فَيَقْسِمُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَسْهُمٍ: سَهْمٌ لِلْبَيَّانِيِّ، وَسَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ، وَسَهْمٌ  
لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ. وَيَدْخُلُ فُقَرَاءُ ذَوِي الْقُرْبَى فِيهِمْ، وَيُقْدَمُونَ، وَلَا يُدْفَعُ إِلَى أَغْنِيَائِهِمْ

شیئاً.

(٧) وَامَّا مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ مِنْ الْخُمُسِ لِنَفْسِهِ فَإِنَّمَا هُوَ لِافتِتاحِ الْكَلَامِ تَبَرُّكًا بِأَسْبِيهِ تَعَالَى. وَسَهْمُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَقَطَ بِمَوْتِهِ كَمَا سَقَطَ الصَّفْفُ، وَسَهْمُ ذَوِي الْقُرْبَى كَانُوا يَسْتَحْقُونَهُ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنُّصْرَةِ، وَبَعْدَهُ بِالْفَقْرِ.

(٨) وَإِذَا دَخَلَ الْوَاحِدُ أَوِ الْاِثْنَانِ دَارَ الْحَرْبِ، مُغْرِبِينَ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ، فَأَخَذُوا شَيْئاً لَمْ يُخَمَّسْ. وَإِنْ دَخَلَ جَمَاعَةً لَهَا مَنْعَةً، وَأَخَذُوا شَيْئاً حُسْنَ، وَإِنْ لَمْ يَأْذِنْ لَهُمُ الْإِمَامُ.

(٩) وَإِذَا دَخَلَ الْمُسْلِمُ دَارَ الْحَرْبِ تَاجِراً، فَلَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَعَرَّضَ لِشَيْءٍ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَلَا مِنْ دِمَائِهِمْ، وَإِنْ غَدَرْ بِهِمْ، وَأَخَذَ شَيْئاً وَخَرَجَ بِهِ مَلَكُهُ مِلْكًا حَمْظُورًا، وَيَؤْمِرُ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِهِ.

(١٠) وَإِذَا دَخَلَ الْحَرْبِيِّ إِلَيْنَا مُسْتَأْمِنًا لَمْ يُكَنْ أَنْ يُقِيمَ فِي دَارِنَا سَنَةً، وَيَقُولُ لَهُ الْإِمَامُ: إِنْ أَقْمَتْ تَمَامَ السَّنَةِ وَضَعْتُ عَلَيْكَ الْجِرْزِيَّةَ، فَإِنْ أَقْمَ سَنَةً أَخِذَ مِنْهُ الْجِرْزِيَّةُ، وَصَارَ دِمَيًّا، وَلَمْ يُرْتَكْ أَنْ يُرْجِعَ إِلَى دَارِ الْحَرْبِ، وَإِنْ عَادَ إِلَى دَارِ الْحَرْبِ، وَتَرَكَ وَدِيَعَةً عِنْدَ مُسْلِمٍ، أَوْ ذَمِّيًّا، أَوْ دِينَا فِي ذَمَّتِهِمْ فَقَدْ صَارَ دَمُهُ مُبَاحًا بِالْعَوْدِ، وَمَا فِي دَارِ الْإِسْلَامِ مِنْ مَالِهِ عَلَى خَطَرٍ، فَإِنْ أُسِرَ أوْ قُتِلَ سَقَطَتْ دُيُونُهُ وَصَارَتْ الْوَدِيعَةُ فَيَئًا.

(١١) وَمَا أَوْجَفَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ مِنْ أَمْوَالِ أَهْلِ الْحَرْبِ بِغَيْرِ قِتَالٍ صُرُفَ فِي مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ كَمَا يَصْرُفُ الْخَرَاجَ.

## ترجمه

(۱) وقتیکه مسلمانان‌ها از دار حرب خارج شوند، روانیست که در غنیمت (حيوانات) خود را بچرانند و نه (خود شان) چیزی را از آن بخورند، نزد کسیکه علف یا چیزی خوردنی مانده باشد در غنیمت بگذارند.

(۲) غنیمت‌ها را امام تقسیم می‌کند: خمس (حصه پنجم) را جدا و از پنج حصه چهار حصه آنرا میان مجاهدین تقسیم می‌کند، بنظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ برای سوار دو و برای پیاده یک سهم است. یاران گفته اند: برای سوار سه حصه است.

(۳) تنها برای یک اسپ سهم داده نمی‌شود. اسپ‌های ترکی و عربی (در سهمیه) برابرند. برای شتر و قاطر سهمی نیست.

(۴) شخصی که بدار حرب سوار داخل و اسپش بمیرد، مستحق سهم سوار است. شخصی که به (دار حرب) پیاده داخل شود و اسپ خریداری نماید مستحق حصه پیاده است.

(۵) به برد، زن، ذمی و خورده‌سال حصه داده نمی‌شود مگر این که امام با در نظر داشت حالات چیزی را برایشان بدهد.

(۶) اما خمس، به سه حصه تقسیم می‌گردد. یک سهم آن از ایتمام، و یک سهم آن از مساکین و سهم دیگری از مسافر، فقراء ذوی القربی در این شامل اند، ایشان بر دیگران مقدمت‌ر اند، به پول داران ایشان چیزی داده نمی‌شود.

(۷) الله جل جلاله در قرآن کریم برای خود از خمس یاد آوری فرموده مقصد از آن از جهت برکت به اسم خود آغاز کردن است. سهم رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم بوفات وی خاتمه یافته مثیلکه صفائ (مالی) که رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم برای خود از غنیمت می‌گرفت مانند شمشیر، سپر، ذره، نیزه و غیره) خاتمه یافته، سهم ذوی القربی در زمان حیات رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم به اساس نصرت و کمک ایشان و بعد از آن به سبب فقر ایشان دریافت می‌کردند.

(۸) اگر یک یا دو نفر بدون اجازه امام به دار حرب حمله کنند گان داخل شوند و چیزی را از آنجا بدست آورند، از ایشان خمس گرفته نمی‌شود. اگر گروهی که دارای قوت باشند به (دار حرب) داخل شوند و چیزی را از آنجا گرفتند، خمس از آن

گرفته می شود و لو که امام برایشان اجازه نکرده باشد.

(۹) اگر مسلمان به صفت تاجر داخل دار حرب شود، روا نیست که بر مال یا جان ایشان تجاوز کند، اگر همایشان فریب و غدر نمود و چیزی را گرفت، به ملکیت نا روای خود آن را افزود، به خیرات و صدقه کردن آن مأمور می شود.

(۱۰) اگر حربی بصفت مستأمن به نزد ما آید، نمی تواند در کشور ما (دار اسلام) مدت یکسال بماند. امام برایش می گوید: اگر یک سال کامل را سپری نمودی بر تو جزیه وضع می گردد. اگر سال را سپری نمود جزیه گرفته شود و ذمی می گردد، و سپس به دار حرب رفته نمی تواند. اگر بدار حرب رفت و نزد ذمی یا مسلمان امانت یا قرض ماند، خونش به رفتن مباح، مالهای متباقی آن در دار اسلام در معرض خطر است (موقوف است) اگر بندی یا کشته شد قروض وی ساقط امانت‌های او فی می گردد.

(۱۱) مالهای کفار حربی که بدون از جنگ به دست مسلمانها باید به مصالح مسلمانها مصرف می شود، طوریکه خراج مصرف می شود.

## شرح

**فایده گرفتن از مال غنیمت بعد از خروج از دار حرب:** بعد از اینکه مجاهدین از دار حرب خارج و به دار اسلام داخل شوند، روا نیست که از مالهای غنیمت برای حیوانات خویش خوارک دهنند و یا از آن خودشان چیزی بخورند، چرا که به رسیدن به دار اسلام ضرورت استفاده از مال غنیمت خاتمه یافته، دوم اینکه هرگاه غنیمت به دار اسلام مواصلت نمود اموال غنیمت در ملکیت مجاهدین داخل شد. بدین ملحوظ اگر نزد کسی چیزی از مال غنیمت مانده باشد باید به مال غنیمت اعاده کند.

**تقسیم مال غنیمت:** امام مال غنیمت را به پنج حصه تقسیم کند یک حصة (خمس) آن را جدا

کرده و چهار حصه متقابلی آن را میان مجاهدین تقسیم می کند. بنظر امام ابو حنیفه رحمه اللہ علیہ برای صاحب اسپ دو حصه داده می شود، یعنی یک حصه از اسپ و حصه دیگری از خودش، و برای پیاده یک حصه داده می شود. امام ابو یوسف و امام محمد می گویند به سوار سه حصه داده می شود. در احادیث برای شخص سوار دو حصه و هم سه حصه ذکر گردیده که امام ابو حنیفه به دو و یاران به سه حصه ترجیح داده اند.

یک نفر تنها حصه یک اسپ را گرفته می تواند ولو که در نبرد از چندین اسپ های وی کار گرفته شده باشد، همین طور میان اسپ های نسل های مختلف کدام فرقی وجود ندارد. قابل تذکر است که بدون اسپ برای سواری های دیگر مانند: قاطر، خر و شتر در غنیمت حصه ای وجود ندارد.

اگر مجاهدی سوار بر اسپ داخل دار حرب شود و در آنجا اسپ وی بمیرد، در غنیمت حقدار حصه اسپ خویش می گردد. اما اگر کسی پیاده داخل شود و در آنجا اسپ بخرد حقدار غنیمت نیست. چرا که قاعده اسپ در غنیمت این است که به اسپ سوار به دار حرب داخل شود.

برده، زن، طفل و ذمی در غنیمت کدام حصه ای ندارند، چرا به اساس روایات رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم برایشان در غنیمت کدام سهمی رانگذاشته، لیکن امام می تواند جهت تشویق از مال غنیمت برایشان چیزی بدهد.

**تقسیم خمس:** خمس به سه حصه تقسیم می گردد و برای اشخاص آتی داده می شود:

۱- ایتمام.

۲- مساکین.

۳- مسافر (اشخاصیکه از مالهای خویش دور هستند).

در مورد خمس ارشاد قرآنی است که می فرماید: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّا غِنَمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ

**خُسْهٌ وَلِرَسُولِ وَلِنَبِيِّ الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمُسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ** [الأنفال: ٤١] ترجمه:

بدانید هر گونه غنیمتی که به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذوی القربی و یتیمان و مسکینان و مسافرین است.

راجع به خمس در آیه مبارکه ذکر اسم الله ﷺ برای برکت است، همچنان سهم رسول اکرم ﷺ بوفات وی خاتمه یافته. اما کدام حصه ای که برای خویشاوندان رسول الله ﷺ بود به اساس کمک ایشان با پیامبر ﷺ بود که ایشان با وی کمک می کردند از اینکه کمک و مساعدت رسول اکرم ﷺ بوفات وی خاتمه یافته سهم ایشان هم تمام شده، البته فقراء ایشان در حصة مسکینان حقدار و مقدمتر هستند.

حکم مالهای که بدون اجازه امام بدست آمده باشد: اگر یک یا دو تن مجاهد بدون اجازه امام به دار حرب حمله اور شوند و مال را بدست آورند، این مال غنیمت پنداشته نمی شود چرا غنیمت مالی را گویند که از حرbi‌ها به زور و جنگ بدست آمده باشد و در صورت یاد شده شرط غلبه و زور وجود ندارد.

غلبه و زور گاهی حقیقی می باشد مانند تعداد زیادی از مجاهدین که علیه حرbi‌ها حمله کنند، و گاهی غیر حقیقی می باشد مانند یک یا دو نفر مجاهدیکه به اجازه امام علیه حرbi‌ها حمله کنند، این صورت هم غلبه و زور پنداشته می شود، چرا که در صورت اجازه، امام در پشتیبانی ایشان قرار دارد.

اگر عددی زیادی از مجاهدین بدون اجازه امام بدار حرب حمله آور شوند و مالی را بدست آرنند، مال یاد شده غنیمت پنداشته می شود چرا که در صورت موجودیت مردم زیاد مال به زور و غلبه حقیقی بدست آمده می باشد. در این صورت اگر مال یاد شده غنیمت پنداشته نشود حوصله مجاهدین کم شده و در نبرد به شکست مواجه و جهاد خساره مند می گردد.

حکم آن مال‌های حریان که بدون از جنگ بدست مسلمانان آمده باشد  
مال‌های که از کفار حری بدون جنگ به دست مسلمانان بیاید منقول باشد یا غیر  
منقول، این اموال حکم فی را دارد و مطلب از فی بودن این است در میان مجاهدین  
 تقسیم نمی‌گردد، زیرا این اموال غنیمت نبوده و حکم آن مانند حکم خراج است.  
 طوریکه خراج در امور و مصالح مسلمانان بمصرف میرسد، فی نیز بمصرف میرسد، و  
 محل مصرف خراج و فی یکی است.

اگر یک تاجر مسلمان داخل دار حرب شود روا نیست که به مال، جان و ناموس  
حری ها تجاوز کند چرا که این کار غدر و فریب بوده و به مسلمان روا نمی‌باشد.

**سکونت مستامن در دار اسلام:** مستامن نمی‌تواند بصورت دائمی در دار اسلام  
سکونت اختیار نماید تا برای کفار بصفت جاسوس گماشته نشود. مستامن شخصی  
حری را گویند که بدار اسلام به خاطر گرفتن امان داخل می‌شود، لذا امام در آغاز  
مستامن را آگاه می‌سازد که اگر یک سال کامل را سپری نماید، وی از سمت مستامن  
به ذمی تبدیل و تمام احکام ذمی بالایش تطبیق می‌گردد، یعنی جزیه می‌پردازد و به  
دار حرب رفته نمی‌تواند. اگر به دار حرب گریخت خونش مباح و مالش الى وقتی  
موقوف است که یا کشته شود یا در اسارت درآورده شود. در صورت مردن و بنده  
شدن تمام قرضه‌های ایکه بالای مردم دارد از بین میروند و اماناتیکه نزد مردم است  
فی می‌گردد. چرا که مستامن یاد شده ذمی گردیده و بعد از ذمیت عهد را نقض کرده  
است.

## فعالیت

طلاب به کمک استاد صورت‌های مختلف غنیمت را تهیه و در روشنی معلومات درس سهمیه‌های فرضی غنیمت را بالای مجاهدین تقسیم نمایند.

## ارزیابی



- ۱- غنیمت به چند حصه تقسیم می‌شود؟ واضح سازید.
- ۲- مستحقین خمس را بیان نمایید.
- ۳- صفائی را تعریف نمایید.
- ۴- اگر شخصی بدون اجازه امام بالای حربی‌ها حمله کند و مال بدست آرد، چرا آن مال غنیمت پنداشته نمی‌شود؟
- ۵- مستامن به چه کسی گفته می‌شود؟

## بیان زمین‌های عشري، خراجی و جزیه

زمین‌های عشري آنست که مالکان آن مسلمان شوند و یا به زور و قوت فتح شود و بین مجاهدین تقسیم گردد. و زمین خراجی آن است که به زور و قوت فتح شود و بدون مسلمان شدن مالکان آن بدست آنان در بدل (خراج) قرار داده شود. که زکات آن دهم حصه باشد، آن زمین‌هاییکه از اهل ذمه به زور گرفته شده باشد و در مقابل یک چیز جداگانه با آن‌ها صلح گردیده باشد، این زمین‌ها خراجی بوده و از آن‌ها جزیه گرفته می‌شود. در این درس در این رابطه معلومات لازم را مطرح می‌نماییم.

(۱) وَأَرْضُ الْعَرَبِ كُلُّهَا أَرْضٌ عُشْرٌ، وَهِيَ: مَا بَيْنَ الْعُدَيْبِ إِلَى أَقْصَى حَجَرٍ بِالْيَمِينِ، بِمَهْرَةٍ إِلَى حَدِ الشَّامِ، وَالسَّوَادِ كُلُّهَا أَرْضٌ خَرَاجٌ، وَهِيَ: مَا بَيْنَ الْعُدَيْبِ إِلَى عَقْبَةِ حُلَوانَ، وَمِنْ الْعَلْبِ إِلَى عَبَادَانَ.

(۲) وَأَرْضُ السَّوَادِ كُلُّهَا مَلْوَكَةٌ لِأَهْلِهَا، يَحُوزُ بَيْعُهُمْ لَهَا وَتَصْرُفُهُمْ فِيهَا، وَكُلُّ أَرْضٍ أَسْلَمَ أَهْلُهَا عَلَيْهَا، أَوْ فُتَحَتْ عَنْهُ، وَقُسِّمَتْ بَيْنَ الْغَانِمِينَ، فَهِيَ أَرْضٌ عُشْرٌ.

(۳) وَكُلُّ أَرْضٍ فُتَحَتْ عَنْهُ، فَأُتْرَ أَهْلُهَا عَلَيْهَا، فَهِيَ أَرْضٌ خَرَاجٌ.

(۴) وَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتِيًّا، فَهِيَ عِنْدَ أَبِي يُوسُفَ مُعْتَرَبَةٌ بِحَيْزِهَا، فَإِنْ كَانَتْ مِنْ حَيْزِ أَرْضِ الْخَرَاجِ فَهِيَ خَرَاجِيَّةٌ، وَإِنْ كَانَتْ مِنْ حَيْزِ أَرْضِ الْعَشْرِ فَهِيَ عُشْرِيَّةٌ، وَالْبَصْرَةُ عِنْدَنَا عُشْرِيَّةٌ بِإِجْمَاعِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ.

(۵) وَقَالَ مُحَمَّدٌ: إِنَّ أَحْيَاهَا بِيَثْرٍ حَفَرَهَا، أَوْ بِعَيْنٍ اسْتَخْرَجَهَا، أَوْ بِمَاءٍ دِجْلَةَ أَوْ الْفَرَاتِ، أَوْ الْأَنْهَارِ الْعِظَامِ الَّتِي لَا يَلِكُهَا أَحَدٌ، فَهِيَ عُشْرِيَّةٌ، وَإِنْ أَحْيَاهَا بِمَاءِ الْأَنْهَارِ الَّتِي احْتَفَرَهَا الْأَعَاجِمُ، كَنْهَرِ الْمُلْكِ، وَنَهَرِ يَزْدَجْرِدِ، فَهِيَ خَرَاجِيَّةٌ.

(۶) وَالْخَرَاجُ النِّيَّ وَضَعَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى أَهْلِ السَّوَادِ: فِي كُلِّ

جَرِيبٌ يُلْغِهُ الْمُلْهُ، وَيُصْلِحُ لِلزَّرْعِ فَقَبِيزٌ هَاشِئٌ، وَهُوَ الصَّاغُ وَدِرْهَمٌ. وَمِنْ جَرِيبِ الرَّطْبَةِ خَمْسَةُ دَرَاهِمَ، وَفِي جَرِيبِ الْكَرْمِ الْمُتَّصِلِ، وَالنَّخْلِ الْمُتَّصِلِ عَشَرَةُ دَرَاهِمَ، وَمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الْأَصْنَافِ، يَوْضَعُ عَلَيْهَا بِحَسْبِ الطَّاقَةِ، فَإِنْ لَمْ تُطِقْ مَا وُضِعَ عَلَيْهَا، نَقَصَهُمُ الْإِمَامُ.

(٧) وَإِنْ غَلَبَ الْمُلْهُ عَلَى أَرْضِ الْخَرَاجِ، أَوْ انْقَطَعَ عَنْهَا، أَوْ اصْطَلَمَ الزَّرْعَ آفَةً فَلَا خَرَاجٌ عَلَيْهِمْ، وَإِنْ عَطَلَهَا صَاحِبُهَا فَعَلَيْهِ الْخَرَاجُ.

(٨) وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ أَهْلِ الْخَرَاجِ، أُخِذَ مِنْهُ الْخَرَاجُ عَلَى حَالِهِ. وَيَحُوزُ أَنْ يُشْتَرِي الْمُسْلِمُ أَرْضَ الْخَرَاجِ مِنَ الذِّمِّيِّ، وَيُؤْخَذُ مِنْهُ الْخَرَاجُ، وَلَا عُشْرَ فِي الْخَارِجِ مِنْ أَرْضِ الْخَرَاجِ.

(٩) وَالْجُزِيَّةُ عَلَى ضَرْبَيْنِ:

(أ) جِزِيَّةٌ تُوَضَّعُ بِالْتَّرَاضِيِّ وَالصُّلْحِ، فَتَقْدِيرُ بِحَسْبِ مَا يَقْعُ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ.

(ب) وَجِزِيَّةٌ يُبَتَّدِئُ الْإِمَامُ بِوَضْعِهَا.

(١٠) إِذَا غَلَبَ الْإِمَامُ عَلَى الْكُفَّارِ، وَأَقْرَهُمْ عَلَى أَمْلَاكِهِمْ، فَيَضَعُ عَلَى الْغَنِيِّ الظَّاهِرِ، الْغَنِيِّ فِي كُلِّ سَنَةٍ ثَانَيَةٍ وَأَرْبَعِينَ دِرْهَمًا، يَاخْذُ مِنْهُ فِي كُلِّ شَهْرٍ أَرْبَعَةُ دَرَاهِمٍ، وَعَلَى الْمُتَوَسِّطِ الْحَالِ: أَرْبَعَةُ وَعِشْرِينَ دِرْهَمًا، فِي كُلِّ شَهْرٍ دِرْهَمَيْنِ، وَعَلَى الْفَقِيرِ الْمُعْتَمِلِ أَثْنَى عَشَرَ دِرْهَمًا، فِي كُلِّ شَهْرٍ دِرْهَمًا.

(١١) وَتُوَضَّعُ الْجُزِيَّةُ عَلَى أَهْلِ الْكِتَابِ، وَالْمُجُوسِ، وَعَبْدَةِ الْأَوْثَانِ مِنْ الْعَجَمِ. وَلَا تُوَضَّعُ، عَلَى عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ مِنْ الْعَرَبِ، وَلَا عَلَى الْمُرْتَدِينِ.

(١٢) وَلَا جِزِيَّةٌ عَلَى امْرَأَةٍ، وَلَا صَبِّيٍّ، وَلَا عَلَى زَمِّنٍ، وَلَا عَلَى فَقِيرٍ غَيْرِ مُعْتَمِلٍ، وَلَا عَلَى الرُّهْبَانِ الَّذِينَ لَا يَخَالِطُونَ النَّاسَ.

(١٣) وَمَنْ أَسْلَمَ وَعَلَيْهِ جِزِيَّةً، سَقَطَتْ عَنْهُ، وَإِنْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ حَوْلَانٍ تَدَاخَلُ الْجُرْبَيَّاتِ.

(١٤) وَلَا يَحُوزُ إِحْدَادُ بِيْعَةٍ، وَلَا كَنِيسَةٍ فِي دَارِ الإِسْلَامِ، وَإِذَا انْهَمَتْ الْكَنَائِسُ وَالْبَيْعُ

الْقَدِيْعَةُ، أَعَادُوهَا.

(١٥) وَيُؤْخَذُ عَلَى أَهْلِ الذِّمَّةِ بِالتَّمْيِيزِ عَنِ الْمُسْلِمِينَ فِي زِيَّهِمْ، وَمَرَاكِبِهِمْ، وَسُرُوجِهِمْ، وَمَلَابِسِهِمْ، وَلَا يَرْكَبُونَ الْحَلَّيَّ، وَلَا يَحْمِلُونَ السَّلاحَ.

(١٦) وَمَنْ امْتَنَعَ مِنْ أَدَاءِ الْجِزْيَةِ، أَوْ قَتَلَ مُسْلِمًا، أَوْ سَبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَوْ زَانَى بِمُسْلِمَةٍ، لَمْ يَتَنَقَّصْ عَهْدُهُ. وَلَا يَتَنَقَّصْ الْعَهْدُ إِلَّا أَنْ يَلْحُقَ بِدَارِ الْحَرْبِ، أَوْ يَغْلِبُوا عَلَى مَوْضِعِ فَيَحَارِبُونَا.

## ترجمه

(۱) تمام زمین های عرب عشري است، و از منطقه عذیب تا آخرین قسمت حجریمن و از حصة مهر تا سرحدات شام امتداد دارند، همه زمین سواد عراق خراجی است و از عذیب تا عقبه حلوان و از قسمت علث تا عبادان است.

(۲) زمین سواد ملکیت صاحبان آن است و برای آنها بیع و تصرف کردن آن روا است، و هر آن زمینی که صاحبان آن اسلام آورند یا به زور فتح شده باشد و یا در میان غازیان تقسیم گردد این زمین عشري است.

(۳) هر آن زمینیکه به زور و سلطه فتح و به صاحبان آن واگذار گردد، آن زمین خراجی است.

(۴) کسیکه زمین مرده (لامزروع) را زنده کرده، به قول امام ابویوسف رحمه اللہ علیہ در حکم زمین همچوار آن می باشد، اگر زمین مجاورش خراجی بود، این زمین هم خراجی و اگر زمین مجاور عشري باشد، این زمین هم عشري است. زمین بصره در نزد ما (احناف) عشري است به اجماع صحابه رحمه اللہ علیہ.

(۵) امام محمد رحمه اللہ علیہ گفت: اگر با حفر نمودن چاه، و یا کشیدن چشمہ زمین را بوسیله آب آنها زنده (قابل زراعت) ساخت، یا توسط آب دجله و فرات و یا نهرهای کلان (بدون صاحب) آبیاری کرد، این زمین عشري است، و اگر با آب آن نهرها که مردم

عجم کشیده باشند، مانند نهر ملک و یا نهر یزد گرد، این زمین خراجی می‌باشد.

(۶) عمر خلائق خراجی را که بر مردم سواد مقرر کرده بود، در هر جریب آن که بر آن آب می‌رسد و قابل زراعت باشد، یک (قفيرهاشمی) بود که مقدار آن یک صاع و یک درهم می‌شود. در یک جریب زمین سبزیجات پنج درهم است، و در باغ بهم پیوسته انگور و نخلستان بهم پیوسته خرما در هر جریب آن (که غیر از انگور و خرما دیگر چیز در آن کشت نشده باشد) ده درهم است و در انواع دیگر غیر از این‌ها مطابق وسع و توان آنان وضع می‌گردد، هرگاه توان اندازه وضع شده را نداشت امام از آن کم کند.

(۷) هر گاه در زمین خراجی آب غالب شد و یا قطع گردید، یا بر کشت کدام آفت رسد، خراج بالای آن نیست. و اگر صاحب زمین، زمین را بایر (بیکار) گذاشت، خراج بالای آن لازم است.

(۸) اگر از اهل خراج کسی مسلمان شد، کما فی السابق خراج از وی گرفته می‌شود، و مسلمان از ذمی زمین خراجی را خریداری نماید، خراج از نزدش گرفته می‌شود و در حاصلات زمین خراجی، عشر نیست.

#### (۹) جزیه به دو نوع است:

(۱) یکی آنست که به طور رضایت و صلح تعیین شده باشد، و آن اندازه مقرر می‌گردد که مورد اتفاق شان باشد.

(ب) و نوع دیگر آنست که امام مسلمانان از ابتدا وضع نموده باشد.

(۱۰) زمانیکه امام بر کفار غالب گردد، و آن‌ها را در املاک شان برقرار گزارد، در این صورت بالای شخص ثروتمند که دارایی اش هویدا باشد، در هر سال چهل و هشت درهم مقرر نماید، و در هر ماه چهار درهم از نزدش حصول بدارد، و بالای شخص میانه حال بیست و چهار درهم است، در هر ماه دو درهم، و بالای فقیر کارکن دوازده درهم است در هر ماه یک درهم.

(۱۱) جزیه بالای اهل کتاب، آتش پرستان و بت پرستان عجم نهاده می‌شود، و بالای مرتدان و بت پرستان عرب جزیه نیست.

(۱۲) بالای زنان، اطفال خورده‌سال، شل، فقیریکه بیکار باشد و آن راهبانیکه با مردم نشست و بر خاست ندارند، جزیه نیست.

(۱۳) کسیکه مسلمان شد و قبلًاً بر وی جزیه بود، جزیه اش ساقط می‌گردد، و اگر بر آن (ذمی) (جزیه) دو سال جمع شد، تداخل صورت گیرد (جزیه یک سال از نزدش حصول گردد).

(۱۴) ساختن معبد یهود در دار اسلام جائز نیست. همچنان ساختن کلیساي نصرانی‌ها در دار اسلام ممنوع است. هرگاه عبادت‌خانه‌های قبلی یهودیان و نصارا، ویران شده باشد، دوباره آنرا ساخته می‌توانند.

(۱۵) از اهل ذمه تعهد أکید گرفته شود، که آن‌ها در لباس، کلاه، مرکب سواری و زین‌ها فرق آورند، آن‌ها بر اسب‌ها سوار نشوند و با خود سلاح حمل نکنند.

(۱۶) هرگاه کسی از اهل ذمه از پرداختن جزیه امتناع ورزید، یا مسلمانی را کشت و یا بر نبی ﷺ دشنام و اهانت کرد و یا با زنی مسلمان زنا کند، تعهدش نقض نمی‌گردد. تعهدش تا وقتی پا بر جاست که به دار حرب نه پیوسته باشد و یا در یکی از محلات غلبه حاصل نمایند و با ما بجنگند.

## شرح

**زمین‌های عشري و خراجی:** زمینهای عشري آنست که صاحبان آن ایمان آورده باشند خواه عرب باشند و یا عجم. همچنان آن زمین‌هایی که مسلمانان به زور بازوی خود فتح کرده و امام آن را بالای فاتحین تقسیم نموده باشد، عشري شمرده می‌شوند. زمینهای خراجی زمینهای عجم است که امام آن را به زور فتح کرده باشد، و در دست مالکین واگذار کرده و یا زمین عشري باشد و ذمی در ملکیت خود در اورده باشد.

عشر: دهم حصه و زکات زمین‌های عشری را گویند.

**خارج:** عبارت از آن حقوق وضع شده در زمین‌های غیر عشری است که بر اهل ذمه گذاشته می‌شود و مطابق عقد جداگانه از آن‌ها گرفته شده و به بیت المال سپرده می‌شود.

**زمین‌های عرب:** تمام زمین‌های عرب عشری بوده و حدود این زمین‌ها از عذیب (قریه ای در کوفه است) تا آخر حجریمن منطقه (مهر) تا (بریده شام) وسعت دارد.

خارج دو قسم است: ۱- خراج مقاطعه ۲- خراج مقاسمه.

**زمین‌های سواد عراق خراجی مقاطعه بی است:** زمین‌های سواد عراق خراجی است این زمینها در زمان خلافت حضرت عمر رض فتح شده است، اهالی آن را در همین زمین‌ها گذاشتند و بالای آنان جزیه تعیین کردند، حدود این زمینها طولاً از منطقه موصل تا عبادان و عرضتاً از عذیب تا حلوان امتداد دارد.

**خارج مقاسمه:** خراجیست که امام یک منطقه را فتح کند، و بر آن‌ها منت و احسان نماید، و یا اینکه مناسب بیند که حاصل زمین‌ها را مثلاً نصف یا سوم و چهارم حصه را بر آن‌ها مقرر نماید.

زمین‌های سواد ملکیت صاحبان آن است، فروختن و تصرف نمودن آن برای آنان رواست، زیرا این زمین‌ها به زور گرفته شده است، و اهالی آن در آن زمین‌ها ساکن مانده و خراج بر آن‌ها گذاشته شده است.

زمین سواد را از جهتی سواد گویند که درختان آن بسیار سبز بوده و سیاه معلوم می‌شود و یا اینکه زمین ان سیاه و حاصل خیز است.

هر آن زمینی که به زور و قوت گرفته شود و مالکان آن بر آن ساکن و برقرار گذاشته شوند، زمین‌های خراجی شمرده می‌شوند.

**زنده ساختن زمینهای مرده:** امام ابوحنیفه رض می‌فرماید: کسیکه زمین مرده (باير ولامزورع) را بدون اجازه امام زنده ساخت، مالک آن نمی‌گردد؛ زیرا اجازه امام شرط است.

صاحبین (رحمه‌ما الله) فرموده اند: کسیکه زمینهای مرده را آباد سازد، مالک آن می‌گردد، اگر چه امام اجازه نکرده باشد. در نزد امام ابویوسف ح به این زمین‌ها اعتبار زمین‌های هم‌جوارش داده می‌شود، اگر آن‌ها خراجی بود این زمین هم خراجی محسوب می‌گردد و اگر عشري بود عشري شمرده می‌شود، و این در صورتیست که کسیکه این زمینها را آباد نموده مسلمان باشد، و اگر ذمی آن را آباد سازد بر او خراج است اگر چه در نزدیکی زمین عشري موقعیت داشته باشد.

شهر بصره به مذهب ما (احناف) بر اساس انعقاد اجماع صحابه ح، عشري است. خراج تعیین شده از جانب حضرت عمر ح: حضرت عمر ح بالای فی جریب زمین سواد که آب برایش میرسد یک قفیزه‌اشمی (صاع) گندم یا جو و یک درهم خراج وضع کردند، و در فی جریب از سبزیجات و آن علف که کشت می‌شود و ریشه آن دو باره سبز می‌شود پنج درهم، و در انگور (تاکستان بهم پیوسته) و نخلستان (باهم پیوسته) خرما در یک جریب درختان ده درهم مقرر فرمودند. مقصد از بهم پیوستگی تاک‌ها و درختان خرما اینست که غیر از انگور و خرما، چیز دیگر در آن زرع نگردیده باشد.

جریب شصت در شصت گز است.

و غیر از چیزهای یاد شده در دیگر اقسام و انواع محصولات زمین مطابق وسع و توان بر آن‌ها خراج تعیین می‌گردد.

حکم فاصل شدن آفت بر زمین خراجی: در صورتیکه در زمین خراجی آب غلبه و طغیان نماید و زیادت آب مانع محصول دهی آن گردد یا حقابه اش مسدود و قطع شود یا در کشت کدام آفت آسمانی که جلوگیری آن ممکن نباشد بیاید و تمام کشت را از بین ببرد مانند یخ زده گی (ژاله) و غیره آفات، در این زمین خراج نیست، بدلیل اینکه کشت کردن (و محصول) منتفی گردیده است.

هر گاه آفت آسمانی نباشد و جلوگیری از آسیب ممکن باشد، طوریکه حیوانات از آن

بحورند، در این صورت بالای این زمین خراج است، هکذا زمانيکه زمین قابل زراعت باشد و مالک زمین را بيکار بگذارد در اين زمین نيز خراج لازم است.

اگر صاحبان زمین‌های خراجی ايمان ياورند از ايشان كما في السابق خراج گرفته می‌شود؛ زира زمانيکه صفت خراج را پيدا کند، با تغيير و تبديل مالکش بر زمین دگرگونی رونما نمی‌گردد.

خریدن زمین خراجی از شخص ذمی برای مسلمان رواست، از مسلمان نيز خراج گرفته می‌شود، و عشر بالايش نیست.

**جزие و اقسام آن:** جزيه چيزی است که از ذميان گرفته می‌شود.

جزيء دو نوع است: يکي آنکه به رضايت و از راه صلح بدون اعمال قوه و فشار وضع گردد.

نوع دوم جزيه آنست که امام به زور و از طريق اعمال سلطه بر اراضي کفار عليه حاصل کند و آنان را بر سر زمین‌های شان بگذارد و جزيه بر آنها وضع نماید و امام مخير است که از طريقه‌های آتی از آنها جزيه بستاند:

۱- از **توانگران و ثروتمندان**: و اينها کسانی اند که مالک ده هزار درهم و يا بيشتر از آن باشنند، از ايشان در سال (۴۸) درهم و در هرماه چهار درهم، ماه به ماه گرفته می‌شود.

۲- **مردم متوسط الحال**: اينها کسانی اند که دو صد درهم و يا زياده از آن داشته باشنند از همچو اشخاص در سال (۲۴) درهم و در هر ماه (۲) درهم گرفته می‌شود.

۳- **بينوايان و فقيران**: و اينها کسانی اند که از دو صد درهم كمتر پول دارند. از اينها در سال (۱۲) درهم و در هر ماه يك درهم گرفته می‌شود.

**بالاي کسيكه جزيه وضع می گردد:** جزيه بالاي اهل كتاب (يهود و نصارا) آتش پرستان و بت پرستان عجم (غير عرب) مقرر می‌گردد، و از آنها مطالبه می‌شود.

بالاي بت پرستان عرب و مرتدین عرب جزيه نیست، زира رسول کريم ﷺ در بین

عرب پیدا شده و معجزه آنحضرت ﷺ در نزد عرب نسبت به هر گروه دیگر بسیار آشکارا و مبرهن است، لذ در حق آنان یا اسلام است و یا شمشیر، در حق مرد مرتد نیز همین حکم است و بعد از هدایت به ایمان و اسلام و شناخت محاسن ان معامله با آنها (حالت ارتداد) یا پذیرفتن و برگشتن به اسلام است و یا شمشیر.

بالای کسانیکه جزیه نیست: جزیه بالای زن، کودک، مریض مزمن، فقیر بی کار و کسب و بر آن راهبی(عبادت کننده) که گوشه نشین بوده و با مردم آمیزش نداشته و قابلیت انجام کار را نیز نداشته باشد، نیست. زیرا جزیه عوض جنگ وقتل واجب گردیده و اینها اهل جنگ وقتل نیستند و نه اهلیت دارند.

تعمیر عبادت گاههای یهود و نصارا: تعمیر نمودن عبادت گاههای جدید یهود و نصارا در دار اسلام جائز نیست، زیرا رسول اکرم ﷺ از آن منع فرموده اند، هرگاه عبادتخانه‌های سابقه یهود و نصارا منهدم گردد دو باره ساخته می‌شوند؛ زیرا امام برای شان اجازت داده است، و معنی این طوریست که تعهد دو باره اعمار آن را با ایشان نموده باشد. اما از بنای قدیم باید تجاوز نه نمایند.

فرق ذمی بامسلمانان داشته باشند: اهل ذمه باید با مسلمان در لباس، اشیای سواری، زین‌ها، کلاه‌ها تفاوت داشته باشند؛ بر اسب‌ها سوار نشوند، سلاح با خود حمل نکنند تا فرق بین اهل ذمه و مسلمانان تحقق یابد و در احکام و معاملات با آنها اختلاط و مشارکت نمایند.

شکستن عهد و پیمان: هرگاه شخصی از اهل ذمه از پرداخت جزیه اباء ورزد، مسلمانی را بکشد، نبی ﷺ را دشنام دهد یا با زن مسلمان زنا کند، عهد شان نقض نمی‌گردد. عهد شان زمانی می‌شکند که آنها به دار حرب بپیوندند و یا در جایی غلبه حاصل کنند و بعد با مسلمانان جنگ را آغاز نمایند.

## فعالیت

طلاب در رابطه به تفاوت زمین‌های عشري و خراجي و اقسام و انوع جزие باهم بحث و مناقشه نمايند. نتيجه را در كتابچه‌های خويش بنويسند.

## ارزیابی



- ۱- کدام زمین‌ها خراجي و عشري گفته می‌شوند؟
- ۲- حکم احياء (قابل زراعت ساختن) زمین‌ها چگونه است؟
- ۳- جزيء چیست و چند قسم است؟
- ۴- جزيء بالای کدام اشخاص وضع نمی‌گردد؟
- ۵- چی وقت عهد اهل ذمه نقض می‌گردد؟

## کارخانه گی



طلاب تعریف جزيء و اقسام آن را در كتابچه‌های شان بنويسند.

## بيان احکام مرتدین

رو گردانیدن از اسلام بطرف کفر، مرتد شدن و بغاوت کردن در مقابل امام گناه بزرگ است.

فقه اسلامی در این موارد احکام جداگانه دارد، در این درس از همین احکام بحث می‌کنیم:

(۱) وَإِذَا أَرْتَدَ الْمُسْلِمُ عَنِ الْإِسْلَامِ، عُرِضَ عَلَيْهِ الْإِسْلَامُ، فَإِنْ كَانَتْ لَهُ شُبْهَةٌ كُشِفَتْ لَهُ، وَيُجْبِسُ ثَلَاثَةً أَيَّامٍ، فَإِنْ قُتِلَهُ قَاتِلٌ قَبْلَ عَرْضِ الْإِسْلَامِ عَلَيْهِ، كُرِهَ لَهُ ذَلِكَ، وَلَا شَيْءٌ عَلَى الْقَاتِلِ.

(۲) وَأَمَّا الْمُرْأَةُ إِذَا أَرْتَدَتْ فَلَا تُقْتَلُ وَلَكِنْ تُجْبَسُ حَتَّى تُسْلِمَ.

(۳) وَيُزُولُ مِلْكُ الْمُرْتَدِ عَنْ أَمْوَالِهِ بِرِدْتِهِ زَوَالًا مُرَاعِيًّا، فَإِنْ أَسْلَمَ عَادَتْ أَمْلَاكُهُ عَلَى حَالِهِ، وَإِنْ مَاتَ، أَوْ قُتِلَ عَلَى رِدْتِهِ، انتَقَلَ مَا اكْتَسَبَهُ فِي حَالِ إِسْلَامِهِ إِلَى وَرَثَتِهِ الْمُسْلِمِينَ، وَكَانَ مَا اكْتَسَبَهُ فِي حَالِ رِدْتِهِ فَيَهُ، فَإِنْ لَحِقَ بِدَارِ الْحَرْبِ مُرْتَدًا، وَحَكْمُ الْحَاكِمِ بِلَحَاقِهِ، عُتِقَ مُدَبِّرُهُ، وَأَمْهَاتُ أَوْلَادِهِ، وَحَلَّتِ الدِّيُونُ الَّتِي عَلَيْهِ.

(۴) وَانتَقَلَ مَا اكْتَسَبَهُ فِي حَالِ إِسْلَامِ، إِلَى وَرَثَتِهِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ، وَتُنقَضِي الدِّيُونُ الَّتِي لَزِمَّتْهُ فِي حَالِ إِسْلَامِ، مِمَّا اكْتَسَبَهُ فِي حَالِ إِسْلَامِ، وَمَا لَرِمَهُ مِنْ الدِّيُونِ فِي حَالِ رِدْتِهِ يُقْضَى مِمَّا اكْتَسَبَهُ فِي حَالِ رِدْتِهِ، وَمَا بَاعَهُ، أَوْ اشْتَرَاهُ، أَوْ تَصَرَّفَ فِيهِ مِنْ أَمْوَالِهِ فِي حَالِ رِدْتِهِ، مَوْقُوفٌ، فَإِنْ أَسْلَمَ صَحَّتْ عُقُودُهُ، وَإِنْ مَاتَ، أَوْ قُتِلَ، أَوْ لَحِقَ بِدَارِ الْحَرْبِ بَطَلَتْ.

(۵) وَإِذَا عَادَ الْمُرْتَدُ بَعْدَ الْحُكْمِ بِلَحَاقِهِ إِلَى دَارِ إِسْلَامٍ مُسْلِمًا، فَمَا وَجَدَهُ فِي يَدِ وَرَثَتِهِ مِنْ مَالِهِ بِعَيْنِهِ، أَخْلَأَهُ.

- (٦) وَالْمُرْتَدَةُ إِذَا تَصَرَّفَتْ فِي مَا لَهَا فِي حَالِ رِدَتِهَا جَازَ تَصْرُّفُهَا.
- (٧) وَنَصَارَى بَنِي تَغْلِبٍ، يُؤْخَذُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ ضِعْفٌ مَا يُؤْخَذُ مِنْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ الزَّكَاةِ  
وَيُؤْخَذُ مِنْ نِسَائِهِمْ، وَلَا يُؤْخَذُ مِنْ صِبِّيَّاهُمْ شَيْءٌ.
- (٨) وَمَا جَبَاهُ الْإِمَامُ مِنَ الْخَرَاجِ وَمِنْ أَمْوَالِ بَنِي تَغْلِبٍ، وَمَا أَهْدَاهُ أَهْلُ الْحَرْبِ إِلَى  
الْإِمَامِ، وَالْجِرْزِيَّةُ، تَصْرَفُ فِي مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ: فَيَسُدُّ بِهِ التُّغُورُ، وَتُبْنَى بِهِ الْقَنَاطِيرُ  
وَالْجُسُورُ، وَيُعْطَى قُضَاةُ الْمُسْلِمِينَ، وَعُمَّالُهُمْ، وَعُلَمَاؤهُمْ مَا يَكْفِيهِمْ، وَيُدْفَعُ مِنْهُ أَرْزَاقُ  
الْمُقَاتِلَةِ وَذَرَارِيهِمْ.
- (٩) بَابُ الْبَغَةِ:
- (١٠) وَإِذَا تَغْلَبَ قَوْمٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى بَلَدٍ، وَخَرَجُوا عَنْ طَاعَةِ الْإِمَامِ، دَعَاهُمْ إِلَى الْعُودِ  
إِلَى الْجَمَاعَةِ، وَكَشَفَ عَنْ شُبُّهِمْ. وَلَا يَنْدَاهُمْ بِالْقِتَالِ حَتَّى يَنْدُعُوهُ، فَإِنْ بَدَعُوا قَاتَلُنَاهُمْ  
حَتَّى نُفَرَّقَ جَمْعُهُمْ، فَإِنْ كَانَتْ لَهُمْ فِتْنَةٌ أَجْهَزَ عَلَى جَرِيحَهُمْ، وَأَتْبَعَ مُولَّيهُمْ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ  
لَهُمْ فِتْنَةٌ لَمْ يُجْهِزْ عَلَى جَرِيحَهُمْ، وَلَمْ يُتْبَعْ مُولَّيهُمْ، وَلَا تُسْبَى لَهُمْ ذُرِّيَّةٌ وَلَا يُغْنِمُهُمْ مَالٌ.  
(١١) وَلَا بَأْسَ أَنْ يُقَاتِلُوا بِسَلَاحِهِمْ إِنْ احْتَاجَ الْمُسْلِمُونَ إِلَيْهِ، وَيَحْبِسُ الْإِمَامُ أَمْوَالَهُمْ،  
وَلَا يُرْدِهَا عَلَيْهِمْ، وَلَا يَقْسِمُهَا حَتَّى يَتُوبُوا فَيُرْدَهَا عَلَيْهِمْ.
- (١٢) وَمَا جَبَاهُ أَهْلُ الْبَغْيِ مِنَ الْبِلَادِ الَّتِي غَلَبُوا عَلَيْهَا، مِنَ الْخَرَاجِ، وَالْعُشْرِ، لَمْ يَاخُذْهُ  
الْإِمَامُ ثَانِيَةً، فَإِنْ كَانُوا صَرَفُوهُ فِي حَقِّهِ، أَجْزَأًا مَنْ أُخِذَ مِنْهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُونُوا صَرَفُوهُ فِي  
حَقِّهِ، فَعَلَى أَهْلِهِ فِيمَا بَيْنُهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُعِيدُوا ذَلِكَ.

## ترجمه

- (١) اگر مسلمان از اسلام مرتد شد، اسلام به وی عرض شود (به اسلام دعوت کرده  
شود) هر گاه کدام شک و تردیدی داشت بر طرف گردد، و تا سه روز حبس شود،  
اگر اسلام را قبول کرد خوب، در غیر آن کشته شود. اگر شخصی قبل از پیش نمودن

اسلام او را کشت، این عمل مکروه است و بالای قاتل چیزی (جزاء) نیست.

(۲) زن مرتده کشته نمی‌شود بلکه بندی می‌شود تا آنکه اسلام را قبول کند.

(۳) اموال ملکیت مرتد به سبب ارتداش طور موقوف زایل می‌گردد، اگر اسلام آورد  
به حال خود بر می‌گردد (مالک مال خود می‌گردد) و اگر به حال ردت بمیرد یا کشته  
شود مال و دارایی اش که در حال اسلام بدست آورده بود به وارثان مسلمان او بر  
می‌گردد و آن منافعی که در حال ارتداد بدست آورده فی (غنیمت) شمرده می‌شود.  
اگر مرتد به دار حرب یکجا شود و حاکم (زمامدار) به رفتن او حکم کند، مُدَبَّر  
(غلامانش) و مادر اولادهایش آزاد می‌شوند و بالای آن (مرتد) قروضی که باشد  
بفوریت پرداخته می‌شود (میعاد آن به اتمام رسیده و فی الحال پرداختن آن لازم  
می‌گردد).

(۴) و چیزی از مال و ثروت که در حال اسلام کمایی کرده به ورثه مسلمان وی انتقال  
می‌شود، بر وی قروضی که در حالت اسلام باشد از دارایی اش که در حال اسلام بدست  
آورده پرداخته می‌شود، و قروضی که در حال ردت بر وی لازم گردیده، از دستمزد حال  
ردت او پرداخته می‌شود و آن چه را که فروخته یا گرفته باشد و یا در حال ردت در مال  
خود تصرف نموده، موقوف است، اگر مسلمان شد این همه عقود آن صحیح می‌شود و اگر  
مرد یا کشته شد یا به دار حرب پیوست همه آن باطل می‌گردد.

(۵) اگر مرتد بعد از آن که قاضی بر وی فیصله الحاق به دار حرب نمود، مسلمان  
شده به دار اسلام بر گردید، مال‌های عینی اش را که در دست ورثه پیدا نمود از آنان  
بگیرد.

(۶) اگر زن مرتده در حال ردت در مال خود تصرف کرد این تصرفش جائز است.

(۷) از اموال نصارای بنی تغلب، به مقایسه مسلمانان دو برابر زکات گرفته شود، و از  
زنان ایشان نیز گرفته می‌شود و از اطفال شان هیچ چیز گرفته نمی‌شود.

(۸) امام آن اموالی که از خراج و مال‌های بنی تغلب گرفته<sup>(۱)</sup> و تحابی فی که اهل حرب به امام اهداء کرده اند و (مال‌های) جزیه را که جمع کرده، در امور عام المنفعه و مصالح مسلمانان بمصرف برساند، سرحدات را با آن محکم سازد، پل‌ها و پلچک‌ها را به آن اعمار نماید و مقداری از آن را برای قضات مسلمان، کارمندان و علماء بدهد که کفایت شان را تأمین نماید، همچنان معاش غازیان و اولادهای شان را از آن پردازد.

#### (۹) باب احکام با غیان

(۱۰) هر گاه جمعی از مسلمانان بر شهری غلبه (سلط) حاصل نمایند و از اطاعت امام برآیند برای شان دعوت صورت گیرد، تا به جماعت مسلمانان باز گردند، شبههای شان دور کرده شود و با آنها جنگ را شروع نکند تا وقتیکه آنها جنگ را شروع نکرده باشند. اگر جنگ را آغاز کردند ما هم با آنها جنگ می‌کیم تا وقتیکه گروه آنان پراگنده شود (اتفاق شان از بین بود) اگر دیگر همراهان آنها (گروه) بود زخمی‌های شان را بگیرند و آنها را به هر سویی که متواری شده باشند جستجو نمایند و اگر دیگر همراهان (گروه) شان نبود پس زخمی‌های شان را نگرفته و به تعقیب فراریان آنها نپردازند، نه فرزندان شان را بندی کند و نه مال‌های شان را تقسیم نماید.

(۱۱) و هر گاه ضرورت افتاد مسلمانان با اسلحه شان جنگ کرده می‌توانند. امام مال‌های شان را توقیف نماید، نه به آنها مسترد کند و نه تقسیم نماید تا وقتیکه توبه کنند (اگر توبه کردند) واپس به آنها باز گرداند.

---

۱. بنی تغلب: قومی از نصرانی‌های اعراب در نزدیکی روم بودند که عمر خلیفه بالای آنها جزیه مقرر کرده بودند، آنها می‌گفتند ما یک قوم صاحب شان و شوکت هستیم و پرداختن جزیه برای ما یک نوع ننگ و عار است، اگر میخواهید دو برابر از ما بگیرید مگر نام جزیه را بر آن مگذارید، در غیر آن ما با دشمن شما در روم می‌بیوندیم، حضرت عمر خلیفه با پرداخت صدقه دو برابر مصالحه با آنها نمود، و به آنها گفت: این جزیه است، شما اختیار داردید که هر نامی برای آن می‌گذارید. این کار در حضور صحابه کرام صورت گرفت. الجوهرة: (۶/۱۴۸).

(۱۲) امام (مال‌هاییکه) باعیان به طور عشر و خراج از شهرهاییکه غلبه بر آن یافته باشند بدست آورده باشند دو باره از آن‌ها نستاند، هر گاه مال‌ها را (باعیان) در جای مناسب آن مصرف کرده باشند از صاحبان مال کفایت می‌کند (ذمہ شان خلاص می‌گردد) و اگر در جای صحیح بمصرف نرسانده باشند معامله شان با الله عزیز است و دیانتاً واجب است که دو باره مسترد نماید.

## شرح

**تعريف ردت و مرتد:** ردت در لغت باز گردیدن از یک چیز را گویند. و در اصطلاح شریعت: گردیدن (اعراض کردن) از اسلام به سوی کفر را گفته می‌شود.  
**مرقد:** نظر به تعریف فوق، مرتد کسی را گفته می‌شود که از اسلام به کفر بگردد، طوریکه از خالق تعالیٰ یا از رسولان، منکر شود یا حرام را حلال شمارد مانند: زنا، لواط، شراب نوشیدن و یا حلال را حرام بگوید، مانند نکاح کردن و یا مرتكب یک عمل کفری شود طوریکه قرآن کریم را قصدآ در نجاست بیاندازد.

**حکم مرتد:** قاضی، مرتد را به اسلام باز فراخواند و اگر کدام اشتباهی داشته باشد آن را بر طرف سازد، تا سه روز آن را زندانی کند اگر اسلام را پذیرفت، خوب و در غیرآن، وی را بکشند.

**زن مرقدة:** زن مرتدة کشته نمی‌شود، و تا وقتی بندی می‌گردد که اسلام را قبول کند و یا اینکه بمرگ خود بمیرد، زن بخاطری کشته نمی‌شود که رسول الله علی‌الله عزیز از کشتن زنان منع کرده اند. و طریقه حبس آن طوریست که هر روز قاضی او را بیرون آورده و اسلام را به او پیشنهاد کند، اگر امتناع آورد او را دره بزند، باز اسلام را به او پیش کند، اگر منع آورد، او را بندی کند و هیمن گونه هر روز این عمل را ادامه بدهد تا آنکه اسلام آورد و یا بمیرد.

**مال و دارایی مرتد:** ملکیت مرتد از دارایی‌هایش طور موقوف از بین می‌رود، اگر باز اسلام آورد، مال‌هایش بحال خود بر می‌گردد، اگر در حال ردت بمیرد یا کشته شود

پس آن اموال و دارایی‌هایش که در حالت اسلام بدست آورده به وارثین مسلمان او داده می‌شود، و مال‌هایی که در حال ردت بدست اورده باشد آن فی و غنیمت است به بیت المال سپرده می‌شود.

حکم موقدی که به دار حرب پیوندد: اگر مرتد به دار حرب برود و قاضی به رفت و الحاق او (به دار حرب) حکم کند، غلام‌ها، مدبیر و مادرهای اولادش آزاد می‌گردند و قرضه‌های میعادی (مؤجل) وی فوریت پیدا می‌کند (که فوراً تادیه گردد).

تمام عقود مرتد از قبیل خرید و فروش و معاملات عقد شده اش در حال ارتداد موقوف می‌گردد اگر دو باره مسلمان شد پس بحال خود بر می‌گرددند و اگر بمیرد یا کشته شود و یا به دار حرب برود همه آن باطل می‌گردد. مگر زن مرتد شده این طور نیست او در مال خود تصرف کرده می‌تواند و تصرف او جواز دارد.

دارحرب: هر آن منطقه‌ای را گفته می‌شود که در آنجا شعائر اسلامی عملی نمی‌شود و بصورت آشکارا، احکام کفر و شرک در آنجا نافذ باشد.

موارد به مصرف رسانیدن اموال خراجی: اموالی که امام به عنوان خراج، و یا از تحایف (هدايا) و یا از طریق جزیه، بدست می‌آورد، آن را در مصالح مسلمانان بمصرف برساند، سرحدات را با آن مستحکم نماید، پل‌ها را با آن بسازد، بقدر کفايت به قضات، کارمندان و علماء تادیه شود، هکذا، برای غازیان و اولادهای شان از آن معاش داده شود. این است بعضی جاهای مصرف دارایی مسلمانان.

بغاء (باغیان): بغا جمع باغی است. باغی در اصطلاح فقهاء به کسی گفته می‌شود که از اطاعت بر حق امام، بدون کدام موجب به نا حق خارج گردد.

حکم باغیان: هر گاه گروهی از مسلمانان از اطاعت امام خارج شوند و در کدام شهر و منطقه تسلط (غلبه) پیدا کنند امام آن‌ها را دو باره به جماعت مسلمانان فراخواند، اگر کدام شک و شبیه داشته باشند آن را بر طرف سازد مثلاً: بگویند: ما نظر به ظلمی که

بالای ماست دست به بغاوت زده ایم. امام جنگ را با آنها شروع نکند ما دامیکه آنها بجنگ متول نشده اند و اگر بجنگ پرداختند با آنها بجنگ تا آنکه شکست بخورند و پراگنده شوند.

**گروپ‌های کمکی با غیان:** هر گاه با غیان در عقب خود کدام گروه حمایتی داشتند که به آنها در موقع اضطراری پناهندۀ شوند، بناءً در صورت انهزام شان، فراریها را تعقیب کنند تا آنان را به قتل رسانند و یا به زندان افگنند و به کشنۀ زخمی مبادرت نمایند، بندي‌ها را بکشند، اگر امام می‌خواست، بندي‌ها را، آزاد نماید طوریکه حضرت علی علی‌الله‌عاص بندي‌ها را سوگند می‌داد تا بار دیگر با بگات نه پیوندند و آنان را، آزاد می‌کرد. اگر در عقب خود کدام گروه حمایتگر نداشتند در کشنۀ محبوسین شان عجله نکند و نه آنان را پیگرد نماید؛ زیرا از آنها کدام خوف و خطر متصور نیست. بنا بر این اولادهای آن‌ها (فراریان با غیان) را بندي نکند و نه مالهای شان را به غنیمت بگیرد و نه تقسیم نمایند تا آنکه توبه کنند و باز واپس به آنان بسپارد.<sup>(۱)</sup>

**حکم عشر و خراج که با غیان گرفته باشد:** در هنگام غلبۀ اگر با غیان از مردم خراج و یا عشر گرفته باشد، امام بار دوم از مردم نستاند، هر گاه با غیان اموال گرفته شده مردم را در جای و مورد مناسب مصرف نموده باشد از صاحبان اصلی کفایت می‌کند و هر گاه بجای مناسب و مقصودی بمصرف نرسانده باشد در این صورت مردم این اموال را دیانتاً دو باره بدنهند ولی امر حتمی نیست.

## فعالیت

طلاب در سه گروپ منقسم شده و در بارۀ ردت، با غیان و دار حرب باهم بحث نموده و در محور موضوع تحلیل و بررسی نمایند.

۱. الجواهرة النيرة- (۱۴۸/۶)

## ارزیابی



- ۱\_ تعریف ردت و مرتد را با حکم آن بیان نمایید.
- ۲\_ زن مرتد شده چه حکم دارد؟ و با مال و دارایی مرتد چگونه معامله می‌شود؟
- ۳\_ دار حرب یعنی چه؟ آنرا وضاحت بدھید و حکم مرتدی که به دار حرب پیوند دارد.
- ۴\_ موارد مصرف اموال خراجی کدامهاست؟
- ۵\_ بگات به چه کسانی گفته می‌شود؟ و حکم باغیان را بیان دارید.
- ۶\_ حکم باغیان که در عقب خود گروه خاصی داشته باشند چگونه است؟
- ۷\_ باغیانی که از مردم خراج و عشر را گرفته باشند آیا امام می‌تواند دو باره آن را از مردم مطالبه نماید و یا خیر؟

## کارخانه گی



طلاب به کمک استاد خود در مورد دار اسلام و دار حرب یک مقاله بنویسند.

## کتاب حظر و اباحت<sup>۱</sup>

از دید گاه فقهاء بعضی چیزها یا منع است و یا انجام دادن آن مطلوب نمی‌باشد، یا یک چیز برای زنان روا بوده و برای مردان جواز ندارد، درس حاضر در مورد احکام و مسائل این موضوعات اختصاص داده شده است.

### (۱) کِتَابُ الْحَظْرِ وَالْإِبَاحَةِ

(۲) لَا يَحِلُّ لِلرِّجَالِ لِبْسُ الْحَرِيرِ، وَيَحِلُّ لِلنِّسَاءِ، لَا بَأْسَ بِتَوْسِيَّةٍ عِنْدَ أَبِي حَيْفَةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ: يَكْرَهُ تَوْسُدُهُ. وَلَا بَأْسَ بِلِبْسِ الدِّيَاجِ فِي الْحَرْبِ عِنْدَهُمَا، وَيَكْرَهُ عِنْدَ أَبِي حَيْفَةَ، وَلَا بَأْسَ بِلِبْسِ الْمَلْحَمِ إِذَا كَانَ سُدَاهُ إِبْرِيسَمَا، وَلَحْمَتُهُ قُطْنًا أَوْ خَرَّاً.

(۳) وَلَا يَحُوزُ لِلرِّجَالِ التَّحْلِلِ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، إِلَّا الْخَاتَمُ وَالْمِنْطَقَةُ، وَحِلْيَةُ السَّيِّفِ مِنْ الْفِضَّةِ. وَيَحُوزُ لِلنِّسَاءِ التَّحْلِلِ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَيَكْرَهُ أَنْ يُلْبِسَ الصَّبِيُّ الذَّهَبَ وَالْحَرِيرَ.

(۴) وَلَا يَحُوزُ الْأَكْلُ وَالشُّرْبُ وَالْأَدْهَانُ، وَالتَّطَبِّعُ فِي آئِنَّةِ الْذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ.

(۵) وَلَا بَأْسَ بِاسْتِعْمَالِ آئِنَّةِ الرُّجَاجِ، وَالْبِلُورِ، وَالْعَقِيقِ.

(۶) وَيَحُوزُ الشُّرْبُ فِي الْإِنَاءِ الْمُفَضَّصِ عِنْدَ أَبِي حَيْفَةَ، وَالرُّكُوبُ عَلَى السَّرْجِ الْمُفَضَّصِ، وَالْجُلُوسُ عَلَى السَّرِيرِ الْمُفَضَّصِ، وَيَكْرَهُ التَّعْشِيرُ فِي الْمُصَحَّفِ، وَالنَّقْطُ.

(۷) وَلَا بَأْسَ بِتَحْلِيلِ الْمُصَحَّفِ وَنَقْشِ الْمَسِّجِدِ وَالزَّخْرَفَةِ بِهِ الْذَّهَبُ.

۱. حظر واباحت: حظر در لغت معنی منع است و در شریعت آن اموری است که انجام دادن آن شرعاً منوع است.

حظر ضد مباح است. واباحت روا بودن را گویند و مباح عملی است که در کردن و نکردن. آن انسان مکلف اختیار داشته باشد.

- (٨) وَيُكْرَهُ اسْتِخْدَامُ الْخُصْبَانِ. وَلَا بَأْسَ بِحَصَاءِ الْبَهَائِمِ، إِنْزَاءُ الْحَمِيرِ عَلَى الْخَيْلِ،  
وَيَحُوزُ أَنْ يَقْبَلَ فِي الْهَدِّيَةِ وَالْإِذْنِ، قَوْلُ الصَّبِّيِّ وَالْعَبْدِ.
- (٩) وَيُقْبَلُ فِي الْمُعَالَمَاتِ قَوْلُ الْفَاسِقِ، وَلَا يُقْبَلُ فِي أَخْبَارِ الدِّيَانَاتِ إِلَّا الْعَدْلُ.
- (١٠) وَلَا يَحُوزُ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ مِنْ الْأَجْنَبِيَّةِ إِلَّا إِلَى وَجْهِهَا وَكَفَيْهَا، وَإِنْ كَانَ لَا  
يَأْمُنُ الشَّهْوَةَ، لَا يَنْظُرُ إِلَى وَجْهِهَا إِلَّا لِحَاجَةِ، وَيَحُوزُ لِلْقَاضِي إِذَا أَرَادَ أَنْ يُحْكِمَ عَلَيْهَا،  
وَلِلشَّاهِدِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهَا، أَنْ يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِهَا، وَإِنْ خَافَ أَنْ يَشْتَهِي.
- (١١) وَيَحُوزُ لِلْطَّيِّبِ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَوْضِعِ الْمَرْضِ مِنْهَا.
- (١٢) وَيَنْظُرُ الرَّجُلُ مِنْ الرَّجُلِ إِلَى جَمِيعِ بَدْنِهِ، إِلَّا مَا بَيْنِ سُرَّتِهِ إِلَى رُكْبَتِهِ. وَيَحُوزُ لِلْمَرْأَةِ  
أَنْ تَنْظُرَ مِنْ الرَّجُلِ إِلَى مَا يَحُوزُ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَيْهِ مِنْهُ.
- (١٣) وَتَنْظُرُ الْمَرْأَةُ مِنَ الْمَرْأَةِ إِلَى مَا يَحُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ مِنَ الرَّجُلِ. وَيَنْظُرُ الرَّجُلُ  
مِنْ أُمَّتِهِ الَّتِي تَحِلُّ لَهُ، وَمِنْ زَوْجِهِ إِلَى فَرِجَّهَا.
- (١٤) وَيَنْظُرُ الرَّجُلُ مِنْ ذَوَاتِ حَمَارِيهِ إِلَى الْوَجْهِ، وَالرَّأسِ، وَالصَّدْرِ، وَالسَّاقَيْنِ،  
وَالْعَصْدَيْنِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَى ظَهَرِهَا، وَبَطْنِهَا، وَلَا بَأْسَ أَنْ يَمْسِ مَا يَحُوزُ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ  
مِنْهَا.
- (١٥) وَالْخَصِّيُّ فِي النَّظَرِ إِلَى الْأَجْنَبِيَّةِ كَالْفَحْلِ.
- (١٦) وَلَا يَغْزِلُ عَنْ زَوْجِهِ إِلَّا بِإِذْنِهَا.
- (١٧) وَيُكْرَهُ الإِحْتِكَارُ فِي أَقْوَاتِ الْأَدْمِينِ وَالْبَهَائِمِ، إِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي بَلَدٍ يَضُرُّ الإِحْتِكَارُ  
بِأَهْلِهِ. وَمَنْ احْتَكَرَ غَلَةً ضَيْعَتِهِ، أَوْ مَا جَلَبَهُ مِنْ بَلَدٍ آخَرَ، فَلَيْسَ بِمُحْتَكِرٍ.
- (١٨) وَلَا يَنْبَغِي لِلْسُّلْطَانِ أَنْ يَسْعَرَ عَلَى النَّاسِ.
- (١٩) وَيُكْرَهُ بَيْعُ السَّلَاحِ فِي أَيَّامِ الْفَتْنَةِ، وَلَا بَأْسَ بَيْعُ الْعَصِيرِ مِنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَتَحَذَّهُ  
خَمْرًا.

## ترجمه

- (۱) کتاب چیزهای مباح و منع شده
- (۲) پوشیدن لباس ابریشمی برای مردان حلال نیست و برای زنان حلال است.  
تکیه کردن به (بالشت) ابریشمی نزد ابوحنیفه حَفَظَهُ اللَّهُ جواز دارد و صاحبین (رحمه‌ما الله) تکیه کردن را نیز مکروه می‌دانند، و پوشیدن لباس‌های ابریشمی در جنگ به نزد صاحبین (رحمه‌ما الله) باکی ندارد و به نزد امام ابوحنیفه حَفَظَهُ اللَّهُ مکروه است، و پوشیدن ملجمه که تار آن ابریشم و پود آن پنبه یا پشم (حیوانات) باشد مانعی ندارد.
- (۳) آرایش با طلا و نقره برای مردان روا نیست مگر اینکه انگشت‌نقره‌ای باشد، کمربند و شمشیر از پوش نقره باک ندارد و برای زنان رواست که از طلا و نقره آرایش و استفاده نمایند و برای طفل پوشانیدن طلا و نقره مکروه است.
- (۴) در ظرف‌های طلا و نقره برای مردان و زنان خوردن، نوشیدن، گداختن تیل و در استعمال خوشبو از آن استفاده کردن روا نیست.
- (۵) استعمال ظروف شیشه‌یی، رصاص (المونیم) قلعی، بلو ری (یک نوع شیشه) و عقیق مانعی ندارند.
- (۶) به نزد امام ابوحنیفه حَفَظَهُ اللَّهُ استفاده از ظروف پوش شده به نقره برای خوراک، زین پوش داده شده به نقره در سواری و در تخت (چهار پایی) پوش شده به نقره نشستن رواست. و نشانه گذاشت و نقطه گذاشت در هر ده آیت از قرآن کریم مکروه است.
- (۷) نقش و دیزاین مصحف شریف (قرآن کریم) و مسجد را زیبایی دادن با آب نقره مانعی ندارد.
- (۸) از (حیوان) خصی استفاده کردن مکروه است، و خصی کردن حیوانات و انداختن خران بر اسبها باک ندارد. در هدیه و اذن سخن کودک و غلام مقبول و رواست.
- (۹) سخن فاسق در معاملات قبول و در دیانات قبول نمی‌گردد، مگر سخن عادل.
- (۱۰) و روانیست که مرد به زن بیگانه (نامحرم) بیند مگر تنها روی و دو دست آن را

(تابند) و اگر از نظر شهوت اینم نباشد روی زن را نیز بینند، مگر در وقت ضرورت. و برای قاضی جواز دارد در حین اصدار حکم و شاهدی که اراده ادای شهادت را دارد تا به روی شان ببیند اگر چه خوف شهوت باشد.

(۱۱) برای طیب (داکتر) رواست محل مرض زن را ببیند و معاینه کند.

(۱۲) و مرد تمام بدن مرد را دیده می‌تواند مگر از زانو تا ناف را، و به زنان رواست آن جاهای مردان را ببیند که برای مردان دیدن همچو مواضع جواز دارد.

(۱۳) و برای زن دیدن آن جای از زنان رواست که برای مردان دیدن آن جای از مرد جواز دارد. برای مرد رواست تا کنیش را که برای او حلال است ببیند و هم نظر کردن به فرج زن برای شوهرش.

(۱۴) و مرد، سر، روی، سینه، دو ساق، دو بازو و سینه محارم خود را دیده می‌تواند و پشت، شکم و ران‌ها را نه بیند و مس کردن آن جاهاییکه دیدن آن جواز دارد نیز رواست.

(۱۵) دیدن شخص خصی به زن بیگانه در حکم مرد است.

(۱۶) عزل کردن از زن خود بدون اجازه زن روانیست.

(۱۷) احتکار و بندساختن مواد خوراکی آدمیان و حیوانات به هدف (گرانی و قیمت شدن)، مکروه است و این در آن شهرها ییکه مردم از آن متضرر شوند، و کسیکه غله زمین خود را و یا از کدام شهر دیگر آورد و نگهداشت، محتکر نیست.

(۱۸) برای سلطان (زمامدار) روانیست که نرخ و قیمت را تعیین نماید.

(۱۹) و در روزهای فتنه (برپاشدن آشوب) فروش اسلحه مکروه است و فروختن دو شاب انگور بالای کسی که می‌داند از آن شراب سازد باکی ندارد.

## شرح

**پوشیدن ابریشم:** پوشیدن ابریشم از هر نوع و هر رنگ برای مردان روانیست، بلکه حرام است خواه پیوسته با بدن باشد و یا جدا و در حق زنان پوشیدن ابریشم روا

می باشد. رسول الله ﷺ فرموده اند ابریشم و طلا برای زنان امت من رواست و برای مردان حرام است.<sup>(۱)</sup> به نزد صاحبین (رحمهما الله) پوشیدن ابریشم برای مردان تنها در هنگام جنگ رواست، مگر امام صاحب ﷺ مکروه می داند.<sup>(۲)</sup>

**پوشیدن ملجم:** پوشیدن آن جامه که (تار) آن ابریشم و پود (بافتگی) آن از پنهان یا از پشم (حیوانات) باشد مانع ندارد. ساختن بالشت از ابریشم و بر آن تکیه کردن و فرش جور کردن از آن به نزد امام ابوحنیفه رحمه الله جواز دارد، زیرا رسول الله ﷺ بالای آن نشسته اند، مگر به نزد صاحبین (رحمهما الله) حرام است؛ زیرا این کار جباران و متکبران بوده و مشابهت کردن با آنها حرام است.

**ابریشم:** آن تاری است که از دهن کرم ابریشم بدست می آید و از آن جامه ساخته می شود.<sup>(۳)</sup>

**استعمال طلا و نقره:** استعمال طلا و نقره برای زنان و آراسته ساختن شان رواست و برای مردان در هیچ صورت روانمی باشد. برای مردان، صرف استعمال یک انگشت، کمربند و شمشیر که به نقره مزین شده باشد جواز دارد.

**ظروف طلا و نقره:** در ظروف طلایی و نقره‌یی خوردن، نوشیدن، گداختن تیل و استعمال خوشبویی (در آن) برای مرد و زن جواز ندارد؛ زیرا رسول الله ﷺ از آن منع فرموده است.

نزد امام ابوحنیفه رحمه الله در ظروف مزین و منقش نقره‌یی نوشیدن و همین گونه بالای زین و چهار پایی نقره‌یی نشستن رواست.

**مرضع کردن قرآن کریم و مسجد:** مصحف شریف و مسجد را به آب نقره نقش کردن از جهت تعظیم و تشریف باکی ندارد و در آن کدام حرج نیست و نکردن بهتر است.

---

۱. سُنْنَ النَّسَائِيِّ - بِأَحْكَامِ الْأَلْبَانِيِّ - (۱۶۱/۸) مسنـد احمد بن حنبل - (۳۹۲/۴).

۲. رَدُّ الْمُحتَارِ - (۴۳۳/۱۲).

۳. المعجم الوسيط (۱۶۵/۱).

در هر آیت از قرآن کریم علامت گذاری و بر آن نقطه گذاشتن مکروه است؛ زیرا هر آن چیزی که از قرآن کریم نباشد کار برد آن روا نیست مگر فقهای متاخرین عجم این کار را نیک می‌دانند.<sup>(۱)</sup>

**خبر فاسق:** خبر فاسق زن باشد و یا مرد در معاملات مورد قبول واقع می‌شود، مگر در إخبار دیانات (امور دینی) عدالت ضروری است.

منظور از معاملات عبارت از خرید، فروش و کالات، مضارب، تجارت بوده و هدف از دیانات مانند امور عبادتی، چیزهای حلال و حرام و غیره.<sup>(۱)</sup>

**به زن بیگانه نگریستن:** تمام بدن زن بیگانه (نامحرم) عورت (ستر) است. برای شخص روا نیست که به زن بیگانه نگاه کند تنها دیدن روی و دو بند دست آن رواست و هر گاه از ناحیه شهوت ایمن نباشد، نظر کردن به روی آن نیز ناروا است، مگر در وقت ضرورت.

برای قاضی و شاهد رواست تا در وقت حکم و شاهدی روی آن را ببیند، اگر چه از جهت شهوت ایمن نباشد. برای طبیب (داکتر) رواست که جای درد و مرض زن را ببیند. و معاینه نماید.

**نظر کردن به زنان محروم:** دیدن روی، سر، سینه، ساق بندها و بازوی دست زنان ذی رحم (محرم) جواز دارد، و دیدن پشت، شکم و رانهای شان روا نیست و زن محروم کسی است که بصورت مؤبد نکاح با وی حرام باشد، خواه این حرمت از جهت نسب باشد یا از طریق شیر خواره گی و یا حرمت مصاہره که از روی نکاح واقع شده باشد و یا از راه زنا<sup>(۲)</sup>

**نظر کردن به زن و کنیز خود:** نظر کردن به زن و کنیز خود که برایش حلال باشد روا است همین طور نظر کردن به فرج زن خود مجاز است.

---

۱. الجوهرة النيرة-(۱۵۹/۶).

۲. المصباح النوري شرح مختصرالقدوری(۳۸۱)

دیدن مود، مرد را؛ دیدن تمام بدن مرد برای مرد دیگر رواست به استثنای ناف تا زانوها و این مقدار در ستر داخل است و زن آن موضع مرد را دیده می‌تواند که در حق مردان رواست.

دیدن زفاف، زنان را؛ زن آن جای زن را دیده می‌تواند که برای یک مرد دیدن آن جای از مرد دیگر روا باشد.

**عزل:**<sup>(۱)</sup> عزل کردن از کنیز خود بدون اجازه وی جواز دارد، مگر عزل از زن خود بدون اجازه اش جواز ندارد.

**احتکار:** احتکار مواد ارتزاقی مانند گندم، جو، برنج، و امثال اینها و علوفه حیوانات مانند کاه و بیده را بخاطر بلند رفتن قیمت (گرانی) آن به نزد امام ابو جنیفه رحمه اللہ علیہ مکروه تحریمی است و این در حالیکه بابند ساختن و احتکار این مواد، مردم شهر و محل متضرر شوند. احتکار عبارت از نگهداشتن این مواد برای چهل روز و یا بیشتر از آن است.

**تعیین کودن نرخ اجناس:** به مسئولین امور، تعیین کردن نرخ اجناس درست نیست؛ زیرا در حدیث شریف از آن منع آمده است. هر گاه فروشندگان قیمت‌ها را از حد معین بالا ببرند و گران فروشی نمایند در این صورت زمامداران با مشوره اهل رأی می‌توانند نرخها را ثبیت و تعیین کنند.

**فروش اسلحه:** فروختن سلاح برای اهل فتنه مانند خوارج و باعیان و غیره، مکروه است. زیرا این کار بدست خود پای خود را قطع کردن است.

**حکم شیره انگور:** فروختن شیره انگور بر کسی که از آن شراب می‌سازد اگر ذمی باشد روا است و اگر مسلمان باشد ناروا است، زیرا نه عین شیره حرام است و نه شراب در حق ذمی حرام است، اکنون که غیر مسلمان از آن شراب می‌سازد، این عمل منحصر به خود آنهاست و عین شیره حرام نیست.

---

۱. معنی عزل اینست که شخصی با همسرش جماع کند و هنگام إِنْزَال (منی) آلت خود را بیرون کرده و إِنْزَال نماید.

## فعالیت

طلاب در بین خود احکام دیدن مردان به زنان بیگانه، زنان محروم و زنان خود را بیان نمایند.

## ارزیابی



- ۱\_ حکم پوشیدن ابریشم برای مردان چیست؟
- ۲\_ حکم استعمال طلا و نقره را به تفصیل بگویید.
- ۳\_ استفاده از ظروف طلا و نقره چه حکم دارد؟
- ۴\_ اخبار فاسق در کدام امور مقبول است؟
- ۵\_ نظر کردن به زن بیگانه چه حکم دارد؟
- ۶\_ دیدن به زنان محروم چه حکم دارد؟
- ۷\_ حکم دیدن به زن و کنیز خود چه طور است؟ واضح سازید.
- ۸\_ حکم دیدن مرد به مرد را توضیح نمایید.
- ۹\_ حکم دیدن زن به زن را بیان دارید.
- ۱۰\_ احتکار را با حکم آن بیان کنید.
- ۱۱\_ آیا تعیین نمودن نرخ اجناس جواز دارد یا خیر؟
- ۱۲\_ فروش اسلحه کدام وقت مکروه است؟

## کارخانه گی



طلاب در باره احکام استعمال ابریشم یک مقاله بنویسند.

## احکام وصیت(۱)

بمنظور اینکه انسان بتواند بعد از وفات نیز نفعش بمردم و خودش برسد، و اجر و پاداش الهی را کمایی کند، شریعت اسلامی وصیت را مشروع گردانیده و برای اینکه ورثه میت از وصیت بیش از حد وی متضرر نگرددن و محتاج به مردم نشوند، شریعت حد اکثر وصیت را سوم حصة مال تعیین نموده که در درس امروز احکام وصیت را می آموزیم.

- (۱) الْوَصِيَّةُ غَيْرُ وَاجِهٍ، وَهِيَ مُسْتَحَبَّةٌ.
- (۲) وَلَا تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ لِلْوَارِثِ إِلَّا أَنْ يُحِيزَهَا الْوَرَثَةُ، وَلَا تَجُوزُ بِمَا زَادَ عَلَى الثُّلُثِ إِلَّا أَنْ يُحِيزَهُ الْوَرَثَةُ، وَلَا تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ لِقَاتِلٍ.
- (۳) وَيَحُوزُ أَنْ يُوصِي الْمُسْلِمُ لِكَافِرٍ وَالْكَافِرِ لِلْمُسْلِمِ.
- (۴) وَقَبْولُ الْوَصِيَّةِ بَعْدَ الْمُوتِ فَإِنْ قَبِيلَهَا الْمُوصَى لَهُ فِي حَالِ الْحَيَاةِ أَوْ رَدَّهَا فَذَلِكَ بَاطِلٌ.
- (۵) وَيُسْتَحِبُّ أَنْ يُوصِي الْإِنْسَانُ بِدُونِ الثُّلُثِ.
- (۶) وَإِذَا أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ فَقَبِيلَ الْوَصِيَّةِ فِي وَجْهِ الْمُوصَى وَرَدَّهَا فِي غَيْرِ وَجْهِهِ فَلَيْسَ بِرَدٌّ وَإِنْ رَدَّهَا فِي وَجْهِهِ فَهُوَ رَدٌّ وَتَبْطُلُ الْوَصِيَّةُ.
- (۷) وَالْمُوصَى بِهِ يُمْلَكُ بِالْقَبْولِ إِلَّا فِي مَسَالَةٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ أَنْ يَوْتَ الْمُوصَى ثُمَّ يَوْتَ الْمُوصَى لَهُ قَبْلَ الْقَبْولِ فَيَدْخُلُ الْمُوصَى بِهِ فِي مِلْكِ وَرَثَةِ الْمُوصَى لَهُ.
- (۸) وَمَنْ أَوْصَى إِلَى كَافِرٍ أَوْ فَاسِقٍ أَخْرَجَهُمُ الْقَاضِي مِنْ الْوَصِيَّةِ وَنَصَبَ غَيْرَهُمْ.
- (۹) وَمَنْ أَوْصَى إِلَى مَنْ يَعْجِزُ عَنِ الْقِيَامِ بِالْوَصِيَّةِ ضَمِّ إِلَيْهِ الْقَاضِي غَيْرَهُ.
- (۱۰) وَمَنْ أَوْصَى إِلَى اثْنَيْنِ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدِهِمَا أَنْ يَتَصَرَّفَ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ وَمُحَمَّدٍ دُونَ

صَاحِبِهِ إِلَّا فِي شَرَاءِ الْكَفْنِ لِلْمِيتِ وَتَبْهِيزِهِ وَطَعَامِ الصَّغَارِ وَكُسُوْتِهِمْ وَرَدٌّ وَدِيْعَةٍ  
بِعِينِهَا وَقَضَاءِ دِينِ عَلَيْهِ وَتَقْفِيدِ وَصِيَّةٍ بِعِينِهَا وَالْخُصُومَةِ فِي حَقِّ الْمِيتِ.

(١١) وَمَنْ أَوْصَى لِرَجُلٍ بِثُلُثِ مَالِهِ وَلِآخَرَ بِثُلُثِ مَالِهِ، وَلَمْ تُحِزْ الْوَرَثَةُ، فَالثُلُثُ بَيْنُهُمَا  
نِصْفَانِ، فَإِنْ أَوْصَى لِأَحَدِهِمَا بِالثُلُثِ وَلِآخَرِ بِالسُّدُسِ، وَلَمْ تُحِزْ الْوَرَثَةُ، فَالثُلُثُ بَيْنُهُمَا  
أَثْلَاثًا، فَإِنْ أَوْصَى لِأَحَدِهِمَا بِجَمِيعِ مَالِهِ وَلِآخَرِ بِثُلُثِ مَالِهِ، فَلَمْ تُحِزْ الْوَرَثَةُ، فَالثُلُثُ بَيْنُهُمَا  
عَلَى أَرْبَعَةِ أَسْهُمٍ عِنْدَ أَبِي يُوسُفَ وَحُمَّادٍ، وَقَالَ أَبُو حَيْنَةَ: الْثُلُثُ بَيْنُهُمَا نِصْفَانِ.

(١٢) وَلَا يُضْرِبُ أَبُو حَيْنَةَ لِلْمُوصَى لَهُ بِمَا زَادَ عَلَى الْثُلُثِ إِلَّا فِي الْحَابَةِ وَالْبَرَاهِيمِ الْمُرْسَلَةِ.

(١٣) وَمَنْ أَوْصَى وَعَلَيْهِ دِينٌ يُحِيطُ بِمَالِهِ، لَمْ تُحِزْ الْوَصِيَّةُ إِلَّا أَنْ يُرِئَهُ الْغُرَمَاءُ مِنْ الدِينِ.

(١٤) وَمَنْ أَوْصَى بِنَصِيبِ ابْنِهِ، فَالْوَصِيَّةُ باطِلَةٌ، وَإِنْ أَوْصَى بِمِثْلِ نَصِيبِ ابْنِهِ، جَازَ فَإِنْ  
كَانَ لَهُ ابْنَانِ فَلِلْمُوصَى لَهُ الْثُلُثُ.

(١٥) وَمَنْ بَاعَ وَحَاجَى أَوْ وَهَبَ، فَذَلِكَ كُلُّهُ جَائِزٌ، وَهُوَ مُعْتَبِرٌ مِنَ الْثُلُثِ، وَيُضْرِبُ بِهِ  
مَعَ أَصْحَابِ الْوَصَایَا.

(١٦) وَمَنْ أَوْصَى بِسَهْمٍ مِنْ مَالِهِ فَلَهُ أَخْسُ سِهَامُ الْوَرَثَةِ إِلَّا أَنْ يَنْقُصَ عَنِ السُّدُسِ  
فَيَتَّمُ لَهُ السُّدُسُ، وَإِنْ أَوْصَى بِجُزْءٍ مِنْ مَالِهِ قِيلَ لِلْوَرَثَةِ أَعْطَوهُ مَا شِئْتُمْ.

## ترجمه

(۱) وصیت کردن واجب نیست بلکه مستحب است.

(۲) وصیت نمودن به وارث در صورتیکه ورثه اجازه بدنهند جائز است، در بیشتر از سوم  
(حصه) وصیت جائز نیست مگر در صورت اجازه ورثه، وصیت برای قاتل روانیست.

(۳) رواست که مسلمان برای کافر وصیت نماید و کافر برای مسلمان.

(۴) قبول نمودن وصیت بعد از مرگ (معتبر) است، اگر موصی له وصیت را در زندگی  
(وصیت کننده) قبول و یا رد کرد، باطل شمرده می شود.

- (۵) مستحب است که شخص کمتر از سوم (حصه) مال خود را وصیت کند.
- (۶) اگر موصی (وصیت کننده) شخصی را بحیث تطبیق کننده وصیت انتخاب کرد و در حضور (وصیت کننده) پذیرفت و در غایبش رد نمود، این رد (معتبر) نیست. هر گاه در حضور آن رد نماید (رد کردنش) اعتبار دارد، و وصیت باطل شمرده می‌شود.
- (۷) مال وصیت شده به قبول، در ملکیت داخل می‌گردد، جز در یک مسأله و آن اینکه وصیت کننده بمیرد، سپس موصی له قبل از قبول وصیت بمیرد، در این صورت مال وصیت شده در ملکیت وارثان موصی له (بدون قبول کردن آنان) داخل می‌گردد.
- (۸) اگر کسی برای کافر یا فاسق وصیت کرد، قاضی او را از وصیت خارج سازد و شخص دیگری را (عوض آن) تعیین نماید.
- (۹) کسیکه شخصی را وصی گرفت که از تطبیق وصیت عاجز باشد، قاضی شخص دیگری را با او همراه سازد.
- (۱۰) هر گاه شخصی برای دو نفر وصیت نمود، نزد امام ابوحنیفه و امام محمد (رحمهما الله) برای یکی از آن‌ها جواز ندارد که بدون موجودیت دیگر در آن تصرف کند، مگر در خریدن کفن برای مرده، (جنازه) را آماده کردن، در خوراک و پوشاش اطفال، مال ودیعت معین را باز اداء نمودن، سپردن قرض، وصیت معین را نافذ کردن و در خصوصت کردن از طرف مرده (درین حالات تصرف کرده می‌تواند).
- (۱۱) هر گاه شخصی، سوم حصة مال خود را به کسی وصیت نمود، و سوم حصه را برای شخصی دیگر، و ورثه اجازه نکردند، هر دوی آنها در حصة سوم بصورت نصف سهیم هستند، اگر برای یکی به حصة سوم و به دیگری به حصة ششم (وصیت کرد)، و اجازه ورثه نبود پس حصة سوم در بین هر دو، سه قسمت شود، اگر به یکی تمام مال و به دیگری حصة سوم را وصیت کرد و ورثه اجازه ندادند، نزد امام ابویوسف و امام محمد (رحمهما الله) حصة سوم در بین شان چهار تقسیم شود و امام ابوحنیفه جهل

فرموده است که: حصة سوم در بین هر دو نصف شود.

(۱۲) امام ابوحنیفه رحمه‌للہ موصی لہ را از حصة سوم زیاد نمی‌دهد مگر در (محابات) و (در اهم مرسله).

(۱۳) اگر کسی وصیت کرد و بالای وی آنقدر قرض بود که تمام مالش در آن پرداخته می‌شد، وصیتش روانیست، مگر در صورتیکه صاحب قرض او را ببخشد.

(۱۴) اگر شخصی حصة فرزندش را وصیت کرد، وصیت باطل است، اگر به اندازه حصة فرزندش وصیت نمود (وصیتش) نافذ است. اگر دو فرزند داشت، به موصی لہ حصه سوم از مال موصی می‌رسد.

(۱۵) کسیکه چیزی را فروخت و سپس محابات کرد، یا هبه نمود، رواست و این از حصة سوم معتبر است و با صاحبان وصیت آن را ضرب نماید.

(۱۶) اگر کسی سهمی را از مال خود وصیت کرد، به (موصی لہ) کمترین سهم وارثین است، مگر که حصه اش، از حصة ششم کم شود در این صورت حصة ششم پوره به او داده شود. اگر یک جزء مالش را وصیت کرد، به ورثه گفته شود: هر اندازه یی که شما می‌خواهید بدھید.

## شرح

**تعريف وصیت:** وصیت عبارت از تملک بلا عوض اعیان و منافع است که بعد از مرگ نافذ می‌گردد.

اطلاق وصیت بر آن مال نیز می‌شود که پس از مرگ به موصی لہ داده می‌شود.  
موصی: به کسی گفته می‌شود که وصیت مالش را به شخص دیگری می‌کند.  
موصی لہ: کسی است که گرفتن مال برایش وصیت شده باشد.  
موصی به: آن مالی که به دادن آن وصیت شده باشد.

وصی: به شخصی گفته می‌شود که سپردن مال به موصی له و یا نافذ نمودن وصیت به ذمه او باشد.

مشروعیت وصیت: وصیت کردن رواست: خداوند متعال در سوره (النساء) بعد از بیان حচص ورثه میفرماید: که این حচص بعد از پرداخت دین و تفیذ وصیت داده می‌شود **﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دِيْنٍ﴾** [النساء: ۱۲] ترجمه: یعنی پس از وصیتی که به وارث وصیت نموده باشد و یا پس از (ادای) قرض.

آیت مبارکه به این دلالت دارد که وصیت کردن رواست و قبل از سپردن حصه‌های ورثه مرعی الاجرا گردد.

وصیت کردن مانند صدقه دادن است، صدقه دادن مستحب بوده و وصیت نیز مستحب است، البته وصیت کردن به صدقات فرضی، فرض است.

#### شروط وصیت: وصیت دو شرط دارد:

۱\_ وصیت برای وارث نباشد؛ زیرا رسول اکرم ﷺ در حدیث ابن ماجه فرموده اند: (لا وصیة لوارث) وصیت برای وارث درست نیست.

۲\_ مقدار وصیت از حصه سوم میراث بیشتر نباشد. مطابق روایت امام بخاری ج زمانیکه سعد بن ابی وقار ح به وصیت تمام مال و نصف مال تصمیم گرفت، رسول الله ﷺ وصیت همه و نصف مالش را اجازه ندادند و برای او فرمودند: حصه سوم! حصه سوم زیاد است.

وصیت زیاده از حصه سوم وقتی نافذ است که ورثه میت اجازه بدھند.

وصیت کردن به قاتل خود اگر چه مورث را سهوأ (به خطا) کشته باشد جائز نیست. در سنن یهقی آمده که نبی اکرم ﷺ فرموده اند: (لیس لقاتل وصیة) به قاتل وصیت کردن روانیست.

وصیت کردن به ذمی: مسلمان به ذمی کافر وصیت می‌تواند، همین گونه ذمی نیز

می تواند برای مسلمان وصیت نماید.

طوریکه با بستن عقد ذمه، کافران در انجام معاملات با مسلمانان یک سان می گردد وصیت نیز یک نوع معامله است و مانند سایر معاملات وصیت هم درین هر دوی آنها رواست، از جانب دیگر وصیت صدقه است و صدقه دادن برای ذمی روا می باشد.

**وقت قبول وصیت:** وصیت یک عقد است، از اینرو رضایت و قبول موصی و موصی له در آن شرط می باشد.

قبول کردن موصی له، زمانی صحت دارد که موصی بمیرد و ملکیتش زایل گردد، قبل از مردن موصی، قبول موصی له درست نیست؛ زیرا در این صورت مال تا هنوز از ملکیت موصی خارج نگردیده، اگر موصی له قبل از مردن موصی وصیت را قبول کرد با این دلیل صحیح نیست که مال در ملکیت موصی قرار دارد و وقت قبول کردن آن فراهم نشده است.

وصی می تواند از قبول وظیفه تنفیذ و تطبیق وصیت در حضور موصی إنکار کند، زیرا قبول کردن وظیفه وصایت یک امر تبرعی و خیریه بوده، و موصی آن را بر کسی قبولانده نمی تواند، هرگاه وصی این وظیفه را در حضور موصی پذیرذ، در غیابش از آن انکار نمی تواند، زیرا در این صورت موصی متضرر می گردد.

وصی به (مالیکه به آن وصیت شده) وقتی در ملکیت موصی له داخل می گردد که موصی له وصیت را قبول کند.

طوریکه قبل‌آور شدیم ثابت شدن ملکیت در وصیت مشروط به قبول وصیت است و مانند میراث نیست که بدون خواست و اراده وارث در ملکیت او داخل می گردد؛ تنها در یک صورت وصیت بدون قبولی و اجازه موصی له در ملکیتش داخل می گردد، مثلاً: احمد وصیت کرد که بعد از وفاتم خانه من ملکیت زاهد باشد، زاهد قبل از اینکه وصیت احمد را قبول و یاردنماید بمیرد، در این صورت خانه احمد بدون قبول نمودن

Zahed در ملکیت ورثه او داخل می‌گردد.

وصی گرفتن فاسق یا کافر: هرگاه انسان کافر و یا فاسق را جهت نافذ کردن وصیتش، وصی بگیرد این وصیت درست است، مگر قاضی بایست این اشخاص را از تنفیذ وصیت بر طرف سازد و عوض انان اشخاص مناسب و شایسته دیگری را توظیف نماید؛ زیرا دشمنی دینی کافر و عدم التزام فاسق به امور دین موجب می‌گردد که در تطبيق وصیت خیانت را مرتکب شوند.

اگر کسی به هدف نافذ کردن وصیت شخصی را منحیث وصی بگیرد که توانمندی تطبيق وصیت را نداشته باشد، قاضی شخص دیگری رانیز با او همراه سازد که بصورت درست وصیت را تطبيق نماید تا حقوق موصی له و ورثه ضایع نگردد.

گرفتن دو نفر وصی: اگر کسی دو نفر را بحیث وصی انتخاب کرد یکی در غیاب دیگر در مال موصی تصرف کرده نمی‌تواند البته در برخی از حالات که فوریت را ایجاب می‌کند یک وصی می‌تواند بدون موجودیت دیگر در مال موصی تصرف نماید. صاحب قدوری این موارد را اقرار آتی بیان نموده است:

تکفین و تجهیز میت و تدفین آن، اطفال میت را خوراک و پوشاش کدادن، از آنجایی که مبادرت به این امور نسبت به همه در اولویت قرار دارند بناءً وصی می‌تواند که بدون موجودیت وصی دومی آن را انجام دهد.

وصیت معین، ودیعت معین و ادای قرض: بطور مثال زلمی وصیت نموده که موتر کرولای سرخ نزد من ودیعت توریالی است، یا لپ تاپ جاپانی ملکیت من پس از مرگم از هارون باشد، یا اینکه بالای من مبلغ دو هزار افغانی قرض سلیمان است، این مواردی است که اگر صاحب آن طور خود سرانه از مال میت بگیرد حق او شمرده می‌شود، بناءً وصی نیز می‌تواند که بدون موجودیت وصی دومی آنها را به صاحبانش بسپارد.

در موضوع دعوا از طرف میت نیز یک وصی می‌تواند که بدون دیگر دعوا کند؛

زیرا در وصیت هم مانند وکالت در خصوصیت یک نفر کافی است، و نیاز به نفر دوم نمی‌باشد.

وصیت به بیشتر از ثلث مال: هرگاه میت به دو نفر وصیت نموده باشد و مجموع هر دو وصیت از ثلث مال زیاد باشد این مسأله چند صورت دارد، که در متن این طور آمده است:

میت که به دو نفر جدا، جدا به ثلث مال خود بدون اجازه ورثه وصیت نموده باشد، در این صورت مجموع تمام وصیت دو ثلث (دو حصة از سه حصه) است و وصیت از حصة سوم زیاد شرعاً قابل اعتبار نیست؛ زیرا ورثه اجازه نداده، پس حصة سوم در بین هر دوی شان طور نصف توزیع شود؛ زیرا به هر دو یک نوع وصیت صورت گرفته و در استحقاق باهم برابر اند.

اگر میت به یک شخص حصة ششم و به دیگری حصة سوم را وصیت کرد، در این صورت نیز وصیت از حصة سوم زیاد شده، از اینکه ورثه در آن اجازه نداده، در مزاد از حصة سوم وصیت قابل تطبیق نیست، بناءً هر دو مطابق سهم خود از حصة سوم مال بگیرند و به این صورت که ثلث به سه حصه تقسیم شود، صاحب سدس (حصة ششم) یک و صاحب ثلث (حصة سوم) دو سهم بگیرد زیرا ثلث دو برابر سدس است.

اگر میت به یکنفر تمام مال خود را وصیت کرد و به دیگری حصة سوم مالش را، یاران (رحمه‌ما الله) می‌گویند: بصورت حقیقی تطبیق این نوع وصیت ممکن نیست. زیرا وصیت از اصل مال زیاد است و طریقه آن اینست که هر کس متناسب با وصیتی که به او شده است حصه بگیرد؛ به این مفهوم که اگر تمام حصص صاحب مال را سه ثلث فرض کنیم و حصه صاحب یک ثلث را یک ثلث بدانیم، پس همه آن چهار می‌شود، در چهار سهم نزد امام ابویوسف و امام محمد جعفر صاحب تمام مال به تناسب اسهام سه، و سهم صاحب ثلث یک حصه می‌شود.

امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ می گوید: به کسیکہ وصیت تمام مال شده است، در این نوع وصیت زیادت از حصة سوم بگونه نا مشروع صورت گرفته است و این باطل است و صرف حصة سوم مشروع باقی ماند، به شخص دومی نیز حصة سوم وصیت شده پس حق هردو مساوی شد، بناءً ثلث در بین هر دو نفر مناصفه تقسیم می گردد.

به نظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ اگر کسی مال خود را زیادتر از حصة سوم وصیت نمود و اجازه ورثه نباشد، در هیچ صورت از حصة سوم بیشتر گرفته نمی تواند مگر در بعضی حالات می تواند که از ثلث بیشتر بگیرد و یکی از آن صورت‌ها محابات است. صورت محابات: محابات اینست که یک نفر وصیت نماید که فلان مال مرا بعد از وفاتم به فلان شخص از قیمتش به این اندازه ارزان به بیع بدھید.

اگر احمد وصیت کند که پس از وفاتم کمپیوترم را که پانزده هزار افغانی قیمت دارد به پنج هزار افغانی برای ابراهیم بدھید و احمد غیر از این کمپیوتر مال دیگر نداشته باشد، در این صورت در حقیقت احمد دو ثلث مال خود را برای ابراهیم وصیت نموده به این مفهوم که یک ثلث قیمت را از او گرفته و دو ثلث آن که ده هزار افغانی است رایگان بخشیده است، در اینجا وصیت از ثلث بیشتر گردیده، به نظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ این زیادت جواز دارد و لَو که اجازه ورثه نباشد.

مرتبه وصیت در میراث: در میراث پرداخت دین بر تنفیذ وصیت مقدم است، روی این ملحوظ اگر بالای میت به اندازه دارایی اش قرض باشد و وصیت نیز کرده باشد، وصیتش نافذ نیست، مگر در صورتیکه قرض دهنده از قرض خود بگذرد و مال باقی بماند، از آن در وصیتش داده می شود.

وصیت در مال غیر: اگر پدر طوری وصیت کرد که بعد از وفاتm حصة فلان پسرم را به یوسف بدھید، این وصیت باطل است؛ زیرا به وفات شخص، مال حق شخص دیگر می گردد و وصیت در مال کس دیگر صحیح نیست. اگر گفت: برای یوسف به اندازه حصة فلان پسرم بدھید، در این صورت تا سرحد ثلث نافذ می گردد. اگر حصة فرزند

یاد شده اش از ثلث زیاد باشد، برای یوسف فقط به اندازهٔ ثلث مال داده می‌شود و بس.

اگر کسی در مرض موت محابات نمود، یا به کسی هدیه داد، این هم از ثلث محاسبه می‌گردد، اگر به اشخاص دیگر نیز وصیت نموده باشد، همه از مقدار ثلث تجاوز نمی‌کند اگر کسی وصیت کرد که به فلان شخص از میراث من یک سهم بدھید. در ورثه سهم هر که کم باشد به همان اندازه کم داده می‌شود، و اگر سهم موصوف (در ورثه) از حصة ششم، هم کم باشد، به موصی له، ششم حصه داده می‌شود.

اگر کسی وصیت نماید که به فلانی نفر از میراث یک حصه بدھید، در این صورت ورثه به رضا و رغبت خود به او چیزی میدهدن، اگر چه در وصیت مقدار و اندازه معلوم نیست و مجھول بودن اندازه مانع تنفیذ وصیت نمی‌گردد.

## فعالیت

طلاب در مورد اینکه شریعت اسلامی روی کدام دلیل حد زیاد وصیت را در ثلث تعیین نموده باهم بحث علمی نمایند.

## ارزیابی



- ۱\_ وصیت را تعریف و دلیل مشروعيت آن را بگویید.
- ۲\_ شرایط وصیت را توضیح نمایید.
- ۳\_ وقت قبول نمودن وصیت را واضح سازید.
- ۴\_ اگر میت به یک نفر ( $\frac{1}{6}$ ) و به دیگری ( $\frac{1}{3}$ ) مالش را وصیت نماید، وصیتش چگونه نافذ می‌شود؟
- ۵\_ حکم تعیین کافر و فاسق را بحیث وصی بیان نماید.

## أحكام وصيت (٢)

طلاب عزيز: در درس گذشته يك سلسله احکام وصیت را آموختیم؛ درس حاضر نیز ارائه همان موضوع می باشد.

(۱) وَمَنْ أَوْصَى بِوَصَايَا مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ تَعَالَى، قُدِّمْتُ الْفَرَائِضُ مِنْهَا، سَوَاءً قَدَّمَهَا الْمُوصِي أَوْ أَخْرَهَا مِثْلُ الْحَجَّ وَالرِّزْكَةِ وَالْكَفَارَاتِ، وَمَا لَيْسَ بِوَاجِبٍ، قُدِّمَ مِنْهُ مَا قَدَّمَهُ الْمُوصِي.

(۲) وَمَنْ أَوْصَى بِحَجَّةِ الْإِسْلَامِ، أَحْجُوا عَنْهُ رَجُلًا مِنْ بَلَدِهِ يُحْجُّ رَاكِبًا، فَإِنْ لَمْ تَبْلُغِ الْوَصِيَّةُ النَّفَقَةُ، أَحْجُوا عَنْهُ مِنْ حَيْثُ تَبَلَّغُ. وَمَنْ خَرَجَ مِنْ بَلَدِهِ حَاجًا، فَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ، وَأَوْصَى أَنْ يُحْجَّ عَنْهُ حُجَّ عَنْهُ مِنْ بَلَدِهِ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَحْمَدًا: يُحْجَّ عَنْهُ مِنْ حَيْثُ ماتَ.

(۳) وَلَا تَصِحُّ وَصِيَّةُ الصَّبِيِّ.

(۴) وَيَجُوزُ لِلْمُوصِي الرُّجُوعُ عَنِ الْوَصِيَّةِ، فَإِذَا صَرَّحَ بِالرُّجُوعِ أَوْ فَعَلَ مَا يُدْلُّ عَلَى الرُّجُوعِ، كَانَ رُجُوعًا، وَمَنْ جَحَدَ الْوَصِيَّةَ لَمْ يَكُنْ رُجُوعًا.

(۵) وَمَنْ أَوْصَى لِبِيرَانِهِ، فَهُمُ الْمَلَاصِقُونَ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ.

(۶) وَمَنْ أَوْصَى لِأَصْهَارِهِ، فَالْوَصِيَّةُ لِكُلِّ ذِي رَحْمٍ مُحَرَّمٍ مِنْ امْرَأَتِهِ، وَإِنْ أَوْصَى لِأَخْتَانَهُ، فَالْخَتُنُ زَوْجُ كُلِّ ذَاتِ رَحْمٍ مُحَرَّمٍ مِنْهُ.

(۷) وَمَنْ أَوْصَى لِأَقْارِبِهِ، فَالْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبُ مِنْ كُلِّ ذِي رَحْمٍ مُحَرَّمٍ مِنْهُ، وَلَا يَدْخُلُ فِيهِمُ الْوَالِدَانِ وَالْوَلَدُ، وَتَكُونُ لِلِّاثْتَيْنِ فَصَاعِدًا. فَإِذَا أَوْصَى بِذَلِكَ، وَلَهُ عَمَانٌ وَخَالَانٌ، فَالْوَصِيَّةُ لِعَمِيهِ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَإِنْ كَانَ لَهُ عُمَّ وَخَالَانٌ، فَلَلْعَمُ النَّصْفُ، وَلِلْخَالَيْنِ النِّصْفُ.

وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَحْمَدًا: الْوَصِيَّةُ لِكُلِّ مَنْ يُسْبَبُ إِلَى أَنْصَى أَبَ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ.

(۸) وَمَنْ أَوْصَى لِرَجُلٍ بِتُلُثٍ دَرَاهِمٍ أَوْ بِتُلُثٍ غَنِيمَةٍ، فَهَلَكَ ثُلُثَ ذَلِكَ وَبَقَى ثُلُثَهُ، وَهُوَ

يُخْرُجُ مِنْ ثُلُثٍ مَا بَقِيَ مِنْ مَالِهِ فَلَهُ جَمِيعُ مَا بَقِيَ.

(٩) وَمَنْ أَوْصَى بِثُلُثٍ شِيَابِهِ، فَهَلَكَ ثُلُثَاهَا، وَبَقِيَ ثُلُثُهَا، وَهُوَ يُخْرُجُ مِنْ ثُلُثٍ مَا بَقِيَ مِنْ مَالِهِ، لَمْ يَسْتَحِقَ إِلَّا ثُلُثٍ مَا بَقِيَ مِنْ الشَّيْبِ.

(١٠) وَمَنْ أَوْصَى لِرَجُلٍ بِالْفِدْرَهِمِ، وَلَهُ مَالٌ عَيْنُ وَدَيْنُ، فَإِنْ خَرَجَتِ الْأَلْفُ مِنْ ثُلُثِ الْعَيْنِ، دُفِعَتِ إِلَى الْمُوَصَّى لَهُ، وَإِنْ لَمْ تَخْرُجْ، دُفِعَ إِلَيْهِ ثُلُثُ الْعَيْنِ، وَكُلُّمَا خَرَجَ شَيْءٌ مِنْ الدِّينِ، أَخَذَ ثُلُثُهُ حَتَّى يَسْتَوْفَى الْأَلْفَ.

(١١) وَتَحْجُوزُ الْوَصِيَّةُ لِلْحَمْلِ وَبِالْحَمْلِ، إِذَا وُضِعَ لِأَقْلَ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ مِنْ يَوْمِ الْوَصِيَّةِ.

(١٢) وَتَحْجُوزُ الْوَصِيَّةُ بَسْكُنَى دَارِهِ سِنِينَ مَعْلُومَةً، وَيَجِدُونَ بِذَلِكَ أَبَدًا.

(١٣) وَإِنْ مَاتَ الْمُوَصَّى لَهُ فِي حَيَاةِ الْمُوَصِّيِّ، بَطَلَتِ الْوَصِيَّةُ.

(١٤) وَإِذَا أَوْصَى لِوَلَدٍ فُلَانِ، فَالْوَصِيَّةُ بَيْنَهُمْ، الْذَّكَرُ وَالْأُنْثَى فِيهِ سَوَاءٌ. وَمَنْ أَوْصَى لِوَرَثَةٍ فُلَانِ، فَالْوَصِيَّةُ بَيْنَهُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَى.

(١٥) وَمَنْ أَوْصَى لِزَيْدٍ وَعَمْرِو بِثُلُثٍ مَالِهِ، فَإِذَا عَمِرُوا مِيتَ فَالثُّلُثُ كُلُّهُ لِزَيْدٍ، فَإِنْ قَالَ ثُلُثٌ مَالِيَّ بَيْنَ زَيْدٍ وَعَمْرِو، وَزَيْدٌ مِيتٌ كَانَ لِعَمِرٍ نِصْفُ الثُّلُثِ.

(١٦) وَإِنْ أَوْصَى بِثُلُثٍ مَالِهِ، وَلَا مَالَ لَهُ، ثُمَّ اكْتَسَبَ مَالًا، اسْتَحْقَقَ الْمُوَصَّى لَهُ ثُلُثَ مَا يَلِكُهُ عِنْدَ الْمُوْتِ.

## ترجمه

(۱) کسیکه در مورد حقوق الله وصیت نموده باشد، فرایض مقدم کرده می‌شود، خواه وصیت کننده مقدم ساخته باشد و یا مؤخر مانند: حج، زکات، کفاره‌ها. و وصیت در اموریکه واجب نباشد (در همچو موارد) آن امور مقدم می‌شود که وصیت کننده مقدم کرده باشد.

(۲) شخصی که در حج فرضی وصیت نمود (نافذ کننده وصیت) بعوض او، از محله اش یک نفر را بگزیند که سوار برود و حج را ادا کند. هرگاه وصیت (مال) آنقدر

نبود که از محل مسکونه اش کسی برود و حج کند، از آنجایی به حج برود که مال برای او کفایت نماید. کسیکه از قریه اش به نیت حج برآمد، و در راه فوت کرد، و وصیت نموده بود که به عوضش کسی حج کند به نظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ از قریه اش حج ادا گردد. (کسی توظیف گردد و بحج فرستاده شود). امام ابویوسف و امام محمد(رحمهما اللہ) می گویند: از آنجا حجش ادا گردد که فوت شده است.

(۳) وصیت طفل جایز نیست.

(۴) رجوع کردن از وصیت برای موصی روا است. اگر آشکار از وصیت رجوع کرد، ویا کاری نمود که به رجوع دلالت کند، رجوع شمرده می شود، اگر کسی از وصیت انکار نمود رجوع پنداشته نمی شود.

(۵) اگر کسی به همسایه‌ها وصیت کرد به نظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ مقصود همسایگان همچوار است.

(۶) اگر کسی به أصهار (خسرخیل) خود وصیت کرد، وصیتش فراگیر هر محرم از طریق زوجه اش می گردد. اگر به دامادها وصیت نمود این وصیت شامل همه شوهران زنان محرم او (چون شوهر خواهر، شوهر عمه، شوهر خاله و غیره) می شود.

(۷) هر گاه کسی به اقارب خود وصیت کرد، درجه به درجه الأقرب فالا قرب شامل همه محارم می گردد. مادر، پدر و فرزند در آن شامل نمی گردد، و به دو یا بیشتر از دو نفر داده می شود. در صورتی که به همین شکل وصیت نماید، و دو کاکا و دو ماما داشت، به نزد امام ابوحنیفه رحمه اللہ وصیت به کاکاها است، و اگر یک کاکا و دو ماما داشت در این صورت نصف وصیت از کاکا و نصف آن از ماماها یش می شود. امام ابویوسف و امام محمد (رحمهما اللہ) گفته اند: تمام وصیت به کسی تعلق می گیرد که در اسلام با وی از پدر نزدیک در قرابت شریک باشد.

(۸) شخصی که به یک نفر در حصة سوم دراهم یا در حصة سوم گوسفندانش وصیت

کند، و سپس دو ثلث آن هلاک (تلف) شد و یک ثلث باقی ماند، و همین ثلث از مال باقی پوره می‌شد او (موصی‌له) ثلث همه مال را می‌گیرد.

(۹) کسی‌که به حصة سوم لباسش وصیت نمود، سپس دو ثلث آن هلاک و یک ثلث آن باقی ماند (در این صورت) تنها در ثلث باقی مانده مال حقدار شمرده می‌شود.

(۱۰) هرگاه کسی به کدام نفر به هزار درهم وصیت کرد و وصیت کننده پول نقد و قرض داشت، اگر هزار (درهم) از حصة سوم پول نقد پوره می‌شد، به موصی‌له داده می‌شود، و اگر پوره نمی‌شد، حصة سوم پول نقد را برایش پردازد، و زمانیکه قرضش حاصل گردید سوم حصة آن را بگیرد تا هزار درهم پوره گردد.

(۱۱) وصیت نمودن برای حمل و به حمل مشروط به اینکه در کمتر از شش ماه از روز وصیت وضع حمل صورت گیرد، صحت دارد.

(۱۲) وصیت نمودن به اسکان در خانه برای سالهای معین جواز دارد، و همچنان وصیت کردن برای سکونت دائمی رواست.

(۱۳) هرگاه موصی‌له در حال حیات موصی وفات کند وصیت باطل می‌گردد.

(۱۴) در صورتیکه به اولادهای کدام شخص وصیت شود، تمام فرزندان ذکور و اناث در وصیت یکسان شریک می‌باشند، اگر کسی به ورثه شخصی وصیت نماید، در همچو وصیت برای ذکور دو چند اناث داده می‌شود.

(۱۵) اگر کسی حصة سوم مالش را به زید و عمرو، وصیت کرد و عمرو قبل افوت نموده باشد، حصة سوم مال همه از زید می‌شود. اگر این طور وصیت نمود که حصة سوم مالم در بین زید و عمرو شریک باشد، و زید قبل افوت کرده باشد، نصف حصة سوم به عمرو داده می‌شود.

(۱۶) اگر موصی‌مال نداشت و حصة سوم آن را وصیت کرد، سپس مال بدست آورد، موصی‌له در وقت وفات مستحق حصة سوم مال او می‌گردد.

## شرح

**مراحل تطبیق وصیت:** هر گاه وصیت کننده، از مال خود به ادای حقوق متعدده وصیت نماید که از حصة سوم زیاد باشد در این صورت به ادای آن حق اولویت داده می شود که زیاد مهم باشد، به همین گونه وصیت کننده نیز در تقدم اولویت قرار دادن حق، تأثیر گذار است.

**حقوق الله:** عبارت از آن حقوقی است که به یک نفر نه، بلکه به عموم انسانها مفاد آن برسد و نسبت آن به الله تعالیٰ جهت تشریف و تعظیم شده.

هر گاه وصیت کننده از جمله حقوق الله به ادای دو نوع حقوق طوری وصیت کند، که پرداخت آن از ثلث مال بیشتر باشد، نخست آن حق ادا می گردد که بسیار مهم باشد، بگونه مثال: اگر وصیت کننده به ادای زکات و کفاره هر دو وصیت کند و ثلث کم باشد، از آنجایی که زکات فرض است و زیاد مهم می باشد، برین اساس نخست زکات ادا گردد هر گاه مال باقی بماند کفاره ادا می شود و اگر نه ماند ادا نمی شود.

در صورتیکه اهمیت هر دو حق یکسان باشند در این وهله ترتیب وصیت کننده مدار اعتبار است، که به ادا کردن حق اولویت داده، زیرا که از طرف او اولویت قرار دادن حق دلالت به اهمیت آن می نماید.

**وصیت کودن به حج:** شخصی که از مال خود جهت ادای حج وصیت نماید، شخص نافذ کننده وصیت کسی را بمنظور ادا کردن حج بفرستد و آن قدر مصرف به او بدهد که از محل زیست وصیت کننده، حج را سوار ادا کرده بتواند؛ زیرا حج بالای مسلمان زمانی فرض می گردد که بر علاوه سایر شرایط از محل اقامت خود تا مکه مکرمه بطور سوار، مصارف رفتن را داشته باشد. این حکم در صورتیست که از ثلث مال مصارف حج پوره گردد و هر گاه از ثلث این مصارف را پوره نمی کرد، حج کننده از همانجا پیاده رفتن بحج را آغاز کند تا مصرف کفایت کند و تطبیق وصیت امکان پذیر گردد.

اگر حاجی در راه سفر حج بمیرد و وصیت بر ادای حج نماید، به نظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ علیہ

برای شخص حج کننده آن مقدار مصرف پرداخته شود که از قریءه وصیت کننده به آن حج بتواند. یاران (رحمه‌ما الله) می‌گویند: آن مقدار مصرف به او بدنه که از همانجا

یی که (موصی) فوت نموده، از وی حج را ادا بتواند.

**وصیت طفل:** وصیت طفل درست نیست زیرا وصیت صدقه است و طفل اهلیت صدقه را ندارد.

**رجوع کردن از وصیت:** وصیت کننده می‌تواند از وصیتش برگردد، زیرا وصیت تبرعی است که تا هنوز تکمیل نگردیده و مانند هبہ برگردیدن از آن صحت دارد.

**رجوع از وصیت به دو نوع است:** یکی آنکه بصورت صریح از وصیتش برگردد. بطور مثال بگوید: از وصیت خود برگشتم و یا وصیتم را باطل کردم.

دوم اینکه بصورت عملی از وصیت خود برگردد. بطور مثال ان تکه خود را که به کس دیگر وصیت کرده باشد به خیاط ببرد و برای خود از آن لباس بسازد.

اگر وصیت کننده از وصیت خود منکر شود رجوع شمرده نمی‌شود، فرق رجوع با انکار اینست که در رجوع نخست اقرار (اعتراف) می‌گردد و سپس فسخ می‌گردد، و انکار از ابتدا بمعنی رد (نفی) کردن وصیت است.

**وصیت به همسایگان:** اگر کسی به همسایه‌هایش وصیت کند، به نظر امام ابوحنیفه رحمه‌الله مقصد از آن همان همسایه‌های است که خانه‌های شان با وصیت کننده پیوست باشد، و مواری اینها همسایه‌های اطراف شامل این وصیت نمی‌شود. زیرا کلمه (جiran) از (مجاورت) گرفته شده که بمعنی ملاصدق و پیوست می‌باشد. بنا بر این وصیت شامل آن همسایه‌ها می‌گردد که خانه‌های شان با وصیت کننده متصل باشد.

**وصیت به اصحاب:** از آنجایی که کلمه اصحاب (خسرخیل) به تمام اقارب زن اطلاق می‌گردد که از طریق نسب، نکاح شان با این زن حرام باشد، مانند پدر، برادر، کاکا، ماما، روی این ملحوظ در صورت وصیت صرف همینها مستحق به شمار می‌آیند و به

همین اساس در وصیت مفهوم کلمه (ختن) داماد نیز عین حکم را دارد.

**وصیت به اقارب:** هر گاه به اقارب (خویشاوندان) وصیت شود، خویشاوندانی مستحق شناخته می‌شوند که نظر به خویشاوندی نکاح شان با وصیت کننده حرام باشد، یعنی با وصیت کننده طوری خویشاوند باشند که هر گاه یکی از آن‌ها مرد و دیگر شان زن فرض گردد، نکاح شان حرام باشد. در خویشاوندان یاد شده وصیت در قدم اول حق آنانی می‌شود که از نگاه خویشاوندی با وصیت کننده به درجه نزدیک (اقرب) باشد، اگر کلمه خویشاوندان به صیغه جمع یاد شده باشد، ضرور است که به دو نفر و زیاده از دو نفر داده شود به همین اساس اگر کسی به اقارب خود وصیت کند و وصیت کننده دو کاکا و دو ماما داشته باشد، وصیت تنها برای کاکاها می‌شود و ماماهای حق ندارند زیرا کاکاها، در درجه نزدیک و دو (جمع) هم هستند. اگر وصیت کننده یک کاکا و دو ماما داشت، ماماهای اگر چه در درجه دورتر اند با کاکاها در وصیت از جهتی شامل می‌شوند تا عدد جمع پوره شود.

به نظر یاران (رحمه‌ما الله) در وصیت به اقارب همه آن خویشاوندان شامل می‌شوند که در پدر کلان اول مسلمان با وصیت کننده شریک باشند، اگر چه تعداد شان زیاد باشد. در وصیت خویشاوندان پسر و پدر شامل نمی‌شوند؛ زیرا خویشاوند به کسی گفته می‌شود که در بین هر دو واسطه موجود باشد، ارتباط پدر و پسر به سبب واسطه نه، بلکه بصورت مستقیم است و تحت کلمه اقارب نمی‌آیند و در وصیت شامل نمی‌گردند. **وصیت حصة سوم:** اگر کسی در گوسفندان و پول مشخص و معین به حصة سوم آن وصیت نماید. مثلاً: به رمه خود اشاره کند و حصة سوم آن را وصیت نماید، در این صورت هر گاه دو حصه رمه اش بمیرد و یک حصه اش (حصة سوم) از آن باقی ماند، حصه سوم کاملاً حق موصی له می‌شود. زیرا با تعیین، حصه مذکور حق موصی له می‌گردد و تلف شدن دو ثلث بر آن کدام تأثیری نمی‌گذارد.

اگر کسی به مجموعه لباسهای مختلف خود اشاره کند، و با تعیین کردن حصة سوم آن وصیت نماید، سپس دو حصه این جامه‌ها از بین برود، در این صورت اگر چه وصیت کننده با اشاره حصه را تعیین نموده، مگر این تعیین فاقد اعتبار است و حصة سوم مال باقیمانده حق موصی له می‌گردد نه تمام مال (باقیمانده).

به دلیل اینکه در صورت اختلاف اجناس جامه‌ها، تعیین نمودن آن کدام فایده ای ندارد، به این معنی که با اختلاف اجناس و نامعلوم بودن مال، حق موصی له بطور حقيقی تشخیص نمی‌گردد، وقتیکه قبل از هلاکت حق موصی له معلوم و مشخص نبود، بناءً بعد از هلاکت تنها مستحق حصة سوم مال باقیمانده می‌شود، البته اگر همه جامه‌ها از یک جنس باشد، تعیین اعتبار دارد، و همه جامه‌های باقیمانده که حصة سوم است حق موصی له می‌شود.

اگر کسی هزار درهم را وصیت کرد، و وصیت کننده مال نقد و قرض هر دو را داشت و پول نقدش یک هزار را پوره نمی‌کرد، در این صورت وصی نمی‌تواند که جهت پوره کردن هزار درهم برای موصی له از حصة سوم پول نقد تجاوز کند، بلکه حصة سوم را به موصی له بدهد و پول باقی مانده را تا حصول قرض تأخیر نماید؛ زیرا وارثان موصی له در نقد و قرض یکسانند.

**وصیت کردن برای حمل:** مثال وصیت حمل این طور است که وصیت کننده به یک زن حامله بگوید که بعد از وفاتم این خانه من از این حمل شما (کودک بطن) است.

## ارزیابی



- ۱- در تطبیق وصیت کدام چیزها اولویت دارند؟ واضح سازید.
- ۲- اگر شخصی به حج وصیت نمود، چه طور تطبیق می‌گردد؟
- ۳- وصیت طفل چرا صحیح نیست؟
- ۴- در وصیت با اقارب کدام افراد شامل می‌گردد؟
- ۵- وصیت به لفظ (ولاد) و (وارث) چه فرق دارد؟

## احکام میراث (۱)

قبل از اسلام میراث تنها به کسی داده می‌شد که جنگ کرده می‌توانست، از همین رو به اطفال و زنان میراث داده نمی‌شد و آن‌ها از حقوق ارث محروم بودند.

شریعت اسلامی اساس میراث را بربنیاد قرابت و نیاز قرار داد، و به زنان و اطفال نیز حق میراث را قابل شد. در میراث حق مردان را از جهتی بیشتر تعیین نموده که نفقة زنان و اطفال به عهده مرد است، در درس‌های حاضر احکام میراث را به خوانش می‌گیریم. چون برای علم میراث در نصاب مدارس دینی یک مضمون مستقل مقرر است، پس ما در اینجا برای خدمت متن قدوری بیان مختصری را ارایه می‌داریم و تفاصیل علم میراث در مضمون میراث خوانده می‌شود.

(۱) الْجُمُعُ عَلَى تَوْرِيشِهِمْ مِنَ الرِّجَالِ عَشْرَةً: الْإِبْنُ، وَابْنُ الْإِبْنِ وَإِنْ سَفْلَ، وَالْأُبُ، وَالْجَدُّ أَبُو الْأَبِ وَإِنْ عَلَا، وَالْأُخُ، وَابْنُ الْأَخِ، وَالْعَمُ، وَابْنُ الْعَمِ، وَمَوْلَى النِّعْمَةِ، وَالزَّوْجُ. (۲) وَمِنْ الْإِنَاثِ سَبْعٌ: الْإِبْنَةُ، وَابْنَةُ الْإِبْنِ وَإِنْ سَفْلَتْ، وَالْأُمُّ، وَالْجَدَّةُ، وَالْأُخْتُ، وَالزَّوْجَةُ، وَمَوْلَأُ النِّعْمَةِ.

(۳) وَلَا يَرِثُ أَرْبَعَةُ الْمُمْلُوكُ وَالْقَاتِلُ مِنْ الْمُقْتُولِ، وَالْمُرْتَدُ، وَأَهْلُ الْمَلَّتَيْنِ.

(۴) وَالْفُرُوضُ الْمُحْدُودَةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى سِتَّةُ النِّصْفُ، وَالرُّبُعُ، وَالثُّمُنُ، وَالثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ، وَالسُّدُسُ.

(۵) فَالنِّصْفُ فَرْضٌ خَمْسَةٌ: الْإِبْنَةُ، وَابْنَةُ الْإِبْنِ إِذَا لَمْ تَكُنْ ابْنَةُ الْصُّلْبِ، وَالْأُخْتُ لِلْأَبِ وَلِلْأُمِّ، وَالْأُخْتُ لِلْأَبِ إِذَا لَمْ تَكُنْ أُخْتُ لِأَبٍ وَأُمٍّ وَلَا أَخْوَهَا، وَالزَّوْجُ إِذَا لَمْ يَكُنْ

للميت ولد ولا ولد ابن.

(٦) والرابع: فرض للزوج مع الولد أو ولد الابن، ول الزوجات إذا لم يكن للميت ولد ولا ولد ابن.

(٧) والثمن: للزوجات مع الولد أو ولد الابن.

(٨) والثثان: لكل اثنين فصاعداً من فرضه النصف إلا الزوج.

(٩) والثالث: للأم، إذا لم يكن للميت ولد ولا ولد ابن ولا اثنان من الإخوة والأخوات، ويفرض لها في مسألتين ثلث ما يبقى، وهما: زوج وأبوان أو زوجة وأبوان، فلها ثلث ما يبقى بعد فرض الزوج والزوجة، وهو لكل اثنين فصاعداً من ولد الأم، ذكورهم وإناثهم فيه سواء.

(١٠) والسادس فرض سبعة: لكل واحد من الآباء مع الولد أو ولد الابن، وهو للأم مع الإخوة والأخوات، وللجد مع الولد أو ولد الابن، ولبنات الابن مع بنت الصلب، وللأخوات للأب مع الأخوات للأب والأم، وللواحد من ولد الأم، وللجدات.

(١١) وتسقط الجدات بالأم والجد والإخوة والأخوات بالأب.

(١٢) ويسقط ولد الأم بأحد أربعة: بالولد، وولد الابن، والأب، والجد.

(١٣) وإذا استكمال البنات الثلاثين سقطت بنات الابن إلا أن يكون معهن أو بغيرهن أو أسفل منهن ابن ابن فيعصبهن.

(١٤) وإذا استكمال الأخوات للأب والأم الثلاثين سقط الأخوات للأب إلا أن يكون معهن آخر هن فيعصبهن.

## ترجمه

(١) آن قشر ذکوری که به میراث شان اجماع گردیده، ده نفر اند: پسر، پسر پسر اگر چه پایین باشد، پدر، پدر کلان اگر چه بالا باشد، برادر، برادرزاده، کاکا، پسر کاکا، بادر آزاد کننده و شوهر.

(۲) از جمع زنان (که اجماع به گرفتن میراث آنها منعقد شده) هفت اند: دختر، دختر پسر اگر چه پایین باشد، مادر، مادر کلان، خواهر، زوجه و بادر زن آزاد کننده.

(۳) چهار قسم اشخاص میراث برده نمی توانند: غلام، قاتل از مقتول، مرتد و پیروان دو ملت (مختلف).

(۴) سهم های تعیین شده در کتاب الله شش اند: نصف، ربع (حصة چهارم) ثمن (حصة هشتم) ثلثان (از سه دو حصة) ثلث (حصة سوم) و سدس (حصة ششم).

(۵) نصف حصة پنج فرد است: دختر و دختر پسر وقتیکه میت دختر صلبی نداشته باشد، خواهر عینی، خواهری که از پدر یکی باشد در صورت نبودن خواهر اعیانی و برادر علاتی (از طرف پدر) نداشته باشد و شوهر در صورتیکه میت ولد و ولد ولد (نواسه) نداشته باشد.

(۶) رُبع (چهارم) حصة شوهر است که (میت) اولاد و یا اولاد پسر نداشته باشد و همین طور (رُبع) حصة زوجات است وقتیکه میت اولاد و یا اولاد پسر نداشته باشد.

(۷) ثُمن (هشتم) حصة زوجات (همسران) است، وقتیکه میت اولاد و یا اولاد پسر نداشته باشد.

(۸) (ثلثان) (از سه حصه دو حصه) غیر از شوهر، حصة تمام دو و یا زیاده از دو می باشد که در حال تنها بودن شان) نصف میراث را می برند.

(۹) ثلث (سوم) حصة مادر است وقتیکه میت اولاد یا اولاد پسر نداشته باشد و نه دو برادر و خواهر داشته باشند. در دو مسئله برای (مادر) ثلث باقیمانده مال داده می شود. یکی در صورت موجودیت شوهر با پدر و مادر، و صورت دوم زوجه با پدر و مادر میت (در این صورت ها) بعد از ادائی حصة شوهر و زن برای مادر از ثلث باقیمانده سهم داده می شود.

ثلث، حق برادران و خواهران مادری نیز می باشد دو نفر باشند یا زیاده، ذکور و اناث در سهام خود یک سان اند.

(۱۰) سدس (حصه ششم) حق هفت شخص است: حصه هر یک از پدر و مادر است در صورتیکه میت اولاد یا اولاد پسر داشته باشد. سدس حصه مادر است در مسأله با خواهران و برادران میت. و همچنان حصه پدر کلان است که اولاد یا اولاد پسر میت باشند، حق دختر پسر است با دختر صلبی میت. و همچنان (سُدس) حق خواهران علاتی است که با خواهران اعیانی جمع شوند. و حق یک برادر و خواهر اخیافی (که از طرف مادر باشند) و همچنان حق جدات (مادرهای کلان) است.

(۱۱) مادر کلانها در صورت موجودیت مادر، و پدر کلان، و برادران و خواهران در صورت موجودیت پدر ساقط میشوند.

(۱۲) برادران و خواهران اخیافی به یکی از این چهار اشخاص ساقط میشوند (میراث نه میبرند). در صورت موجودیت اولاد و اولاد پسر (نواسه) و در صورت موجودیت پدر و پدر کلان.

(۱۳) هرگاه دختران ثلثان (دو ثلث) را پوره بردنده، دختران پسر ساقط میگردند مگر در صورتیکه با آنها و یا موازی با آنها و یا از آنها پایین پسر پسر باشد، در این صورت‌ها دختران را عصبه میگرداند.

(۱۴) زمانیکه خواهران اعیانی ثلثان (دوثلث) را پوره گرفتند، خواهران علاتی ساقط میشوند، مگر در صورتیکه برادر داشته باشند پس او خواهر آن را عصبه میگرداند.

### شرح

**تعريف میراث:** میراث از دیگاه لغت مال باقیمانده را گویند، مال متروکه میت نیز مال باقیمانده و میراث است.

و در اصطلاح: علم میراث عبارت از آن اصول شرعی و قواعد محاسباتی است که توسط آن از (متروکه) میت حق هر وارت شناخته میشود.

**ورثه ذكور و إناث:** مردانی که به حیث ذوی الفروض یا عصبه به اتفاق علماء از میت میراث میبرند ده نفر و زنان هفت نفر در متن یاد شده اند.

در متن مراد از (وَإِنْ سَفَلَ) نواسه و کواسه و از آن پایین تر می باشند.  
مقصد از (مولی النعمة) بادار آزاد کننده غلام (وکنیز) می باشد. طور مثال: کسی غلام خود را آزاد کرد سپس آن غلام صاحب مال و دارایی شد و فوت کرد و ورثه نداشت، در این صورت مال او از همان بادارش می گردد که او را آزاد کرده است.  
کسانی که حق میراث ندارند: عوامل بی بهره ساختن از میراث موانع ارث نیز نامیده می شوند.

اشخاصی که از میت میراث نه می برند چهار نفر اند:

- ۱- غلام: میراث برده نمی تواند زیرا میراث عبارت از بدست آوردن ملکیت است و غلام اهلیت مالک شدن را ندارد.
- ۲- قاتل از مقتول: میراث برده نمی تواند. دلیل آن حدیث پیامبر ﷺ است که ترمذی روایت نموده: **«لَا يَرثُ الْقَاتِلُ شَيْئًا»** ترجمه: قاتل (از مقتول) هیچ چیز را بمیراث برده نمی تواند. مراد از قتل، آن قتل است که بالای قاتل قصاص یا کفاره را لازم گرداند.
- ۳- مُرْتَدٌ: آن مسلمانی که از اسلام بدر شود میراث برده نمی تواند؛ زیرا او هیچ ملت ندارد.

- ۴- پیروان ملت‌های مختلف: اینها نیز از یکدیگر میراث برده نمی توانند. یعنی مسلمان از کافر و کافر از مسلمان میراث برده نمی تواند. در روایت ابو داؤد آمده رسول الله ﷺ فرموده اند: **«لَا يَرثُ أَهْلُ مِلِّيْتَنَ»**<sup>(۱)</sup> پیروان دو ملت جدا از یک دیگر میراث برده نمی توانند.

**ورثه و سهمهای آنها:** در قرآن کریم برای ورثه شش حصه یاد گردیده، که ورثه مختلف در احوال مختلف می گیرند، در متن همه سهام واضح گردیده و این هم تذکر یافته که این سهامها در کدام حالات و به چه کسی می رسند.

**حجب:** در لغت معنی منع است و در اصطلاح با موجودیت یک شخص و یا فردی از

۱. سنن ابو داؤد ۳ - ۸۵ باب هل (یرث المسلم الكافر) البانی به صحت این حدیث تاکید نموده است.

تمام و یا قسمتی از میراث محروم شدن را حجب گفته می‌شود.  
حجب دو قسم است: یکی آنکه وارث از تمام میراث محروم می‌گردد و حجب  
حرمان نامیده می‌شود

دوم حجب نقصان است و این حجب عبارت از محروم گردانیدن وارث است از  
بعضی میراث، یعنی او را از سهم بیشتر به سهم کمتر قرار میدهد.  
در متن به آن صورتها اشاره گردیده که یک وارث، وارث دیگر را بصورت کلی از  
میراث محروم می‌سازد و حجب را بار می‌آورد.

## فعالیت

طلاب یک سلسله صورتهای میراث را در صنف تمثیل نمایند.

## ارزیابی



- ۱- میراث را از حیث لغت و اصطلاح تعریف نمایید.
- ۲- آن ده نفر از طبقه ذکور که به اجماع میراث برده می‌توانند کدامها اند؟
- ۳- موانع ارث چند و کدامها اند؟
- ۴- حصص و سهم‌های تعیین شده در قرآن کریم به ارتباط مواريث را بیان نمایید.
- ۵- حجب را تعریف کنید.

## احکام میراث (۲)

بيان عصبات حجب، ورد

ورثه در استحقاق میراث یکسان نیستند، بلکه اقارب دور و نزدیک در گرفتن میراث فرق دارند. عصبات به آن ورثه گفته می‌شود که بعد از گرفتن ذوی الفروض (کسانیکه سهام شان در کتاب الله مشخص گردیده) حصص خود را میراث می‌برند و در صورت نبودن ذوی الفروض تمام متوجه را می‌گیرند در این درس، احکام عصبات و حجب ورد تشریح می‌گردد.

(۱) وَأَقْرَبُ الْعَصَبَاتِ الْبُنُونَ ثُمَّ الْأَبُ ثُمَّ الْجَدُّ ثُمَّ الْإِخْوَةُ ثُمَّ بُنُوْجَدَ وَهُمُ الْأَعْمَامُ ثُمَّ بُنُوْأَبِ الْجَدِّ.

(۲) وَإِذَا اسْتَوَى وَارِثَانِ فِي دَرَجَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَوْلَاهُمْ مَنْ كَانَ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ.

(۳) وَالِابْنُ وَابْنُ الِابْنِ وَالْإِخْوَةُ يَقْسِمُونَ أَخْوَاتِهِمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأَنْثَيْنِ، وَمَنْ عَدَاهُمْ مِنَ الْعَصَبَاتِ يَنْفَرِدُ ذُكُورُهُمْ بِالْمِيرَاثِ دُونَ إِنَاثِهِمْ.

(۴) وَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمِيتِ عَصَبَةٌ مِنَ النَّسَبِ، فَالْعَصَبَةُ هُوَ الْمُوْلَى الْمُعْنَقُ، ثُمَّ الْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ مِنْ عَصَبَةِ الْمُوْلَى.

(۵) بَابُ الْحَجْبِ

(۶) وَتُحْجَبُ الْأُمُّ مِنْ الْثُلُثِ إِلَى السُّدُسِ بِالْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الِابْنِ أَوْ بِأَخْوَينِ.

(۷) وَالْفَاضِلُ عَنْ فَرْضِ الْبَنَاتِ لِبَنِي الِابْنِ وَأَخْوَاتِهِمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأَنْثَيْنِ، وَالْفَاضِلُ عَنْ فَرْضِ الْأَخْتَيْنِ مِنْ الْأَبِ وَالْأُمِّ لِلِإِخْوَةِ وَالْأَخْوَاتِ مِنْ الْأَبِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأَنْثَيْنِ.

(٨) فِإِذَا تَرَكَ بُنْتًا وَبَنَاتٍ أَبِّينَ وَبَنِي أَبِّينَ فَلَلِبْنَتِ النُّصْفُ وَالْبَاقِي لِبَنِي الْأَبِّينَ وَأَخْوَاتِهِمْ لِلذِّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيْنِ.

(٩) وَمَنْ تَرَكَ أَبِّينَ عَمًّا أَحَدُهُمَا أَخٌ لِأُمِّ السُّدُسِ وَالْبَاقِي بَيْنُهُمَا نِصْفًا.

(١٠) وَالْمُشَرِّكَةُ أَنْ تَرَكَ الْمُرْأَةُ زَوْجًا وَأَمًا وَإِخْوَةً مِنْ أُمٍّ وَإِخْوَةً مِنْ أَبٍ وَأُمًّا فَلِلزَّوْجِ النُّصْفُ وَلِلْأُمِّ السُّدُسُ وَلِإِخْوَةِ الْأُمِّ الثُّلُثُ وَلَا شَيْءٌ لِلإخْوَةِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ.

#### (١١) بَابُ الرَّدُّ

(١٢) وَالْفَاضِلُ عَنْ فَرْضِ ذَوِي السَّهَامِ إِذَا لَمْ تَكُنْ عَصَبَةً مَرْدُودَةً عَلَيْهِمْ بِقَدْرِ سَهَامِهِمْ إِلَّا عَلَى الرَّوْجَيْنِ.

(١٣) وَلَا يَرِثُ الْقَاتِلُ مِنْ الْمُتَقْتُولِ، وَالْكُفْرُ كُلُّهُ مِلَّةٌ وَاحِدَةٌ يَتَوَارَثُ بِهِ أَهْلُهُ، وَلَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلَا الْكَافِرُ الْمُسْلِمُ، وَمَا لِلْمُرْتَدِ لِوَرَثَتِهِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ وَمَا اكْتَسَبَهُ فِي حَالِ رِدَتِهِ فَيُعَلَّمُ.

(١٤) وَإِذَا غَرَقَ جَمَاعَةً أَوْ سَقَطَ عَلَيْهِمْ حَائِطٌ وَلَمْ يَعْلَمْ مَنْ مَاتَ مِنْهُمْ أَوْلَأَ فَمَالُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ لِلأَحْيَاءِ مِنْ وَرَثَتِهِ.

(١٥) وَإِذَا اجْتَمَعَ فِي الْجُنُوْسِ قَرَابَتَانِ لَوْ تَفَرَّقَتَا فِي شَخْصَيْنِ وَرِثَ أَحَدُهُمَا مَعَ الْآخَرِ، وَرِثَ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا.

(١٦) وَلَا يَرِثُ الْجُنُوْسِيُّ بِالْأَنْكِحَةِ الْفَاسِدَةِ الَّتِي يَسْتَحْلُونَهَا فِي دِينِهِمْ.

(١٧) وَعَصَبَةُ وَلَدِ الزَّنَّا وَوَلَدِ الْمُلَاعَةِ مِنْ الْأُمَّهَاتِ.

(١٨) وَمَنْ مَاتَ وَتَرَكَ حَمَلًا وُقِفَ مَالُهُ حَتَّى تَضَعَ امْرَأَتُهُ فِي قَوْلٍ أَبِي حَنِيفَةَ.

(١٩) وَاجْلَدُ أَوْلَى بِالْمَالِ مِنْ الْإِخْوَةِ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ، وَقَالَ أَبُو يُوسُفَ وَمُحَمَّدٌ يَقَاسِمُهُمْ إِلَّا أَنْ تُنْقِصَهُ الْمُقَاسِمَةُ مِنِ الْثُلُثِ.

(٢٠) وَإِذَا اجْتَمَعَ الْجَدَادُ فَالسُّدُسُ لِأَقْرَبِهِنَّ، وَيُحْجَبُ الْجَدُّ أُمَّهُ، وَلَا تَرِثُ أُمُّ أَبٍ الْأُمُّ، وَكُلُّ جَدٍّ تَحْجُبُ أُمَّهَا.

## ترجمه

- (۱) در عصبات از همه نزدیکتر پسران و بعد پسران پسر هستند، سپس پدر، پدر کلان، بعد از آن برادران، متعاقباً بچه‌های پدر کلان یعنی کاکاهای پسران پدر پدر کلان.
- (۲) هر گاه دو ورثه در نسبت شان به میت در یک درجه قرار داشته باشند، حق اولویت به آن وارث داده می‌شود که از مادر و پدر به میت قریب باشد.
- (۳) تقسیم مال موروثی به پسر و پسرپسر و به برادران با خواهرها طوری صورت می‌گیرد که به ذکور برابر حصة دو زن داده می‌شود. غیر از این‌ها عصبات دیگر تنها ذکور میراث می‌برند نه اناث.
- (۴) اگر میت عصبه نسبی نداشت، مولی عتاقه (بادار آزاد کننده اش) عصبه شمرده می‌شود و بعد از آن عصبه بادار که از نظر درجه عصوبت به بادار نزدیک باشد.

## (۵) باب حجب:

- (۶) مادر در صورت موجودیت اولاد، اولاد پسر و دو برادر (میت) از ثلث به سُدس حجب می‌گردد.
- (۷) مال اضافی دختران برای اولاد پسر و خواهران شان (به این طریقه) برای مرد حصة دو زن داده می‌شود، مال زائد ارشی از دو خواهر اصلی به خواهران و برادران علاتی (که از طرف پدر باهم یکی باشند) داده می‌شود، به ذکور حصة دو اناث داده می‌شود.
- (۸) اگر از میت یک دختر، و دختران پسران پسران پسر ماند، در این صورت برای دختر (میت) نصف، و متباقی به اولاد ذکور و اناث پسر میت، برای مرد برابر دو حصة زن داده می‌شود.
- (۹) اگر میت دو بچه کاکا، که یکی از آنها برادر اخیافی (از طرف مادر) به میت بود، گذاشت در این صورت به برادریکه از طرف مادر است سُدس  $\frac{1}{6}$  و متباقی در بین

هر دو نصف گردد.

(۱۰) صورت مسئله (مُشرّكة) این طور است که (میت) زن باشد، شوهر، مادر و برادران اصلی و برادران (اخیافی) از طرف مادر از او ماند، شوهر نصف، مادر سدس و برادران اخیافی ثلث را می‌برند، و برادران اصلی هیچ چیز نمی‌رسد.

#### (۱۱) باب ۵:

(۱۲) مالیکه بعد از توزیع اسهام ذوی الفروض باقی ماند و عصبه وجود نداشت، دو باره به ذوی الفروض مطابق سهم آنان رد می‌شود اما به زن و شوهر رد نمی‌گردد.

(۱۳) قاتل از مقتول میراث برده نمی‌تواند، کفر همه یک ملت اند و با وجود کفر (کافران) از یکدیگر میراث برده می‌توانند. مسلمان از کافر و کافر از مسلمان میراث برده نمی‌تواند، مال مُرتد به ورثه مسلمان وی تعلق می‌گیرد، و آن مال و ثروتی که در حال ارتاد بده بده آورده فی شمرده می‌شود.

(۱۴) اگر جماعتی در آب غرق یا بر آنها دیوار افتید و معلوم نشد که کدام یک اول مرده است، مال هر یک آنان از وارثان شان می‌باشد.

(۱۵) هرگاه در شخص مجوسي دو قرابتی جمع شود، که اگر در دو شخص متفرق باشد یکی از دیگر ش میراث برده می‌تواند، (مجوسي) از هر دو خویشاوند میراث می‌گیرد.

(۱۶) مجوسيان در آن نکاح‌های فاسد که در مذهب خود روا می‌پندارند، مستحق میراث نمی‌گردند.

(۱۷) عصبه ولد زنا (حرامی) و فرزند ملاعنه از طرف مادر شان است.

(۱۸) هرگاه کسی بمیرد و حمل (را بحیث وارث) بگذارد، به نظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ مال آن تا وقتی تقسیم نگردد، که زن اولاد خود را بدنیا آورد.

(۱۹) به نظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ پدر کلان در میراث نسبت به برادران (میت) اولویت دارد. امام ابویوسف و امام محمد (رحمهما اللہ) می‌گویند: هر دو (در بین خود) مقاسمه

کنند، مگر در صورتیکه با مقاسمه کردن حصه پدر کلان از ثلث مال کمتر شود.

(۲۰) اگر چندین مادر کلان از میت باقی بماند، از همه نزدیکتر شان سُدس مال را مستحق می‌گردد. پدر کلان، مادر خود را محجوب می‌سازد. مادر پدر مادر میراث برده نمی‌تواند، و هر جده (مادر کلان) مادرش را محجوب می‌سازد.

## شرح

**تعريف عصبه:** عصبه کسانی اند که از طرف پدر به میت نسبت می‌شوند، و مال باقی مانده از ذوی الفروض به آنها (عصبات) داده می‌شود. عصبات و ترتیب آنها در متن بیان گردید. اشخاصیکه یاد شده اند مقصد از عصبه شدن آنها اینست که تنها همینها قابلیت عصبه شدن را دارند، غیر از آنها هیچکس عصبه شده نمی‌تواند، مقصد از متن این نیست که افراد و اشخاص یاد شده برای همیشه عصبه اند بلکه احتمال دارد در بعضی احوال اشخاص یاد شده ذوی الفروض باشند. هر گاه برادر سکه (اصلی از یک پدر و مادر باشند) و برادر ناسکه (آنکه از پدر یکی باشند و از مادر جدا) از میت بمانند، در این صورت با وجودیکه هر دو طرف با هم عصبه اند مگر حق میراث از آن برادر می‌شود که با مرده در پدر و مادر شریک است. به همین ترتیب عصبات دیگر که در درجه قرابت از دیگران دور باشند با موجودیت عصبات نزدیک ساقط می‌شوند.

در سلسه عصبات صرف پسر، پسرپسر و برادران، خواهران با برادران خود عصبه می‌گردند و مال درین آنها برای مرد، دو برابر حصة زن داده می‌شود. غیر از اینها خواهران دیگر عصبات، مانند اولاد پدر کلانها و برادران و خواهران برادر زاده گان و خواهران پسران کاکا با برادران خود عصبه نمی‌گردند تنها ذکور آنها عصبه بوده و انان آنها (خواهران آنان) مستحق میراث نیستند. هر گاه میت عصبه نسبی نداشت، حق میراث او به بادر آزاد کننده اش می‌رسد، در صورت عدم موجودیت عصبات، وی عصبه میت شمرده شده و به ترتیب یاد شده فوق میراث حق آنان می‌شود.

**حجب:** در درس قبلی حجب را تعریف نمودیم و از هر دو نوع حجب (حجب حرمان و حجب نقصان)، صورتهای حجب حرمان را بیان کردیم. در این درس صورت‌های حجب نقصان را توضیح می‌نماییم، که به شکل ذیل است:

اگر پسر، پسر پسر (نواسه) و برادران میت نباشند، مادر ثُلث را می‌گیرد، و اگر از این اشخاص یاد شده یک نفر آن‌ها هم باشد حصة مادر از ثُلث به سدس نازل (کمتر) می‌گردد و این را حجب نقصان گویند.

**امثلهٔ میراث عصبات:** قبلًاً گفتیم عصبات بعد از ذوی الفروض تمام مال را می‌گیرند، ذ کور و آناث (عصبات) در میان خود مطابق به قاعدة (برای مرد دو برابر حصة زن) تقسیم می‌شود.

به این اساس هرگاه از میت دو دختر و دو برادر پسر و یک پسر پسر مانده باشد، دختران میت (ثُلثان) دو ثُلث مال را مستحق می‌گردند، و یک ثُلث باقیمانده بین دختران پسر میت با بردانش تقسیم می‌شود.

در صورتیکه از متوفا دو پسر کاکا وارث بماند و یکی از آن‌ها برادر از طرف مادر با میت باشد در این مسأله برادر مادری بمثابه ذوی الفروض که حصة آن در قرآن کریم تثیت گردیده مستحق سُدس مال متوفکه می‌شود، مال باقیمانده که پنج سُدس است در بین هر دو برادر بر اساس عصیت طور مناصفه تقسیم می‌گردد.

آنچه در متن از صورت مسأله مُشرَّکه تذکر بعمل آمده در آن شوهر، مادر و برادران مادری تمام مال را می‌گیرند، و به برادران اصلی که در بین خود عصبه گردیده اند چیزی نمی‌مانند.

**ردّ:** ردّ در لغت رجوع و برگشتن را گویند، و در اصطلاح در صورت عدم موجودیت عصبات، باقی مانده مال متوفکه را طبق اسهام دو باره به ذوی الفروض توزیع نمودن، ردّ گفته می‌شود.

به زوجین (زن و شوهر) رد صورت نمی‌گیرد زیرا خویشاوندی و ارتباط آنها سبی است (بالاًثر نکاح قایم شده) و با مردن یا از بین می‌ردو و یا ضعیف می‌گردد. بطور مثال: هر گاه از میت دو دختر و شوهر ماند، شوهر ربع و دختران دو ثلث مال متروکه را مستحق می‌گرددند، از آنجایی که برای مال باقیمانده دیگر ورثه وجود ندارد، واپس به ذوی الفروض رد می‌شود یعنی حصه باقیمانده نیز برای دختران داده می‌شود.

اقارب که یک جا فوت شوند و ترتیب وفات شان معلوم نباشد: هر گاه جماعتی از اقارب در یک وقت مثلاً در آب غرق شوند، و تثیت نشود که کدام یکی آنها پیش و کدام آنها بعداً مرده است، در این صورت با آنکه اینها وارثان یکدیگر اند، یکی از دیگری میراث برده نمی‌تواند؛ زیرا معلوم نیست که کدام آن مقدم و کدام آن مؤخر مرده است به این معنی که وارث و مورث آشکار و معلوم نیست در حالیکه حیات وارث در وقت وفات مورث شرط میراث است.

**چگونگی میراث اقارب دوگانه:** قبل از گفتیم در صورتیکه وارث بگونه عصبه و ذوی الفروض بامیت قرابت داشته باشد، مانند پسر کاکا که در عین حال او برادر مادری میت هم باشد، در این صورت دو بار میراث می‌گیرد.

در اثر نکاح‌هایی که در بین مجوسيان صورت گرفته که در اسلام حرام و از نکاح مُحرّم محسوب می‌شود، هر گاه در بین شان بوقوع پیوندد، شرعاً کدام اعتبار نداشه و این نوع خویشاوندی سبب استحقاق میراث شده نمی‌تواند، و این حکم در حصه همه اهل ذمه قابل تطبیق است.

**میراث پدر کلان:** به نظر امام ابوحنیفه رحمه اللہ در صورت موجودیت پدر کلان، برادران مستحق میراث نیستند، به این معنی که برادران توسط پدر کلان محروم می‌گردد؛ زیرا که پدر کلان مانند پدر است و پدر برادران را از میراث محروم می‌سازد. یاران (رحمه‌ما الله) می‌گویند: در بین پدر کلان و برادران میت، مقاسمه صورت بگیرد طوریکه او برابر

با برادر میت حصه اش را بگیرد، در این صورت اگر حق پدر کلان از سوم حصه تمام مال کم می شد، مقاسمه نشود، بلکه سوم حصه به پدر کلان و دیگر مال آن در میان برادران تقسیم می گردد.

## فعالیت

طلاب صورتهای مختلف و مسایل میراث ذوی الفروض و عصبات را ترتیب و میراث را بر آنها تقسیم نمایند.

## ارزیابی



- ۱\_ عصبه را تعریف نمایید.
- ۲\_ عصبات چند و کدام اند؟
- ۳\_ رد را تعریف و با مثال واضح دارید.
- ۴\_ حکم میراث در یک وقت وفات مانند غرق جمعی از اقارب را واضح سازید.
- ۵\_ در صورتیکه در وقت وفات مورث حمل موجود باشد (زنش حامله باشد) میراث چه طور تقسیم می گردد؟
- ۶\_ آیا در صورت موجودیت پدر کلان برادران مستحق میراث می شوند؟ حکم آن را واضح نمایید.

## ذوى الأرحام

(١) بَابُ ذَوِي الْأَرْحَامِ

(٢) وَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمِيتِ عَصَبَةٌ وَلَا ذُو سَهْمٍ وَرِتَهُ ذُوو الْأَرْحَامِ وَهُمْ عَشْرَةٌ: وَلَدُ الْبَنْتِ -٢- وَلَدُ الْأُخْتِ -٣- وَبِنْتُ الْأَخِ -٤- وَبِنْتُ الْعَمِ -٥- وَالْخَالُ -٦- وَالْخَالَةُ -٧- أَبُو الْأُمِّ -٨- وَالْعَمُ لِلْأُمِّ -٩- وَالْعَمَّةُ -١٠- وَلَدُ الْأَخِ مِنْ الْأُمِّ وَمَنْ أَدْلَى بِهِمْ

(٣) وَأَوْلَاهُمْ مَنْ كَانَ مِنْ وَلَدِ الْمِيتِ ثُمَّ وَلَدُ الْأَبَوَيْنِ، أَوْ أَحَدُهُمَا وَهُمْ بَنَاتُ الْإِخْوَةِ وَأَوْلَادُ الْأَخْوَاتِ

ثُمَّ وَلَدُ أَبَوَيْهِ، أَوْ أَحَدُهُمَا وَهُمْ الْأَخْوَالُ وَالْخَالَاتُ وَالْعَمَّاتُ.

(٤) وَإِذَا اسْتَوَى وَارِثَانِ فِي دَرَجَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَوْلَاهُمْ مَنْ أَدْلَى بِوَارِثٍ وَأَقْرَبُهُمْ أَوْلَى مِنْ أَبْعَدِهِمْ.

(٥) وَأَبُو الْأُمِّ أَوْلَى مِنْ وَلَدِ الْأَخِ وَالْأُخْتِ، وَالْمُعْتَقُ أَحَقُّ بِالْفَاضِلِ مِنْ سَهْمِ ذَوِي السَّهْمِ إِذَا لَمْ تَكُنْ عَصَبَةُ سِوَاهُ، وَمَوْلَى الْمُوالَةِ يِرِثُ.

(٦) بَابُ حِسَابِ الْفَرَائِضِ

(٧) إِذَا كَانَ فِي الْمُسَالَةِ نِصْفٌ وَنِصْفٌ أَوْ نِصْفٌ وَمَا بَقِيَ فَأَصْلُهَا مِنْ اثْنَيْنِ.

(٨) وَإِذَا كَانَ فِيهَا ثُلُثٌ وَمَا بَقِيَ أَوْ ثُلُثَانِ وَمَا بَقِيَ فَأَصْلُهَا مِنْ ثَلَاثَةٍ.

(٩) وَإِذَا كَانَ فِيهَا رُبْعٌ وَمَا بَقِيَ أَوْ رُبْعٌ وَنِصْفٌ فَأَصْلُهَا مِنْ أَرْبَعَةٍ.

(١٠) وَإِنْ كَانَ فِيهَا ثُمُنٌ وَمَا بَقِيَ أَوْ ثُمُنٌ وَنِصْفٌ وَمَا بَقِيَ فَأَصْلُهَا مِنْ ثَمَانِيَةٍ.

## ترجمه:

### (۱) باب ذوى الأرحام

(۲) هرگاه میت عصبه و ذوى الفروض نداشت، در این صورت ذوى الأرحام میراث

می برنند و آنها ده نفر اند:

۱- اولاد دختر ۲- اولاد خواهر ۳- دختر برادر ۴- دختر کاکا ۵- ماما ۶- خاله

۷- پدر مادر (پدر کلان مادری) ۸- کاکای مادر ۹- خواهر پدر (عمه) ۱۰- و پسر برادر

مادری (برادر زاده اخیافی) و هر آن کسیکه نسبت او (به میت) بواسطه اینها شود.

(۳) در اینها (ذوى الأرحام) کسانی سزا وار میراث اند که از جمله اولاد میت باشند،

بعد از آن اولاد والدین پدر و مادر و یا اولاد یکی از آنان که عبارت از دختران برادران

و اولاد خواهران اند. که همانا، ماماها و خواهران مادر (خاله‌ها) و خواهران پدر (عمه)

می باشند.

(۴) هرگاه دو وارت در یک درجه قرار داشته باشند حق اولیت از کسی است که

نسبتش به میت به وارت می شود و در این میان ورثه نزدیک از دور مقدمتر اند.

(۵) پدر مادر، از برادر زاده و خواهر زاده مقدمتر است، (معتق) آزاد شده (غلام) در

مال اضافی پس از استحقاق مستحقین آن حقدار است و این زمانی است که غیر از

معتق کدام عصبه دیگر موجود نباشد و همچنان مولای موالات در میراث حق دارد.

### (۶) باب تقسیم میراث:

(۷) وقتیکه در مسئله نصف و نصف یا نصف و مابقی باید، پس اصل مسئله از دو

است.

(۸) هرگاه در مسئله ثلث (حصة سوم، و مابقی و یا ثلثان و مابقی، باید اصل مسئله از (۳)

است.

(۹) هرگاه در مسئله ربع و مابقی یا رُبع و نصف باید اصل مسئله از (۴) است.

(۱۰) و اگر در مسأله ثمن و مابقی و یا ثمن و نصف و مابقی باید اصل مسأله از (۸) می‌گردد.

## شرح

هر گاه شخصی بمیرد عصبه و ذوی الفروض نداشته باشد کسی وجود داشته باشد در این صورت میراث را ذوی الأرحام می‌گیرند. اصل در میراث ذوی الأرحام این نص قرآنی است: **﴿وَأُولُوا لِلأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِيَعْصِمٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾** [الأحزاب - ۶] در کتاب الله تعالیٰ بعضی صاحبان قرابت نسبت به بعضی در میراث حقدارتر می‌باشند. پس ثابت گردید که اقارب و خویشاوندان در میراث گرفتن نسبت به بیت المال (که میراث به بیت المال تحويل گردد) بهتر و مستحقتر اند.

**ترقیب میراث ذوی الأرحام:** ذوی الأرحام عبارت از آن ده نفر هستند که بصورت مفصل در متن بیان گردیدند، در ذوی الأرحام مسأله حقداشتن آن‌ها مانند عصبات است، به این مفهوم که هر گاه طور انفرادی باشد تمام مال را مستحق می‌گردد، و در صورتیکه در ترکیب دیگر ورثه آید در اینحال اعتبار به درجه قرابت می‌باشد، مثلاً اقارب اولاد میت، نسبت به اقارب برادرانش بهتر و قابل اخذ میراث اند و بعد از آن‌ها کسی مستحق شمرده می‌شود که در درجه قرابت نزدیک بیت باشد مانند: دختر میت از دختر خود (دختر دختر میت) مقدم است، سپس آن ذوی - الأرحام اند که اساس قرابت درین شان قوی باشد مانند آن اقاربی که اصل آن وارث باشند نظر به آن اقارب که اصول آن‌ها وارث نمی‌باشند. مثلاً: دختر دختر و دختر دختر بچه در این صورت تمام مال میراث حق دختر پسر است و به دختر دختر نمی‌رسد. و به ترتیب زیر اند:

۱- آنکه از اولاد میت باشند. ۲- جد فاسد، (پدر مادر)

۳- اولاد مادر و یا پدر میت و یا یک اولاده اولاد شان که دختران برادران و خواهران هستند.

۴- اولاد پدر کلان میت که عبارت از ماماها، خاله‌ها و عمه‌ها می‌باشند.

**طریقہ تقسیم میراث:** هرگاه در میراث دو نفر وارث یکجا شوند که هر یک مستحق نصف میراث باشند یا یکی آنها مستحق نصف و دیگر شش مستحق مال باقیمانده باشد در این صورت اصل مسأله از دو (۲) حل می‌گردد. مثلاً یک زن فوت کرد از آن شوهر و یک خواهر سکه ماند، و یا اینکه شوهر و کاکایش مانده باشد، مسأله از دو حل می‌گردد. در مسأله اول نصف مال از شوهر و نصف از خواهر سکه می‌شود و در مسأله دوم نصف مال از شوهر و نصف باقیمانده از کاکا می‌گردد.

اگر در میراث حصة سوم (ثلث) و مال باقیمانده باشد، یا دو ثلث ثلثان و مال باقیمانده باشد در این صورت اصل مسأله از سه (۳) حل می‌گردد، اگر در مسأله حصة چهارم (ربع) و مال باقیمانده باشد یا چهارم (ربع) و نصف میراث آید در این صورت اصل مسأله از چهارم گرفته می‌شود و اگر در مسأله هشتم (شمن) و مال باقیمانده باشد، یا مستحقین حصة هشتم و نصف میراث بیایند اصل مسأله از هشت گرفته می‌شود.

مثال‌های صورت‌های فوق الذکر: اصل مسأله از (۳): در صورتی که وارث میت، کاکا و مادر باشد و یا دو خواهر و کاکا باشند. اصل مسأله از (۴): شوهر و اولادهای زوجه و یا زوجه و کاکای میت باشند. اصل مسأله از (۸): که از میت زوجه (زن) و پسر مانده باشد و یا زن و دختر شش مانده باشد.

## ارزیابی



- ۱\_ هرگاه میت ذوی الفروض و عصبات نداشت مستحقین میراث چه کسانی می‌شوند؟ با دلیل واضح سازید.
- ۲\_ کدام اشخاص حق اولیت میراث را در ذوی الأرحام دارند؟ ترتیب آن را بیان دارید.
- ۳\_ اصل مسأله چه وقت از دو گرفته می‌شود؟ در ضمن مثال بیان دارید.
- ۴\_ از اصل سه و چهار یک مسأله راحل دارید.

## عول

(١) العول

(٢) وَإِنْ كَانَ فِيهَا نِصْفٌ وَثُلُثٌ أَوْ نِصْفٌ وَسُدُّسٌ فَأَصْلُهَا مِنْ سِتَّةِ، وَتَعُولُ إِلَى سَبْعَةِ وَثَمَانِيَةِ وَتِسْعَةِ وَعَشْرَةِ وَلَا تَعُولُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ.

(٣) وَإِذَا كَانَ مَعَ الرُّبْعِ ثُلُثٌ أَوْ سُدُّسٌ فَأَصْلُهَا مِنْ اثْنَيْ عَشَرَ، وَتَعُولُ إِلَى ثَلَاثَةِ عَشَرَ وَخَمْسَةِ عَشَرَ وَسَبْعَةِ عَشَرَ.

(٤) وَإِذَا كَانَ مَعَ الْثُمُنِ سُدُّسَانِ أَوْ ثُلُثَانِ، فَأَصْلُهَا مِنْ أَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ، وَتَعُولُ إِلَى سَبْعَةِ وَعِشْرِينَ.

(٥) وَإِذَا انْقَسَمَتِ الْمُسَأَلَةُ عَلَى الْوَرَثَةِ فَقَدْ صَحَّتْ، وَإِنْ لَمْ يُنْقَسِمْ سِهَامُ كُلِّ فَرِيقٍ مِنْهُمْ عَلَيْهِمْ، فَاضْرِبْ عَدَدَهُمْ فِي أَصْلِ الْفَرِيقَيْهِ وَعُوْلَهُمَا إِنْ كَانَتْ عَائِلَةً، فَمَا خَرَجَتْ صَحَّتْ مِنْهُ الْمُسَأَلَةُ.

(٦) فَإِنْ وَاقَقَ سِهَامَهُمْ عَدَدَهُمْ ضَرَبْتَ وَفَقَ عَدَدَهُمْ فِي أَصْلِ الْمُسَأَلَةِ.

(٧) فَإِنْ لَمْ يُنْقَسِمْ سِهَامُ فَرِيقَيْنِ مِنْهُمْ أَوْ أَكْثَرَ، فَاضْرِبْ أَحَدَ الْفَرِيقَيْنِ فِي الْآخِرِ ثُمَّ مَا اجْتَمَعَ فِي الْفَرِيقِ الثَّالِثِ ثُمَّ مَا اجْتَمَعَ فِي أَصْلِ الْمُسَأَلَةِ.

(٨) فَإِنْ تَسَاوَتِ الْأَعْدَادُ أَجْزَأًا أَحَدُهُمَا عَنِ الْآخِرِ، كَامْرَاتِينِ وَأَخْوَيْنِ فَاضْرِبْ اثْنَيْنِ فِي أَصْلِ الْمُسَأَلَةِ.

(٩) وَإِنْ كَانَ أَحَدُ الْعَدَدَيْنِ جُزْءًا مِنِ الْآخِرِ أَجْزَأًا الْأَكْثَرُ عَنِ الْأَقْلَ كَأَرْبَعِ نِسْوَةٍ وَأَخْوَيْنِ إِذَا ضَرَبْتِ الْأَرْبَعَةَ أَجْزَأَكِ عَنِ عَدَدِ الْأَخْوَيْنِ.

(١٠) فَإِنْ كَانَ أَحَدُ الْعَدَدَيْنِ مُوَافِقًا لِلْآخِرِ ضَرَبْتَ وَفَقَ أَحَدِهِمَا فِي جَمِيعِ الْآخِرِ فَإِذَا

صَحَّتْ الْمُسَأَلَةُ فَاضْرِبْ سَهَامَ كُلُّ وَارِثٍ فِي التَّرِكَةِ ثُمَّ اقْسِمْ مَا اجْتَمَعَ عَلَى مَا صَحَّتْ  
مِنْهُ الْفَرِيْضَةُ يَخْرُجُ حَقُّ ذَلِكَ الْوَارِثِ.

### ترجمه

#### (۱) عول

(۲) هر گاه در مسئله نصف و ثلث (حصة سوم) و یا نصف و سدس (حصة ششم) باشد، اصل مسئله از شش گرفته می شود، (اصل شش) به هفت، هشت، نه و ده عول می کند و از این اعداد به بیشتر عول نمی کند.

(۳) اگر با ربع (حصة چهارم) ثلث (حصة سوم) و سدس (حصة ششم) یکجا گردد، در این صورت اصل مسئله ازدوازده گرفته می شود. و این اصل به سیزده (۱۳) پانزده (۱۵) و هفده (۱۷) عول می نماید.

(۴) در صورتیکه با ثمن (حصة هشتم) سدسان (دو ششم حصه) ویاثنان (دو سوم حصه) یکجا شود، در این صورت اصل (مسئله) از بیست و چهار بوده و تنها به بیست و هفت عول می کند.

(۵) هر گاه تقسیم مسئله بر ورثه درست آید مسئله حل است و اگر بر هر گروه حصه ان قابل تقسیم نبود، در این صورت تعداد شان در اصل مسئله و اگر عولیه بود در عول ضرب شود، آنچه حاصل شود مسئله از آن درست است.

(۶) در صورتیکه حصص آنها با تعداد (سرها) موافق آمد پس تعداد (سرها) که در آن توافق صورت یافته در اصل مسئله ضرب گردد.

(۷) وقتیکه از اینها حصة دو نفر و یا بیشتر از آن قابل تقسیم نباشد، در این صورت یک گروه در گروه دیگر ضرب شود و سپس مجموع (حاصل ضرب) در گروه سوم ضرب و بعداً مجموعه در اصل مسئله ضرب گردد.

(۸) اگر اعداد باهم مساوی بودند از یکدیگر کفایت می کند. مثلاً: دو زن و دو برادر

میت، پس دو (۲) در اصل مسأله ضرب شود.

(۹) اگر یک عدد جزء عدد دیگر بود، پس عدد کلان از عدد کوچک کفايت می کند. طوريكه چهار زن و دو برادر، هرگاه به چهار ضرب شود کفايت می کند از (تعداد) دو برادر.

(۱۰) در صورتيكه يكى از اين اعداد با عدد دیگر موافق بود، پس وفق يكى آنها در همه عدد دیگر ضرب گردد، هرگاه مسأله صحيح شد، حصه هر وارث را در ترکه ضرب کنيد، سپس مجموع آن بر عددی تقسيم شود که فريضه (سهم) از آن صحت يافته است. با اين طريقه حق وارث معلوم می گردد.

### شرح

عول: در لغت ميل (کج شدن) ظلم وزياحت را گويند که در اين جا مفهوم آن زيادت است.

و در اصطلاح علم ميراث: عبارت از زيادت در مخرج است وقتیکه به مستحقيق آن سهم های شان را رسانده نتواند.

### أصول مسائل ميراث:

أصول مسائل ميراث هفت عدد اند. دو، سه، چهار، شش، هشت،دوازده و بیست و چهار که از نقطه نظر عول و عدم عول، به دو نوع اند. يكى اصول اند که عول نمي کنند و دیگر آنکه عول می نمایند.

آن اعداديکه عول نمي کنند چهار اند: دو - سه - چهار - هشت و آن اعداديکه عول می کنند، سه اند شش - دوازده - بیست و چهار.

اصل شش به هفت، هشت، نه و ده عول می کند. اصل دوازده به سیزده، پانزده و هفده عول می کند.

واصل بیست و چهار به بیست و هفت عول می نماید، و خلاصه اينکه شش، چهار عول،

دوازده سه عول و بیست و چهار یک عول دارد. چنانچه در متن ذکر شده است.

مثال عول از شش به هفت: زوجه وفات کرد، شوهر و دو خواهر از او ماند. اصل مسأله از شش و به هفت عول می‌کند. سهم شوهر سه و از خواهران چهار میشود به این ترتیب  $7=4+3$

مثال عول از شش به هشت: زوجه فوت کرد، شوهر، یک خواهر و مادر از او ماند. اصل مسأله از شش به هشت عول می‌کند. به شوهر و خواهر سه سه حصه و به مادر دو حصه داده می‌شود؛ به این ترتیب:  $8=2+3+3$

مثال عول از شش به نه: زوجه فوت کرد، شوهر و دو خواهر سکه و دو برادر مادری (اخیافی) از او ماند. اصل مسأله از شش به نه عول می‌نماید، حصة شوهر سه، حصص خواهران سکه چهار و دو حصه به برادران مادری؛ به این ترتیب:  $9=2+4+3$

مثال عول از شش به پنجم: زوجه وفات کرد، شوهر، یک خواهر اصلی، دو برادر مادری، مادر و یک خواهر پدری (علاتی) از او ماند. اصل مسأله از شش به ده عول میکند. سه سهم از شوهر، سه از خواهر، دو از دو برادر مادری، یک از مادر و یک حصه از خواهر پدری می‌شود. به این ترتیب  $10=1+1+2+3+3$  دوازده سه عول میکند. سیزده، پانزده و هفده.

مثال عول از دوازده به سیزده: زوج فوت نمود، یک زن، دو خواهر اصلی و مادر از او ماند.

اصل مسأله دوازده و به سیزده عول می‌کند، حصة زن سه، حصه دو خواهر هشت و به مادر دو می‌رسد.

به این ترتیب:  $13=2+8+3$ .

مثال عول از دوازده به پانزده: زوج وفات کرد، یک زن، دو خواهر اصلی، مادر و خواهر مادری از او ماند. اصل مسأله دوازده و به پانزده عول می‌کند، سه حصه از زن،

هشت از دو خواهر اصلی و دو از مادر و دو به خواهر مادری می‌رسد. به این ترتیب:

$$15=2+2+8+3$$

**مثال عول از دوازده به هفده:** زوج فوت کرد، سه زن، هشت خواهر اصلی چهار خواهر مادری و دو مادر کلان از او ماند. در این جایز اصل مسأله از دوازده به هفده عول می‌کند. سه به سه زن، هشت به هشت خواهر اصلی و چهار به چهار خواهران مادری او می‌شود و به دو مادر کلان دو می‌رسد. به این ترتیب:

$$17=2+4-8+3$$

بیست و چهار عول می‌کند به بیست و هفت.

**مثال عول از بیست و چهار به بیست و هفت:** زوج وفات کرد، یک زن، پدر، مادر و دو دختر از او ماند.

اصل مسأله بیست و چهار و به بیست و هفت عول می‌کند. سه از زن، چهار از پدر، چهار از مادر و شانزده به دو دختر می‌رسد. به این ترتیب:

### تصحیح مسایل

۱- هرگاه سهام هر گروه بر ورثه قابل تقسیم باشد در این صورت به کدام ضرب و تقسیم ضرورت نمی‌رود بلکه همین اصل صحیح است، بطور مثال: پدر، مادر و دو خواهر اصل مسأله از شش می‌شود، پدر و مادر را یک، یک و دختران را ثلثان که از شش، چهار می‌شود داده می‌شود و هر خواهر را دو، دو، می‌رسد.

۲- هرگاه سهام کدام گروه بر آن‌ها تقسیم نمی‌شد مگر در بین سهام ورؤوس تباين بود، در این صورت تمام رؤوس در اصل مسأله یا در عول اگر عولیه بود ضرب کرده شود، چیز یکه برآمد تصحیح مسأله است، طوریکه: پدر، مادر و سه دختر باشند. اصل این مسأله مانند مثال سابق شش است، پدر و مادر را یک، یک، و حصة دختران چهار می‌شود از آنجایی که سهام چهار و رؤوس (تعداد دختران) سه اند، چهار بر سه پوره

تقسیم نمی‌گردد، در این مسأله تمام رؤوس (۳) در اصل مسأله که شش است، ضرب کرده شود، حاصل ضرب که هژده است، تصحیح مسأله شمرده می‌شود.

برای اینکه حصة هر وارث معلوم گردد، پس هر گروه که از اصل مسأله چیزی را مستحق می‌گردد، آن را در ضریب که عبارت از (۳) است، ضرب کرده می‌شود، به این حساب به مادر و پدر سه سه و به همه دختراندوازده (۱۲) که سهم هر یک (۴) سهم می‌گردد، داده می‌شود.

۳- در صورتیکه باز هم در یک گروه کسر بود، اما در بین سهام و رؤوس توافق وجود داشت، در این صورت وفق به اصل مسأله ضرب شود، مانند: مادر، پدر و شش دختر. در این جا مسأله نیز از شش است و همانطور تقسیم می‌شود، مگر سهام دختران چهار و تعداد شان شش است، در این مسأله در بین چهار و شش به دو توافق موجود است، یعنی هر دو عدد به دو تقسیم می‌شود که در میراث توافق بالنصف گفته می‌شود، هرگاه شش به دو تقسیم شود سه می‌شود لذا سه در اصل مسأله که شش است ضرب کرده می‌شود، حاصل ضرب ۱۸ می‌شود و به هر دختر دو، دو سهم می‌رسد.

۴- هرگاه کسر از یک گروه رو به تزايد بود، و در بین سهام و رؤوس تباين بود، در این صورت رؤوس را در بین خودشان ضرب کنید، و حاصل ضرب را در اصل مسأله ضرب نمایید، چيزیکه بدست آمد، تصحیح مسأله می‌باشد.

مثال: دو زن، سه دختر و پنج کاکا. در این جا اصل مسئله (۲۴) است، به زن‌ها هشت یک که از بیست و چهار هشتم حصة آن سه، و سهام دختران دو ثلث (ثلثان) که از (۱۶) می‌شود و مال باقیمانده به کاکاها داده می‌شود. اگر به مسأله دقت نماییم کسر در گروه زنها و دخترها دیده می‌شود، سهام زنها سه و تعدادشان دو اند که در بین هردو عدد تباين است و همچنان در بین عدد (۱۶) و (۳) تباين می‌باشد در اينجا اين عمليه اجراء می‌گردد:  $144 = 6 \times 2 + 3 = 3+2+6$  اصل مسأله (۲۴)

حصة زنها ۱۸ به هر زن (۹،۱) حصة سهم می‌رسد، حصة دختران ۹۶ که به هر دختر

(۳۲) می‌رسد و حصة کاکاها (۳۰) که به هر کدام (۶) می‌رسد.

۵\_ در هر گروهی که در آن کسر است، با تعداد سرها مساوی باشد، پس یک عدد از همه کفایت می‌نماید و همین عدد را در اصل مسأله ضرب کنید، مانند: دو زن، دو کاکا، اصل این مسأله (۴) است. چهارم حصة آن یک از زنها می‌شود و سه باقیمانده از کاکاها می‌شود، درینجا دو را در چهار ضرب می‌کنیم که حاصل ضرب (۸) است.

زنها را دو حصة که به هر کدام یک، یک حصه و حصة کاکاها، شش می‌شود که به هر کدام (۳) می‌رسد.

۶- هر گاه در میان رؤوس مكسور تداخل باشد، پس عدد کلان را در اصل مسأله ضرب کنید، حاصل ضرب تصحیح مسأله است مانند (۴) زن و (۲) برادر. در اینجا نیز مسأله از (۴) است، حصة زنها (۱) و حصص کاکاها (۳) سهم است، پس (۴) را در (۴) ضرب می‌کنیم که مجموعه آن (۱۶) می‌شود، به هر زن یک یک و به هر برادر (۶) حصه می‌رسد.

۷- در صورتیکه رؤوس مكسور در بین خود توافق داشت، پس وفق یکی را در تمام عدد دیگر ضرب کن و سپس حاصل ضرب را در اصل مسأله ضرب کنید طور مثال: (۴) زن و (۶) برادر، درینجا نیز اصل مسأله (۴) است، حصة زنها یک و سه همیه برادران (۳) است، و در بین چهار و شش توافق بالنصف است، پس نصف چهار دو است که در شش ضرب می‌شود و حاصل ضرب آن دوازده می‌شود و این دوازده در چهار که اصل مسأله است، ضرب می‌گردد، مجموعه آن (۴۸) می‌شود، از مجموع آن به هر زن سه و به هر برادر، شش می‌رسد.

تعیین نمودن سهم هر وارث از ترکه: هر گاه بخواهید سهم هر وارث را از ترکه معلوم کنید، سهم هر وارث را در ترکه ضرب نماید، آنچه برآمد آن را به تصحیح مسأله تقسیم کنید. طور مثال: از یک میت (۲۴۰۰۰) افغانی میراث مانده، ورثه او یک زن،

یک دختر و سه پسر اند.

حل مسأله: اصل مسأله هشت (۸) است، زن و دختر میت را یک یک سهم و هر پرسش را دو، دو سهم می‌رسد. اکنون اگر بخواهیم سهم هر یک را از ترکه، که (۲۴۰۰۰) افغانی است معلوم نماییم، عملیه زیر را انجام میدهیم:

حصه هر کدام از زن و دختر میت:  $1 \frac{24000}{24000+3000} = 8$ - به این حساب زن و دختر را سه، سه هزار افغانی می‌رسد.

حصه‌های پسران:  $2 \frac{24000}{24000+3000} = 6$ - به هر پسر میت (۶۰۰۰) افغانی می‌رسد.  
با محاسبه مختصر گفته میتوانیم. هژده هزار (۱۸۰۰۰) افغانی از پسران، ۳۰۰۰ هزار افغانی از دختر و ۳۰۰۰ هزار افغانی حق زوجه میت می‌شود.

## فعالیت

طلاب در صنف مسأله عول بیست و چهار را به بیست و هفت تمثیل و حل نمایند.

## ارزیابی



- ۱\_ عول را در لغت و اصطلاح تعریف نمایید.
- ۲\_ شش چند عول می‌کند یک مثال آن را بنویسید.
- ۳\_ اصول مسایل میراث چند است؟
- ۴\_ دوازده چند عول می‌کند مثال یک نوع آن را واضح سازید.

## مناسخه

### (۱) المنسخة

(۲) فَإِنْ لَمْ تُقْسِمِ الْتِرِكَةُ حَتَّىٰ ماتَ أَحَدُ الْوَرَثَةِ، فَإِنْ كَانَ نَصِيبُهُ مِنْ الْمِيتِ الْأَوَّلِ يُنْقَسِمُ عَلَى عَلَدِ رُءُوسٍ وَرَشَّةٍ، فَاقْسِمْهُ وَقَدْ صَحَّتْ مِنْهُ الْمُسَالَّةُ، وَإِنْ لَمْ يُنْقَسِمْ، صَحَّتْ فَرِيضَةُ الْمِيتِ الثَّانِي بِالطَّرِيقَةِ الَّتِي ذَكَرْنَا هَا، ثُمَّ ضَرَبَتْ إِحْدَى الْمُسَالَّتَيْنِ فِي الْآخِرَىٰ.  
إِذَا لَمْ يَكُنْ سِهَامُ الْمِيتِ الثَّانِي تُوَافِقُ مَا صَحَّتْ مِنْهُ فَرِيضَتُهُ.

(۳) فَإِنْ كَانَتْ سِهَامُهُمْ مُوَافِقَةً، فَاضْرِبْ وَفْقَ الْمُسَالَّةِ الثَّانِيَةِ فِي الْأُولَى، فَمَا اجْتَمَعَ صَحَّتْ مِنْهُ الْمُسَالَّتَانِ.

(۴) فَكُلُّ مَنْ لَهُ شَيْءٌ مِنْ الْمُسَالَّةِ الْأُولَى، ياخُذُهُ مَضْرُوبًا فِي مَا صَحَّتْ مِنْهُ الْمُسَالَّةِ الثَّانِيَةِ، وَكُلُّ مَنْ لَهُ شَيْءٌ مِنْ الْمُسَالَّةِ الثَّانِيَةِ، ياخُذُهُ مَضْرُوبًا فِي وَفْقِ تِرِكَةِ الْمِيتِ الثَّانِي.

(۵) وَإِذَا صَحَّتْ مَسَالَةُ الْمَنَاسِخَةِ، وَأَرْدَتْ مَعْرِفَةَ نَصِيبِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ حَبَّاتِ الدُّرْهَمِ، قَسَّمْتَ مَا صَحَّتْ مِنْهُ الْمُسَالَّةَ عَلَى ثَمَانِيَةٍ وَأَرْبَعينَ، فَمَا خَرَجَ أَخَذْتَ لَهُ مِنْ سِهَامٍ كُلِّ وَارِثٍ حَبَّةً.

### ترجمه

#### (۱) مناسخه

(۲) هر گاه ترکه تا زمانی تقسیم نگردید که یکتن از ورثه فوت نمود، در صورتیکه

سهمش از میت اول بالای ورثه به اعتبار رؤوس شان تقسیم می شد، باید تقسیم شود، و مسئله درست صحت یافت، و اگر تقسیم نمی شد، در این حال میراث میت دوم را به آن طریقه تصحیح کن، که قبلاً تذکر داده شده و سپس یک (مسئله) را در دیگر ضرب نماید. اگر سهام میت دوم با مسئله اول، که مسئله میراث از آن صحیح شده است توافق نداشت.

(۳) اگر سهام با رؤوس توافق داشت، پس وفق مسئله دوم را در اول ضرب نماید، چیزیکه برآمد (حاصل ضرب) هر دو مسئله صحیح می شود.

(۴) هر کس که از مسئله اول چیزی دارد با ضرب نمودن به وفق مسئله دوم بدست می آورد و هر کس که چیزی از مسئله دارد آن را در ضرب به وفق ترکه میت دوم بدست می آورد.

(۵) وقتیکه مسئله مناسخه صحیح شد، و شما می خواستید تا حصة حبات درهم از هر سهم را بشناسید، پس از آن که مسئله صحیح شده، آن را به چهل و هشت تقسیم کنید، چیزیکه حاصل شد از آن از سهم هر وارث یک دانه بگیرد.

## شرح

مناسخه از باب مفاعله بوده و یکی از معانی لغوی آن نقل دادن است، و در اصطلاح علم میراث با مردن نقل سهام برخی از ورثه است قبل از تقسیم آن، برای کسیکه از وی میراث می برد.

## حالات مناسخه

مناسخه سه حالت دارد که طور آتی بیان می گردد:

صورت اول: هرگاه میراث تقسیم نگردد تا وقتیکه یک وارث فوت کرد، در این

فرصت باید نخست مسأله میت اولی تصحیح شود. مانند این مثال: یک نفر مرد. یک زن، یک خواهر عینی و چهار کاکا از او ماند. سپس میراث تقسیم نشد تا آنکه یک کاکایش نیز فوت کرد و کاکا نیز غیر از برادرانش کدام ورثه دیگر نداشت، این مسأله از چهار (۴) حل می‌شود. یک حصه از زن حق خواهر نیم که دو است و یک حصه حق میراث کاکاها می‌شود، و این سهم بالای کاکاها قابل تقسیم نبوده، در این مسأله چهار را ضرب چهار کنید که مجموعه اش شانزده می‌شود. سهم زن (۴) خواهر (۸) و حصه کاکاها (۴) حصه می‌گردد، که به هر کدام یک یک سهم می‌رسد، از آنجایی که سهم کاکای فوت شده از مسأله اول یک است و بالای سه برادرش پوره تقسیم نمی‌شود، پس سه را در شانزده ضرب کن که چهل و هشت می‌شود، به این حساب زن دوازده، حصه خواهر بیست و چهار و دوازده حصه به کاکاها می‌رسد که هر کدام چهار سهم می‌گیرد.

**صورت دوم- توافق:** وقتیکه در بین سهام و ورثه توافق بود، مانند شوهر و دو برادر، این مسأله از چهار صحیح می‌شود، سپس شوهر بمیرد و پس از خود چهار فرزند (پسر) را گذاشت، طوریکه به شوهر از اصل مسأله دو رسیده بود، بنا بر آن میان دو و چهار توافق بالتصف موجود است، پس دو را با چهار ضرب می‌نماییم که مجموع آن هشت می‌شود و از همین (حاصل ضرب) هر دو مسأله تصحیح می‌گردد، که چهار از برادران و چهار از اولاد شوهر می‌شود.

**صورت سوم- تباین:** از میت زوج (زید) مادر (سمیه) پدر (محمد) و یک پسر (احمد) مانندند.

اصل این مسأله دوازده است، بعد از آن پسر (احمد) مرد که پس از خود پسر (سهیل) پدر (زید) مادر کلان (سمیه) و پدر کلان (محمد) را گذاشت، و این‌ها کسانی اند که

میت اول گذاشته بود. میت (احمد) از دوازده، پنج بدنست دارد، و اصل مسأله (احمد) از شش گرفته می‌شود، و در میان مافی الید (۵) و مسأله (۶) تباین بوجود آمد در این صورت مسأله دوم را در اول ضرب کن؛ یعنی شش را در دوازده، که حاصل آن هفتاد و دو، می‌شود. زید که در مسأله اول شوهر و در مسأله دوم پدر است (۱۸) را در مسأله اول و (۵) را در مسأله دوم می‌گیرد که جمله آن (۲۳) می‌شود، به پدر کلان (محمد) در مسأله دوم هیچ چیزی نمی‌رسد، چرا که او پدر مادر است، برای مادر (سمیه) که در اول مادر است (۱۲) و در دوم مادر کلان است (۵) می‌رسد، که مجموع هر دو حق آن هفده (۱۷) می‌شود.

و پسر (سهیل) صرف در مسأله دوم است و از آن بیست (۲۰) سهم حقش می‌رسد. تعیین نمودن حق هر وارث بعد از تصحیح: زمانیکه مسایل مناسخه تصحیح شدند، پس تمام ورثه ایکه از مسأله اول چیزی برده، آن را در وفق مسأله دوم ضرب کنید اگر مضروب وفق داشت، و یا در همه آن ضرب نمایید و کسیکه از دومی چیزی برده بود آن را در وفق و یا همه مافی الید (ترکه میت دوم ضرب نمایید).

## ارزیابی



- ۱\_ مناسخه را از حیث لغت و اصطلاح تعریف کنید.
- ۲\_ مناسخه چند صورت دارد؟ هر کدام را واضح سازید.
- ۳\_ بعد از تصحیح مسایل مناسخه، سهم هر وارث چگونه معلوم می‌گردد، ضمن مثال ارایه دارید.